آموزه هایی از کتاب خروج

شرح و تفسیر کتاب خروج در تورات

نوشته : ای. دنت

TYPICAL TEACHINGS OF EXODUS

Being A Simple Exposition

By

E. Dennett

1889

"مسطوره ای از آنچه به وقوع خواهد پیوست اما نمونه اصلی بدن مسیح خواهد بود."

کولسیان ۲:۱۷

"A shadow of things to come; but the body is of Christ." Col. 2: 17.

G. MORRISH
114 CAMBERWELL ROAD, LONDON

MADE AND PRINTED IN GREAT BRITAIN BY
BILLING AND SONS LTD., GUILFORD AND ESHER

فهرست

iv.	فهرست	
فصـل		صفحه

فصل اول

اسرائیل در مصر

خروج ۱

موضع اصلی در کتاب خروج نجات است. در کتاب پیدایش مبحث اصلی پیدایش خلقت ، و پس از آن سقوط و اعلان ظهور نجات دهنده از ذریت زن محسوب می شوند، ظهور کسی که سر مار را خواهد کوبید(پیدایش ۱۵:۳) ــ در واقع به سخنی دیگر مکاشفه انسان دوم ، انسانی که آدم تصویری از او قلمداد می شود (رومیان ۱۴:۵) ، و بر اوست که تمام وعده های خدا بنا نهاده می شود ــ « تمام اصول مقدماتی اخلاقیات که در روابط خدا با انسان رشد می یابند و همگی در کتابهای بعدی ثبت شده اند» . از این رو کتاب پیدایش به درستی خمیر مایه کتاب مقدس نامیده شده است. اما در کتاب خروج موضوع یکی است ــ نجات و عواقب آن ، عواقبی که فیض را در بر داشت ، و در شرایطی که به فیض خدا اعتنایی نکردند با ناآگاهی از وضعیت خود خود را زیر سلطه شریعت قرار دادند ، که شریعت خود پیامد حکومت (به زیر سلطه چیزی در آمدن ــ م) بود. اما با اینحال پیامد مهم نجات که همانا روبرو کردن انسانها با خدا و ایجاد ارتباط با اوست به انجام رسید؛ و این همان موضوعی است که سبب علاقمندی ما نسبت به کتاب شده و آن را برای رهبران مسیحی تبدیل به کتابی سازنده و مفید نموده است.

پنج آیه ابتدایی عبارات کوتاهی است مشتمل بر اسامی فزندان یعقوب که همراه پدرشان به مصر عزیمت نمودند ــ آنها و اهل خانه شان ، به همراه یوسف و خانواده اش که در مصر بودند جمعاً هفتاد نفر بودند. جزئیات ماجرا ، که این چند آیه خلاصه کوتاهی از آن است ، در پیدایش باب ۴۶ یافت می شود. علت اصلی عزیمت آنها به مصر وقوع خشکسالی بود، اما خداوند با وقوع خشکسالی و شرارت پسران یعقوب در فروختن برادرشان به اسماعیلیان (پیدایش ۲۸:۳۷) ، به دنبال محقق ساختن اهداف خود بود. سالها پیش خداوند به ابرام چنین گفته بود ، « یقین بدان

که ذریت تو در زمینی که ایشان نباشد ، غریب خواهد بود و آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خوهند داشت. و بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود ، من داوری خواهم کرد و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد» (پیدایش ۱۵: ۱۳و۱۴). این باب شرحی ا ست بر وقایع ۱۲ باب آغارین کتاب خروج ؛ و این موضوع تحسین و شگفتی را در ما بر می انگیزاند تا این حقیقت را به زبان آوریم که اعمال انسانها هر چه باشند حتی شرارت و سرکشی و طغیان همه ابرازی هستند در جهت تحقق وعده فیض و محبت خدا. همانگونه که پطرس در روز پنطیکاست در مورد مسیح چنین گفت : « این شخص چون بر حسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد ، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده ، کشتید » (اعمال ۲: ۲۳). از اینرو حتی خشم انسان در یوغ چرخهای ارابه مشیت الهی بسته شده است.

شکی نیست که با ذکر نام فرزندان اسرائیل محل اقامت آنها در مصر آن هم در ابتدای کتاب قصد و هدفی نهفته باشد. در کتاب مقدس مصر نمونه ای از دنیاست ، از این رو اسرائیل در مصر تصویری از وضعیت طبیعی انسان محسوب می شود. به این دلیل پس از عبارت « یوسف و همه برادرانش و تمامی آن طبقه مردند» (آیه ۶) ، روایت به سرعت به سوی توصیف شرایط و وضعیت آنها (قوم) پیش می رود. ابتدا کثرت و افزون شدن آنها و در واقع رفاه و پیشرفت آنها را مطرح می سازد. آنها « بارور و منتشر شدند و کثیر و بی نهایت زور آور گردیدند و زمین از ایشان پر گشت» (آیه ۷). اگر چه آنها در مصر بسر می بردند ولی فرزندان وعده بودند و لطف و رحمت خداوند شامل حال آنها بود. چنین تصویری از سعادت دنیوی گویای این مهم است که خدا قوم خود را فراموش نمی کند ، اگر چه قوم یاد او را در خاطر محو می سازند.

حال شخصیت دیگری در روایت ظاهر می شود ــ « اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نشناخت » (آیه ۸) . عبارت « یوسف را نشناخت» اهمیت بسیاری دارد. یوسف در مصر نمونه ای بود از مسیح با جلال زمینی و در نتیجه « او را نشناخت» در واقع بیانگر ویژگی شرایط اخلاقی یک فرد است. در حقیقت فرعون خدای این دنیا است ، پس ناگزیر باید به دشمنی و عناد با خداوند و

قوم او روی آورد. از این رو به یکباره روایت به تشریح تدابیر فریبکارانه و نقشه های بد خواهانه او برای به فنا کشیدن سعادت آنها و گرفتاری آنها در دام ناتوانی و نومیدواری می پردازد (آیات ۹ـــ ۱۲). اما انگیزه او از این کار چه بود؟ « بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم ، مبادا که زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید ، ایشان نیز با دشمنان ما همدستان شوند و با ما جنگ کرده از زمین بیرون روند» (آیه۱۰). شیطان می داند که دنیا باید با فرزندان خدا دشمن باشد ـــ همان چیزی که ما آن را به فراموشی می سپاریم ـــ و می داند که اگر فرزندان خدا وفادار باشند ، باید با دنیا دشمنی بورزند و به همین سبب شیطان در شخص فرعون برای وقوع یک نبرد تدارک می بیند تا مانع رهایی قوم شود. بنابراین او « سرکاران بر ایشان گماشت تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند و برای فرعون شهرهای خزینه ، یعنی فیتوم و رعمسیس را بنا کردند ». وبدین سان قوم به اسارت دنیا در آمدند ، و « و مصریان از بنی اسرائیل به ظلم به خدمت گرفتند. و جانهای ایشان را به بندگی سخت ساختندی» (آیات۱۳و ۱۴). اما آنسوی قضیه ماجرا چیز دیگری بود ، « لیکن چندانکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، متزاید و منتشر گردیدند» (آیه۱۲). این مهم نشأت گرفته از حقیقتی است که بدان اشاره کرده ایم ، و آن حقیقت این است که آنها در هر شرایطی که قرار گیرند فرزندان وعده هستند و در حلقه اهداف خداوند جای دارند و بدینسان آنها مبارک بوده و درمراقبت و حفاظت خداوند قرار داشتند؛ از این رو فرعون در مقام خدای این دنیا ، در تحقق بخشیدن به هدف خود یعنی نابودی قوم ناتوان ماند. همانگونه که از بطن موضوع پیداست واقعیت امر میان خدا و فرعون نهفته است، این حقیقت که پادشاه مصر با توطئه هایی که بر علیه فرزندان اسرائیل می چید ، در واقع با خداوند می جنگید. از این رو از هر سو ناکام می ماند. از سویی دیگر وضعیت قوم اسرائیل به طرز چشمگیری وضعیت یک شخص گناهکا را به تصویر می کشد ـــ گناهکاری که هر آن یوغ آهنین بردگی گناه و شیطان را بر گردن خود حس می کند. بنی اسرائیل مانند یک انسان مسرف و پر تجمل قبل از اینکه به خود بیاید روز به روز بد بخت تر شده تا اینکه از فلاکت و بدبختی مرگ به سراغ او آید، وخدا نیز پیش از آنکه به آنها کمک کند شرایط را به نحوی فراهم می کند تا سنگینی بار را بر خود احساس کرده و طعم تلخ بندگی را

که دون شأن آنها بود را بچشند ، تا در آنها اشتیاقی برای رهایی ایجاد نماید. مسأله اینجاست که شاید شخص گناهکار با بیگانه شدن نسبت به خدا اعتنایی به این خواری و پستی نکند و چه بسا اگر خوشحال نباشد ولی راضی باشد ؛ اما اگر بخواهد طعم نجات و رهایی را بچشد باید از گذرگاه تجاربی که با داستان قوم اسرائیل به تصویر کشیده شده گذر کند ، واگرنه هیچگاه به وضعیت واقعی خود پی نخواهد برد و اشتیاقی برای رهایی نخواهد داشت.

در ادامه ، باب اول (آیات ۱۰ ــ ۲۲) به تشریح تلاشی دیگر برای تحلیل بردن و نابود ساختن بنی اسرائیل در وقت مناسب می پردازد. اما باری دیگر عملی دیگر برای آنها صورت می پذیرد. فرعون پادشاه مقتدری بود و هیچیک از زیردستان او جسارت مخالفت با او را نداشت ؛ اما حتی این زنان گر چه او را اطاعت ننمودند ولی تحت حفاظت الهی قرار داشتند ، زیرا وظیفه اول خود را ترس از خدا می دانستند. قدرتمند ترین پادشاه این دنیا در برابر خدا ناتوان است، و همچنین در برابر قوم او و کسانی که او را می شناسند. از این رو شفره و فوعه « آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بود نکردند» (آیه ۱۷). و خدا به آنها احسان نمود و چونکه از خدا ترسیدند ، خدا برای ایشان خانه ها بساخت (آیه ۱۷ ــ ۲۱). «هر گاه خدا با ماست کیست به ضد ما» (رومیان ۸ : ۳۱). از این رو می توان از این آیات چهار موضوع را آموخت . اولین موضوع ناتوانی کامل دشمن در خنثی کردن اهداف خدا است ، دوم شکست ناپذیری تمام کسانی است که در بطن اهداف خداوند قرار دارند، سومین موضوع این است که ترس از خدا می تواند ضعیف ترین و خوارترین فرد را بر ترس از انسان پیروز کند و آخر اینکه در بحبحه وقایع زندگی هنگامی که شیطان به عنوان خدای این دنیا می تازد و در پی شکست و نابودی قوم خداست ، حتی کوچکترین نشانه های وفاداری نسبت به خدا در نظر خداوند ارزشمند محسوب می شوند.

اما خصومت فرعون افزون تر گشت و امر کرده گفت : « هر پسری که زاییده شود به نهر اندازید ، و هر دختری را زنده نگاه دارید» (آیه ۲۲). باب بعدی

نمایانگر این امر است که چگونه خدا با فرمان پادشاه زمینه را برای ورود نجات دهنده قوم خود فراهم می کند.

فصل دوم
تولد موسی
خروج ۲

این باب با تمام جذابیتی که دارد ، با تفسیری که عبرانیان باب ۱۱ در مورد اهم وقایع آن بدست می دهد برای یک تفکر روحانی بسیار جذاب تر هم شده است. از طرفی ثبت ساده وقایع انسانی است و در سویی دیگر مسأله الهی آن مطرح است همانا ارزیابی خدا از قوم خود می باشد. از این رو تنها از ترکیب این دو جنبه است که می توانیم تعالیمی را که در پس قضایا پنهان شده کشف نماییم.به مانند تولد خداوندمان در بیت الحم در اینجا نیز می بینبم که والدین و یا دنیای اطراف کمتر به اهمیت تولد پسر عمرام و یو کابد پی بردند. از این روست که خدا همیشه کـــــــار می کند ، او آرام آرام پایه های اهداف خود را پی ریزی می کند و ابزارها را پیش از وقت مـــعین آماده می سازد تا لحظه عمل فرا رسد و آنگاه است که با عیان ساختن حضور و قدرت خود دست خود را در برابر چشمان دنیا بر خواهد افراشت.

اما ما باید وقایع این فصل را دنبال کنیم. « و شخصی از خاندان لاوی رفته یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت و ان زن حامله شده پسری بزاد و چون او را نیکو منظر دید وی را سه ماه پنهان داشت» (آیات ۱و۲). چقدر این واقعه به ظاهر ساده و متعارف زیبا است ! و چقدر راحـــت دلـــهای ما احـــساس مادر یهودی را درک می کند! پادشاه دستور داده بود هر پسری که متولد می شود به نهر انداخته شود (خروج ۱: ۲۲). اما چگونه یک مادر راضی می شود فرزند خود را از دست دهد؟ تمام احساست قلبی او سر به طغیان خواهد نهاد ، اما افسوس! فرمان ، فرمان سنگدلانه یک پادشاه مستبد بود ؛ و چگونه زنی ضعیف و ناتوان آن هم از نژاد منفور می توانست در برابر تصمیم یک پادشاه تام الاختیار مقاومت نماید؟ بیایید نگاهی بیاندازیم به این کلام الهامی در عهد جدید :« به ایمان چون موسی متولد شد ، والدینش او را طفلی جمیل یافته ، سه ماه پنهان کردند و از حکم پادشاه بیم نداشتند» (عبرانیان ۱۱: ۲۳). درست است آنها باید از پادشاه زمینی اطاعت می

کردند، اما باید از خداوند نیز پیروی می کردند و با توکل بر او ترس از فزمان حاکم آمدند ، آنها فرزندنشان را به مدت سه ماه از نظرها پنهان نگاه داشتند ــ فرزندی که خدا به آنها داده بود. آنها بر خداوند توکل کردند و مغلوب نشدند ؛ چرا که خدا کسانی را که بر او توکل کنند هیچگاه ترک نخواهد کرد. این امر مبارکترین عمل ایمان است ــ عملی با دو جنبه، آنها بسوی خدا می نگریستند و از این رو جرأت نمودند فرمان بی رحمانه پادشاه را اطاعت ننمایند و از عواقب آن هراسی به دل راه ندادند. آنها نیز به مانند شدرک ، میشک و عبدنغو که در عصری متأخر تر ازآنها زندگی کردند ، معتقد بودند که خدایی که وی را پرستش می کنند قادر خواهد بود آنها را از دست شیطان برهاند (دانیال ۳: ۱۶ و ۱۷). حاکمان این دنیا یارای مقاومت با کسانی که به ایمان به خدا پیوسته اند نخواهند داشت.

با اینحال زمانی فرا رسید که « نتوانست او را دیگر پنهان دارد (آیه ۲) ؛ و این بیانگر هوشیاری روز افزون دشمن خدا و قوم اوست. اما هیچگاه ایمان در پی تدبیر و چاره جویی نیست. از این رو می بینبم که « تابوتی از نی برایش گرفت ، و آن را به قیر و زفت اندوده ، طفل را در آن نهاد و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت. و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه می شود» (آیات ۳ و ۴). همانگونه که اسحاق و سموئیل رویارویی با مرگ را تجربه نمودند ، بر موسی نیز باید چنین واقع می شد ، حداقل به شکلی نمادین. و این کار پیش از آنکه موسی تبدیل به ابزاری در دستان خدا شود توسط والدین او صورت گرفت ، چه برای خودشان و چه برای فرزندشان. نکته بسیار قابل توجه این است که واژه ای که در اینجا برای تابوت به کار رفته در جای دیگری از کتابمقدس به کار نرفته جز در مورد کشــتی یی که نوح و اهل خانه اش را بر روی سیـــلاب حــمل کرد یافت نمی شود. تشابه دیگری نیز به چشم می خورد. کشتی نوح از داخل و بیرون قیراندود شد. یو کابد این تابوت را با گل و قیراندود. نوح تحت هدایت الهی عمل نمود ، و به همین سبب واژهای که برای قیر به کار رفته به معنای فدیه نیز هست (خروج ۳۰ : ۱۲ ؛ ایوب ۳۳: ۲۴ و غیره). و پرتویی است بر این حقیقت که برای نجات از آبهای داوری به نجات دهنده ای نیاز است ؛ اما این مادر عبری نوع دیگری از قیر را بکار برد و حقیقت را کاملاً نشناخته بود ــ اما نیاز به نجات را اقرار نمود ، ایمان او نجات را در

بر می گرفت ، و از این رو تابوت حصیری او که محموله گرانبهایی را حمل می کرد ، امن و آرام در میان نیزارهای رودخانه مرگ شناور شد. شاید درایت الهی در این امر دخالت نداشته باشد ، اما ایمان حقیقی در کار بود و این ایمان هیچگاه در نظر خدا بدون پاسخ نمی ماند. همچنین ملاحظه نمایید که این خواهر است که مراقب اوضاع است . شاید این امر را بتوان به سادگی با دلایل انسانی توجیه نمود ، اما آیا راه دیگری وجود نداشت؟ مادر ایمان داشت و از این رو می توانست در آرامش بسر ببرد، اگرچه فرزندش که از زندگی خودش نیز عزیزتر بود بی پناه بر رودخانه رها می شد. به همین قسم نیز مریم برادر ایلعازر بر سر قبر شاه جلال حاضر نشد ، زیرا به راز مرگ او پی برده بود (یوحنا ۱۲ : ۷).

حال می پردازیم به عملی که خدا در پاسخ به ایمان قوم انجام داد. « و دختر فرعون برای غسل به نهر فرود آمد و کنیزانش به کنار نهر می گشتند . پس تابوت را در میان نیزار دیده کنیزک خودش را فرستاد تا آن را بگیرد » (آیه ۵). بسیار زیبا و آموزنده است که بدانیم خدا در پشت پرده تمام وقایع را برای جلال خود ترتیب می دهد. دختر فرعون بر طبق میل و خواسته خود عمل نمود ، و نمی دانست که ابزاری در جهت انجام اراده الهی است. اما همه چیز ــ رفتن به کنا ر رودخانه جهت استحمام و زمان او ــ همه بر وفق اراده خدا برای حفظ فرزندی بود که باید نجات دهنده قوم او باشد و بدین سان او (دختر فرعون) تابوت را دید ، آن را نزد خود آورد و باز کرده و فرزند را دید ؛ « اینک پسری گریان بود» (آیه ۶). حتی اشک ریختن این طفل بی هدف و بیهوده نبود این اشکها حس ترحم دل این زن درباری را برانگیخت.چرا که با درک این راز گفت: « این از اطفال عبرانیان است» (آیه۶). خواهری که با دلواپسی مراقب برادرش بود تا عاقبت او را بداند ، در این لحظه حساس و حیاتی کلام حکمت را یافته چنین می گوید: « آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را برایت شیر دهد؟ » (آیات۷ و۸). آن طفل که به خاطر فرمان پادشاه مصر بی پناه بر روی رودخانه رها شده بود، دوباره تحت حفاظت دختر فرعون به مادرش باز گردانده شد ، و او در آنجا ماند تا اینکه بزرگ شد، و سپس یوکابد « وی را نزد دختر فرعون برد و او را پسر شدو وی را موسی نام نهاد زیرا گفت : « او را از آب کشیدم» (آیه ۱۰). نام وی نیز بیانگر

قدرت خداوند است ، خداوندی که او را از مرگ رهایی بخشید و به سبب محبت و فیض مطلق خود او را از آبهای داوری بیرن کشید. پس مــردی که خدا انتخاب نمود تا ابزاری برای رهایی قوم خود باشد و میانجی یی برای عهد خدا با قوم زیر سقف خانه فرعون پناه می یابد. در طی این مدت او در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته ، در قول و فعل قوی گشت (اعمال ۷ : ۲۲).

حال دورانی دیگر را پیش رو داریم. پیش از اینکه وقایع پس از یازدهمین آیه و آیات بعدی ثبت شود چهل سال سپری شده است. « و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد ، نزد برادران خود بیرون آمد ، و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود می زند. پس به هر طرف نظر افکنده چون کسی را ندید آن مصری را کشت ، و او را در ریگ پنهان ساخت . و.روز دیگر بیرون آمد که ناگاه دو مرد عبرانی منازعه می کنند ، پس به ظالم گفت :« چرا همسایه خود را می زنی؟» ، گفت :« کیست که تو را بر ما حاکم یا داور ساخته است؟ مگر تو می خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را کشتی ؟» ، پس موسی ترسید و گفت :« یقیناً این امر شیوع یافته است» و چون فرعون این ماجرا را بشنید قصد قتل موسی کرد و موسی از حضور فرعون فرار کرده در زمین مدیان ساکن شد. و بر سر چاهی بنشست» (آیات ۱۱ ــ ۱۵ و همچنین رجوع شود به اعمال ۷: ۲۳). در حین مطالعه این روایت ممکن است چنین تصور نماییم که کشتن شخص چیزی نبود جز عملی برخاسته از احساس برانگیخته شده یک دل رئوف که بی عدالتی را حس کرد و درصدد انتقام آن بر آمد. اما روح خدا این عمل را چگونه تفسیر می کند؟ « به ایمان چون موسی بزرگ شد ، ابا نمود از اینکه پسر دختر فرعون خوانده شود و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی گناه را ببرد و عار مسیح را دولتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت زیرا که به موسی مجازات نظر می داشت . به ایمان مصر را ترک کرد و از غضب پادشاه نترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید استوار ماند» (عبرانیان ۱۱: ۲۴ ــ ۲۷).

با اینحال نباید چنین نتیجه بگیریم که روح خدا بر تمام اعمال کتاب خروج مهر تأیید می زند. شکی نیست که موسی با قوت جسم عمل نمود؛ اما اگر چه هنوز به بی لیاقتی و خلاء خود پی نبره بود لیکن خواست او این بود که برای خدا عمل نماید، و ما از رساله عبرانیان به ماهیت حقیقی اعمال او در برابر خدا پی می بریم. اما اینکه قصوری صورت پذیرفت مبرهن است ؛ اما این قصور از سوی مرد ایمان بود ، شخصی که اعمالش در نظر خدا ارزشمند بود ، چرا که در آزمایش ایمان او توانست تمام چیزهایی که برای یک انسان وسوسه آمیز بود را نادیده انگاشته و منفعت قوم خدا را مزید داند. اما این مرحله در زندگی او توجه خاص ما را می طلبد. اول اینکه او به خاطر ایمان خود فرزند دختر فرعون شدن را نپذیرفت. به راستی ، چه چیز دیگری می توانست موسی را از چنین موقعیت بی نظیری منصرف سازد. علاوه بر این می توانست با خود چنین استدلال نماید که این شاید در ایجاد این موقعیت ، بهترین تدبیر الهی باشد و تقدیر و مشیت خاصی نهفته باشد.آیا او نمی توانست چنین موقعیتی را دریابد و از قدرت نفوذ چنین جایگاهی سود جسته به نفع برادران رنج کشیده خود عمل نماید؟ چرا در حالیکه می توانست از عهده فراهم نمودن امنیت خود در مقابل پادشاه برآید، از سرنوشتی که در برابر او قرار گرفته بود گریخت و چنین جایگاه رفیعی را از دست داد؟ اما سرنوشت و تقدیر همانگونه که بارها ذکرشده است ، راهنمای ایمان نیست. ایمان با چیزهای نادیده سر و کار دارد ، و به ندرت پیش می آید با پیامدهایی که نتیجه شرایط وقایع طبیعی است هم سو باشد. خیر محال است که با تأثیر و نفوذ خدای این دنیا (فرعون) قوم خدا رهایی یابد ؛ و چنین قدرتی نمی تواند حفاظ ایمان بوده و یا با آن سنخیت داشته باشد. ایمان برای تعقیب اهداف خود ، خداوند را دارد و از این رو باید با آنچه که متعلق به خداست سنخیت داشته باشد ، و باید با هر چه که با خدا مخالف است به رویارویی بپردازد. شخصی در این باره چنین گفته است : « موسی می توانست بسیار دلیل و برهان بیاورد تا در همان وضعیتی که بود بماند ، آن هم به بهانه اینکه بتواند برای قوم خود کار مفیدتری انجام دهد ؛ اما انجام این کار بسته به اعتماد به قدرت فرعون بود و نه بر پیوند بین قوم و خدا ؛ ممکن بود با کمک دنیا و نه رهایی یی که خدا با محبت و قدرت خود می بخشید این کار انجام پذیرد . می شد موسی رنج و

دردی متحمل نشود ، اما جلال حقیقی را نیابد ؛ فرعون را تمجید نماید تا قدرت و حکومت او بر قوم خدا به رسمیت شناخته شود و اسرائیل همچنان در اسارت باقی بماند و بجای اینکه خدا و رابطه پر جلال و ارزشمند او با قوم خود را تأیید نماید بر فرعون متکی شود. مطمئناً خداوند جلال نمی یافت ، چراکه هر عقل بشری و هر استدلالی که پایه و اساسش سپردن خود به دست سرنوشت باشد ماندن موسی در همان وضعیت را می پسندید ؛ اما **ایمان** باعث شد او خود را به دست سرنوشت نسپارد». با این کار او رنج و درد کشیدن با قوم خدا را غنیمت شمرد. دل وفادار موسی یکی شدن با قوم اسرائیل را پسندید و نه لذت گناه. زیرا ایمان همه چیز را در پرتو حضور خدا می بیند. بلی ، با اینحال او بیشتر ترقی نمود ، او بر خواری مسیح ارج نهاد ــ ذلت و خواری یی که حاصل یکی شدن با اسرائیل بود ــ ثروتی عظیم تر از گنجهای مصر ؛ زیرا او بر مجازات نظر داشت. از اینرو ایمان تحرک در آینده و همچنین در نادیده ها ست. ایمان اطمینان به چیزهای آینده ، یقین بر نادیده هاست و بدینسان بود که قلب و مسیر زندگی را در تسلط خود در آورد.

پس این ایمان بود که او را برانگیخت تا « نزد برادران خود بیرون آمده و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخت» (آیه ۱۱)، و حتی « یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده ، آن مصری را بکشت. پس گمان برد که برادرانش خواهند فهمید که خدا به دست راست او ایشان را نجات خواهد داد ، اما نفهمیدند » (اعمال ۷: ۲۴و۲۵). و باید چنین می شد ، اما زمان هنوز فرا نرسیده بود، و هنوز خدا نمی توانست او را به کار گیرد ، ولی در نظر او ایمان بسیار باارزش بود. همانگونه که پطرس باید می آموخت که هر چه قدر هم احساسات قلبی او شدید باشد نخواهد توانست با نیروی انسانی عیسی را پیروی نماید (یوحنا ۱۳: ۱۶) ، موسی نیز باید می آموخت که هیچ سلاحی نمیتواند در رهایی قوم مؤثر واقع شود مگر قدرت خداوند. از اینرو هنگامی که برای روز دیگر بیرون آمد ، و دید که دو عبری با یکدیگر منازعه می کنند ، درصدد آشتی آنان بر آمد ، که کنایه ای در مورد کشته شدن آن مصری شنید. و از سوی آنها طرد شد (آیات ۱۳ و ۱۴). فرعون نیز درباره آنچه که او کرده بود شنید ، و در صدد قتل او برآمد. پس برادرانش او را رد کردند و دنیا بر او جفا رسانید.

با طرد شدن او از سوی قوم از این لحظه او تبدیل به نمونه مسیح می شود ؛ زیرا فومی که او دوست می داشت وی را نپذیرفتند ، و در طی مسیر از برادران خود جدا می شود. « به ایمان مصر را ترک کرد و از غضب پادشاه نترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید استوار ماند». با اینحال او در راه ایمان گام نهاد ، گرچه آن راه ویرا به بیابان در میان انسانهای غریب برد. اما خدا برای خادم خود خانه ای مهیا ساخت ، و همسری از دختران یترون (رئوئیل). از این رو صفوره به طرز نمادین نمونه ای از کلیسا محسوب می شود. زیرا هنگامی که موسی از سوی اسرائیل طرد شد صفوره با او همکاری نمود. اما قلب موسی هنوز با قوم خود است ، به همین سبب او پسر خود را جرشون می نامد : « چرا که گفت : " در زمین بیگانه نزیل شدم" »(آیه ۲۲). از سویی دیگر یوسف پسران خود را منسی ــ " خدا مرا از تمام مشقتم و تمامی خانه پدرم فراموشی داد" ــ و افرایم ــ " خدا مرا در زمین مذلتم بار آورد گردانید " ــ می نامد. مقایسه بین موسی و یوسف بسیار آموزنده و بیانگر این امر است که چه جنبه های خاصی باعث می ود که این دو نمونه مسیح محسوب شوند. اگر یوسف تا به دست راست تخت پادشاهی مصر افراشته شد چنانکه مسیح از مردگان برخاست ، و در آنجا خود را به برادران خود آشکار ساخت و آنها را پذیرفت ، موسی نیز به طور خاص در مقام نجات دهنده اسرائیل معرفی می شود چنانکه مسیح نجات دهنده بود ؛ اگر چه او در طول مدتی که طرد می شود ازدواج می کند ، ولی این کاراو به نوعی مسیح و کلیسا را به تصویر می کشد ، چرا که قلب او هنوز با بنی اسرائیل است ولی خود در سرزمین بیگانه غریب است.

سه آیه پایانی شرایط قوم را به تصویر می کشد و نیز بیانگر وفاداری و همدردی خدا است البته این سه آیه بیشتر به باب بعدی تعلق دارند.

فصل سوم

مأموریت موسی

خروج ۳ و ۴

موسی تقریباً چهل سال را در بیا بان بسر برد و درسهایی را که برای کار آینده اش لازم بود را آموخت تا از هر نظر شایستگی و قابلیت این را داشته باشد که به عنوان نجات دهنده قوم خود برای خداوند عمل نماید. زندگی او در صحرا نقطه مخالف زندگی گذشته خود در دربار فرعون بود ، او در دربار از تجملات و رفاه و امکانات عصر خود بهره مند می شد اما اینجا او فقط یک چوپان ساده بود که از گله های یترون ، پدر زن خود نگهداری می کرد. چهل عدد آزمایش است ، به عنوان مثال همانگونه که بنی اسرائیل چهل سال در بیابان بودند ؛ آزمایش خداوندمان عیسی نیز چهل سال به طول انجامید. از این رو آن چهل سال زمان آزمایش بود ، آزمایش موسی تا بداند خود کیست و از سویی دیگر زمانی مناسب تا یقین حاصل نماید که خدا کیست ، و این مسأله امروزه نیز از موضوعاتی است که پیش از آغاز هر خدمتی باید آن را آموخت. از اینرو او همیشه قبل از اینکه خدا خادمین خود را برای اجرای اهداف خود بکار گیرد آنها را روانه بیابان می کند. دست یاقتن به حضور کامل خدا در هیچ جای دیگر میسر نیست. در اینجا و تنها در اوست که ما به ریشه های غرور محض بشر و وابستگی کامل خود به او پی می بریم. و بسیار شایسته است که از دخمه های سردرگم بشر بیرون آمده به خدا بپیوندیم. تا همگام با او افکار او را در مورد خود و خدمت او دریابیم. در واقع برای هر خادم حقیقی این یک نیاز مداوم است که با خدا خلوت کند ؛ و آنجاست که این درسها عطا می شود ، خدا اغلب با دلی رئوف و اعمال تأدیب آمیر دستانش این کار را برای انجام می دهد.

زمان به کمال رسید تا خدا بتواند برای قوم وارد عمل شود. اما بیایید ارتباط قضایا را یادآوری نماییم. در باب اول قوم را دراسارت می بینیم ؛ در باب دوم موسی متولد می شود و وارد کاخ فرعون می شود. سپس قرعه به نام افراد قومش افتاد ، و او با محبت عمیق خود در صدد اصلاح قوم برآمد ، اما از سوی قوم طرد شد و به

بیابان پناه برد. پس از گذشت چهل سال اکنون هشتاد سال از زندگی او سپری شده است و باری دیگر به سوی مصر روانه می شود. بابهای سه و چهار شرحیست بر مأموریت او از سوی خدا و عدم تمایل وی به انجام مأموریت. اما پیش از اینکه ماجرا آغاز شود ، مقدمه ای کوتاه در پایان باب دوم دیده می شود ـــ که به لحاظ ارتباط معنایی به باب سوم تعلق دارد ـــ و پیش زمینه هایی خدا برای رهایی قوم خود مهیا می کند را نمایان می سازد. در وهله اول از آیات در می یابیم که پادشاه مصر مرده است ، اما با مرگ او هیچ تغییری در وضعیت بنی اسرائیل حاصل نشد. از سویی دیگر " بنی اسرائیل آه کشیده استغاثه کردند ، و ناله ایشان به ســـبب بندگی نزد خدا بر آمد." از اینرو به پست ترین شکل ممکن نزول کرده بودند و اما خدا بی اعتنا نبود او " ناله ایشان را شنید و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد آورد. و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست." (خروج ۲: ۲۳ـــ ۲۵). وضعیت آنها دل خدا را به درد آورد ، و بسبب ترحم او فیض و رحمت جاری شد ، اما همانگونه که در عهد خدا با پدران اسرائیل بیان شده بود اودر چهاچوب فیض مطلق خدا عمل نمود. و آن عهد همان رحمت ، وفاداری وی به کلامش بود ، همان عهدی که زکریا و مریم را بر آن داشت تا در سرود تمجید خود از تولد نجات دهنده و طلایه دار او ، یحیی از آن تجلیل نمایند. « ...... بنده خود اسرائیل را یاری کرد ، به یادگاری رحمانیت خویش ، چنانکه به اجداد ما گفته بود ، به ابراهیم و به ذریت او تا ابدالاباد» و باز می خوانیم « .... شاخ نجات برای ما برافراشت ...... تا رحمت را بر پدران ما بجا آرد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید ، سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد» (لوقا ۱: ۵۴ ، ۵۵ ، ۶۸ ـــ ۷۳). محال است که خدا کلام خود را فراموش کند ، و اگر تأخیری در تحقق آن رخ دهد ، تنها به خاطر نمایش نورانی محبت و فیض لایتغییر اوست.

پس این کلمات کوتاه پایه های باب بعدی را بنا می کنند ، و روایت بعدی تبادل خدا با موسی را به ما نشان می دهد. « اما موسی گله پدر زن خود ، یترون، کاهن مدیان را شبانی می کرد ، و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد. و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته ای بر وی ظاهر شد ، و چون او نگریست اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی شود». بسیار

جالب است که تجلی خدا بر قوم خود را کتاب مقدس پی جویی نماییم و ببینیم که چقدر شیوه ظاهر شدن او به شرایط خاص واقعه مرتبط است (مراجعه کنید به پیدایش ۱۲ ، ۱۸ ، ۱۳ یوشع ۵ و غیره) . در اینجا خدا با توجه به مأموریتی که موسی در پیش دارد از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. پس این تصویر سه بخش را به ما ارزانی می دارد ــ خداوند ، شعله های آتش و بوته. توجه نمایید که ابتدا چنین گفته شده که فرشته خداوند بر موسی ظاهر شد (آیه۲) ، سپس " خداوند" دید که برای دیدن مایل بدان سو می شود ، خدا از میان بوته به وی ندا در داد (آیه ۴ ، مقایسه کنید با پیدایش ۲۲ : ۱۵ ، ۱۶).پس همانگونه که شاهد هستیم فرشته خدا همان یهوه است ، بله خود خداوند ؛ و شکی نیست هر بار که فرشته خدا در عهد عتیق ظاهر می شود ، در واقع ما شاهد پرتویی از تجسم فرزند خدا هستیم و از اینجاست که پی می بریم در تمام این موارد موسی همان شخصیت دوم تثلیث اقدس است ــ خدای پسر. شعله های آتش نما قدوسیت خدا است که این امر به طرق گوناگون آشکار شده است ، بطور خاص در آتش مذبح آتشیکه قربانیها را می سوزاند ، و در رساله به عبرانیان این به طرز آشکاری در عبارت " خدای ما آتش فرو برنده است" نمایان است ، به عبارتی هر چیزی را بر طبق قدوسیت او آزموده ، و هرآنچه را که نتواند خواسته های خدا را برآورده سازد بسوزانیم. به نظر بوته تصویری از اسرائیل بشمار می آید. آتش هیچ چیز را راحت تر از بوته نمی سوزاند؛ و در این واقعه بوته واژه ایست که اسرائیل را به تصویر می کشد ــ قوم اسرائیل در کوره های مصری ــ آتش به شدت از درون آن زبانه می کشد ؛ ولی آن را تباه نمی سازد، و این خود دل موسی را تسلی می بخشید ، البته اگر او می توانست این موضوع را به درستی در یابد ــ این ملت علی رغم زبانه های آتش مصون می ماندند. به عبارتی دیگر ، این تصویر برای موسی بیانگر این موضوع بود که آتش به شدت در اطراف آن زبانه می کشد اما سوخته نمی شود. شکی نیست که خدا قصد داشت در میان اسرائیل کاری بکند. موسی و قوم باید اینرا می دانستند . حتی قوم نیز باید علی رغم ضعف خود رگی در دست قدرت الهی باشند ، و این امر میسر نبود مگر بر حسب رحمت او. خدای آنها به مانند خدای ما خود را آتشی فرو برنده معرفی می نماید. پر ابهت اما در محبتی بی حد و حصر! زیرا از سویی خدا یقیناً

آتشی فروبرنده است و بوته ضعیف و مساعد برای نابودی ، با اینحال بوته برای اثبات کار خدا باقی می ماند ، علی رغم قضاوت و نگاه موشکافانه خدا و همچنین تلاشها و کنکاشهای بشر. زیرا خدا خود را در شرایط رقت انگیز اما در کمال قدرت متجلی می سازد (همچنانکه در این واقعه چنین کرد) او هدف خود را خفظ نموده و امتحان و آزمایش را به جهت خیریت ما بکار می بندد و شکی نیست برای جلال خود اما در نهایت منافع کسانی که از آن او هستند را مد نظر قرار می دهد.

چنین تصویر بی نظیری توجه موسی را به خود جلب نمود و او بدان سو روانه شد تا ببیند (آیه ۴).و سپس این خدا بود که او را از میان بوته صدا کرده به اسم او را خـواند. اما باید قدوسیت حضـــور الـهی به او یاد آوری می شد .« بدین جا نزدیک میا ، نعلین خود را از پایت بیرون کن ، زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدس است » (آیه ۵ ، مقیسه کنید با اعداد ۵: ۱ـــ ۳ ، یوشع ۵ : ۱۵ غیره). این اولین درسی است که کسانی که قصد دارند به خدا نزدیک شوند باید آنرا بیاموزند ـــ شناخت قدوسیت او. آری درست است او خدای فیض و رحمت است و نیز او خود محبت است ، اما همه اینها به خاطر قدوسیت اوست و او هیچگاه خود را با چنین ماهیت مبارکی نمایان نساخت جز در صلیب خداوندمان عیسی مسیح که رحمت و حقیقت به هم پیوستند و عدالت و صلح یکدیگر را در آغوش کشیدند. اما تا هنگامی که پایهای ما برهنه نباشد ـــ به عبارتی قدوسیت او را که مشتاق ملاقات او هستیم در خاطر نداشته باشیم ـــ هیچگاه نخواهیم توانست با فکر و اراده او رابطه برقرار نماییم. با اینحال مسأاله دیگری که باید آن را بدانیم این است که او خودرا به موسی " خدای پدرت ، ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب " معرفی می کند (آیه ۶). هدف از این مکاشفه آماده ساختن روح موسی بود که البته چنین هم می شود چرا که موسی قلباً در برابر کسی که سخن می گوید سر تعظیم فرود می آورد ـــ « آنگاه موسی خود را پوشانید زیرا ترسید که به خدا بنگرد» (رجوع شود به پادشاهان ۱۹: ۱۳). سپس یهوه هدف از ظاهر ساختن خود را به موسی بیان می کند. و خداوند گفت : « هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم ، استغاثه ایسان را می دانم. و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم ، به زمینی که به شیر و شهد جاری

است. به مکان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزیان و حویان و یبوسیان. و الان استغاثه بنی اسرائیل نزد من رسیده است و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می کنند ، دیده ام. پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی اسرائـــیل را از مصـــر بیرون آوری» (آیات ۷ــ۱۰).

ترتیبی که در این ارتباط (بین خدا و انسان) وجود دارد بسیار آموزنده است. (۱) خدا خود را به عنوان خدای ابراهیم ، اسحاق و یعقوب معرفی می نماید. شخصیت خود او بنیاد تمام اعمال اوست. برای روح انسان آموختن این درس بسیار باعث قوت می شود ــ اینکه محرک اصلی در خدا خود اوست. هویت او اعمال او را شکل می دهد و نه ما (مقایسه کنید با افسسیان ۱: ۳ــ ۶ و دوم تیموتائوس ۱: ۹ــ ۱۰). (۲) دلیل اینکه او برای قوم عمل می کند شرایطی است که قوم در آن بسر می برند. « و خداوند گفت : " هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم ، و استغاثه ایشان را از دشت سرکاران ایشان شنیدم ، زیرا غمهای ایشان را می دانم" » (آیه ۷). عجب محبت بی حد و حصری ! در اینجا کلمه ای نیست که نشان دهد بنی اسرائیل نزد خدامند فریاد برآورند. آنها به خاطر اسارت خود آه کشیده فریاد برآوردند ، اما مشخص نیست که آیا دل آنها بسوی خدا بازگشته بود یا خیر. اما فلاکت و بدبختی آنها دل خدا را به درد آورد ، او " غمهای آنها را می دانست و نزول کرد تا ایشان را برهاند". " زیرا خدا محبت خود را در ما ثابت می کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکا بودیم ، مسیح در راه ما مرد" (رومیان ۵: ۸). (۳) هدف او این بود که آنها را از مصر بیرون آورد . " تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم ، و ایشان را از آن زمین به زمینی نیکو برآورم ، به زمینی که به شیر و شهد جاری است ، به مکان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزیان و حویان و یبوسیان." (آیه ۸). در آیات فوق میان مصر و کنعان سرزمینی ذکر نمی شود و می بینیم که سخنی از بیابان به میان آورده نمی شود . در چنین حالتی است که در رومیان می خوانیم « آنانی را که عادل گردانید ایشان را نیز جلال داد». از اینرو می آموزیم ، همانگونه که بارها به تأکید گفته شده ، بیابان قسمتی از هدف خدا درنجات قوم نبود. بلکه بیابان از روشهای اوست و نه از اهداف او ؛ چرا که در بیابان است که جسم آزمایش می شود. آنجاست که می آموزیم کیستیم و خدا کیست (

مراجعه کنید به تثنیه ۸). اما تا آنجایی که به اهداف خدا مربوط می شود ، میان نجات و جلال فاصله ای نیست. در حقیقت از حوریب تا قادش برنیع تنها یازده روز راه بود (تثنیه ۱: ۲) ، اما بنی اسرائیل به خاطر بی ایمانی خود این مسیر را در چهل سال پیمودند. (۴) موسی نیز به عنوان رهاننده آنها برگزیده شده بود. خداوند فریاد قوم خود را شنیده بود ، اگرچه قوم نزد او فریاد بر نیاورده بودند ، و مظلومیت آنها را دیده بود. بنابراین او موسی را نزد فرعون خواهد فرستاد تا قوم را از مصر بیرون آورد (آیات ۹ و ۱۰).

اکنون غم انگیزترین نمایش ناکامی موسی را پیش رو داریم. هنگامی که در مصر بود پیش از اینکه فرستاده شود ، فرار کرد ، زیرا چنین می پنداشت که با قدرت فکر و اراده خود می توانست برادران خد را آزاد سازد، یا حداقل اشتباهات آنان را جبران نماید. اما اکنون پس از کذشت چهل سال در بیابان عزلت و تزکیه او نه تنها نمی خواهد که در خدمت با شکوهی که خدا می خواست بدو بسپارد بکار گرفته شود، بلکه اعتراض خود را یک پس از دیگری ابراز می دارد ، تا اینکه بالاخره کاسه صبر یهوه را لبریز می کند و خشم خداوند بر موسی افروخته می شود (خروج۴: ۱۴). اما هر بار که موسی در این امر ناکام می ماند در حقیقت ضرورت آشکار شدن فیضی عظیم تر را تأیید می نماید ــ اگر چه در این ماجرا موسی در اطاعت از صدای خدا عقب نشست و در تمام طول زندگیش رنج و عذاب کشید. این است سرگذشت محنت بار جسم! تنها یک شخصیت است که با اراده خدا همگام بود ــ کسی که اعمالش مورد رضایت خدا بود ــ و او خادم کامل خدا ، عیسی مسیح خداوند بود. بیایید بر سلسله مشکلاتی که برای موسی پیش آمد نگاهی اجمالی بیاندازیم.

« موسی به خدا گفت : "من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم" »(آیه۱۱).

من کیستم ؟ کاملاً درست است که ما باید بدانیم که کسی نیستیم ؛ چرا که مطمئناً آنقدر شایستگی نداریم که هر چیزی را به خود نسبت دهیم. اما از سویی کاملاً درست است که باید به خدا بیاندیشیم. زیرا هنگامی که او می فرستد دیگر

جای سئوال باقی نیست که بگوییم ما کیستیم ، بلکه اوست که کار می کند ــ و کاری که با سرمایه اقتدار و قدرت خدا انجام می شود کار کوچکی نیست. هنگامی که داود بر علیه جولیات برخاست این درس را بخوبی می دانست ؛ زایرا در جواب طعنه های او چنین گفت :« من به اسم یهوه صبایوت ، خدای لشکرهای اسرائیل که او را به تنگ آورده ای نزد تو می آیم» (اول سموییل ۱۷: ۴۵). پس اعتراض موسی چیزی جز بی اعتمادی نبود. واین موضوع در پاسخی که از سوی خداوند شنید به طرز آشکاری بیان شده است، **" البته من با تو خواهم بود** : و علامتی که من تو را فرستاده ام این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوری خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد" (آیه ۱۲). حضور خداوند برای مأموریت او هم ضمانت بود و هم قوت. همانگونه که چندی بعد خداوند به یوشع چنین گفت ، « با تو خواهم بود ؛ تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود» (یوشع ۱: ۵ و۶). خداوند بر نیازهای خادم خود واقف است ، و علامتی بدو می بخشد تا ضعف او را پوشانیده و او را خطر نشان سازد که مبادا باریک اندیشی دل وی او را به شـــک بیاندازد ــ تا قـــادر باشد بگوید " اکنون مأموریت الهی بر من ثابت شده است ". مطمئناً همین کافیس تا ترس و تردید او را بزرداید. ببینید که پاسخ موسی چه بود :

« موسی به خدا گفت : " اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم ، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است ، از من بپرسند کهنام او چیست ، بدیشان چه گویم ؟" » (آیه ۱۳).

پیش تر خدا خود را به عنوان خدای پدران موسی بر او آشکار ساخته بود ــ و شاید همین کافی بود ، اما هیچ چیزی نمی تواند شک و ترس را برای همیشه بر طرف کند. و این عبارت در لفافه چه تصویری از وضعیت بنی اسرائیل نشان می دهد، چرا که این فرض ممکن نیز وجود دارد که شاید آنها نام خدای ابراهیم ، اسحاق و یعقوب را ندانند ! خدا با فیض خود خادم شکاک و ضعیف خود را تحمل می کند و در پاسخ می گوید ، " هستم آنکه هستم : و ادامه می گوید : " به بنی اسرائیل چنین بگو : اهیه (هستم) مرا نزد شما فرستاد" (آیه ۱۴). این واژه (اهیه) بیانگر وجود خدای یگانه است و توصیف کننده نام ازلی او و در نهایت صحه گذار

وجود ازلی اوست. این همان نامی است که خداوند عیسی به یهودیان کم ایمان اعلان نمود ، " پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم" (یوحنا ۸: ۵۸). اما تمام ماجرا به اینجا ختم نمی شود. او که خود را به عنوان وجود ازلی مغرفی می کند در ادامه چنین می افزاید :" به بنی اسرائیل چنین بگو یهوه خدای پدران شما ، خدا ابراهیم ، خدای اسحاق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده و این است نام من تا ابدالاباد ، و این یادگاری من نسلاً بعد نسل " (آیه ۵). این فیض محض خدا است . نام اصلی او من هستم است ؛ با توجه به حاکمیت او بر دنیا و رابطه ای که با زمین دارد ، نام اوـــ که باید تمام نسلها آنرا بیاد آورند ـــ خدای ابراهیم ، اسحاق و یعقوب است. این نام به اسرائیل جایگاه خاصی بخشی ، اسرائیلی که خدا را ملاقات نمود و زیر پوشش نام او در آمد. در واقع این موضوع خود بیانگراین است که آنها بسبب فیض عالی خدا و به خاطر پدرانشان مورد محبت واقع شدند ؛ و از سویی دیگر بیانگر این حقیقت است که اسرائیل تا به ابد محل تلاقی راه های خدا خواهد بود ، و کلیدی برای پیشبرد اهداف او بر روی زمین از این رو تا هنگامی که اسرائیل تحت داوری خدا قرار دارد بر تمام دنیا پراکنده خواهد بود و دوره برکات زمینی دایماً به تأخیر خواهد انجامید.

از این رو خدا تحت این نام به جهت رهایی قوم خود بر روی زمین آمد زیرا به مـــحض اینکه این نام را برخود می نهد ، از روی محبت خود اجازه می دهد قومی که با آنها ارتباط برقرار کرده بود در محبت و رحمت او شریک گردند. به همین جهت خداوند با شرح و بسط فراوان به موسی دستور می دهد (آیات ۱۶ ـــ ۲۲) ، که در آن دستورات سرگذشت کامل دشمنی خدا با فرعون و آخرین موضوع در نجات قوم مطرح می شود. در وهله اول به موسی فرمان داده می شود مشایخ بنی اسرائیل را گرد هم آورد ، و به آنها اعلام نماید که خداوند خدای پدران آنها بر او ظاهر شده است و اهداف خود را از جاری ساختن قیض بر آنها بیان نموده است و اینکه آنها را از مصیبت مصر رهایی داده و به سوی سرزمینی رهنمون می سازد که شیر و شهد درآن جاریست(آیات ۱۶ و ۱۷)، از قبل به او گفته شده بود که سخن او را خواهند شنید و اینکه او و مشایخ قوم باید نزد فرعون رفته و از بخواهند تا جهت گذراندن قربانی برای خداوندشان سه روز عازم بیابان شوند. (آیه۱۸). سپس آنها را از

مخالفت سرسختانه فرعون آگاه کرد ؛ اما از سویی به آنها گفت که خود با پادشاه مصر به رویارویی خواهد پرداخت و او را مجبور خواهد ساخت تا به آنها اجازه دهد ؛ و حتی بدانها فرمود هنگامی که از مصر بیرون می آیند تهی دست نخواهند رفت بلکه مصریان را غارت خواهند نمود (آیات ۱۹ ــ۲۰). این فرامین در هر دوره زمانی از اهمیت ویژه ای برخورداراند ؛ زیرا پیش دانی دقیق خدا را فراسوی شک و تردید قرار می دهند. خدا می دانست که اب چه کسی روبرو شده است ، و با مقاومت مواجه خواهد شد ، و اینکه چگونه این مقاومت در هم شکسته خواهد شد. او همه چیز را از ابتدا تا به انتها می دید. چقدر این موضوع باعث تسلی دلهای ناتوان ما است! دیگر مشکل یا آزمایشی وجود ندارد که خدا آن را از پیش ندیده باشد و با فیض خود برای آن تدبیری نیاندیشیده باشد! برای کسی که همیشه با خداوند است تجلی قدرت نجات بخش خدا تمام وقایع را در سایه پیروزی نهایی و خروج ظفرمندانه ما از این واقعه ترتیب می دهد. و مطمئناً موسی دیگر رضایت حاصل نموده بود.

« و موسی در جواب گفت : " همانا مرا تصدیق نخواهند کرد ، و سخن مرا نخواهند شنید بلکه خواهند گفت یهوه بر تو ظاهر نشده است" » (خروج ۱۴: ۱).

آیا می شود بی ایمانی تا بدین حد گستاخانه باشد؟ خداوند گفت " سخن تو را خواهند شنید" ، اما موسی چنین پاسخ می دهد ،" مرا تصدیق نخواهند کرد". چه می شد اگر خداوند کاملاً خادم خود را طرد می نمود تا او دیگر جسارت نکند که به مقابله به او بپردازد. اما خدا دیر به خشم می آید و فیض او عظیم است. به راستی که این صحنه که عمق محبت و بردباری دل صبور او را به تصویر می کشد سرشار از زیبایی است. از این رو او خادم خود را متحمل شده و باز هم او را مورد لطف خود قرار داده و حتی برای اینکه ضعف او را به قوت تبدیل نماید نشانی از معجزات به او می بخشد و بی ایمانی او را می زداید. « پس خداوند به وی گفت :" آن چیست در دست تو؟" گفت : " عصا" ، گفت : " آن را بر زمین بیانداز" و چون آن را به زمین انداخت ماری گردید و موسی از نزدش گریخت.پس خداوند به موسی گفت : " دست خود را دراز کن و دمش را بگیر." پس دست خود را دراز کرده ، آن را بگرفت

، که در دستش عصا شد. " تا آنکه باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان ، خدای ابراهیم ، خدای اسحاق و خدای یعقوب ، به تو ظاهر شد" » (خروج ۴: ۲ــ ۵). حتی دو معجزه دیگر نیز بر آن افزوده می شود. « و چنین بود هنگامی که دستانش را در گریبان خود می گذاشت و بیرون می آورد " مثل برف مبروص" می شد. و هنگامی که باری دیگر این عمل را تکرار می کرد " مثل سایر بدنش" باز می آمد» (آیات ۶ و ۷). حتی اگر آنها به نشان اول و دوم توجهی نکنند و نشانی دیگر نیز افزوده شد. و آن اینکه آب را از نهر گرفته ، به خشکی می ریخت و آن آب به خون مبدل می شد (آیه۹). این علایم از اهمیت بسیار زیادی برخوردار هستند ، و به طور خاص و به تفکیک باید مورد بررسی قرار گیرند. عصا در کتاب مقدس نماد اقتدار ــ قدرت الهی است. آنرا به زمین انداخت ماری گردید. مار نماد نا آشنای شیطان است، پس عصا قدرتی است که شیطانی می شود ، و این دقیقاً همان چیزی است که در ظلم بر بنی اسرائیل دیده شده است. اما موسی به فرمان خداوند دست خود را دراز می کند ، و دم مار را می گیرد و دوباره مار تبدیل به عصا می شود. قدرتی که شیطانی شده بود، حال به حالت اول برگشته تبدیل به عصای تنبیه و داوری می شود. پس می توان گفت که از این پس این عصا در دستان موسی تبدیل به اقتدار الهی و قدرت داوری کننده می شود. برص به سبب ناپاک بودن نماد گناه محسوب می شود و گناه با تمام آلودگی خود در جسم نفوذ کرده و انسان را بطور کامل ناپاک می سازد . از این رو دومین نشانه گناه و شفا را بر ما آشکار می سازد و همانگونه که می دانیم تنها با مرگ مسیح است که شفای آن ممــکن می شود. خون عسی مسیح ، پسر خدا از هر گناهی بری است. آب نشانه طراوت و تازگی است ، منشاء حیا و طراوتی که منشاء آن خدا است اما همین که بر زمین ریخته می شود ، تبدیل به داوری و مرگ می شود. حال که موسی با این علایم که شکاکترین انسان را متقاعد می ساخت تجهیز شده بود ، مطــــمئناً بـــــاید از رأی خود باز می گشت ، خیر او هنوز متقاعد نشده و باز در پاسخ چنین می گوید :

« ای خداوند ، من مردی فصیح نیستم نه در سابق و نه وقتی که به بنده خود سخن گفتی بلکه بطی الکلام و کند زبان» (آیه ۱۰).

به طور یقین این اعتراض بیانگر این واقعیت است که خویشتن همچون خار چوبی در چشمان او مانع دید ایمان او شده بود. او به گونه ای سخن می گوید که گویی همه چیز به کلام ترغیب آمیز حکمت انسانی بستگی دارد، و باید با سخنرانیهای رندانه انسانی خود از یک شخصیت انسانی تقاضایی کند. حتی در کلیسای خداوند نیز این اشتباه چقدر رواج یافته است! چرا که حتی شیوایی سخن تبدیل به یکی از خواسته های مسیحیان نیزتبدیل شده است ــ که بدون قدرت خدا جایگاهی برای خود کسب کرده است. از این رو در میان وحانیون دنیای مسیحیت تعداد کند زبانان بسیار کم است ، و حتی مقدسینی که تنها در تئوری با حقیقت آشنا هستند ، عطایای مورد تمجید آنها را بسوی خود جذب و اغوا نموده است و بدون توجه به حقیقــتی که بر آنها آشکار شده دل به اعــمال خــود بسته اند. و این موضوع چقدر با تفکر پولس در تضاد است . « و من ای برادران چون به نزد شما آمدم ، با فضیلت کلام و با حگمت نیامدم چون شما را به سر خدا اعلام می نمودم. و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود ، بلکه برهان روح و قوت" (اول قرنتیان ۲: ۱ و ۴). در این روایت است که خدا انسان "کند زبانی" را بسیار از کسانی که شیوا سخن هستند به کار می گیرد ؛ زیرا چنین اشخاصی دیگر وسوسه نمی شوند که به حکمت بشری خود توسل جویند و هرآنچه نمایان می شود همه قدرت خدا است. این همان درسی است که یهوه اکنون آنرا به موسی می آموزد ــ درسی که از سویی دیگر توبیخ و سرافکندگی را برای موسی به همراه داشت ــ " کیست که زبان به انسان داد ، و گنگ و کر و بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم ؟ پس الان برو و من زبانت خواهم بود و هرچه باید بگویی تو را خواهم آموخت " (آیات ۱۱ و ۱۲). دیگر یک خادم به چه چیز احتیاج دارد ، اما خطر در اینجاست که فراموش نماییم طریقهای به کارگیری خداوند از ما ممکن است برای ما نا خوشایند باشد. بر خلاف این امر ممکن است حضور جسمی ما را ضعیف و سخنانمان را حقیر شمارند (دوم قرنتیان ۱۰: ۱۰)؛ اما اگر ما ابزار قدرت خدا باشیم تکلیف چیست ؟ یک خادم باید بیاموزد که تنها خداوند باید جلال یابد و نه خودش. اما پیداست که موسی تمایل داشت بیشتر خود مطرح شود ، و بر موفقیت خود دل بسته بود، شاید هم احساس بی لیاقتی او را تحت فشار قرار می داد ، و علی

رغم فیض و لطف خداوند او می خواهد از زیر با این مسئولیت دشوار شانه خالی کند. از این رو چنین می گوید،

" استدعا دارم ای خداوند که بفرستی به دست هر که می فرستی" (آیه ۱۳).

به عبارتی دیگر " هر کس را بفرست ، اما نه من". او پنج بار به فرمان خداوند اعتراض کرد و از تحمل و شکیبایی خداوند سوء استفاده نمود. اما اکنون " خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت : " آیا برادرت هارون لاوی را نمی دانم که او فصیح الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می آید ، و چون تو را بیند در دل خود شاد خواهد گردید. و بدو سخن خواهی گفت و کلام را با زبان وی القا خواهی کرد. و من با زبان تو و با زبان او خواهم بود، و آنچه باید بکنید شما را خواهم آموخت. و او مر تو را به جای زبان خواهد بود ، و تو او را به جای خدا خواهی بود. و این عصا را به دست خود بگیر که به آن آیات را ظاهر سازی" (آیات ۱۴ ــ ۱۷). از این پس باید هارون همکار او می شد ، به راستی که باید از جایگاه ویژه ای در برابر انسان برخوردار باشد، زیرا باید سخنگوی برارد خود باشد. با اینحال خداوند به سبب فیض پر محبت خود جایگاه اصلی موسی را در برار خود حفظ می نماید و به او این افتخار و امتیاز را می بخشد که واسطه ای بین خود و هارون باشد. هارون باید ، "دهان موسی می شد و موسی برای هارون " جای خدا" عمل می کرد ، به عبارتی او باید پیامی که دریافت می نمود را به هارون منتقل می کرد. اهداف خدا هیچگاه ناکام نمی ماند ، اما این ما هستیم که از لجاجت و نا اطاعتی خود زیان می بینیم. و برای موسی چنین بود. پس از این واقعه و در طول مدت چهل سالی که او در بیابان سفر کرد ، چقدر باید افسوس بی ایمانی خود را می خورد که منجر شد تا امانتی که خداوند می خواست فقط در دستهای او باشد را نپذیرفت! و در نهایت اینکه عصای قدرت به موسی داده شد ــ عصایی که باید موسی از این پس توسط آن قدرت خدا را با علایم اعجاب آور به همه نشان دهد تا گواهی باشد بر مأموریت او.این عصا مهمترین نقش را در زندگی موسی ایفا می کند ، و بسیار مهم است که بدانیم در چه مواقعی از آن استفاده می شود. در اینجا عصا مهر تأیید مأموریت

موسی و همچنین نشانی است بر مقام او چراکه حقیقت این است که او با اقتدار خداوندی تجهیز شده است تا قوم خدا را از زمین مصر بیرون آورد.

موس نزد یترون می رود و از او اجازه می خواهد تا به مصر باز گردد. خدا راه را آماده کرده بود ، پس یترون با رضایت به موسی می گوید ، " به سلامتی برو" (آیه ۱۸). خداوند مراقب خادم خود است ، او بر احساسات قلبی او واقف است و حتی ترسهای او را پیشبینی می کند چرا که می گوید ،" روانه شده به مصر برگرد زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند، مرده اند" (مقایسه کنید با متی ۲ :۲۰). " و موسی زن خویش و پسران خود را برداشته ایشان را بر الاغ سوار کرده ، به زمین مصر مراجعت نمود و موسی عصای خود را به دست خود گرفت" (آیات ۱۹و ۲۰). سپس خداوند او را از مسایل دیگری آگاه می سازد ، او حـــتی ماهیت داوری نهایی را بر او فـــاش می سازد ، که طبق آن فرعون به ناچار می پذیرد که قوم را رها کند. علاوه بر این او حتی رابطه حقیقی خود با اسرائیل را که ما حصل فیض او بود به موسی می آموزد : " اسرائیل پسر من و نخست زاده من است" ؛ و همین موضوع مشخص می سازد که چه بلایی بر سر مصر فرود خواهد آمد. " و به تو می گویم پسرم را رها کن تا مرا عبادت نماید، و اگر از رها کردنش ابا نمایی همانا پسر تو یعنی نخست زاده تو را می کشم." (آیات ۲۲ و ۲۳، مقایسه کنید با اعداد ۸: ۱۴ـــ ۱۸).

اکنون تنها یک مسأله است که صلاحیت موسی را برای مأموریت تعیین می نماید و آن این است که پیش از اینکه موسی مجرایی برای جاری ساختن قدرت الهی بشود ، باید در حیطه مسئولیت خود ا خود وفاداری نشان می داد. پیش از اینکه قدرت خدا بر جهان آشکار شود ابتدا باید اطلاعت در خانه دیده شود. این موضوع خود تشریحی است بر روایت بعدی : " و واقع شد در بین راه که خداوند در منزل بدو برخورده قصد قتل وی نمود. آنگاه صفوره سنگی تیز گرفته غلفه پسر خود را ختنه کرد و نزد پای پدر وی انداخته گفت : "تو مرا شوهر خون هستی." پس او وی را رها کرد. آنگاه (صفوره) گفت : " شوهر خون هستی" بسبب ختنه (آیات ۲۴ ـــ۲۶). احتمالاً موسی نسبت به چنین چیزی غفلت ورزیده بود که موجبات ختنه فرزند او را فراهم آورده و ما از آن آگاه نیستیم ـــ شاید به خاطر نفوذ همسر او بوده

است ـــ و به همین سبب بین خداوند و موسی اختلافی وجود داشت و این مسأله باید پیش از ظاهر شدن قدرت الهی توسط موسی بر فرعون حل می شد. خداوند برای مدتی از همکاری با موسی دست نگه داشت ، قصور او را به یادش آورد تا آنرا برطرف نماید و تا در مسیر اطاعت قرار گیرد. اگر بخواهیم به زبانی دیگر این موضوع را شرح دهیم باید بگوییم که : " خدا می خواست به موسی حرمت نهد اما هنوز در خانه موسی نسبت به خداوند بی احترامی وجود داشت . چگونه بود که پسران موسی ختنه نشده بودند؟ چگونه نزدیکترین اشخاص به موسی هنوز نماد جسم پست را در خود داشتند؟ چگونه شد که جلال خدا در این مورد که در قلب پدر موضوع مهمی بود به دست فراموشی سپرده شد. چنین به نظر می رسد که همسر موسی در این مسأله نقشی داشته است ...... چرا که در حقیقت سرانجام مجبور شد کاری را انجام دهد که بسیار از آن تنفر داشت ، همانگونه که در مورد پسر خود چنین گفت. اما بیشتر از هر چیز این کار جان موسی را در خطر انداخت چرا که خدا با او خصومت داشت و نه با همسرش. ***شخصی که مسئولیت پذیرفته بود موسی بود و خدا او را مجبور ساخت تا به فرامین عمل نماید.*** جمله ای که ما به خود جرأت داده آنرا ایتالیک نوشتیم حامل یک اصل بسیار مهم است ، و در مجموع بیانگر چارچوب رابطه خدا با موسی است. اما موسی فیض را پذیرفت تا در دستان تأدیب کننده خداوند سر تعظیم فرود آورد. و چقدر زیباست که ما نیز می توانیم با پولس اعتراف کرده بگوییم ، " لیکن در خود فتوای موت داشتیم تا بر خود توکل نکنیم بلکه بر خدا که مردگان را بر می خیزاند" (دوم قرنتیان ۱: ۹). پس شایسنگی موسی دو جزء داشت یکی قدرت الهی او بود و دیگری وضعیت انسانی او و این دو نباید هیچگاه از هم جدا می شدند. این موضوع برای تمام کسانی که خواهان سخن گفتن در نام خداوند هستند و یا مشتاقانه در هر خدمتی و هر قسمتی در اختیار او باشند بسیار حائز اهمیت است و باید همیشه آن را به یاد داشته باشند. هیچ چیز نمی تواند فقدان روح را جبران نماید. و راز ضعف ما در این قسمت در خدمت ما نهفته است.اگر خداوند طریقهای ما یا به مانند موسی خانه ما را تفتیش نکرده باشد روح او محزون خواهد شد و عاقبت اینکه در امور مبارک و مقدسی بکار گرفته نخواهیم شد. از این رو فقط کافی نیست که کلام خدا در دهان

ما باشد ، بلکه اگر می خواهیم با تجلیات روح و قدرت سخن بگوییم باید با جاری شدن قوت کلام خدا در روح و جانمان سلوک نماییم.

اکنون همه چیز مهیا و آماده است ؛ و از این رو در پایان باب صخنه زیبایی را پیش رو داریم ــ صحنه ای که باید قلب موسی را شاد ساخته ، و به همراه برکات خداوند بدو جسارت کافی ببخشد تا راه دشواری را که بدان قدم نهاده بود بپیماید. با این وجود در وهله اول ، خداوند هارون را فرستاد تا " به بیابان به استقبال موسی برود. پس روانه شد و او را در جبل الله ملاقات کرده او را بوسید. و موسی از جمیع کلمات خداوند که او را فرستاده بود، و از همه آیاتی که به وی امر فرموده بود همارون را خبر داد" (آیات ۲۷ و ۲۸). مکانی که آنها همدیگر را ملاقات نمودند بسیار حائز اهمیت است. این مکان جبل الله نام داشت (خروج ۳: ۱)، به عبارتی حوریب ، جایی که خداوند به موسی ظاهر شد و اکنون هارون موسی را در اینجا ملاقات می کند، و در همین مکان است که دو لوحه سنگی که خدا با انگشت خود ده فرمان را برآنها نوشت به موسی عطا شد. به هر حال فراسوی تمام این وقایع ممکن است مقصود ازآیات فوق این باشد که حتی هنگامی که خویشان یکدیگر را در جبل الله (کوه خدا) ملاقات می نمایند این خود کاریست بسیار مبارک ــ زیرا در ایی موضوع یک درس عملی نهفته است. از سویی دیگر اگر در زندگی به درجه ای پایین تر نزول کنیم همانگونه که بسیاری از اوقات نیز مسأله همین است ، رابطه ما غالباً تبدیل به یک رابطه خود محور خواهد شد و بر حول اعمالمان متمرکز خواهیم شد و این امر نه به جلال خداوند می انجامد و نه نفعب به حال ما دارد.

توجه نمایید که هارون و موسی ار کوه خدا (جبل الله) مأموریت خود را آغاز نمودند. آری، خادکینی که کار خود را مستقیماً از حضور خدا آغاز می نمایند بسیار مبارک هستند. آنها به مصر آمدند و ، " موسی و هارون رفته ، کل مشایخ بنی اسرائیل را جمع کردند و هارون همه سخنانی را که خداوند به موسی فرموده بود ، بازگفت و آیات را به نظر قوم ظاهر ساخت. و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که خداوند از بنی اسرائیل تفقد نموده و به مصیبت ایشان نظر انداخته است ، به روی در افتاده ، سجده کردند" (آیات ۲۹ ــ۳۱). پس کلام خدا به انجام رسید. موسی گفته

بود "همانا مرا تصدیق نخواهند کرد ، و سخن مرا نخواهند شنید". اما قوم بر طبق کلام خدا ایمان آوردند و هنگامی که شنیدند چگونه خدا موسی را ملاقات نموده و می خواهد رنجهای آنان را بردارد فیض او را لمس نموده و سر تعظیم فرود آورده او را پرستش نمودند سر تعظیم فرود آوردند. درست است که چندی بعد هنگامی که مشکلات بیشتر پدیدار شد از بی ایمانی خود دست به گله و شکایت زدند ، اما این امر نمی تواند تصویر زیبای مقابل ما را خدشه دار نماید ، تصویری که در آن کلام خدا با تمام قدرت و تازگی خود دلهای مشایخ قوم را لمس نموده ، باعث می شود که در حضور او سر تعظیم فرود آورده او را پرستش نمایند.

فصل چهارم

پیغام اول به فرعون

خروج ۵ و ۶

این دو باب از جایگاه ویژه ای در این دو روایت برخوردارند. در واقع سرآغز نبرد خداوند با فرعون و تنبیه و مجازات او محسوب می شوند و در عین روشن کردن راه های خداوند آموزنده نیز هستند. پیغام این رواین فیض است و فرصت اطاعت نیز داده شده است زیرا همانگونه که خواهیم دید پیش از اینکه دست خداوند به جهت داوری افراشته شود در کمال بردباری به انتظار می نشیند. اوضاع و شرایط دنیای امروز نیز چنین است. امروز ، دوران فیض و بخشش خداوند است و در این دوران است که پیغام فیض تا به اقصای جهان اعلان می شود و یقیناً هر کس بشنود و ایمان آورد ، نجات خواهد یافت. اما دوره فیض به سرعت سپری شده به انتها خواهد نزدیک می شود و آنگاه که عیسی خداوند برتخت خود که در دست راست خداوند است بایستد درهای ملکوت بسته شده و بر دنیا داوری نازل خواهد شد. بهتر بگوییم که این دو باب دوره حاکمیت فیض بر فرعون را توصـــیف می نمایند. اما پادشاه مصر از یک سو انسان و از سویی دیگر ، همانگونه که پیشتر بدان اشاره شد، با توجه به منصبی که داشت نما شیطان و خدای این جهان محسوب می شود. بنابراین در مورد این موضوع می توان تعالیم بسیاری از این دو باب استخراج نمود و به راستی که این جنبه از موضوع جایگاه ویژه ای در این دو باب دارند و در ادامه این امر بر ما مبرهن خواهد شد.

« و بعد ازآن موسی و هارون آمده ، به فرعون گفتند : " یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید : قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند." فرعون گفت:" یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد." گفتند: " خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است ، پس الان سفر سه روزه به صحرا برویم ، و نزد یهوه خدای خود ، قربانی بگذرانیم ، مبادا ما را به وبا یا شمشیر مبتلا سازد." پس پادشاه مصر بدیشان

گفت :" ای موسی و هارون چرا قوم را از کارهای ایشان باز می دارید؟ به شغلهای خود بروید!" و فرعون گفت:" اینک الان اهل زمین بسیارند، و ایشان را از شغلهای ایشان بیکار می سازید."»

به خاطر بسپارید که مسأله بر سر رهایی اسرائیل است؛ و به همین سبب این موضوعیست که قوم نمی توانند در آن نقشی داشته باشند. باید خداوند برای آنها عمل نماید ، و بدینسان است که خداوند به عداوت با فرعون می پردازد. فرعون به عنوان خدای این جهان که همان شیطان است قوم را اسیر کرده است. هدف خداوند نجات آنها است ؛ پس پیغامی که به موسی سپرده می شود باید به گوش پادشاه مصر برسد. اما هدف خداوند از رهایی اسرائیل چیست؟ " تا برای من در صحرا عید نگاه دارند". پس به خاطر شادی خود است ، شادی به خاطر نجات یافتگان . بنابراین هدف رضایت قلبی خود خداوند است. چقدر زیباست که به سبب رستگاری ما شادی می شود. اعلان این پیغام باعث می شود ذات واقعی فرعون نمایان شود. "یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد." و بدینسان به ضدیت کامل و آشکار به خداوند می پردازد. چه موضع خطیری اتخاذ می نماید! و حتی ذره ای از این عداوت نمی کاهد ، اما دشمنی او ادامه یافت تا اینکه به هلاکت و اضمحلال فرعون و سپاهیانش انجامید. یقیناً این موضوع درس عبرتی است برای تمام کسانی که با خداوند در صلح بسر نمی برند و نیز مکاشفه ای است بر تباهی کامل ذات بشر که به خود جرأت می دهد تا بدین حد بی شرمانه قدرت خداوند را به مبارزه بطلبد. و چنین واکنشی برخاسته از احساسات ناپایدار یک ذهن تحریک شده نیست. زیرا هنگامی که موسی و هارون به کرات از او درخواست می کنند او در جواب آنها را متهم به دخالت در امور قوم خود می کند. خدای این جهان تجسمی است از خود خواهی، و به همین علت از **خداوند** متنفر است. نمونه این مسأله در عهد جدید در شهر فیلیپی دیده می شود. هنگامی که موعظات و اعمال پولس رسول منفعت آقایان آن کنیز که روح غیب گویی داشت را به خطر انداخت ، این کار سب شد تا ارباب آن کنیز و شرکای وی با پولس به دشمنی بپردازند. در مورد فرعون نیز چنین بود. تصور از دست دادن خدمات بردگان خشم او را برانگیخت. و در نتیجه باعث شد

بر کار روزانه قوم افزوده باری که بر دوش آنها بود را سنگین تر کرده تا غل و زنجیر اسارت را بیش از بیش بر دست و پایهای آنان سخت تر گرداند. همیشه چنین بوده است ؛ اما علی رغم قـــدرت و زیرکـی شیطان ، او همیشه خود را مغلوب می سازد. در واقع او هیچگاه دور را نمی بیند. او نمی تواند آینده را حتی بهتر از ما ببیند و در نتیجه دایماً پا را از گلیم خود دراز تر می کند. فرعون گفت :" مردم کاهلند و از این رو فریاد می کنند و می گویند : برویم تا برای خدای خود قربانی گذرانیم" (آیه ۸). بنابراین او خواست تا با افزودن بر کار روزانه آنها چنین افکار را از ذهنشان بیرون براند. آه ! شطان برای اینکه مانع رهایی حتی یکی از اسیران خود شود ، با دریا و خشکی راه را برای فرار او مسدود می کند. به همین سبب اگر جانی گناهکار باشد و مشتاقانه به انتظار آزادی و صلح با خدا رهایی از سرزمین مصر باشد ، شیطان با هزاران دام ، فریب کاری و گرفتاری او را محاصره خواهد نمود. او با به کار بستن کارهای دشوار و گرفتار ساختن افراد در گرداب جوش و خروش کار روزانه ، درست همانگونه که فرعون در پی کودکان اسرائیل به جستجو پرداخت، به دنبال این است که فکر رهایی را از ذهن شخص بیرون نماید. اجازه دهید هر کس که این بابها را می خواند، به حیله ها و زیرکیهای شیطان پی ببرد باشد که با عزمی راسخ از تمام مکرهایی که هدفشان نابودی اوست ، بر حذر باشد ؛ آری بگذارید با آگاهی از نیاز خود و ناتوانی خود نگاهش فقط به او باشد که بواطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه ساخته و آنانی را که از ترس موت ، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می بودند آزاد کرده است (عبرانیان ۲: ۱۴ــ ۱۵). با ایمان به خداوند عیسی مسیح تمام این ظلمت به نور تبدیل شده و قدرت شیطان جای خود را به قدرت خداوند می دهد.

سرکاران فرعون که نسبت به او وفادار بودند با بیرحمی هر چه تمام وظایف خود را انجام می دادند (آیات ۱۰ ــ ۱۴). سنگدلی و سختی ظلم و تعدی به قدری بود که بنی اسرائیل را بر آن داشت تا با تلخ دلی نزد فرعون سر به فریاد نهاده بگویند : " چرا با بندگان خود چنین می کنی ؟" و ....(آیات ۱۵ ــ ۱۸). اما فریاد آنها بیهوده بود ؛ چرا که شیطان که دل خوشی اش اندوه و غم اسیران خود است ، رحمت را نمی شناسد. حال که بنی اسرائیل از دستان فرعون یاری ندیدند با غضب

نزد موسی و هارون بازگشتند و آنها را عامل افزایش این فشارها دانستند ، و گفتند :" خداوند به شما بنگرد و داوری فرماید! زیرا که رایحه ما را نزد فرعون و ملازمانش متعفن ساخته اید و شمشیری به دست ایشان داده اید تا ما را بکشند" (آیات ۲۱). این موضوع چقدر در مورد تجربیات شخصی صدق می کند. وقتی گناهکاری بیدار می شود ، هنگامی که تجارب دشواری را پشت سر می نهد ، هنگامی که احساس گناهکار بودن بر او غلبه یافته است ، و از سویی دیگر سنگینی دستان شیطان را بر خود حس می نماید ، غالباً وسوسه می وشد تا آرزوی آن روزهایی را بکند که از تمام این نبردها و اندوه ها آزاد بود و راه رهایی را نمی دید.

حتی زانوهای موسی برای لحظاتی در برابر این بحران خم می شود. او که آرزویش سعادت و نجات قوم خود است و از ملامتهای آنها عذاب می کشد با خطی مشی اخیری که فرعون اتخاذ می نماید ناگهان ترید به دل راه داده و کاسه صبرش لبریز می شود و به خداوند چنین می گوید: « خداوندا چرا بدین قوم بدی کردی ؟ و برای چه مرا فرستادی ! زیار از وقتی که نزد فرعون آمدم تا به نام تو سخن گویم بدین قوم بدی کرده است و قوم خود را هرگز خلاصی ندادی» (آیات۲۲ و ۲۳). پس موسی در نا آمیدی و بی صبری قوم شریک شد. او هنوز نیاموخته بود که باید با ایمان گام بردارد نه با چشمان خود و در اطمینان به خداوند ساکن شده و با بردباری به انتظار بنشیند. اما با اینحال حتی ناکامی او حاصل همدردی با اسرائیلیان ستمدیده است ؛ و یکی از شرایط کمک به دیگران همدردی با آنها درمشکلات است.

تا اینجا موسی با اراده خداوند مشارکت و همکاری نمود؛ پس خداوند تفکرات قلبی خادم خود را درک نمود. وبه دنبال آن موسی را به مأموریتی دیگر گسیل می دارد، و باری دیگر هدف خود را از اعطای فیض و رحمت به قوم اعلان نموده ، وفاداری تغییر ناپذیر خود نسبت به عهد را ابراز می دارد. تا اینجا خداوند دو مسأله را به انجام رسیانیده است . خصیت واقعی فرعون ستمگر و ماهیت یوغی که قوم بر گردن خود حمل می کردند را بر موسی و قوم شناسانیده است. ظاهراً خداوند آنها را در دستان فرعون اسیر کرده و بدینوسیله نوعی احساس یأس نسبت به شرایط

حاکم در آنها ایجاد کرده است. و روش او همیشه چنین است. تا هنگامی که انسانها به گناهکار و فانی بودن خود پی نبرند او هیچگاه خود را به عنوان نجات دهنده معرفی نمی کندو خداوند عیسی فرمود " من نیامده ام تا عادلان را بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم ". به محض اینکه انسانها اقرار کنند که گمراه هستند ، آنگاه نجات دهنده به جهت جانهای ایشان برخواهد خاست. در این روایت هم چنین است. از قرار معلوم بنی اسرائیل در وضعیت بدتری نسبت به قبل قرار دارند؛ آنها به همراه موســـی مأیوس گشته اند. لذا در باب ۶ اعلان مبارکی را می توان یافت. پس ناگزیر خداوند قوم خود را با استفاده از تنبیهاتی که در باب پنج بیان شده آماده می سازد. او به دو دلیل لین کار را انجام می دهد : تا قوم را از مصریان جدا ساخته و شکافی ترمیم ناپذیر بین آنها ایجاد نماید ، و راه را برای آشکار ساختن قدرت خود هموار ساخته تا بنی اسرائیل بدانند که تنها اوست که قادر است آنها را از زمین مصر بیرون آورد. او ابتدا اعلان می کند که فرعون تحت قـــدرت او آنها را از زمـــــین مصر خواهد راند (آیه ۱) ، و سپس مکاشفه بسیار عظیمی را پیش رو داریم:

« و خدا به موسی خطاب کرده وی را گفت : " من **یهوه** هستم و به ابراهیم، اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر سده، لیکن به نام خود **یهوه** نزد ایشان معروف نگشتم."» (آیات ۲و۳).

البته این موضوع بدان معنی نیست که تا کنون نام یهوه به کار برده نشده است. بلکه برخلاف این امر غالباً یافت می شود. اما او هیچگاه این نام را در قالب ارتباط با خادمین خود برنگزیده بود. و حال او به طور رسمی این نام را در چارچوب ارتباط با بنی اسرائیل بر می گزیند و تنها در مورد اسرائیل این نام بکار گرفته شده است. ایمانداران این دوره او را خدای پدر می شناسند ؛ به همین سبب استفاده از نام یهوه به جای خداوند موجب آشفتگی در تمام دورانها شده است و استفاده از این نام گویای عدم آگاهی آنان از جایگاه و رابطه حقیقشان است. نام یهوهر خاص اسرائیل است و در نتیجه هرگاه به رابطه خود با خدا در سلطنت هزار ساله پی می برند باری دیگر این نام بکار برده خواهد شد. اینکه یهوه در عهد عتیق همان مسیح در عهد

جدید است مسأله دیگریست ، اما مسأله ای بسیا حائز اهمیت. به راستی که او در میان اسرائیل یهوه بود ، او که شرارت آنها را بخشیده و مرضهایشان را شفا می بخشد (مزمور ۱۰۳: ۳) ؛ او هیچگاه برای مسیحیان یهوه نیست. او بسبب کرامت خود رابطه ای صمیمانه با قوم خود برقرار می نماید ، همانگونه که به مریم و توسط او به شاگردانش آشکار ساخت ، هنگامی که گفت : "و لیکن نزد برادران من رفته به ایشان بگو نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می روم". (یوحنا ۲۰: ۱۷).

حال که خداوند عملاً با اسرائیل ارتباط برقرار می کند ، عهد خود را به یاد می آورد عهدی که با پدران ایشان بسته بود (آیه ۴ ؛ مقایسه کنید با پیدایش ۱۷: ۷ و ۸) ؛ سپس صراحتاً بیان می کند که هدف انجام وعده هایش است (زیرا او وفادار است) زیرا او " ناله بنی اسرائیل را که مصریان ایشان را مـــــملوک خود ساخته اند شنیده است" (آیه ۵). و این اساس نجات او را تشکیل می دهد ، به عبارتی دیگر بر طبق عهدی که با پدران آنها بسته بود برای انها یهوه است و طبعتاً پیغام او برای قوم بسیار کامل و جامع است. و این امر در بر گیرنده هدف جامع او برای تمام ملل است. این (پیام) ابتدا نامی که او بر خود برگزیده را بیان می کند ، یهوه ـــ " من یهوه هستم" : اعلان نجات ـــ آنها آزاد شده و فدیه خواهند شد ، او رابطه ای جدید با آنها برقرار خواهد کرد ، آنها قوم او خواهند بود ، و او خدای آنها خواهد بود ، او را نجات دهنده خود خواهند دانست ، او خداوند خدای آنها خواهد بود ، او که آنها را از زیر فشار مصریان رهانیده و به سوی سرزمینی رهسپار خواهد کرد که به ابراهیم ، اسحاق و یعقوب وعده داده بود و این سرزمین میراثی در دستان آنها خواهد بود. همه وقایع به گونه ای ترتیب داده شده تا همه چیز وابسته به او باشد ، همه چیز با تکرار این اعلان "من یهوه هستم" پایان می یابد. پس او "بله" و "آمین" و "الف" و "یای" نجات آنها است. این یقیناً پیامی بسیار زیباست. او بنیاد همه چیز است ، پس همه چیز در او کامل می شود ، در ماهیت او. از اینرو او تضمین کننده و سرآغاز و فرجام قوم خود است.

موسی پیامی را که از خدا یافته بود به بنی اسرائیل اعلان نمود ، " لیکن بسبب تنگی روح و سختی خدمت ، او را نشنیدند." (آیه ۹). پس درد و رنجی که سبب تنگی جان آنها شده بود باعث شد تا به اظهار عجز و ناتوانی بپردازند و نتوانند صدای پر مهری که رهایی و برکت را اعلان می نمود ، بشنوند. و بدینسان موسی باری دیگر نزد فرعون فرستاده شد تا خواهان رهایی قوم شود ؛ اما حال که از بی حاصل بودن مأموریت خود نومید شده است در جواب می گوید: " اینک بنی اسرائیل مرا نمی شنوند ، پس چگونه فرعون مرا بشنود ، و حال آنکه من نامختون لب هستم؟" (آیه ۱۲). از اینرو چیزی وجود ندارد جز شکست. فرعون آنچه را که خداوند از او خواسته بود نپذیرفت ؛ و بنی اسرائیل که از فشار این یوغ سنگین سرگشته و حیران بودند این خبر خوش و پر بهای فیض را نشنیدند و موسی دیگر اشتیاقی برای ادامه دادن نداشت ؛ زیرا همان اعتراضی که در گذشته بهانه کرده بود را به یاد می آورد و این نشان می دهد که گرچه از بی کفایتی ذاتی خود آگاه بود ، لیکن هنوز نیاموخته بود که باید در خداوند لیاقت بیابد. همیشه این خطای بسیار مهلکی است که سخته های خدمت را با تواناییهای خود بسنجیم. مسأله بر سر صفات خداوند است ؛ و مشکلاتی که همچو کوه در میان ابر و مه پدیدار می شوند چیزی نیستند جز فرصتی برای آشکار ساختن قدرت مطلق او.

ظاهراً این قسمت با شکست به پایان می رسد. اما خداوند تحت تأثیر ضعف و یا ماومت انسان قرار نمی گیرد ؛ اهداف او که همه از قلب او سرچشمه می گیرد ، و به قدرت خود او انجام می شوند ، تغییر ناپذیر هستند. پس توجه به عملی که در آیه ۱۰ ثبت شده است بسیار زیباست ، " و خداوند به موسی و هارون تکلم ایشان را به سوی بنی اسرائیل و به سوی فرعون پادشاه مصر مأمور کرد تا بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورند". خداوند که از شنیدن صدای قوم خود ، ناکامی خادم خود و عداوت آشکار فرعون اعتنایی نمی کند ، به آرامی نجات قوم خود را مهیا می سازد. پیداست که آیات ۱۳ الی ۳۰ عبارات معترضه (بی ارتباط با کل ماجرا) هستند. به نظر بنا به دو دلیل این عبارات در اینجا گنجانده شده اند. در وهله اول فقط نقطه عطف جدیدی را تشکیل می دهند. خروج باب ۵ و قسمت اول باب ۶ ،همانگونه که گفته شد به نوعی مقدمه محسوب می شوند. از سویی دیگر ، دوره ای که در این

آیات قرار دارد دوره فیض برای فرعون ، هنگامی که به نیز به دیده دیگر انسانها نگریسته می شود، محسوب می شود ؛ از سویی دیگر ذات واقعی نبردی که خداوند آن را آغاز می نماید بر ما روشن ساخته و جیگاه و شرایط شخصیتهایی که در این نبرد درگیر شده اند ـــ فرعون ، بنی اسرائیل و موسی ـــ را آشکار می کند. در عین حال ، پایه و اساس عمل یهوه برای قوم خود ، به طرز وسیع و عمیقی در شخصیت و ماهیت او نهفتهاست. حال آن دوره سپری شده و خداوند دوره جدیدی را آغاز می کند ، و به همین سبب باری دیگر خداوند به موسی و هارون مأموریت داده ، هدف و محدوده مأموریت را برای آنها مشخص می سازد. مسأله دوم اینست که این آیات فرصتی را مهیا می سازند تا مقدمه ای بر نسب نامه قومی که هدف رهایی آنهاست بیان شود. نکته مورد توجه ما اصل و نسب موسی و هارون است ." وعمرام عمه خود ، یوکابد را به زنی گرفت ، و او برای وی موسی و هارون را زایید" (آیه ۲۰) " اینانند هارون و موسی که خداوند بدیشان گفت : "بنی اسرائیل را با جنود ایشان از زمین مصر بیرو آورید. اینانند که به فرعون پادشاه مصر سخن گفتند ، برای بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر، اینان موسی و هارونند".(آیات ۲۶ و ۲۷). پس هارون برادر بزرگ بود ، و جالب است بدانیم که عمرام و یوکابد خداترس با حفظ دو فرزندشان از فرمان پادشاه برکت یافتند. طبیعتاً هارون بر موسی تقدم داشت ؛ اما فیض هیچگاه نظم طبیعت را دنبال نمی کند. فیض تمام روابط طبیعیی که با خدا شکل گرفته شده را می شناسد ، و در جاییکه این حقیقت به سختی حفظ نشده است اگر بی حرمتی نباشد مطمئناً اندوه را درپی خواهد داشت ؛ اما از آنجاییکه فیض فراتر و خارج از نظم طبیعت است او فقط در حوزه خود و بر طبق قوانین خود عمل می کند. بنابراین خدا که بر طبق حقوق برتر خود عمل می کند موسی را انتخاب کرد و نه هارون را ، گر چه او به خاطر ناکامی موسی و به علت نرمشی که در مقابل ضعف او نشان می دهد پس از این ماجرا برادرش را نیز در کارش با وی همراه می سازد. آری نظم الهی می گوید موسی و هارون در حالیکه نظم طبیعت ، همانگونه که در نسب نامه در آیه ۲۶ دیدیم ، می گوید هارون و موسی. سه آیه آخر ، روایت را کاملاً با آیه ۱۰ مرتبط می سازند. زیرا مخالفت موسی در آیه ۳۰ به شکل بارزی با مخالفت او در باب ۱۲ ارتباط دارد. و البته دلیلی برای تکرارش وجود

دارد. در خروج ۳ و خروج ۴ موسی در پاسخ به خداوند پنج مشکل را بیان می کند و اینجا در باب ۶ دو مشکل را مطرح می کند که در مجموع می شود هفت مشکل. بنا براین ، این موضوع خود بیانگر ضعف و بی ایمانی کامل موسی در این امر است. و چقدر این موضوع باعث ستایش فیض و نیکویی خداوند می شود ، زیرا اگر در حضور او انسان آشکار می شود ، از سویی دیگر حضور او کاملیت فیض ، محبت و رحمت و حقیقت او را بر ما روشن می سازد. متبارک باد نام او !

فصل پنجم

داوری بر مصر

خروج ۷ ــ ۱۱

این بابها را نمی توان تقسیم نمود زیرا که یک روایت کاملاً یکپارچه را تشکیل می دهند، روایتی بسیار حائز اهمیت که مشتمل است بر مجازاتهای متوالی و بسیار سهمگین برای مصر تا اینکه خداوند بدان وسیله فرعون را وادار سازد تا بنی اسرائیل را از اسارت سنگدلانه ای که در آن گرفتار آمده بودند ، رها کند. از این رو در آغاز باب بیان مجدد رسالت موسی و هارون که هدف یهوه است را پیش رو داریم و همچنین روشی که خدا علی رغم مخالفت فرعون توسط آن نجات قوم خود را میسر می سازد.

« وخداوند به موسی گفت : "ببین تو را بر فرعون خدا ساخته ام ، و برادرت هارون ، نبی تو خواهد بود. هر آنچه به تو امر نمایم تو آنرا بگو و برادرت هارون آن را به فرعون باز گوید، تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد. و من دل فرعون را سخت می کنم و آیات و علامات خود را در زمین مصر بسیار می سازم. و فرعون به شما گوش نخواهد گرفت و دست خود را بر مصر خواهم انداخت تا جنود خود یعنی قوم خویش بنی اسرائیل را از زمین مصر به داوریهای عظیم بیرون آورم. و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم ، چون دست خود را بر مصر دراز کرده بنی اسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم". و موسی و هارون چنانکه خداوند بدیشان امر فرموده بود کردند ، و هم چنین عمل نمودند» (خروج ۷: ۱ــ ۶).

بنابراین آنچه که خداوند قصد داشت انجام دهد و همچنین چگونگی به انجام رساندن آنرا برای خادمین خود بیان نمود. او طومار آینده را در برابر چشمان ایشان گشود تا آنها را برای رسالتی که در پیش داشتند آماده ساخته ایشان را تقویت نماید. و به همین طریق نیز مسیر تاریخ جهان را بر ما آشکار ساخته و ما را از داوری قریب الوقوع و نابودی حتمی جهان و هر آنچه که متعلق به آن است آگاه

می گرداند، البته اگر به نصایح کلام او و دعوت او به فیض بی اعتنا باشند ؛ ولی از سویی دیگر او با چشم انداز مطمئن از نجات انسانها توسط قدرت برتر خود ، هنگامی که خداوند باز می گردد تا قوم خود را نزد خود برد ، ما را ترغیب می نماید. پس خواسته او از موسی و هارون این بود که در اهداف او برای این دنیا و خدای این دنیا به همراه بردگان حقیر و بیچاره اش ،شریک گردند و او از ما نیز چنین می خواهد. این موضوع چقدر موجب تقویت دلهای ما می شود و روح را برای پر شدن از افکار خداوند آماده می سازد. و این خـود چه فیض عظـــیمی است که این وقایع را به ما نـــــیز می گوید تا ما با قوت و قدرت آنها را به دیگران بازگو نماییم!

پیش از اینکه بررسی این بابها را ادامه دهیم نکته ای هست که باید آنرا بیان نماییم ــ از آنجاییکه برای ایمانداران ایجاد مشکل نموده و نیز به دشمن مجال حمله می دهد ــ نمی توانیم آن را نادیده انگاریم.در عبارات چنین آمده است ، " و من دل فرعون را سخت می کنم " (خروج ۷: ۳). تردیدی که شیطان در این مورد تلقین می نماید این است که اگر دل فرعون سخت گشته بود پس گناه او چیست؟ یا چگونه خداوند می توانست شخصی را به مصلحت نابود نماید که خود دل او را سخت ساخته بود تا در برابر وی مقاومت نماید. اگر به دقت جایی را که این عبارت قرار گرفته مورد ملاحظه قرار دهیم ، مشکل رفع خواهد گردید. *حقیقت امر اینست که بیان آیات کلام خدا بدون در نظر گرفتن چارچوب متن کاری است بسیار رایج و اگر این چارچوب بدقت مورد بررسی قرار گیرد ، بلافاصله تمام این مشکلات بر طرف خواهند شد.* سپس به خاطر داشته باشید که تا هنگامی که فرعون با تحقیر سخنان خداوند را رد نکرده بود این عبارت در مورد وی بیان نشد. او گفته بود :" یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم ؟ یهوه را نمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد". (خروج ۵:۲). او کلام خدا را نپذیرفت و به عداوت علنی با خدا و قوم او پرداخت ؛ و منصفانه می توان گفت که حال قلب او سخت شده. و اکنون نیز خداوند بر طبق این اصل عمل می کند. از این رو در رساله دوم تسالونیکی در باره کسانی می خوانیم که بر آنها توهم شدیدی فرستاده شد که هر دروغی را باور می کنند. اما چرا؟ زیرا که آنان محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند (دوم تسالونیکی ۲: ۹ ــ ۱۱). بگذارید این هشدار در قلب بی ایمانانی که

ممکن است چشمانشان با این صفحات آشنا شود ، عمیقاً نفوذ نماید. حتی برای آنانی که در نپذیرفتن انجیل فیض خدا اصرار می ورزند زمانی واقع خواهد شد که نجاتشان ممکن نخواهد بود. خدا حتی برای روز فیض نیز حد و مرزی قایل است ، همانگونه که در مورد فرعون چنین بود و هنگامی که زمان به پایان رسد چیزی باقی نخواهد ماند جز داوری. پس " امروز اگر آواز او را بشنوید ، دل خود را سخت مسازید" (عبرانیان ۳: ۱۵).

هنوز وقفه ای در کار است. موسی و هارون نزد فرعون می روند و تا شرایط خود را اعلام نمایند ــ که این نیز خود توسط علایم معجزه آسایی که خداوند در حوریب به موسی آموخته بود تصدیق می شد. " و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت و اژدها شد" (خروج ۷: ۱۰). حکیمان و جادوگران مصری نیز با عصایشان چنین عملی انجام دادند اما " عصای هارون عصا های ایشان را بلعید" (آیه۱۲) ــ و بدینسان خداوند از رسالت خادمین خود دفاع نمود. وبا اینحال همانگونه که خود پیشگویی کرده بود ، فرعون متقاعد نشد زیرا " دل فرعون سخت شد و ایشان را نشنید چنانکه خداوند گفته بود" (آیه ۱۳). اکنون خود خداوند وارد صحنه می شود و مجازاتهای بسیار سخت و پی در پی بر فرعون و سرزمین وی نازل می کند ــ مجازاتی که پس از گذشت زمان به "بلایای مصر" شهرت یافتند. ده بلا بر مصر نازل شد. ابتدا ، آب رود نیل به خون مبدل شد (خروج ۷: ۱۴ ــ ۲۵)، سپس بلای وزغ ها (خروج ۸: ۱ــ ۱۵)، بلای مگس ها (خروج ۸: ۲۰ ــ ۲۲)، بلا بر مواشی (خروج۹:۱ ــ۷) ، بلای دمل (خروج۹: ۸ ــ ۱۲)، بلای تگرگ (خروج ۹: ۱۸ ــ ۳۵)، بلای ملخها (خروج ۱۰ : ۱ــ ۲۰)، بلای تاریکی (خروج ۱۰: ۲۱ ــ ۲۹) و در آخر بلای مرگ نخست زادگان انسانها و حیوانات (خروج ۱۱ و ۱۲). مزمور نویس به هنگام بر پا داشتن جشن برای کارهای پرقدرت خداوند این بلایا را به زبان شعر بیان می کند ــ " چگونه آیات خود را در مصر ظاهر ساخته و معجزات خود را در دیار صوعن " (مزمور ۷۸: ۴۳ ، همچنین مراجعه نمایید به مزمور ۱۰۵ : ۲۶ــ ۳۶).

ارایه یک تفسیر مبسوط از هر یک از این بلایا اگر ناممکن نباشد ولی کاریست بس دشوار. اگر ماهیت ضدیت خداوند با فرعون را به یاد آوریم ، هدف کلی این بلایا روشن خواهد شد. بنابراین او با فرعون به عنوان حاکم ظالم قوم خود که به شکل نمادین خدای این جهان محسوی می شود به رویارویی می چردازد ؛ و به همین سبب او با فرعون و هر آنچه که فرعون بدان متکی بود ، جنگید. پس می خوانیم که او تمام خدایان مصر را مجازات کرد (خروج ۱۲: ۱۲ ؛ اعداد ۳۳: ۴). در نتیجه این عمل خداوند نمایش باشکوهی بود از قدرت پیروزمندانه خدا در قلعه شیطان : زیرا اگر شیطان برای نبرد با خداوند به پا خیزد ، این موضوع فقط به شکست کامل او منجر خواهد شد. بنابراین ابتدا آبهای مصر تبدیل به خون می سوند که این نشانه مرگ و داوری است ، به طور خاص آب رود نیل مقدس ، که نزد مصریان چه طبقه حاکم و چه پست ترین طبقات اجتماعی منشأ حیات و تازگی به شمار می رفت. نتیجه این شد که " ماهیانی که در نهر بودند مردند و نهر بگندید و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید و در تمامی سرزمین مصر خون بود " (خروج ۷: ۲۱). پس رودی که آنها با افتخار آن را مظهر خداوند بر می شمردند تبدیل به وسیله ای شد برای نفرت و انزجار. سپس به دنبال آن بلای وزغها نازل می شود. وزغها نزد مصریان مورد احترام و تکریم بودند و در زمره حیوانات مقدس محسوب می شدند. حال توسط دستان عادل خداوند " وزغها بر آمده ، زمین مصر را پوشانیدند". آنها حتی به خانه ، خوابگاه، و بستر فرعون و خانه های بندگانش و بر قومش و بر تنورها و تغارهای خمیر در آمدند (خروج ۸: ۳ ــ ۶). بنابراین آنچه که مورد تکریم و تمجید آنها بودبه بلا تبدیل شد ، و با ترس و انزجار بدان می نگریستند ؛ و برای لحظاتی دل فرعون در زیر این مصیبت تسلیم شد که به ناچار مهلتی در خواست نمود (خروج ۸: ۸). ضربه بعدی از نوع دیگری بود چراکه بیشتر متوجه مصریان بود و آن بلای پشه بود. چه تاریخ دانان قدیم و چه امروزی همه بر پاکیزگی دقیق مصریان شهادت می دهند. در کتاب هرودتوس ۲: ۳۷ نوشته شده که کاهنان آنقدر در این امر دقیق بودند که از ترس اینکه مبادا هنگام انجام وظایف شرعی در خود شپش داشته باشند هر سه روز ، یکبار موی سر و بدنشان را می

تراشیدند.[1] بنابراین این ضربه غرور آنها را شکست و زیباییشان را خدشه دار نمود و باعث شد مورد انزجار و نفرت واقع شوند. سپس هجوم مگسها را پیش رو داریم (خروج ۸: ۲۰ ـــ ۳۲). به نظر غیر ممکن است که بتوانیم دقیقاً معنای درستی برای واژه ای که " مگس" ترجمه شده معادل قرار دهیم ، چرا که بسیاری بر این باورند که مقصود در اینجا " سوسک" است. هر جه که هست ، این بلا با تأثیری که ایجاد کرد نمایانگر سخت تر شدن شرایط است. و همچنین از این موضوع در می یابیم که برای اولین بار به طور رسمی میان بنی اسرائیل و مصریان جدایی صورت پذیرفت (خروج ۸: ۲۲ ـــ۳۲). در مرحله بعدب خداوند با هایم سرو کار دارد ـــ و چنان بلای فجیعی نازل کرد که " همه مواشی مصریان مردندو از مواشی بنی اسرائیل یکی هم نمرد" (خروج ۹: ۶).

فرعون درباره صحت این نابودی تحقیق نمود(آیه۷) ، اما با اینحال دل او سخت شد. این ضربه ، ضربه ای بود بر یکی از منابع رونق و ثروت مصریان. به دنبال آن چه برای انسان و چه بهایم رنج و درد جسمی نازل شد ـــ که این امر ناشی بود از غباری بر تمامی زمین مصرو سوزشی که دمل ها بیرون آورد بر انسان و بر بهایم و در تمامی زمین مصر خواهد شد (خروج ۹: ۹). بلای بعدی ویرانی محصولات مزارع توسط تگرک و رعد بود ، که این ویرانی با بلای ملخ ها ادامه یافت ، " و ملخ ها بر تمامی زمین مصر برآمدند و در همه حدود مصر نشستند ، بسیار سخت که قبل از آن چنین ملخ ها نبودند و بعد از آن نخواهد بود. و روی تمامی زمین را پوشانیدند که زمین تاریک شد و همه نباتات زمین و همه میوه های درختان را که از تگرک باقی مانده بود خوردند به حدی که هیچ سبزی بر درخت و نبات صحرا در تمامی زمین مصر نماند" (خروج ۱۰: ۱۴ ـــ ۱۵). این بلا تمام منابع آذوقه مورد نیاز بدن را تباه ساختند. با التماس پادشاه مصر ملخها رفتند ، اما با اینحال دل او سخت گشت حال "تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد و یکدیگر را نمی دیدند و تا سه روز کسی از جای خود بر نخاست ، لیکن برای جمیع بنی اسرائیل در مسکن های ایشان روشنایی بود "(خروج ۱۰: ۲۲ـــ۲۳).

---

[1] **به نقل از فرهنگ کتاب مقدس دکتر اسمیت .**

"در مصر خورشید تحت دو نام "رِ" یا "را"[1] ، پرستش می شدند: پیداست که این نام برگرفته از لقب پادشاه مصر بود، فرعون یا فر که به معنای خورشید است"[2]. بنابر این نه تنها بر منشأ نور و گرمای مصریان سایه افکنده شد بلکه خدایی که می پرستیدند تیره و تار گردید و ناتوانی اش به اثبات رسید و این خود گواهی بود بر آنها ، و حال می توانستند ببینند که قدرتی فراتر از خورشید ،آری ، خالق خورشید ، آنها را مجازات می کند.

مرگ نخست زادگان آخرینه ضربه بود. اما تفسیر آن را به فصل دوازدهم موکول می نماییم. با اینحال اگر به مجموعه این بلایا بنگریم ، نمی توانیم از تشابه آن با بلایایی که در ایام آخرالزمان به هنگام سلطنت دجال واقع می شود غافل بمانیم (مراجعه نمایید به مکاشفه ۱۶:۱ــ۱۴). در واقع فرعون را به هیچ وجه نمی توان تصویری از آخرین دشمن خداوند و مسیح او بر شمرد ، اما همانگونه که خداوند از دشمنی با فرعون جلال یافت در دشمنی با دیگری نیز جلال خواهد یافت؛ چرا که همانگونه فرعون به سوی سرنوشت خود شتافت و در آبهای دریای سرخ فرو رفت ، ضد مسیح نیز به همراه لشکریان خود که جسارت کرده تا به آخرین حد به خداوند بی حرمتی می کنند ، به همراه وحش که نبی دروغین انهااست "زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کبریت انداخته شدند" (مکاشفه ۱۹:۲۰). و بدینسان نویسنده مزمور فیاد بر آورده می گوید، " پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود و از طریق هلاک شوید ؛ زیرا غضب او به اندکی افروخته می شود" (مزمور ۱۲: ۱۲). به راستی بسیار احمقانه است که نسبت به درسهایی که دشمنی خدا با فرعون به ما می آموزند بی اعتنا باشیم . "زانرو که تفکر جسم دشمنی با خدا است" (رومیان ۸: ۷). بنابراین هر شخص که به سوی او باز نگردیده است دشمن خدا است. فیض خدا در این است که پیغام فیض ، این دعوت عاشقانه به محبت ،

---

[1] Ra– Re

[2] مصریان قدیم ، اثر ویلکینسون (فصول ۲۸۷ الی ۲۹۸) ، به نقل از فرهنگ کتاب مقدس اسمیت واژهSun

این استدعا ، را بوسیله کلام خود می فرستد و از گناهکاران می خواهد که با او آشتی کنند.

خداوند پسر یگانه خود را داد تا بمیرد ، و بر طبق کفاره ای که مرگ او برای گناهکاران مهیا ساخت هر کس را که بدو ایمان آورد عادلانه نجات بخشد. اما اگر این فیض پذیرفته نشود " پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟" (عبرانیان ۲:۳). پس چقدر احمقانه خواهد بود کهشخص گناهکار حتی یک روز دیگر را نیز بدون نجات بگذراند ، و نداند که به زودی محتوم به سرنوشتی خواهد بود که به مانند پادشاه مصر دیگر راه برگشتی در آن وجود ندارد.

شاید پی گیری رویارویی ساحران مصری با قدرت اعجاب آور موسی و هارون در حضور فرعون خال از لطف نباشد. رئیس این دسته از جادوگران در عهد جدید به نام ذکر شده است. در آنجا می خوانیم "و همچنان که ینیس و یمبریس با موسی مقاومت کردند ، ایشان نیز با راستی مقاومت می کنند "(دوم تیموتائوس ۳: ۸). این اشاره بسیار حائز اهمیت است چرا که نشان می دهد اصل اعمال شیطان در رفتار جادوگران نمایان شده است. پس ممکن است این سئوال مطرح شود که این ویژگی خاص چیست؟ در یک کلمه ، این ویژگی **تقلید** است. پس هنگامی که هارون عصای خود را انداخت و تبدیل به اژدها شد " ساحران مصر هم به افسونهای خود چنین کردند ، هر یک عصای خود را انداختند و اژدها شد" (خروج ۷:۱۱ ــ ۱۲). و همچنین هنگامی که عصای خداوند آبهای مصر را زد و تبدیل به خون شدند "جادوگران مصر به افسونهای خویش هم چنین کردند"(خروج ۷: ۲۲). در مورد بلای وزغها هم وض عیت به همین شکل بود (خروج ۸: ۷). بنابراین اعمال آنها تقلیدی بود از اعمال موسی و هارون. در تیموتائوس نیز می بینیم مردانی که در برابر حقیقت مقاومت کردند به مانند ینیس و یمبریس که در برابر موسی مقومت نمودند ، چنین توصیف شده اند"که صورت دینداری دارند ، لیکن قوت آن را انکار می کنند" (دوم تیموتائوس ۳: ۵). این یکی از خطرناکترین حیله های شیطان است . اگر شیطان با ضدیت علنی علیه حقیقت بتواند موفق شود ، نخواهد توانست خود را مخفی سازد ؛ اما اگر نتواند از در مخالفت و دشمنی وارد شود ، تبدیل به فرشته ای

از نور خواهد شد. در زمان پولس نیز چنین بود ، و حتی در این دوره نیز چنین است، به ندرت می بینبم که ایمانداران با نمایش قدرت آشکار شیطان گمراه شوند ؛ اما بسیارند کسانی که بدینوسیله فریب خورده اند زیرا در ظاهر این امر تقلیدی از الوهیت است. بیایید به یکی از ناپسند ترین نمونه ها بپردازیم. آیا اگر مذهب کاتولیک در عین بی حرمت ساختن حقیقت خود را با لباس مسیحیت نمی آراست می توانست جانهای بسیاری را فریب دهد؟ اما ادعا نمود که به برکاتی که مرگ مسیح به ارمغان آورده بی نیاز است و جانهای هزاران انسان را گمراه نمود و تحت سلطه کامل دروغ و فساد در آورد. بنابراین این امر یکی از موفق ترین ابزار در نزد شیطان است. اما خطرات بزرگتری نیز وجود دارد. شیطان حتی از تقلید یکی از اعمال و یا یکی از شیوه های کار روح خدا رویگردان نیست. اعمال جعلی او همه جا ، چه درون کلیسا و چه در خارج آن دیده می شوند. اما خدا را شکر می کنیم شرایط را فراهم آورده تا ترفندهای فریب کارانه او را تمییز دهیم. یوحنا در رساله اول یوحنا ۲:۲۶ ــ۲۷ چنین می گوید: «و این را به شما نوشتم درباره آنانی که شما را گمراه می کنند. و اما در شما آن مسیح که از او یافته اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد بلکه چنانکه خود آن مسیح شما را از همه چیز تعلیم می دهد و حق اوست و دروغ نیست بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می مانید». روح و کلام خدا ما را کافیست تا ما را از تقلیدهای بسیار خطرناکی که شیطان برای ما نمایش می دهد ایمن نگاه دارد.

علاوه بر این ، اگر نسبت به خداوند و حقیقت او سرسختانه وفادار بمانیم ، کارهای شیطان در طیّ زمان بر ملا خواهد شد. اشخاص آلت دست شیطان سه با در برابر موسی " مقاومت کردند". اما هنگامی که بلای پشه ها نازل شد ، با زدن عصای هارون به خاک زمین که توسط آن حیات شکل گرفت ، جادوگران عاجز شدند و ناگزیر اعتراف کرده گفتند "این انگشت خداست" (خروج۸ :۱۸ ــ۱۹). حیات از آن خداوند است و تنها او منشأ حیات است ؛ و بدینسان تلاشهای شیطان به ناکامی انجامید و می خوانیم این افراد که آلت دست شیطان بودند دیگر در جهت مقابله با نیروی معجزات الهی تلاشی از خود نشان نمی دهند . در باب بعدی خواهیم دید که "جادوگران به سبب آن سوزش به حضور موسی نتوانستند ایستاد"

(خروج ۹:۱۱). آنها خود تأدیب دستان خداوند را پذیرفتند. پس باید با این حقیقت اطمینان حاصل نماییم که حتی اگر پیروزی شیطان در زمان حال ملموس است " خدای سلامتی بزودی شیطان را زیر پایهای شما خواهد سایید" (رومیان ۱۶:۲۰).

اگر تأثیرات این بلایای الهی بر ذهن فرعون را مورد توجه قرار دهیم ، تصویر جامع تری از این قسمت به دست خواهیم آورد. بلای وزغها تصویری گذرا به ما ارایه کردند. "فرعون موسی و هارون را خوانده گفت؛ نزد خداوند دعا کنید تا وزغها را از من و قوم من دور کند ، و قوم را رها خواهم کرد تا برای خداوند قربانی گذرانند" (خروج ۸: ۸). موسی از فرعون خواست زمانی را معیین کند تا وقتی که خداوند جواب می دهد او دست او را ببیند ، همانگونه که در داوری او دیده بود. بسیار زیباست که طریق های پر مهر فیض خداوند را حتی در قلب سخت یک گناهکار ببینیم. حتی اگر دلی ذره ای به سوی خداوند بازگشت کند ، گرچه به خود تلقین می کند که واقعیت ندارد، اما تمایل به شنیدن دارد ، به شنیدن شهادتی حیرت انگیز از این واقعیت که او نمی خواهد گناهکارن هلاک گردند و مطمئناً نمی خواهد کسی مجازات شود ، بلکه می خواهد همه توبه نمایند(دوم پطرس ۳: ۹). بدین ترتیب خداوند صدای موسی را شنید و "موافق سخن موسی عمل نمود وزغها از خانه ها و دهات و از صحرا ها مردند"(خروج ۸: ۱۳). اما نتیجه چه شد؟ "فرعون چون دید که آسایش پدید آمد ، دل خود را سخت کرد و بدیشان گوش نگرفت ، چنانکه خداوند گفته بود" (آیه۵). چه تصویری از دل شریر انسان ! او که در مقابل دستان خداوند سر تعظیم فرود می آورد ، و از عواقب عمل خود آگاه شد، برای رهایی فریاد می زند و قول می دهد در صورتیکه در خواستش اجابت شود مطمئناً خود را مطیع فرامین الهی سازد. خداوند مدد نمود ولی او بلافاصله ترس ها و قول خود را به دست فراموشی می سپارد. بسیار اتفاق افتاده است که شخص گناهکار با یک بیماری ناگهانی تا به دروازه مرگ نیز پیش رفته است و در حصرت رحمت خداوند فریاد برآورده است، و خداوند صدای او را شنیده و به او سلامتی بخشیده است. اما همانگونه قصد داشت ، بجای اینکه خود را وقف خدمت خداوند نماید ، باری دیگر به همان مسیر فراموشکاری و گناهان سابق خود باز می گردد. حقیقت امر اینست که در چنین مواردی هیچگاه وجدان شخص بیدار نشده است ؛ هیچ

احساس گناهی در برابر خدا شکل نگرفته است ؛ و هیچگاه شهادت او مبنی بر گمشدگی انسان و شرایط تباه شده او مورد پذیرش واقع نشده است ، و در نتیجه هیچگاه به فیض نجات بخش او که در عیسی مسیح نجات دهنده به منعسه ظهور رسید متوسل نشده اند ، و تعهدی که انجام داده اند چیزی نیست جز عباراتی برای جلب خشنودی خداوند تا دست قدرت او را حاکم سازند. سپس آنگاه که از درد خود تسکین یافتند ، از آنجاییکه هیچ تغییر و دگرگونی در زندگیشان انجام نپذیرفته و جریان زنگیشان تنها در برهه ای از زمان تغییر یافته بود دوباره به همان حال و روز گذشته باز می گردد. آه چه بسیارند کسانی که این داستان در مورد زندگیشان صادق است! اگر چشمان چنین اشخاصی به این عبارات آشنا شد باشد که این کلام در دل آنها نفوذ کند؛ اگر چنین شود نسبت به شرایط حقیقی خود آگاه خواهند شد و تا فرصت هنوز باقی است ، در حضور خداوند اعتراف نمایند که محکوم و گناهکارانی فانی هستند، و برای نجات خود فقط به خداوند عیسی مسیح بنگرند. "یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می شماری و نمی دانی که مهربانی خدا تو رت به توبه می کشد؟ و به سبب قساوت و دل ناتوبه کار خود غضب را ذخیره می کنی " (همانگونه که فرعون کرد) ، "برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادله خدا" (رومیان ۲: ۴ ــ ۵).

به نظر می رسد که بلای چهارم ــ هجوم مگس ها ــ تأثیر عمیق تری ایجاد نمود. "فرعون موسی و هارون را خوانده گفت ، بروید و برای خدای خود قرباین در این زمین بگذرانید". این پیشنهاد فرعون بسیار زیرکانه بود ، چرا که اگر موسی و هارون خداوند و فکر او را نمی دانستند می توانست به سادگی آنها را فریب دهد. مادامیکه بندگان شیطان تحت السلطه او هستند شیطان هیچ مخالفتی با مذهبی بودن آنها از خود نشان نمی دهد. اما اگر اقتدار خداوند را می شناختند ، با صدایی افراشته اعتراف کرده می گفتند که می خواهند خداوند را خدمت نمایند. اگر به زانو در آمده و او را بپرستند ، حتی مانند خداوندمان عیسی در بیابان تحت فشار وسوسه باشند (متی ۴)، خداوند آرزوهای قلبی آنها را بدیشان عطا خواهد نمود. اما اگر از آن این دنیا باشند ، دنیا و تمامی قدرتش آنها را دوست خواهد داشت. به همین سبب است که مشورت شیطان دایماً چنین است ــ "هم مرا خدمت کنید و

هم خداوند را ، برای خدای خود قربانی بگذرانید اما در قلمرو من بمانید". یک آیه از کلام خدا تار و پود تمام این استدلالات فریبنده را از هم می تند : " هیچ کس دو آقا را خدمت نمی تواند کرد ، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت و یا به یکی می چسبد و دیگر را حقیر می شمارد. محال است که خدا ممونا را خدمت کنید" (متی ۶: ۲۴). موسی به درستی تمییز می دهد جرا که فکر خداوند را دارد و موضوع را در یافته ، چنین پاسخ می دهد " چنین کردن نشاید زیرا آنچه مکروه مصریان است برای یهوه خدای خود ذبح می کنیم. اینک چون مکروه مصریان را پیش روی ایشان ذبح نماییم آیا ما را سنگسار نمی کنند؟ سفر سه روزه به صحرا برویم و برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم چنانکه به ما امر خواهد فرمود" (خروج ۸: ۲۶و۲۷). موسی فریب نخورد زیرا می دانست که مسیح در نزد مصریان محترم نخواهد بود "یهوه را لغزش و امت ها را جهالت است" (اول قرنتیان ۱: ۲۳) و باید میان مصریان و قوم خدا عداوت سازش ناپذیری حاکم باشد. "اگر مرا زحمت دادند ، شما را نیز زحمت خواهند داد"(یوحنا ۸۵: ۲۰). بنابراین مصر نمی تواند قلمرو قوم خدا باشد. پس موسی دو موضوع بدان می افزاید : اول اینکه باید برای یک سفر سه روزه به صحرا بروند. عدد سه در چنین چارچوبی بسیار مشخص است ــ سفر سه روزه مسافت تا مرگ است (مقایسه کنید با اعداد ۱۰: ۳۳).علاوه بر این آنها باید همانگونه که خداوندشان بدیشان امر فرموده بود برای یهوه خدای خود قربانی گذرانند. به راستی که در اینجا شاهد اصولی بی نظیر و بنیادین هستیم. هیچ چیز جز مرگ ــ مرگ با مسیح ــ نمی تواند ما را از مصر جدا سازد. به همین سبب پولس می گوید " لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب خداوندمان عیسی مسیح که بوسیله او دنیا " (مصر) "برای ما مصلوب شد و من برای دنیا (مصر) " (غلاطیان ۶: ۱۴). هیچ تغییر یا اصلاح ظاهری و جسمانی نمی تواند ما را از بند اسارت رها سازد. هیچ چیز مگر صلیب ــ مرگ مسیح ــ که ما با ایمان به آن نجات می یابیم. موضوع دوم این است که باید از خداوند اطاعت شود. هیچ قدرت دیگری حتی برای لحظه ای نباید پذیرفته و جایز شمرده شود. اطاعت اولین وظیفه است، و کل چارچوب مسئولیت یک مسیحی را شامل می شود. در واقع به همین علت است که لازم است (توسط مرگ) به طور کامل از دنیا جدا شد. اگر موسی

راضی می شد که در مصر بماند ، در واقع باید سلطه فرعون را می پذیرفت که این امر با دستور غیر قابل تغییر خدا مغایرت داشت. این دو اصل ــ جدای از دنیا و اطاعت از مسیح ــ باید در قلب قوم خدا حک می شد و چرا که این دو اصل شالوده و اساس جایگاه و مسئولیت آنها را تشکیل می دهد. در حقیقت همه چیز از این دو منبع سرچشمه می گیرد. از سخنان موسی یک چیز دیگر نیز می توان آموخت. مادامیکه هیچ خدمت یا عبادتی مطابق کلام خدا نباشد ، نمی تواند مورد قبول خداوند واقع شود. پرستش و خدمت باید توسط فکر خداوند هدایت شوند. پس خدمت آن چیزی که ما خوب و مقدس می شماریم نیست و نه آنچه که ما آنرا پرستش و یا کارهای نیک می نامیم، بلکه آنچه مد نظر خداوند است. در نتیجه کلام خدا سنگ محک همه چیز است و باید در دل مسیحی جایگاه رفیعی داشته باشد و تمام زندگی او را نظم بخشد. می توان ریشه تمام انحرافات در مسیحیت ، تمام ناکامی ها انحطاط کلیسا را در بی اعتنایی به این اصل حیاتی یافت، " کلام تو برای پایهای من چراغ و برای راه های من نور است" (مزمور ۱۱۹: ۱۰۵). حتی لحظه ای پذیرش قوانین انسانی ، چه توسط شخص یا چه کلیسا ، برای انحطاط و تباهب کافیست ؛ چرا که قدرتی دیگر با قدرت مسیح در آمیخته شده است. در نتیجه بر ماست که هر آنچه را در اطراف ماست را با کلام خدا محک بزنیم. " آنکه گوش شنوا دارد بشنود که روح به کلیسا چه می گوید" (مکاشفه۲: ۱۱و غیره).

فرعون آشکارا درخواست موسی را رد نمی کند ؛ بلکه او برای رفع بلا تزویر و مدارا می کند. سخن او این است " برای من دعا کنید " (خروج ۸: ۲۸). موسی می پذیرد اما به طور جدی به او هشدار می دهد تا نشان دهد که نقاب سست تزویر و ریای فرعون را دیده است ،" اما زنهار فرعون با دیگر حیله نکند که قوم را رهایی ندهد تا برای خداوند قربانی گذرانند "(آیه ۲۹). اما مصیبت برطرف شده ، و طبق معمول باز می خوانیم ،" اما در این مرتبه نیز فرعون دل خود را سخت ساخته، قوم را رهایی نداد" (آیه۳۳). به دنبال آن بلای دیگری نازل شد ؛ اما فرعون در برابر بلا سرسخت بود. حتی هیچ آثاری از پشیمانی در وی یافت نمی شد. این کار فرعون به خطرناکترین و می توان گفت وحشتانک ترین پیغام منجر شد که همین سر آغازی بود برای معجزات بعدی ــ بلای رعد و تگرک (خروج ۹:۱۳ ــ۱۹). پادشاه از این

ضربه بسیار شوکه شد و دوباره عاجزانه طلب کمک کرد. او حتی اعتراف نمود که گناه کرده است و خداوند عادل است و غیره، و باری دیگر قول داد که قوم را رها نکند ولی دیگر رعد و تگرکی واقع نشود (خروج ۹: ۲۷ و ۲۸). بدین ترتیب شرارت فرعون بر ملا می شود. او گناهان خود را می بیند و حتی بدان اعتراف می کند ولی همچنان به طریق های شرارت آمیز خود ــ دشمنی آشکار با خدا ــ اصرار می ورزد. اما علی رغم اعتراف اوهنوز خدا دعای موسی را پاسخ نداده بود که او باری دیگر به طریق های سرسختانه خود بازگشت نمود. باری دیگر به یاد آوریم که این عمل او برای خداوند غیر منتظره نبود. همه اینها "چنانکه خداوند به دست موسی گفته بود" واقع شد (آیه ۳۵). او از ابتدا پایان کار را می دانست ؛ اما به خاطر شفاعت موسی برای پادشاه مصر دستو خود را آشکار نکرد. خداوند هیچگاه بی صبر نیست حتی هنگامی که طغیان و سرکشی عیان است. او صبر می نماید ، شرارت و ارتداد را متحمل شده با شکیبایی و فیض منتظر می ماند. پس اگر او صبور است ما نیز باید بیاموزیم که مانند او باشیم ــ چشمانمان را بدو بدوزیم و مطمئن باشیم که او به وقت خود حکومت عادله خود را در برابر چشمان دنیا بنا خواهد نهاد. " نزد خداوند ساکت شو منتظر باش" (مزمور ۳۷:۷).

به هنگام تهدید ملخ ها ، اقدام جدیدی صورت می پذیرد. بندگان فرعون که با تصور این منظره هراسان گشتند حال وارد صحنه می شوند. آنها به فرعون گفتند: " تا به کی برای ما این مرد را می باشد؟ این مردمان را رها کن تا یهوه خدای خود را عبادت نمایند. مگر تا بحال ندانسته ای که مصر ویران شده است" (خروج ۱۰: ۷). با درخواست آنها " موسی و هارون را نزد فرعون برگردانیدند ، و او به ایشان گفت : بروید و یهوه خدای خود را عبادت کنید. لیکن کیستند که می روند؟" (آیه ۸). این موضوع بیانگر دل حقیر مفلوکترین پادشاه است. اگر مجبور می شد آنچه در چنگالش بود را رها می کرد. اما پس از آن آنچه را که می توانست باز پس می گرفت. او سرسختانه آنچه را که داشت در چنگال خود نگاه داشته بود ، و اگر ممکن بود سرسختانه در مورد عزیمت قوم خدا با موسی چانه می زد. اما " موسی گفت : با جوانان و پیران خود خواهیم رفت، با پسران و دختران و گوسفندان و گاوان خود خواهیم رفت، زیرا که ما را عیدی برای خداوند است. بدیشان گفت:

خداوند با شما چنین باشد، اگر شما را باطفال شما رهایی دهم. با حذر باشید زیرا که بدی پیش روی شماست! بلکه شما که بالغ هستید رفته ، خداوند را عبادت کنید، زیرا که این است آنچه که خواسته بودید. پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند"(آیات ۹ــ۱۱). بی شک این نیز از مکرهای زیکانه شیطان بود، که ادعا می کند در رفتن قوم راغب است و لی اطفالشان را در مصر بگذارند . بدینوسیله او شهادت نجات یافتگان خداوند را مخدوش می ساخت ، و با استفاده از مهر و وابستگی عاطفی طبیعی آنها تسلط خود را بر آنها حفظ می کرد. زیرا تا هنگامی که فرزندانشان در آنجا بودند دیگر مصر بخال آنها چه فایده ای داشت؟ شیططان بر این امر واقف بود و این ماهیت وسوسه او را تشکیل می دهد. وچه بسیارند مسیحیانی که در این دام گرفتار آمده اند! ادعا می کنند ازآن خداوند هستند و مصر را ترک گفته اند اما با اینحال خانواده خود را در مصر ترک گفته اند. شخص دیگری در این مورد چنین می گوید: « والدین در صحرا و فرزندانشان در مصر. چه نابهنجاری وحشتناکی. این امر فقط نیمی از رهایی است ؛ کاری عبث برای اسرائیل و برای خدای اسرائیل ننگین. وقوع چنین امری محال بود. اگر فرزندان در مصر می ماندند نمی شد بگوییم که والدینشان آنها را ترک کرده اند، زیرا که فرزندانشان جزئی از آنها بودند. بهترین توصیفی که می توان از چنین موضوعی به دست داد این است که بگوییم آنها از یک سو یهوه را خدمت می کردند و از سویی دیگر فرعون را. اما یهوه را با فرعون شراکت نبود. یا همه متعلق به خداوند بودند و یا هیچکس، و این اصلی مهم برای والدین مسیحی است ...... این امتیاز مبارکی است که در مورد فرزندانمان به خداوند توکل کنیمو " ایشان را به تأدیب و نصیحت خداوند تربیت کنیم" (افسسیان ۶:۴). باید در مورد این سخنان تحسین برانگیز و پر اهمیت عمیقاً در حضور خداوند نعمق نماییم ، زیرا جای دیگری نیست که مانند محیط خانوادگی شهادت ما را شفاف و روشن منعکس نماید. والدین با ایمانی که در گناه سلوک نمی کنند، چنین فریب خورده اند که به فرزندان خود اجازه انجام اعمالی را می دهند که خود هرگز چنین اعمالی را انجام نمی دهند و بدینسان حال و هوای مصر رابر خانه خود حاکم می سازند. این امر همه ناشی از عدم تشخیص است ، همان کاری که موسی کرد ، اینکه فرزندان به همراه والدین به خدا تعلیق دارند و تشکیل دهنده قوم

او بر روی زمین هستند؛ در نتیجه این امر به مثابه انکار این حقیقت مبارک خواهد بود که آنها را در جایی ترک کنند که خود توسط فیض خدا و مرگ و قیام مسیح از انجا رهایی یافته اند. بنابراین نمی توان به تأکید فراوان گفت که مسئولیت والدین در قبا خدا همه خانواده را در بر می گیرد، اینکه آنها مجبور هستند فرزندان خود را در حالیکه متعلق به خداوند هستند حفظ کنند و اگر نه هیچگاه نخواهند توانست آنها را در مسیری که باید قرار گیرند تربیت نمایند، و باید بر خداوند توکل نموده بگذارند او نشان دهد که با عمل فیض و روح فرزندان از آن او هستند.

فرعون از خواسته های موسی به خشم آمد و موسی به همراه هارون از حضور وی بیرون رانده شدند. سپس قدرت خدا ملخ ها را نازل می کند و "روی تمامی زمین را پوشانیدند ، که زمین تاریک شد" (آیه۱۵). فرعون تحت فشاراین بلای فجیع باری دیگر موسی و هارن را نزد خود خوانده، به گناه خود نسبت به آنها و یهوه اعتراف نمود و تقاضای بخشش کرد و از آنها خواست که نزد خداوند خدایشان دعا کنند " تا این موت را فقط از من برطرف نماید" (آیات ۱۶ و۱۷). خداوند شفاعت موسی را شنید ، و ملخ ها برداشته و به دریای سرخ ریخته شدند ؛" فرعون موسی را خوانده گفت : بروید خداوند را عبادت کنید، فقط گله ها و رمه های شما بماند، اطفال شما نیز با شما بروند. موسی گفت: ذبایح و قربانی های سوختنی نیز می باید به دست ما بدهی ، تا نزد یهوه خدای خود بگذرانیم. مواشی ما نیز با ما خواهد آمد، یک سمی باقی نخواهد ماند زیرا که از اینها برای عبادت یهوه خدای خود می باشد گرفت، و تا بدانجا نرسیم، نخواهیم دانست به چه چیز خداوند را عبادت کنیم" (آیات ۲۴ ــ۲۶).

مسأله فقط ترک مصر برای خدمت به خداوند بود. بنابراین او نه تنها ادعای مالکیت قوم را نمود، بلکه تمام داراییهای آنها را از آن خود دانست. در این واقعه موسی حق مالکیت فرعون بر هر چیزی را باطل شمرد. اگر کار دیگری انجام می داد، پیش از هر چیز قدرت او را تأیید می کرد. در واقع فرعون دشمن قوم خدا بود و برخلاف خواسته خدا قوم را اسیر ساخته بود. و بدینسان موسی با رد خواسته های او با وی به مقابله پرداخت. علاوه بر این آنها می خواستند برای خداوند خدایشان

قربانی بگذرانند، و تا هنگامی که از مصر رهایی نمی یافتند نمی دانستند که به چه چیز خداوند را عبادت نمایند. پس نباید گذاشت که حتی برای لحظه ای هم قید و شرط تعیین کند. در سخنان موسی اصلی بسیار پر اهمیت نهفته است ــ اینکه خدا ما و تمام آنچه که داریم را می خواهد. برطبق این واقعه همه چیز باید در اختیار او قرار می گرفت ؛ او به ما عطا می کند و از ما می خواهد. این موضوع به طرز زیبایی در مورد داود هنگامی که برای ساخت هیکل مصالح فراهم می کرد بیان شده است. " از دست تو به تو داده ایم "(اول تواریخ ۲۹: ۱۴). ما در مقام قوم خدا نباید از دنیا بگیریم ، به مانند ابراهیم که نخواست توسط ملک سدوم ثروتمند شود (پیدایش ۱۴: ۲۲ــ ۲۳)؛ و همچنین نباید بگذاریم که دنیا ادعایی نسبت به آنچه که خداوند به ما عطا کرده است داشته باشد. حتی سهم حیوانات نیز نباید باقی بماند، شاید آن همان چیزی است که خدا می خواهد تا قربانی کنیم. جالب است بدانیم که بر طبق سخنان موسی نمی توان فکر خداوند را در مصر درک نمود. آنها پیش از اینکه به ماهیت خدمت خداوند پی ببرند، باید از زمین مصر رهایی یافته و با مرگ و قیام خداوند از آنجا جدا شوند. گرچه فرعون با خواسته های موسی به مخالفت می پردازد، ولی شاهد هستیم که او در کمال زیرکی مماشات می کند چرا که دست خداوند به جهت داوری افرشته شده است و با ضربه ای بر فرعون و سرزمینش فرود می آید، به طوریکه فرعون ناگزیر دست به فرار می زند. با اینحال اکنون بسیار سرسخت تر گردیده است و علی رغم فیض و هشدارهایی که خدا می دهد و داوری خدا بی مهابا به سوی سرنوشت خود هجوم می برد. "خداوند دل فرعون را سخت گردانید که از رهایی دادن ایشان ابا نمود. پس فرعون وی را گفت : از حضور من برو! و با حذر باش که روی مرا دیگر نبینی ، زیرا در روزی که مرا می بینی خواهی مرد. موسی گفت: نیکو گفتی ، روی تو را دیگر نخواهم دید" (آیات ۲۷ ــ ۲۹).

سپس خداوند مقدمات خروج موسی و قوم را از مصر فراهم می آورد.

« و خداوند به موسی گفت: " یک بلای دیگربر فرعون و بر مصر می آورم ، و بعد از آن شما را از اینجا رهایی خواهم داد، و چون شما را رها کند، البته شما را بالکلیه از اینجا خواهم راند. اکنون به گوش قوم بگو که هر مرد از همسایه خود و

هر زن از همسایه اش آلات نقره و آلات طلا بخواهند." و خداوند قوم را در نظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیز در زمین مصر، در نظر بندگان فرعون و در نظر قوم، بسیار بزرگ بود» (خروج ۱۱: ۱ــ ۳).

پس همه چیز مهیا شد ؛ و سپس موسی پیغام نهایی خود را به گوش فرعون رسانید، پیغامی پر از عظمت و شکوه ، شایسته جلال آنکه پیغام از سوی بود، در فصل آتی محتوای این پیغام را بررسی خواهیم کرد. موسی که مأموریت خویش را پایان رسانیده " از حضور فرعون در شدت غضب بیرون آمد". موسی در اینجا با خداوند کاملاً همفکر شده بود و به خاطر گناه فرعون خشمی مقدس او را پر ساخت، (مقایسه کنید با مرقس ۳: ۵). ترس او کاملاً برداشته شده بود و آرام و بدون هیچ هراسی در برابر پادشاه ایستاد ، و آگاهانه با قدرت یهوه تجهیز شده بود. اما همانگونه خداوند پیشگویی کرده بود، باز هم تکرار می شود فرعون تسلیم نشد: « و خداوند به موسی گفت : " فرعون به شما گوش نخواهد گرفت ، تا آیات من در زمین مصر زیاد شود." و موسی و هارون جمیع این آیات را به حضور فرعون ظاهر ساختند. اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید ، و بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی نداد.» (آیات ۹ و ۱۰).

فصل ششم

بره عید فصح

خروج ۱۲

در این فصل دو موضوع از باب یازده باری دیگر یادآوری می شود. ابتدا اعلان داوری بر نخست زادگان ثبت شده است و سپس تفاوت بین مصریان و اسرائیل را پیش رو داریم (۱۱: ۴ــ ۷). بره عید فصح این دو چیز را با هم آشتی می دهد. چرا که اکنون خدا مسأله گناه را مطرح می سازد، و بدین ترتیب خود را در قالب شخصیت یک قاضی معرفی می کند. اما هنگامی که مسأله گناه مطرح می شود چه مصریان و چه بنی اسرائیل همه در معرض داوری او قرار می گیرند، چراکه هر دو درنظر او گناهکار هستند. درشت است هدف خداوند این بود که اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون آورد، و نیز بی گمان این موضوع درست است که او به سبب قدرت مطلق خود می تواند بین یکی و دیگری تفاوت قایل شود. اما خدا نمی تواند خدا بودن خود را نادیده انگارد و تمام اعمال او باید با تجلی هویت او در شخصیت و دیگر جنبه ها مطابقت داشته باشد و به همین سبب گرچه اسرائیل را آزاد کرد ــ با این اوصاف که آنها نیز به مانند مصریان مقصر و گناهکار بودند ــ و مصریان را نابود کرد اما ا. این کار را در چارچوب ویژگیهای ذات خود انجام داد. به عبارتی دیگر عدالت او باید همانگونه که در نجات یکی نمایان است در نابودی دیگری نیز آشکار باشد. و درک این موضوع که تنها در خود فیض است که عدالت چیرگی می یابد خود لحظه بسیار عظیمی است (رومیان ۵: ۲۱). حال این درست همان مسأله ایست که در این باب بدان پرداخته شده است ــ اینکه چگونه خدا در عملی نیکوکارانه اسرائیل را رهایی می بخشد در حالیکه جان نخست زادگان مصری را می ستاند. او بر هر دو در لباس یک قاضی ظاهر می شود ؛ و خواهیم دید که تنها زمینه ای که علت این برتری را فراهم می آورد نه در برتری اخلاقی اسرائیل بر مصر، بلکه **فقط و فقط در خون بره فدیه است.** این فیض بود که زمینه های عهد با ابراهیم ،اسحاق و یعقوب را فراهم آورد؛ و باز هم این فیض بود که بره را مهیا ساخت ، اما

خون بره که نمونه ایست از بره خدا، مسیح در عید فصح (اول قرنتیان ۵: ۷)، کفاره ای که خدا به خاطر گناهانشان از آنان می خواهد را می پرداخت و به همین سبب خون بره این قدرت را داشت که پوششی باشد بر هر خانه مصری. در خون بره که رحمت و حقیقت به هم پیوستند و عدالت و صلح یکدیگر را در آغوش کشیدند. با پی گیری جزئیات باب این موضوع به طور کاملتر بر ما روشن خواهد شد.

« و خداوند موسی و هارون را خطاب ساخته گفت: "این ماه برای شما سر ماهها باشد، این اول از ماه های سال برای شماست. » (آیات ۱ و۲).

در نظر خدا تا هنگامی گناهکار در گناهان خود بسر می برد زمان ارزشی ندارد. تا هنگامی که ما زیر خون مسیح پناه نگیریم زندگیمان تحت نظر او نخواهد بود. شاید سی، چهل یا پنجاه سال زندگی کنیم ، اما اگر تولد تازه نداشته باشیم تمام وقتمان را بیهوده گذرانده ایم. وقت تلف کردن؟ بله در نظر خدا وقت تلف کردن است، آه چقدر دستانمان از ثمرات ابدیت پر است ، آیا باید چنین وضعیتی ا دامه یابد؟ یک روز زیستن در آن دوران به جرم های ما افزوده است ، آری به تعداد گناهانمان ، و تمام این گناهان در آن کتاب ثبت شده است کتابی که در مقابل تخت سفید داوری باز خواهد شد ، و بدون اینکه نجات یابیم به آخرت راه خواهیم یافت. و این چه حکمی است بر تقلاها و تلاشهای دنیا و بر امیدها و جاه طلبی های انسانها ! آنها از اصالت اصالت زندگی برایمان سخن می رانند ، از اعمال و جلال و نیک نامی خود و به دنبای این هستند که به جوانی مان روحی تازه بدمند فقط با این هدف که بر اعمال آنهایی که نامهایشان در صفحات تاریخ ثبت شده است برتری جویند. خدا سخن می گوید و با یک کلمه توهم را از چشمان بشر می زداید، او می گوید که هنوز این اشخاص زندگی را آغاز نکرده اند. آنها بدون زندگی با او مرده محسوب می شوند و تاریخ واقعی آنها آغاز نشده است ، گر چه در نظر انسانها بزرگ جلوه می کنند. در مورد اسرائیل نیز چنین است. آنها تا بدین لحظه خامین فرعون و برده شیطان بودند ؛ هنوزخدمت به خداوند را آغاز نکرده بودند ، و به همین سبب ماهی که در آن نجات یافتند باید اولین ماه سال آنها باشد. از این لحظه به بعد تاریخ زندگی آنها آغاز می شود.

« تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده ، گویید که در دهم این ماه هر یکی از ایشان بره ای به حسب خانه های پدران خود بگیرند، یعنی برای هر خانه یک بره. و اگر اهل خانه برای بره کم باشند، آنگاه او و همسایه اش که مجاور خانه او باشد آن را به حسب شماره نفوس بگیرند، یعنی هر کس موافق خوراکش بره را حساب کند. بره شما بی عیب ، نرینه یکساله باشد، از گوسفندان یا از بزها آن را بگیرید. و آن را تا چهاردهم این ماه نکاه دارید، و تمامی انجمن جماعت بنی اسرائیل آن را در عصر ذبح کنند و از خون آن بگیرند ، و آن را بر هر دو قایمه و سر در خانه که در آن ، ان را می خورند ، بپاشند. و گوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده، با نان فطیر و سبزیهای تلخ آن را بخورند. و از آن هیچ خام نخورید ، و نه پخته با آب ، بلکه به آتش بریان شده ، کله اش و پاچه اش و اندرونش را. و چیزی از آن تا صبح نگاه مدارید. و آنچه تا صبح مانده باشد ، به آتش بسوزانید. و آن را بدین طور بخورید؛ کمر شما بسته و نعلین بر پاهای شما، و عصا در دست شما و آن را به تعجیل بخورید؛ چونکه فصح خداوند است.»

« و در آن شب از زمین مصر عبور خواهم کرد و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهم زد؛ و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهم کرد. من یهوه هستم. و آن خون ، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه هایی که در آنها می باشید. و چون خون را ببینم ، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می زنم ، آن بلا برای شما بر شما نخواهد آمد. و آن روز ، شما را برای یادگاری خواهد بود، و در آن عیدی خداوند نگاه دارید، و آن را به قانون ابدی ، نسلاً بعد نسل عید نگاه دارید. هفت روز نان فطیر خورید ، در روز اول خمیر مایه را از خانه های خود بیرون کنید، زیرا هر که از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از اسرائیل منقطع گردد. و در روز اول ، محفل مقدس ، و در روز هفتم ، محفل مقس برای شما خواهد بود. در آنها هیچ کار کرده نشود جز آنچه هر کس باید بخورد ؛ آن فقط در میان شما کرده شود. پس عید فطیر را نگاه دارید ، زیرا که در همان روز لشکر های شما را از زمین مصر بیرون آوردم. بنابراین ، این روز را در نسلهلی خود به فرضه ابدی نگاه دارید. در ماه اول در روز چهاردهم ماه، در شام، نان فطیر بخورید، تا بیست و یکم ماه. هفت روز خمیر مایه در خانه های شما یافت

نشود، زیرا هر چیزی که خمیر شده بخورد، آن شخص از جماعت اسرائیل منقطع گردد ، خواه غریب باشد خواه بومی آن زمین. هیچ چیز خمیر شده مخورید ، در همه مساکن خود فطیر بخورید» (آیات ۳ــ ۲۰).

خدا درست در حین داوری رحمت را به یاد می آورد. اگر او مصریان را نابود می کند و با صفات خاص خود نتواند اسرائیا را رهایی بخشد ، و هنگامی که قوم نتواند خواسته او را اجابت نماید ، او خود با عملی برخاسته از قلب خود ، با قدرت برتر خود و بر طبق فیض بی کم و کاست خود ، بره ای را آماده می سازد که خونش بنیادی خواهد بود برای عمل نیکو کارانه او که قوم خود را از مجازات و از خانه اسارت رهایی بخشد. به خوبی بنگرید که در نجات ما به مانند نجات قوم اسرائیل ، مسأله این نیست که ما که هستیم، بلکه مسأله بر سر این است که خدا کیست. بنابراین شالوده این موضوع همانا ذات تغییر ناپذیر اوست ؛ و به همین سبب به محض اینکه کفاره پرداخت می شود (همانگونه که در مسیر این تاریخ مشاهده می گردد)، همین ماهیت خداست که ضمانتی است بر حفاظت ما.

مشخصات دیگری نیز در این کلام یافت می شود که توجه خاص و تیزبینانه ما را می طلبد. اولین مشخصه بره است. همانگونه که پیشتر نیز بدان اشاره شد، تمام ارزش بره عید فصح در این است که آن نمونه ای از مسیح محسوب می شود. از این رو پولس می گوید، "زیرا که فصح ما مسیح در راه ما ذبح شده است پس عید را نگاه داریم" (اول قرنتیان ۵: ۷و ۸). بنابراین ، برحسب اقتدار الهی اطمینان یافته ایم که بره خدا زیر سایه این نمونه عالیست ؛ و خواهیم دید که در این روایت است که تمام جزئیات باب آبستن جذابیت بسیاری است. در روز دهم از ماه باید بره ای نرینه ، نخست زاده و بیعیب انتخاب شود و تا روز چهاردهم همان ماه نگاه داشته شود. این موضوع به طور کلی با تخصیص بره در وعده های خدا مطابقت دارد به عبارتی دیگر انتخاب آن در روز دهم و قربانی واقعی در روز چهاردهم ماه. در این باب دو آیه دیگر نیز هست و قضاوت و تأیید آن را به عهده خواننده گذاشته ایم. بر طبق این نظر روز دهم ، روزیست که مسیح خدمت خود را آغاز می نماید ، هنگامی که یحیی تعمید دهنده وی را علناً بره خدا که گناه جهان را بر می دارد(یوحنا ۱:

۲۹) معرفی می کند. بنابراین خدمت خداوندمان یک دوره سه ساله را در بر داشت، که از دوسال کامل و دو سال ناقص تشکیل شده است و طبق محاسبه سال یهودی ، چهار سال می شود که دقیقاً همزمان با روز چهاردهم است. اما این سؤال مطرح می شود که چرا برای کنار گذاشتن بره قربانی عدد ده انتخاب شده است؟ زیرا نه عدد مسئولیت در قبال خدا و مسیح است و بدین وسیله به ما می آموزد که خداوند مبارکمان پیش ترآشکارا به عنوان بره خدا این مسئولیت را متقبل شد و تمام مسئولیتها را در برابر خدا برآورده ساخت و ثابت نمود که بی عیب است و او فقط شایستگی این را دارد که قربانی گناه ما شود. او بره خدا بود و این بسیار مایه تسلی است که بدانیم که بره ای که خدا از انسان (عیسی مسیح) مهیا ساخته بودهیچگاه تردیدی در پذیرفتن آن ایجاد نمی کرد. اسرائیل تا بدین روز در اسارت مانده بود و این برعهده آنان بود که در مورد گناهان خود رضایت خدا را جلب نمایند و بدینسان خدا به سبب فیض و رحمت خود بره ای را آماده ساخت که خونش برای برداشتن گناه دنیا کافی بود. هیچ راه دیگری برای پاک شدن گناهان نبود، و هیچ وسیله ای برای در امان ماندن از داوری خدا وجود نداشت جز خون مسیح ، چرا که خدا آن را مهیا ساخته بود و این از تمام روشهای دیگر متمایز بود.

بره باید در روز چهاردهم ماه کشته می شد. تمامی انجمن جماعت بنی اسراعیل آن را در عصر ذبح کند (آیه۶). همه باید با بره ذبح شده یکی می شدند. بره باید برای تمام جماعت اسرائیل کشته می شد ، به عبارت دیگر هر خانه بره ای داشت زیرا که هر خانواده باید تحت پوشش بره قرار می گرفتند. از سوی دیگر "انجمن جماعت" به عنوان یک کل تلقی می شود. این دو واحد همیشه در اقتصاد یهود در همه حال حفظ می شدند، یعنی جماعت و اهل خانه. در طول دوران پاتریارخها خانواده حاکمیت داشت و اکنون خدا قوم را از مصر برای خود می خواند و در عین اینکه خانواده را حفظ می کند ، اجتماع را تشکیل می دهد. و این دو در حکم فصح با هم ترکیب شده اند ــ خانواده یک واحد جدا و جماعت یک واحد کل .

در مرحله بعد حکم این است که خون پاشیده شود. اطمینانی نبود که یک بره ذبح شده به تنهایی اهل یک خانه را تحت پوشش خود در آورد. قوم از کشته شدن بره اطمینان حاصل نموده بودند، این امر مانعی در برابر ورود آن ویرانگر به خانه هایشان ایجاد نمی کرد. و در بین تمام طوایف اسرائیل هیچ خانه ای عاری از مرگ نخواهد بود و همچنین مصریان. خیر؛ مرگ بره نبود که آنها را در برابر مرگ ایمن نگه می داشت بلکه خون بره بود(آیه ۷: ۱۳و۲۳). بگذارید خواننده این موضوع را به خوبی بررسی نماید. آیا اطمینان به اینکه مرگ مسیح پوشش و حفاظتی برای گناهان است خطری ایجاد نمی کند بدون اینکه حتی لحظه ای ارزش و شایستگی او را در نظر خدا به یاد آوریم ؟ مرگ مسیح خارج از چارچوب ایمان حتی یک جان را نیز نجات نخواهد داد (البته منظورمان اطفال نیست). این موضوع کاملاً صحت دارد که او برای گناه کفاره ای مهیا نمود ، کفاره ای که صفات ذات خدا را متجلی می ساخت، و در چارچوب این حقیقت است که او می تواند به سبب نیکویی و تجلی خود ، نجاتی کامل و ابدی را برای هر گناهکاری که با ایمان به ارزش او به او نزدیک می شود اعطا کند. زیرا خدا مسیح را فرستاد " که خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد به واسط ایمان و بوسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فروگذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد" (رومیان ۳: ۲۵ ــ ۲۶). اما انسان باید شخصاً و با ایمان خود را با خون ریخته شده مسیح یکی انگارد ، واگر نه برای آن شخص خون او بیهوده ریخته شده است. پس بگذاریم این پرسش را مطرح نماییم که چگونه قوم اسرائیل تحت حفاظت و ارزش این خون قرار گرفتند. *" فقط و فقط به خاطر اطاعت ایمان بود"* . خدا به آنها گفته بود که "از آن خون بگیرند و آن را بر هر قایمه و سر درخانه که در آن ، آن را می خورند بپاشند" و "دسته ای از زوفا گرفته در خونی که در طشت است فرو برده ، و بر سر و دو قایمه آن ، از خونی که در طشت است بزنند و کسی از آنها از خانه خود تا صبح بیرون نرود" (آیات ۷و ۲۲). بنابراین چیزی نبود که آنها را به ایمان و اطاعت وا دارد. پس وظیفه آنها این نبود که بر سر معقول بودن قضیه و یا بر سر ارزش احتمالی آن بحث نمایند. همه چیز به اعتنای آنها به

کلام خدا بستگی داشت. پس خدا از شخص گناهکار چیزی انتظار ندارد جز ایمان ـــ ایمان به شهادت خدا در مورد وضعیت و گناه او که او را در معرض داوری قرار می دهد و ایمان به تدبیری که مرگ مسیح برای نیاز او اندشیده شده است. اگر هر یک از افراد اسرائیل ، به هر بهانه ای فرمان الهی را زیر پا می گذاشت نمی توانست از ضربه آن ویرانگر بگریزد. در چنین حالتی اگر یک گناهکار به هر دستاویزی از تسلیم در برابر کلام خدا در باره وضعیت خود و مسیح سر باز زند هیچ چیزی نخواهد توانست در برابر ضربه داوری الهی بایستد. اما به محض اینکه شخص با اطاعت خالصانه خون را بر مکان سکونت خود می پاشید ، در شب وحشت و مرگ مصونیت کامل می یافت. و همچنین لحظه ای که شخص ایماندار به مسیح ایمان می آورد تا به ابد مصون خواهد شد، زیرا با ارزش وصف ناپذیری که خون پر بهای مسیح دارد حفظ خواهد شد. سپس با اعتمادی مملو از شعف و شادی می خواند ـــ

گر چه دشمن بهر اتهام گشته است بی قرار
و گناهان بی شمار همچو سیل خروشان و فرّار
لیکن خداوند نپذیرد اتهام او را
چون خون مسیح است جواب آن را

همچنین بگذارید علاوه بر این ، این حقیقت را نیز مورد تأکید قرار دهیم که مصون بودن قوم بسته به وضعیت اخلاقی آنها و نه بر افکار، احساسات و تجارب آنها نبود. مسأله فقط بر سر این بود که آیا آنگونه که خدا گفته بود خون پاشیده شده بود یا خیر. ممکن بود که قوم هراسان و نومید بودند ، شاید تمام طول شب را در شک و تردید بسر بودند؛ اما با اینحال اگر آن خون بر خانه آنها قرار می گرفت عملاً از آتش غضب در امان می ماندند. علاوه بر این اگر به نظر انسان آنها بهترین قوم دنیا نیز بودند اگر آن خون را بر خانه خود نمی پاشیدند ، به مانند مصریان مجازات می شدند. باز هم تکرار می کنیم که مبنای حفاظت آنها فقط در خون بره فصح بود. اکنون نیز چنین وقایعی برای هر یک از مردم این دنیا دوی خواهد داد دیری نخواهد پایید که بر این دنیا داوری خواهد شد، سخت تر از آنچه که بر سر مصریان آمد، و همه اینها سرآغازیست بر داوری نهایی همه انسانها در برابر تخت سفید ، و

آنجا مسأله مهم مرگ دوم خواهد بود (مکاشفه ۲۰)، و هیچ کس نخواهد توانست از این بلایا بگریزد مگر اینکه زیر پوشش خون مسیح در آید. پس اگر با صداقت و محبت بی شائبه از خواننده بپرسیم که " آیا تحت خون عیسی مسیح ایمن هستی ؟" آیا موجب شگفتی او نخواهد بود؟ تا هنگامی که این سوال حل نشده باشد به خود مجال لحظه ای آرامش ندهید ، تا هنگامی که مطابق با این کلام تغییر ناپذیر پی نبرده اید که شما نیز به مانند اسرائیل در حفاظت قرار دارید، اسرائیلی که در این شب سیاه و هولناک در خانه های آغشته به خون ایمن بودند.

علاوه بر این باید توجه داشت که هدف از پاشیدن خون این بود که در نظر خدا دیده شود. همانگونه که شخص دیگری در این باره چنین دریافته است : "در کلام گفته نشده که وقتی شما آن رادیدید ، بلکه هنگامی که من آن را ببینم. غالباً حیات یک انسان بیدار بسته به نیکوکاری و عدالت او نیست ، بلکه به دیدگاه او نبست به خون بستی دارد. اکنون موضوع مهم اینست که قبلی داشته باشیم که عمیقاً تحت تأثیر آن قرار گرفته باشد، کما اینکه این امر موجبات صلح ما با خدا را فراهم نمی کند. چراکه صلح ما با خدا در این است که خدا چگونه آن را می بیند. او نمی تواند ارزش کامل و حقیقی آن را در زدودن گناهان نادیده انگارد. اوست که از گناه متنفر است و از آن رنجیده خاطر می گردد: او می بیند که خون با ارزش خود گناه را می زداید. ممکن است چنین سئوالی در ذهن مطرح شود که آیا نباید به ارزش آن ایمان داشته باشیم؟ ایمان به ارزش خون است که باعث می شود در نظر خدا خوان گناهان ما را بزداید، ارزشی که شما برای خون قائل هستید مسأله ایست که وسعت احساسات شما را نشان می دهد. اما ایمان افکار خدا را مد نظر قرار می دهند". به یاد داشتن این موضوع موجب خواهد شد که انسانهای نگران از روزها و شبهای ملال آور و سر درگمی و اضطراب رهایی یابند. پذیرفتن شهادت خدا در مورد ارزش خون چیزی را تغییر نمی دهد. چون خون را بینم از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می زنم ، آن بلا برای هلاکت شما برشما نخواهد آمد. خدا کاملاً با گناه مخالف است و نتیجه این است که یا با خون مسیح کاملاً رضایت حاصل می کند و یا اینکه گناه را مجازات نماید. پس هنگامی که اعلان می کند با دیدن خون آنها را رهایی خواهد بخشید، این اعلان شهادتیست آشکار بر این امر که

خون مسیح کفاره ایست کامل بر گناه. پس اگر او با خون مسیح راضی می شود، آیا گناهکار نیز با آن خون راضی نمی شود؟ به یاد داشته باشیم که ناشایستگی گناهکار را نمی توان مانعی بر ثمر بخشی خون مسیح دانست. اگر ناشایستگی گناهکار مانع آن شود پس خون به تنهایی کافی نیست. لحظه ای که چشمان خدا بر خون معطوف می شود، تمام ذات اخلاقی او ارضا می شود؛ و او هنگامی که زمین مصر را می زند تمام کسانی که تحت حفاظت و بهای آن قرار دارند را به عدالت می رهاند.

با اینحال ممکن است این سوال مطرح شود که ، چگونه می توانیم تحت پوشش لیاقت خون مسیح قرار گیریم؟ اسرائیل با ایمان توانست تحت پوشش خون بره فصح قرار گیرد. آنها پیام را دریافتند ، به مفهوم آن ایمان آوردند ، خون را همانگونه که خداوند کفته بود پاشیدند ، و بدینسان در برابر آتش داوری مصون ماندند. اکنون این امر بسیار ساده تر است. خون مسیح مژده نجات را اعلام نموده و این پیام بی واسطه دریافت شده است و چشمان خدا جان انسان را زیر ارزش و لیاقت این خون می بیند. پس هرکس که به خداوند عیسی مسیح ایمان می آورد از غضب آینده در امان خواهد ماند. و از این رو صلح با خدا در خون مسیح تحقق می یابد. زیرا " خون خود حاکی از داوری اخلاقی خدا است ، و رضایت کامل از همه در وجود خود او تحقق می یافت. خدایی که در عدالت ، قدوسیت و حقیقت ساکن بود نمی توانست کسانی که تحت پوشش خون بره قرار داشتند را لمس نماید. آیا در میان قوم گناه بود؟ محبت او نسبت به قوم خود باعث شد او نسبت به عدالت درونی خود رضایت حاصل نماید؛ و با دیدن آن خون، خونی که پاسخگوی کاملیت او بود، با عدالت و حتی راستی خود برای همیشه از گناهان (قوم) درگذشت". بنابراین باز هم می گوییم آشتی خدا بر پایه خون مسیح استوار است.

هنوز موضوع دیگری نیز وجود دارد. بره فصح که خونش بر خانه های اسرائیل پاشیده شده بود باید خورده می شد، آنهم با آیین و مناسک ویژه ، آنگونه که خدا به آنها می گفت. که هر یک از آنها حکمی مخصوص و منفعتی در بر داشت. « و گوشتش را در آن شب بخورند "به آتش بریان کرده" و"از آن هیچ خام نخورید ، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده ، کله اش و پاچه هایش و

اندرونش را" » (آیه ۹). آتش نماد قدوسیت خداست که در اینجا مفهوم داوری را در بر دارد؛ و به همین سبب بره ای که قوم می خورند به طرز نمادین بیانگر این مطلب است که شخص دیگری آتش داوری را متحمل شده و به خاطر آنان از آتش گذشته است. بنابراین "به آتش بریان کرده" اشاره دارد به مسیح که گناهان ما را بر صلیب بر خود کشید ، و به خاطر ما گناه شد ــ داوری خدا بر گناه. پس اگر او قوم خود را آزاد نمود ، فقط به این خاطر بود که دیگری عقوبت عادلانه اعمال ایشان را متحمل می شد. پس خدا با سپردن فرزندش به مرگ چه محبت عظیمی را به تصویر می کشد ! ممکن است روح خدا چنین بگوید که هنگامی که خدا پسر را فدا کرد تا فدیه داوری گناهان را متحمل شود در واقع پسر خود را فدا کرد.

آنگاه که فنا شدیم، تباه شدیم در گناه
دریغ نداشت محبت خود را به ما ، خدا
زیرا نبخشید آن یگانه پسر را
لیکن بخشید دشمنان خود را

و چقدر باید بنی اسرائیل با شکرگزاری این بره بریان شده بر آتش را می خوردند. اگر چشمان آنها باز بود مطمئناً چنین می گفتند، " خون این قربانی ما را از داوری مهیبی که بر مصریان عارض شده است، حفظ می کند ؛ گوشتی که می خوریم از آتش گذشته است ، آتشی که جزای ما بود." و درحالیکه آنان اندیشه را به زبان می راندند نباید دلهای خود را از شکرگزاری و سپاس خدایی که با فیض خود این سلامتی را فراهم آورده بود باز می داشتند.

در کنار خوردن بره دو چیز دیگر نیز باید خورده می شد ــ نان فطیر و سبزیهای تلخ. خمیرمایه (ترش) نمادیست از شرارت و به همین سبب نان فطیر از یک سو نمادیست از فقدان شرارت ، و از سویی دیگر نماد پاکی و تقدس است. پولس رسول در مورد نان فطیر با صداقت و راستی سخن می گوید. در ادامه هنگامی که به طور کاملتر به جشن نان فطیر و سپس عید فصح بپردازیم این موضوع را نیز مطرح خواهیم کرد (آیات ۱۴ ــ ۲۰). همان کافیست که اکنون

ویژگیهای آن را مورد توجه قرار دهیم. "سبزیهای تلخ" نمادیست از همدردی با رنجهای مسیح که به خاطر ما متحمل شد ؛ نمادی از توبه و قضاوت بر خود در حضور خدا. پس این دو چیز وضعیت جان انسان را که تنها توسط آن می توانیم بره بریان شده بر آتش را بخوریم به تصویر می کشند. و توجه به این موضوع چقدر زیباست ، آنکه داوری عادلانه خدا بر گناهان قوم را متحمل می شود، خود غذای آنها نیز می شود. همچنین توجه نمایید که نباید چیزی تا صبح باقی می ماند. اگر چیزی باقی می ماند، باید با آتش سوزانیده می شد (آیه۱۰). بعدها خواهیم دید که همین کلام در مورد قربانی های خوردنی صادق خواهد بود(مراجعه نمایید به لاویان ۷: ۱۵). این بی شک تدبیری در برابر این خطر بود که مبادا همچون غذای متداول روزانه تناول شود. قربانی باید فقط در پرتو مفهوم گذر از داوری خورده می شد. "جسم" مسیح را نمی توان خورد مگر با درک مرگ او. پس در شب فصح و صبح فردایش ، هنگامی که داوری گذشته بود، احتمال داشت که قوم مفهوم بره بریان شده را درک ننمایند، اما سوزاندن باقی مانده ها می توانست ماهیت بره را یاد آور شود و همچنین مانع از فرو شمردن آن به عنوان یک غذای روزمره می شد. تنها گرداگرد سفره فصح بود که می توانستند بره فصح را تناول کنند.

رفتار آنها باید مناسب آن وضعیت بود. " و آن را بدین طور بخورید ، کمر شما بسته ، نعلین بر پایهای شما ، و عصا در دست شما و آن را به تعجیل بخورید، چونکه فصح خداوند است" (آیه ۱۱). همه چیز باید ماهیت نجات آینده آنها را به تصویر می کشید ــ زیرا که به زودی مصر را ترک می کردند و رهسپار بیابان می شدند تا میراث موعود را به دست آورند. آنها کمر بسته آماده خدمت بودند ، رها از روزگار اسارت ، زیرا دیگر چیزی نبود که آنها را در بند خود نگاه دارد و هنگامی که آهنگ سفر نواخته می شود ؛ نعلین به پا برای راه پیمایی ، عصا در دست ــ همه نمادیست از ویژگیهای یک مسافر ، چرا که خانه های خود را رها کرده بودند تا غریبانه خود را به بیابان بسپارند ، و باید فصح را به تعجیل می خوردند ، چرا که نمی دانستند چه وقت فرا خوانده می شوند، و به همین سبب باید آماده بودند، مراقب و آماده. این تصویری است حقیقی از رویکرد یک ایماندار در این دنیا. آیا ما می توانیم نسبت به چنین شرایطی پاسخی کاملتر دهیم ! کلام خدا بارها و بارها ما

را ترغیب به بستن کمربند می کند ؛ و اگر می خواهیم که زره کامل خدا را به تن کنیم به پا کردن نعلین انجیل سلامتی بسیار ضروری است (افسسیان ۶). به راستی که دست یازیدن به ماهیت یک مسافر یکی از درسهای اولیه زندگی مسیحی ما است، اینکه بسترما این دنیا نیست ؛ و بودن در مسیر انتظار برای مسیح به مثابه انتظار برای بازگشت او است. این موضوع صحت دارد ، اما اگر این چیزها امروزه نیز ویژگی ایمانداران را رقم می زنند موضوع دیگری نیز هست که باید بدان پرداخت. آنچه که ما نیاز داریم عمیق تر از ویژگیهای یک مسافر است. و آن همانا قضاوت خدا بر ماست که مرگ مسیح ما را از آن رهانیده است. او گفت " اکنون روز داوری این جهان رسیده است". ما با داشتن این احساس در روح و جان خود ، دیگر به تعلل و تردید، وسوسه نمی شویم ، اما به عنوان مسافران حقیقی با کمرهای بسته و چراغدانهای روشن، باید همچو انسانهایی باشیم که برای خداوندشان انتظار می کشند (لوقا ۱۲: ۳۵ ــ ۳۶).

جشن نان فطیر با عید فصح بی ارتباط نبود (آیات ۱۴ ــ ۲۰). این جشن در سرزمین مصر برگزار نشد، زیرا در همان شبی که نخست زادگان مصری را زد سفر بنی اسرائیل نیز آغاز شد. اما ارتباط بین نان فطیر و فصح حفظ شد تا مفهوم حقیقی و نمادین آنرا به تصویر بکشد. در اول قرنتیان باب پنج نیز چنین است، " پس خود را از خمیر مایه کهنه پاک سازید تا فطیر تازه باشید، چنانکه بی خمیر مایه هستید زیرا که فصح ما مسیح در راه ما ذبح شده است . پس عید را نگاه داریم نه به خمیر مایه کهنه و نه به خمیر مایه بدی و شرارت بلکه به فطیر ساده دلی و راستی" (آیات ۷و۸). همانگونه قبلاً هم توضیح داده شد نان فطیر نمادی است از شریرــ همان کسی که انبوه جماعتی را که با آنها ذات خود را اشاعه می دهد به سمت خود جذب می کند." اندک خمیر مایه ، تمام خمیر را مخمر می سازد" (اول قرنتیان ۵:۶). بنابراین خوردن نان فطیر نمادیست از جدا ماندن از شرارت و این خود نشانی از تقدس عملی است. همچنین توجه نمایید که این جشن باید هفت روز به طول می انجامید، به عبارت دیگر می توان گفت یک دوره زمانی کامل. پس از تفسیر این عبارت چنین می آموزیم که تقدس جزئیست ضروری برای تمام کسانی که در طول زندگیشان تحت پوشش خون بره فصح در آمده اند. پس اهمیت ارتباط جشن نان

فطیر با عید فصح در این است. از این رو اگر توسط فیض خدا در خون ریخته شده مسیح نجات یافته ایم، ممکن است ذات انحطاط یافته ما بدین نتیجه برسد که ، در گناه افراط ورزیم چرا که فیض بسیار است. روح خدا می گوید "خیر" ، زیرا "به محض اینکه زیر دین بهای مرگ مسیح قرار گرفتید، مسئول هستید که از شرارت بپرهیزید". بنابر این خدا در ما به دنبال عکس العمل است، که در رفتار و سخنانمان دیده شود که او کیست و چه کاری برای ما انجام داده است. در کلام این حقیقت وجود دارد که به اسرائیل اکیداً توصیه شده بود که باید این جشن را نگاه دارند، " قانونی ابدی" تا اول اینکه به آنها یادآوری نماید خدا دقیقاً در این روز لشکریان آنها را از سرزمین مصر بیرون آورد و سپس دینی که آنها باید با توجه به وضعیت جدید خود آنرا ادا می کردند را به آنها آموخته باشد. آیا نباید اکنون به ایمانداران عصر حاضر نیز این دین یاد آوری شود؟ تنها موضوعی که باید بر وجدان همه ما سنگینی نماید مسئولیت نگاه داشتن جشن نان فطیر است. سستی در سلوک، ارتباط با شریر، و دنیاگرایی از هر سو شهادت قوم خدا را تباه می سازد." ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نیستم ایشان را براستی خود تقدیس نما "(یوحنا ۱۷: ۱۶و۱۷). باشد که این دعای خداوند قدوسمان هرچه بیشتر با وقف و سرسپردگی بیشتر قوم او پاسخ داده شود!

در آیات ۲۱ تا ۲۸ می خوانیم که موسی مشایخ قوم را گرد هم می آورد تا این احکام را به آنها بازگو نماید. قوم باشنیدن این پیام " به روی در افتاده سجده کردند. سپس بنی اسرائیل رفته آن را کردند چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود همچنان کردند" (آیات ۲۷و۲۸). موضوع جالب توجه دیگری نیز در اینجا اضافه شده است. تدبیری اندیشیده شده تا پسران اسرائیل نیز مفهوم فصح را درک نمایند (آیات ۲۶و۲۷)؛ و بدینسان این واقعه یعنی رهایی قوم از دست مصریان با قدرت خداوند از نسلی به نسل دیگر انتقال می یافت.

پس خداوند با فیض خود برای قوم خود تفاوت قائل شد و با خون ریخته شده آنها را از داوری رهانیده و همانگونه که اعلام کرده بود، مصریان را زد.

« و واقع شد که در نصف شب ،خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را ،از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسیری که در زندان بود، و همه نخست زاده های بهایم را زد. و در آن شب فرعون و همه بندگانش و جمیع مصریان برخاستند و نعره عظیمی در مصر بر پا شد، زیرا خانه ای نبود که در آن میّتی نباشد. و موسی و هارون را در شب طلبیده ، گفت : " برخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، همه شما و جمیع بنی اسرائیل! و رفته خداوند را عبادت نمایید، چنانکه گفتید. گله ها و رمه های خود را نیز چنانکه گفتید، برداشته، بروید و مرا نیز برکت دهید". و مصریان نیز بر قوم الحاح نمودند تا ایشان را بزودی از زمین روانه کنند، زیرا گفتند ما همه مرده ایم. و قوم، آرد سرشته خود را پیش از آنکه خمیر شود برداشتند، و تغارهای خویش را در رختها بر دوش خود بستند. و بنی اسرائیل به قول موسی عمل کرده ، از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند. و خداوند قوم را در نظر مصریان مکرّم ساخت ، که هر آنچه خواستند بدیشان دادند. پس مصریان را غارت کردند» (آیات ۲۹ ــ ۳۶).

مدتها بود که تهدید چنین ضربه ای وجود داشت ، اما به خاطر رحمت و شکیبایی خدا، این کار به تأخیر انجامید، اما بلاخره این ضربه با تأثیری کوبنده بر تمام زمین وارد آمد ، زیرا "خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را ، از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسیری که در زندان بود، و همه نخست زاده های بهایم را زد". این ضربه تلخ و دردناک دل همه را رنجیده خاطر ساخته هر خانه در آن سرزمین را به رنگ سیاه عزا آغشته ساخت، "نعره عظیمی در مصربر پا شد ، ، زیرا خانه ای نبود که در آن میّتی نباشد". قلب سرسخت فرعون تحت تأثیر قرار گرفت و برای لحظه ای در مقابل تجلی داوری خدا به زانو در آمد. در آن شب او و همه بندگانش و جمیع مصریان برخاستند" ؛ و نزد موسی و هارون فرستاده به آنها گفتند که مصر را ترک نمایند. آنها دیگر شرطی برای قوم معین نکردند، و تمام آنچا را که اسرائیل از آنها خواست به آنها دادند و حتی از دستان آنها برکت خواستند: مصریان بر قوم پیش دستی نمودند و در فرستادن بنی اسرائیل تعجیل کردند ؛ زیرا به آنها گفتند ؛ " ما همه مرده ایم". به همین سبب بود که قوم

هر چه از آنها خواستند به آنها دادند و بدینسان بر طبق کلام خدا ، " مصریان را غارت کردند".

« و بنی اسرائیل از رعمسیس به سکوت کوچ کردند، قریب ششصد هزار مرد پیاده ، سوای اطفال. و گروهی مختلفه بسیار نیز همراه ایشان بیرون رفتند، و گله ها و رمه ها و مواشی بسیار سنگین. و آرد سرشته، که از مصر بیرون آورده بودند، قرصهای فطیر پختند ، زیرا خمیر نشده بود، چونکه از مصر رانده شده بودند، و نتوانستند درنگ کنند، و زاد سفر نیز برای خود مهیا نکرده بودند».

« و توقف بنی اسرائیل که در مصر کرده بودند ، چهار صد و سی سال بود. و بعد از ان انقضای چهار صد و سی سال در همان روز به وقوع پیوست که جمیع لشکر های خدا از زمین مصر بیرون رفتند. این است شبی که برای خداوند باید نگاه داشت، چون ایشان را از زمین مصر بیرون آورد. این همان شب خداوند است که بر جمیع بنی اسرائیل نسلاً بعد نسل واجب است که نگاه دارند» (آیات ۳۷ ــ ۴۲).

پس خدا قوم خود را ازاسارت مصریان رهانید ؛ و اولین مرحله از سفر خود را از رعمسیس به سکوت آغاز نمودند، حدود ششصد هزار مرد پیاده ، سوای اطفال. اما افسوس! آنها تنها نبودند. گروه " مختلفه بسیار" نیز همراه آنها بیرون رفتند. این مسأله همواره در هر دوره بلای جان قوم خدا بوده است : منشأ ضعف و شکست و هر از گاهی ارتداد آشکار قوم. پولس ایمانداران زمان خود را از این خطر خاص آگاه می سازد (اول قرنتیان ۱۰) ؛ و همچنین پطرس (دوم پطرس ۲) و یهودا. اکنون کلیسا نیز به این درد مبتلا است ، آری بس دشوار است که بگوییم از یک جنبه کلیسا از این "گروه مختلفه" تشکیل شده است. از این سبب است که به اهمیت سخنان پولس به تیموتاوس پی می بریم ، " لیکن بنیاد ثبت خدا قائم است و این مهر را دارد که " خداوند کسان خود را می شناد" و "هرکه نام مسیح را خواند، از ناراستی کناره جوید". اما در خانه بزرگ نه فقط ظروف طلا و نقره می باشد، بلکه چوبی و گلی نیز ؛ اما آنها برای عزیمت است و اینها برای ذلت. پس اگر کسی خویشتن را از اینها طاهر سازد، ظرف عزت خواهد بود، مقدس و نافع برای مالک خود و مستعد برای هر عمل نیکو" (دوم تیموتاوس ۲: ۱۹ــ۲۱). آنها با عجله

عزیمت کردند، زیرا باید از زمین مصر بیرون می رفتند و نمی توانستند تأخیر کنند و حتی برای خود آذوقه فراهم نکرده بودند. خیر! همه آنها به خدا اعتماد کرده بودند. خدا آنها را از مصریان جدا ساخته و تحت پوشش خون بره در آورده بود و اکنون مراقبت الهی آنها را به پیش می راند و برای آذوقه راهشان غذا فراهم می نمود. آنها نباید با خود خمیر مایه می آوردند.

«ای جان من برخیز! خدایت هست راهنمایت
دیگر دست غریبان نیست سدّ راهت
گذر کن ای جان من ، دست او کند تو را حمایت
قوت اوست که کرده است رهایت
گر چه صحرای سوزان است نصیب راهت
زمین خشک و بی بار است چشم به راهت
لیکن بهار آسمانی است درمان و شفایت
طراوتی است آن تکاپوی بی پایان خدایت».

قرنها بود که چشمان خدا به انتظارچنین روزی بود (مراجعه کنید به پیدایش ۱۵:۱۳ و ۱۴)؛ و چنین روزی که سالها پیش آنرا مقرر داشته بود ــ قوم او رهایی یافتند. آنها هیچگاه از دریای سرخ عبور نکرده بودند ؛ اما در این عبارت "جمیع لشکرهای خدا از زمین مصر بیرون رفتند" ، روح خدا رهایی کامل آنها را پیش بینی می نماید. خونی که آنها را حفظ کرده بود بنیادی بود بر نجات کامل آنها. پس تعجبی نیست که این را نیز بیافزاییم که آنها باید یاد بود این خروج عظیم را نگاه می داشتند و به راستی که باید یاد آن همیشه در ذهن می ماند. توجه نمایید که باید این جشن برای خدا نگاه داشته می شد تا سرچشمه فیض و قدرت رهایی بخشی که آنها را از زمین مصر بیرون آورده بود را در یاد و خاطر آنها زنده نگاه دارد. اکنون نیز این موضوع به نحوی دیگر جمه عمل پوشیده است. در همان شبی که خداوند عیسی را تسلیم کردند، او نان را گرفت و شکر کرد و آن را یادگاری از مرگ خود برای قوم باقی گذاشت؛ تا هرگاه نان را می خوریم و از جام می نوشیم مرگ او را به

یاد آوریم تا هنگامی که او بازگردد. در تمام مدت سلوک ما او از ما می خواهد که او را در خاطر داشته باشیم تا او را در آن "شب تیره و خیانت" هنگامی که برای ما قربانی شد به یاد آوریم.

این باب با "قوانین فصح" پایان می یابد، که به طور کلی دو موضوع را شامل می شود. اول اینکه کسانی که در آن شرکت می جویند ،"هیچ بیگانه ازآن نخورد. و اما هر غلام زر خرید ، او را ختنه کن و پس آن را بخورد. نزیل و مزدور آن را نخورند". و باز می خوانیم "تمامی جماعت بنی اسرائیل آنرا نگاه بدارند. و اگر غریبی نزد تو نزیل شود و بخواهد فصح را برای خداوند مرعی بدارد، تمامی ذکورانش مختون شوند و بعد از آن نزدیک آمده، آن را نگاه دارد و مانند بومی زمین خواهد بود؛ و اما نامختون از آن نخورد"(آیات ۴۳ ــ ۴۵و ۴۷و ۴۸). پس سه طبقه بودند که باید فصح را نگاه می داشتند. ۱) اسرائیلیان ، ۲) غلامان زر خرید و ۳) غریبی که نزد آنها نزیل شده باشد. اما شرط شرکت همه آنها ختنه بود. بنابراین تنها این گروه از افراد می توانستند عهدی را که خدا با ابراهیم بسته بود بجا آرند (مراجعه کنید به پیدایش ۱۷: ۹ــ ۱۴)، و در چارچوب این عهد بود که اکنون خدا آنها را از زمین مصر بیرون می آورد و آنها را قوم خود می خواند . ختنه نمادیست از مردن نسبت به جسم ، و نمونه مقابل آن در مرگ مسیح دیده می شود ، به همین سبب پولس به کولسیان چنین می نویسد : "و در وی مختون شده اید ، به ختنه ناساخته به دست یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، بوسیله اختنان مسیح. و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان برخیزانید" (کولسیان ۲: ۱۱ــ ۱۲). و گرنه تمام این طبقات مشخص که در عهد شریک شدند نمی توانستند از فیض این جشن بهره مند شوند ــ جشنی که تمام معنا و مفهوم آن از خون ریخته شده بره فصح مایه می گرفت. و تدبیری که برای این دو گروه اندیشیده شده بود بسیار جذاب و جالب توجه است. همانگونه گفته شد اگر اسرائیلیها ختنه می شدند اجازه داشتند در فصح شرکت جویند. اما دو گروه دیگر نیز وجود داشت ، غلام زر خرید در صورت ختنه شدن می توانست در جشن شرکت کند اما مزدور نمی توانست. باید در خاطر داشت که این جشن از ماهیت ایلواری برخوردار بود. به همین سبب غلام زر خرید جزئی از خانواده

محسوب می شد، جزئی که در خانواده در آمیخته شده بود، و در این روایت عضوی از خانواده محسوب شده است. اما یک مزدور از چنین مقام و جایگاهی برخوردار نبود ، به همین علت در این مجموعه نمی گنجید. در "غریبی که نزد تو نزیل شود" ، وعده عطای فیض به غیر یهودیان داده شده است، وعده ای که هنگامی تحقق می یابد که دیوار جدایی از هم بگسلد و پیام انجیل به تمام دنیا بشارت داده شود.

سپس در آخر شاهد هستیم که برای بره نیز تدارکی جداگانه اندیشیده شده است. در یک خانه خورده شود: "چیزی از گوشتش از خانه بیرون مبر و استخوانی از آن شکسته نشود" (آیه ۴۶). اگر این فرمان نادیده انگاشته شود چه مفهوم نمادینی که در آن است و چه معنای اجتماعی آن ، مفهوم اتحاد خانه یا اسرائیل بی معنا خواهد بود. خون بر خانه بود و بره فصح تنها برای کسانی بود که تحت پوشش خون بره فصح بودند ــ و نه شخصی دیگرــ به همین سبب نباید از خانه بیرون برده شوند. شرط اجتناب ناپذیر برای خوردن بره قربانی، خون پاشیده شده بود. و استخوانی هم نباید شکسته می شد. زیرا که بره نمونه ای از مسیح بود. به همین علت یوحنا چنین می گوید: "زیرا این واقع شد تا کتاب تمام شود که می گوید: استخوانی از اوشکسته نخواهد شد" (یوحنا ۱۹: ۳۶). پس از این عبارات مبرهن است که روح القدس ر بره فصح مسیح را مد نظر داشته است ؛ و هرگاه که در با فکر روح القدس این روایت را می خوانیم دیدن مسیح در آن بسیار مایه برکت ماست. باشد که او چشمان مان را مسح بیشتر عطا کند، تا به هنگام خواندن کلامش فقط مسیح در برابر چشمانمان قرار گیرد.

فصل هفتم

انتظارات خدا از بنی اسرائیل

خروج ۱۳

روایت خروج از مصر عواقب مسلمی را به جای می گذارد ــ وظایفی برای بنی اسرائیل ــ عواقبی که همه ریشه در نجات آنها از زمین مصر دارند. زیرا اگرچه آنها هنوز در سرزمین مصر هستند، اما با اینحال آموزه باب بر اساس خروج آنها از مصر تدوین گردیده است، و در واقع پیش بینی یی است از اقامت آنها در کنعان. اگر خدا با فیض خود برای قوم خود وارد عمل می شود، پس مسلماً انتظاراتی از آنها خواهد داشت، و این انتظارات در اینجا بیا شده است. از این رو در رساله به قرنتیان می خوانیم ،" از آن خود نیستید ، زیرا که به قیمتی خریده شدید" (اول قرنتیان ۶: ۱۹و ۲۰). و بنا بر همین اصل است که خداوند در اینجا به موسی می گوید: "هرنخست زاده ای را که رحم را بگشاید، در میان بنی اسرائیل خواه از انسان خواه از بهایم، تقدیس نما، او ازآن من است" (آیه۱). اما در باب این موضوع ، مسأله دیگری بیان می شود. در باب پیشین دیدیم که عید نان فطیر درست پس از پاشیده شدن خون واقع می شود. هدف از این امر آن بود که مشخص سازد که این دو ــ تحت پوشش خون در آمدن و التزام به یک زندگی مقدس ــ هیچگاه از هم جدا نیستند. اکنون نیز شاهد هستیم که این موضوع در کنار فرامین برگزاری مراسم ورود به زمین کنعان (آیه۵) و در پرتو تقدیس نخست زادگان بیان می شود.

« و موسی به قوم گفت: "این روز روز را که از مصر از خانه غلامی بیرون آمدید ، یاد دارید ، زیرا خداوند شما را به قوت دست از آنجا بیرون آورد، پس نان خمیر خورده نشود. این روز، در ماه ابیب بیرون آمدید. و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان و حویان و یبوسیان داخل کند ، که با پدران تو قسم خورد که آن را به تو بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است، آنگاه این عبادت را در این ماه بجا بیاور. هفت روز نان فطیر بخور، و در روز هفتمین عید خداوند است. هفت روز نان فطیر خورده شود، و هیچ چیز خمیر شده نزد تو دیده نشود، و خمیر مایه نزد تو در

تمام حدودت پیدا نشود. و در آن روز پسر خود را خبر داده، بگو: این است به سبب آنچه خداوند به من کرد، وقتی که از مصر بیرون آمدم. و این برای تو علامتی بر دستت خواهد بود و تذکره ای در میان دو چشمت، تا شریعت خداوند در دهانت باشد. زیرا خداوند تو را به دست قوی از مصر بیرون آورد. و این فریضه را در موسمش سال به سال نگاه دار».

« و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان در آورد، چنانکه برای تو و پدانت قسم خورد ، و آن را به تو بخشد، آنگاه هرچه رحم گشاید، آن را برای خدا جدا بساز، و هرنخست زاده ای از بچه های بهایم که از آن توست، نرینه ها از آن خداوند باشد. و هر نخست زاده الاغ را به بره ای فدیه بده، و اگر فدیه ندهی گردنش را بشکن ، و هر نخست زاده انسان را از پسرانت فدیه بده. و در زمان آینده چون پسرت از تو سئواک کرده گوید که این چیست، او را بگو یهوه ما را به قوت دست از مصر ، از خانه غلامی بیرون آورد. و چون فرعون از رها کردن ما دل خود را سخت ساخت، واقع شد که خداوند جمیع نخست زادگان مصر را از نخست زاده انسان تا نخست زاده بهایم کشت. بنابراین من همه نرینه ها را که رحم گشایند ، برای خداوند ذبح می کنم، لیکن هر نخست زاده ای از پسران خود را فدیه می دهم. و این علامتی بر دستت و عصا به ای در میان چشمان تو خواهد بود، زیرا خداوند ما بقوت دست از مصر بیرون آورد» (آیات ۳ ــ ۱۶).

دو یا سه مطلب باید به عید نان فطیر افزود تا برجزئیاتی که در اینجا اضافه شده است احاطه بیشتری حاصل نماییم. این جشن باید همواره به یاد دو چیز برگزار می شد. اول ، به یاد روزرهایی آنها. "این روز را که از مصر از خانه غلامی بیرون آمدید یاد دارید" (آیه۳). خداوند می خواهد که قومش همیشه روز رهاییش را به یاد داشته باشد، روزی که از ظلمت خارج شده و وارد نور شد، روزی که از یوغ داوری آزاد شده و در مسیح مورد لطف خداوند قرار گرفتند. دوم ، آنها نباید منشأ رهایی خود را فراموش می کردند. " زیرا خداوند آنها را به قوت دست از آنجا بیرون آورد" (آیه۳). آنها فقط مدیون او بودند. هیچ دستی نبود که قادر باشد غل و زنجیر را از دستان آنها پاره کند، دشمنان آنها را درهم کوبد، آنها را از دست ویرانگر مصون نگه

داشته و برهاند. تنها او می توانست آنها را از دست دشمنان برهاند. از این روست که مسیح این عبارات را می خواند، "روح خداوند بر من است ، زیرا مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم؛ و از سال پسندیده خدا موعظه کنم" (لوقا ۴: ۱۸ و۱۹). پس بسیار مهم است که بدانیم، بلافاصله پس از یاد آوری این موضوع به قوم ، این عبارت نیز افزوده می شود که، "پس نان خمیر خورده نشود" . اگر خداوند برای قوم خود عمل می کند، به خاطر این است که آنها را از شرارت رهایی داده و قوم خاصی را برای خود تطهیر سازد (تیطس ۲:۱۴). از آنجاییکه خدا قدوس است، در نجات یافتگان خود و در طول تمام زندگی آنها (هفت روز) قدوسیت را می جوید. نباید هیچ خمیری در مسکن های ایشان دیده شود. نه تنها این بلکه پدر وظیفه داشت در هر عید مفهوم عید را برای پسرش بازگو نماید. او مسئول فرزندانش بود، و باید به دقت برای آنها توضیح می داد که چرا نباید خمیر مایه مصرف شود. این امر با نجاتی که در آن ساکن بودند مغایرت داشت. او باید چنین می گفت: "این است سبب آنچه خداوند به من کرد، وقتی از مصر بیرون آمدم و این برای تو علامتی در دست خواهد بود" و غیره (آیات ۸و۹) ؛ تا شریعت خداوند در دهانش باشد. راز آن در جدایی از شرارت و جدایی برای خدا است. "به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک می سازد؟ به نگاه داشتنش موافق کلام تو". کلام تو را در دل خود مخفی نگاه داشتم که مبادا به تو گناه ورزم" (مزمور ۱۱۹: ۹و ۱۱). بدین سبب است که اکنون ایمانداران می توانند با شنیدن و اطاعت از کلام خدا جشن نان فطیر را در راستی نگاه دارند.

سپس احکامی به جهت تقدیس نخست زادگان ذکر شده است. وقف و تقدیس نیز باید ویژگی یک فرد نجات یافته را رقم بزند، این امر همیشه ثمره جدایی واقعی بوده است و به همین سبب جشن نان فطیر بر تقدیس نخست زادگان مقدم است. در گام نخست باید موارد خاص این حکم را که مربوط به همه است رابررسی نماییم. "هرنخست زاده الاغ را به بره ای فدیه بده و اگر فدیه ندهی گردنش را بشکن و هر نخست زاده انسان را از پسرانت فدیه بده" (آیه ۱۳). ارتباط نخست زاده الاغ با نخست زاده انسان بسیار جالب توجه است و فدیه دادن برای هر

دو جذابیت موضوع را دو چندان کرده است. نکته دیگری نیز هست وآن اینکه باید برای نخست زاده الاغ بره ای فدیه می شد ؛ و نخست زاده اسرائیل باید در شب فصح به برهای فدیه شود. این را نیز بیافزاییم که ، اگر برای الاغی عمل فدیه انجام نمی شد باید نابود می شد. همان عملی که اسرائیل به هنگام نابودی مصریان انجام داد ، و این تشابه در مفهوم بسیار کامل است. پس از این موضوع چه می آموزیم؟ می آموزیم هنگامی که انسان به این دنیا می آید و ضعیتش با الاغ چندان تفاوتی ندارد ؛ زیرا هر دو ناپاک بوده ، و محکوم به نابودی هستند. مگر به بره ای فدیه شده نجات یابند. آیا مثالی خوارتر و زبون تر از این یافت می شود که غرور انسان را جریحه دار نماید ؟ بگذارید کسی که به خود و تواناییهای عقلانی خود مباهات می ورزد ، بداند که نظر خدا راجع به او چیست. نمی توان تشبیهی تحقیر آمیز تر از این یافت ، و حتی اکنون نیز هر ایماندار این تشبیه را یک حقیقت الهی میداند. زیرا طبیعت ما چنین بود ــ گم شده و ناتوان ــ و اگر در غنای فیض خدا توسط بره نجات حاصل نمی کردیم ، مطمئناً مجازات می شدیم. از سویی دیگر منت نهادن برای آزادی از وضعیت گذشته مان ، چقدر عظمت فیض خدا را بر ما روشن می سازد، هنگامی که در آن وضعیت ما را ملاقات می کند و ما را نزد خود می برد، تا به ابد با بره ای که نجات ما را فراهم کرده است ، می پیوندیم. اگر قادر بودیم با ذات طبیعی خود مانع از سقوط اخلاقی خود شویم ، پس فیض او مقام والاتری به ما می بخشید؛ زیرا که مشیت الهی برای ما این بوده است که : "تا به صورت پسرش متشکل شویم تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد" (رومیان ۸:۹).

بسیار جالب است چارچوبی که خدا در آن نخست زاده را می خواهد بدانیم. پر واضح است که این موضوع با هلاکت نخست زادگان زمین مصر ارتباط دارد (آیه۱۵). همانگونه که دیدیم ، اسرائیل فقط به خاطر ریخته شدن خون بره قربانی به خاطر مرگ دیگری ــ از آن شب هراسناک رهایی یافت. بنابراین این عمل طبق اصل جایگزینی انجام شده ؛ و در واقع خواسته خدا در این باب بر این حقیقت بنا شده است. اگر خدا نخست زادگان را به خاطر بره فصح رهانید پس از انها انتظار دارد که از آن او باشند. اکنون نیز چنین است. ما به کسی تعلق داریم که ما را نجات داده است زیرا او بجای ما بار گناهانمان را متحمل شده بر صلیب کشید. او برای

همه ما مرد تا آنانی که زنده اند، از این به بعد برای خویشتن زیست نکنند بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست (دوم قرنتیان ۵: ۱۵). پس شایسته است که دایماً از خود بپرسیم که آیا انتظار او را از خود می دانیم ــ خواسته او از ما و از آنچه که داریم؟ پدر باید این حقیقت را به پسر منعکس نماید (آیات ۱۴ ــ ۱۶)؛ زیرا بدین وسیله او نیز به مانند پدر نسبت به خواسته خدا آگاه می شود ــ تا هر دوی آنها در مقام نجات یافتگان به نجات دهنده خود خدمت نمایند. لحظه بسیار عظیمی است هنگامی که یک ایماندار خود و خانواده اش را متعلق به خداوند می داند. اینکه افراد خانواده شخصاً این خواسته ها را بپذیرند موضوع دیگری است ، و نمی توان بسیار اصرار نمود که نجاتی غیر از ایمان فردی وجود ندارد ؛ اما لحظه باشکوهی است هنگامی که سر یک خانه دایماً به یاد آورد که او و خانواده اش از آن خداوند هستند. سپس او با برکت خدا قادر خواهد بود تا فرزندان خود را با رهنمودها و اندرزهای خداوند پرورش دهد ، تا آنها را برای خداوند تربیت نموده ، زیر دستان خداوند باشند، تا فرزندان این حقیقت را دریابند که آنها تحت نظارت والدین که نماینده اقتدار خداوندند قرار دارند. بنابراین نگذارید که ایمانداران از بازگو کردن خواسته های خدا به فرزندان خود خسته خاطر شوند.

حال این روایت از سر گرفته شده است.

« و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود ، خدا ایشان را از راه فلسطین رهبری نکرد ، هرچند آن نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: "مبادا چون قوم جنگ بینند ، پشیمان شوند و به مصر برگردند". اما خدا قوم را از راه صحرای قلزم دور گردانید. پس بنی اسرائیل مسلح شده، از زمین مصر برآمدند. و موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، زیرا که او بنی اسرائیل را قسم سخت داده، گفته بود:"هر آینه خدا از شما تفقد خواهد نمود و استخوانهای مرا از اینجا با خود خواهید برد". و از سکوت کوچ کرده ، در ایتام به کنار صحرا اردو زدند. و خداوند در روز ، پیش روی قوم در ستون ابر می رفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش ، تا ایشان را روشنایی بخشد، و روز و شب راه روند. و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم بر نداشت» (آیات ۱۷ ــ ۲۲).

اولین موضوعی که در این قسمت از باب به آن بر می خوریم این است که خدا برتی قوم خود راهی را در بیابان انتخاب می کند. اگر او قوم خود را به سوی بیابان رهسپار می سازد، مسئولیت آنها را متقبل می شود، او از آنها چیزی نمی خواهد جز اطاعت از کلامش. علاوه بر این به محبتی که او در انتخاب این راه از خود نشان می دهد توجه نمایید. او"ایشان را از راه فلسطین رهبری نکرد ، هرچند آن نزدیکتر بود". زیرا خدا گفت: "مبادا چون قوم جنگ بینند ، پشیمان شوند و به مصر برگردند". این موضوع تصویر زیبایی از دلسوزی خدا را نشان می دهد ــ و آشکار می سازد که چگونه او با تمام ضعف و سستی و ترس قوم ، وارد عمل شده و با آنها همدردی می کند. درست است که او برای آنها اهداف دیگری داشت ؛ اما فراسوی احساسات دانستن این مطلب بسیار خوشایند است که خدا راهی خاص را برای آنها برگزید تا بدون توجه به وضعیتی که داشتند ، آنها را هدایت کند. "چنانچه پدر بر فرزندان خود رئوف است ، همچنان خداوند بر ترسندگان خود رأفت می نماید زیرا جبلّت ما را می داند و یاد می دارد که ما خاک هستیم" (مزمور ۱۰۳: ۱۳و۱۴).

بحث بر سر عبارت" **بنی اسرائیل مسلح شده ، از زمین مصر برآمدند**" (آیه ۱۸) ، بسیار داغ بوده است ــ چرا که در لغت الزاماً به معنای مسلح شدن برای جنگ است. اما چنین تفسیری اشتباه است، چراکه به نظر نمی آید این واژه در اینجا چیزی جز نظم و ترتیب برای راه پیمایی را مد نظر داشته باشد، چرا که حرکت چنین خیل عظیمی خود مسترلزم نظم و ترتیب است.

پس از عباراتی در باره شیوه راهپیمایی قوم ، اشاره ای به استخوانهای یوسف شده است. این موضوع بسیار زیباست. اگر به بازگردیم به بستر مرگ یوسف در پیدایش ۵۰: ۲۵ چنین می خوانیم : "هر آینه خدا از شما تفقد خواهد نمود، و استخوانهای مرا از اینجا خواهید برداشت". در رساله به عبرانیان ارزیابی خدا از این عمل ثبت شده است."به ایمان یوسف در حین وفات خود از خروج بنی اسرائیل اخبار نمود و درباره استخوانهای خدا وصیت نمود" (عبرانیان ۱۱: ۲۲). پس این موضوع آنقدر کافی بود تا موسی را آماده سازد که در شب فصح تدارک عزیمت جمعیت کثیری را ببینند. با مراقبت از استخوانهای یوسف چه سودی عاید او می شد؟

زیرا یوسف بنی اسرائیل را به خدا قسم داده بود. او ایمان داشت ، پس گفت و بر خدا اعتماد کرد زیرا ممکن نبود که شرمسار شود. در واقع در نظر یک انسان عامی احتمال اینکه این رخداد به وقوع بپیوندد کم بود، اینکه پس از مرگ یوسف، قوم مصر را ترک نمایند. اما این قدیس بر وعده خدا اعتماد و اطمینان کرد پس با اعتماد "درباره استخوانهای خود وصیت نمود". سالهل گذشت ـــ تقریباً چهارصد سال (زیرا بنی اسرائیل جمعاً چهارصد و سی سال در مصر بودند ـــ خروج ۱۲ :۴۱) ـــو خدا قوم خود را ملاقات نمود و آن وصیت را به یاد آورد، به طوریکه استخوانهای آن پارتریارخ نیز در خروج بنی اسرائیل همراه آنان بود. مطمئناً این موضوع نمونه ایست از وفاداری خدا، و همچنین با ارزش بودن ایمان خادم خود در نظر او.

آیه بعدی (بیستم) اولین مکان اردو زدن آنها را ذکر می نماید. "از سکوّت کوچ کرده در ایتام به کنار صحرا اردو زدند". آنها از رعمسیس شروع کرده بودند (خروج۱۲:۳۷)، سپس به سکوت آمدند ـــ همانگونه که در اینجا توصیف شده است. همه این مکانها در مصر بودند، گرچه تحقیقات و مطالعه در باب این موضوع بسیار بوده، اما به سختی می توان هویت این مکانها را حتی به حدس و فرضیات تعمیم داد. آنچه که مهم است این است که خدا حرکت آنها را هدایت می کرد. او که راه آنها را انتخاب کرده بود، آنها را در این وادی هدایت می کرد ودر روز درستون ابر و در شب در ستون آتش پیش روی ایشان حرکت می کرد. او این حضور محبت آمیز خود را مادامی که قوم در بیابان بودند هیچگاه ار آنها دریغ نداشت. ستون ابر و آتش تصویری از حقیقت است، زیرا خداوند همیشه راهنمای قوم خود است. او که آنها را از مصر به بیرون هدایت نمود همیشه در راهی که بدا گام نهاده بودند پیش روی ایشان بود. او هیچگاه نگفت "بروید" ، بلکه کلامش همیشه این بود "مرا پیروی نما". او نمونهای برای ما گذاشته تا قدمهای او را دنبال کنیم (اول پطرس ۲: ۲۱). او خود راه و حقیقت و حیات است (یوحنا ۱۴:۶). کاملاً درست است که ما راهنمایی که بتوان به چشم آن را دید پیش رو نداریم ، اما حضور او در نظر چشمان روحانی کمتر از حضور فیزیکی او در میان بنی اسرائیل نبوده و قابل تمییز و قطعی است. کلام او برای پایهای ما چراغ و برای راه های ما نور است (مزمور ۱۱۹: ۱۰۵).

جالب است که بدانیم در مصر و یا در آن سرزمین خداوند قوم را چنین هدایت نمی کند. این موضوع که تنها در بیابان خدا راه را مشخص می کند حقیقت بسیار مهمی رابر ما روشن می سازد. و تنها به خاطر رحمت و لطف الهی است که خدا هدایت و رهبری وقم را بر عهده می گیرد ـــ مسیری را که در آن باید حرکت کنن به آنها نشان می دهد ـــ که کجا باید استراحت نمایند، و چه وقت باید حرکت نمایند ، کاری را به عهده آنها نگذاشت بلکه ، او خود متحمل آنها شد، تنهالازم بود که چشمانشان بسوی راهنمایشان ثابت بماند. خوشا بحال قومی که چنین هدایت می شوند، و کسانی که مشتاق پیروی هستند، می توانند با فیض او اعلام نمایند :

" ز توســــــــت ما را رهبری
ز ماست تو را پـــــــــیروی"

فصل هشتم

خدا، رهاننده قوم خود

خروج ۱۴

خدا در باب ۱۲ همچون یک داور ظاهر می شود، زیرا هرگاه که مسأله مطرح شد، قدوسیت ذات او ایجاب می کند که عادلانه با گناه برخور نماید ــ بنابراین خدا به خاطر گناه قوم بر ضد آنها بود، اگرچه او با تدبیر دلسوزانه خود و با هدایت قوم توسط خون بره خواسته های خود را برآورده ساخت. اما در این باب آن کسی که به خاطر گناه قوم خود بر ضد آنها بود اکنون به خاطر خون با آنها است. عدالت او، حقیقت او، عظمت او و هر چه که بود با خونی که ریخته شد رضایت حاصل نمود. کفاره ای[1] مهیا شده بود ، کفاره ای که شالوده آن تقبل گناه کسانی بود که تحت پوشش خون آن قرار گرفته بودند. در نتیجه او در اینجا در مقام یک نجات دهنده ــ رهاننده ظاهر می شود. در طول تاریخ بین این دو ویژگی فاصله ای وجود داشت. او در شب فصح یک داور و قاضی بود و در دریای سرخ یک رهاننده، و چنین ترتیبی در مورد غالب جانهای بیدار حاکم است. هنگامی که شخص پیش از هر چیز گناهکار است و فقط روح خدا می تواند او را نجات دهد، خدا به خاطر گناه وی در مقام یک داور در او ظاهر می شود. اما هنگامی که شخص با ایمان در می یابد که خون مسیح انتظارات خدا از ما را برآورده و ما را از گناه پاک ساخته، وجدان او اطمینان می یابد ، و پی خواهد برد که خود خدا با اوست و اثبات آن را در قیام خداوند عیسی از مردگان می بیند. این دو مرحله به وضوح در رومیان ۳ و ۴ مشخص شده است. پس دررومیان باب ۳ ایمان به خون و باور عیسی است (آیات ۲۵ و ۲۶) در حالیکه در رومیان باب ۴ ایمان به خداست (آیه ۲۴). و تا هنگامی که مرحله دوم نرسیده باشد صلح و آشتی در کار نیست. اما اگر چه این دو

---

[1] هنگامی که می گوییم "کفاره" باید در خاطر داشته باشیم که سخن از ارزش نونه شناختی آن است.کفاره درست با پاشیدن خون بر تخت رحمت انجام می شد (مقایسه کنید با لاویان ۱۶: ۱۴ و رومیان ۳: ۲۵).

موضوع در طول تاریخ بنی اسرائیل و به طور کلی در تجارب انسانها موضوعاتی مجزا بوده اند ، اما نباید فراموش کرد که این دو جزء یک کل را تشکیل می دادند. از این رو با توجه به این موضوع در حالیکه دریای سرخ به طرز بسیار بارزی عواقب تجلی قدرت خدا را از یک سو در نجات قوم خود و از سویی دیگر در انهدام فرعون و لشکریانش به منعسه ظهور می رساند، اما باید گفت همه اینها ثمره خون ریخته شده در شب فصح است. خون شالوده تمام اعمال بعدی خدا برای اسرائیل است. به همین سبب گرچه کاملاً صحیح است که تا هنگامی که از دریای سرخ عبوری واقع نشده بود نجات نیز شناخته نشده بود، اما ریختن خون خود کار بسیار عمیق تری بود، زیرا آن عمل بود که خدا را در مورد مسأله گناه قوم جلال داد و او را قادر ساخت تا مطابق با ویژگی های ذات خود برای رهایی کامل آنها گام بر دارد . تنها به خاطر وجه تمایز بین این دو موضوع و از سویی دیگر یاد آوری ارتباط آنها است که این باب را می توان درک نمود. به خاطر داشته باشید که کلید تفسیر آن را در دست خواهیم داشت و خواهیم دید که هر واقعه ای که ثبت شده است همه به همین موضوعی که شرح آن از نظرتان گذشت ارتباط می یابد.

« و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: "به بنی اسرائیل بگو که برگردیده ، برابر فم الحیروت در میان مجدل و دریا اردو زنند. و در مقابل بعل صفون ، در برابر آن به کنار دریا اردو زنید . فرعون درباره بنی اسرائیل خواهد گفت در زمین گرفتار شده اند ، و صحرا آنها را محصور کرده است. و دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را تعاقب کند، و در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهم، تا مصریان بدانند که من یهوه هستم . پس چنین کردند» (آیات ۱ــ ۴).

اولین کاری که خدا انجام داد این بود که تا آنجایی که به فکر انسانی خطور می کرد قوم خود را در وضعیتی کاملاً نا اید کننده قرار دهد ــ او آنها را در کنا دریا مستقر ساخت و اطراف آنها همه بیابان بود ، آنها را در وضعیتی قرار داد تا اگر فرعون آنها را تعقیب نماید ، که هدف او نیز این بود، از نظر منطق انسانی هیچ راهی برای فرار وجود نداشته باشد. این کار بدین منظور بود که فرعون وسوسه شود تا بنی اسرائیل را نابود گرداند و بنی اسرائیل را به طور کامل به خود وابسته گرداند.

این دو واقع شد تا مصریان بدانند که او خداوند است و اسرائیلیان اعتراف نمایند که او نجات آنها است و این در روایت مقابل ما ثبت شده است.

« و به پادشاه مصر گفته شد که قوم فرار کردند ، و دل فرعون و بندگانش بر قوم متغییر شد ، پس گفتند این چیست که کردیم که بنی اسرائیل را از بندگی خود رهایی دادیم؟ پس ارابه خود را بیاراست و قوم خود را با خود برداشت ، و ششصد ارابه برگزیده برداشت ، و همه ارابه های مصر را و همه سرداران را بر جمیع آنها. و خداوند دل فرعون ، پادشاه مصر را سخت ساخت تا بنی اسرائیل را تعاقب کرد. و بنی اسرائیل به دست بلند بیرون رفتند. و مصریان با تمام اسبان و ارابه های فرعون و سوارانش و لشکرش در عقب ایشان تاخته بدیشان در رسیدند، وقتی که به کنا دریا نزد فم الحیروت برابر بعل صفون فرود آمده بودند» (آیات ۵ ــ ۹).

نمونه فرعون چه مکاشفه قابل توجهی از دل انسان به دست می دهد! اگر چه خداوند در داوریهای بعدی اهداف خود را فش ساخت ، و پس از مدتی شیون و اندوه را تمام خانه های مصری حاکم ساخت ، لیکن پادشاه و خدمتکارانش پس از تحمل ضربه ای که بر آنان وارد آمد و آنها را غرق در اندوه ساخت از رها کردن بنی اسرائیل بازنگشتند و به خود جرأت داده آنها را تعاقب نمود تا به اسارت خود باز گرداند. پش به تعقیب آنها پرداختند و "مصریان با تمام اسبان و ارابه های فرعون و سواران و لشکرش در عقب ایشان تاخته بدیشان در رسیدند وقتی که به کنار دریا نزد فم الحیروت ، برابر بعل صفون فرود آمده بودند." همانگونه که توضیح داده شد این موضوع را خداوند تدارک دید. در نظر فرعون و مردمانش تقبل چنین وضعیتی و بر جای گذاشتن چنین شهادتی بسیار ابلهانه می نمود و حماقت انسانی آنها را هدایت می کرد و نه حکمت الهی. پس آنها با اطمینان از اینکه نبردی سهل در پیش خواهند داشت به پیش تاختند. زیرا چه چیز می توانست موجبات نجات گریزان آن هم همراه با زنان و کودکان را از چنگال آنها فراهم آورد؟ بر بنی اسرائیل بی ایمان نیز چنین آشکار شد. آنها تحت حفاظت خون بودند و ستون ابر آنها را هدایت می کرد ، و مطمئناً می توانستند بگویند که "اگر خدا با ماست کیست به ضد ما" ، اما آنچه که چشم میدید از ایمان قوی تر بود. دریا در برابر آنها بود، فرعون و لشکر

قدرتمند وی در پشت سر آنها. در نظر چشمان طبیعی فرار غیر ممکن و اسارت و مرگ حتمی بود. و این تأثیری بود که بر ذهن آنها ایجاد شده بود.

« و چون فرعون نزدیک شد، بنی اسرائیل چشمان خود را بالا کرده ، دیدند که اینک مصریان از عقب ایشان می آیند. پس بنی اسرائیل سخت بترسیدند ، و نزد خداوند فریاد برآوردند، و به موسی گفتند:" آیا در مصر قبر ها نبود که ما را برداشته ای تا در صحرا بمیریم؟ این چیست که به ما کردی که ما را از مصر بیرون آوردی؟ آیا این آن سخن نیست که در مصر به تو گفتیم که ما را بگذار تا مصریان را خدمت کنیم؟ زیرا که مارا خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا."» (آیات ۱۰ ـــ ۱۲).

هر واژهای که به زبان می آوردند آبستن بی ایمانی بود، زیرا که بر طبق دیده هایشان قضاوت می کردند. آنها بسیار ترسیدند که مبادا در بیابان بمیرند ، می دانستند که چنین می شود و اسارت و بردگی در مصر بسیار بهتر مرگی که انتظار آنها را می کشید بود. اشتباه آنها این بود که خدا را در محاسبات خود نمی آوردند زیرا همیشه نتیجه بی ایمانی چنین است ـــ و مشکل آنها و مصریان همین موضوع بود. موسی ثابت قدم بود ایمان او متزلزل نبود و به همین دل آنها را ترغیب نموده ، بی ایمانی آنها را نکوهش کرد.

« موسی به قوم گفت:" مترسید ! بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امروز آن را برای شما خواهد کرد، زیرا مصریان را که امروز دیدید تا به ابد دیگرنخواهید دید. خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید» (آیات ۱۳ و۱۴).

در حقیقت آن روز کاری باید انجام می شد که قوم در آن نقشی نداشته باشند. زیرا باید از دو چیز رهایی می یافتند ـــ از قدرت شیطان که فرعون و لشکریانش نمایگر آن بودند، و مرگ و داور که به طور نمادین در دریا نشان داده شده است. و این دو مسأله با هم ارتباط دارند. زیرا شیطان به خاطر گناه انسان بر او مدعی شده است و مرگ را به عنوان داوری اِعمال می کند. کاملاً صحیح است که بنی اسرائیل تحت پوشش خون بره فصح در آمده بودند، و باید صلح کامل بر آنها

حاکم می شد. اما آنها ارزش آن خون را نمی دانستند. خونی آنها را از ضربه داوری رهانیده بود، به عبارتی هنگامیکه خدا نخست زادگان مصری خانه های اسرائیل از آن ضربه رستند اما هنوز نیاموخته بودند که همان خون همه چیز را یرایشان تضمین می کرد، رهایی از دست دشمنان ، هدایت در بیابان، و حتی رسیدن به میراث موعود. به همین سبب هنگامی که فرعون در صحنه ظاهر می شود "سخت می ترسد" و "نزد خدا فریاد برمی آورد". خدا در ضعف و تردید آنها به فریادشان رسید و با این پیام توسط موسی به آنها یاد آوری کرد که این عمل اوست که آنها را از زمین پادشاه مصر نجات داده و از امواج دریای سرخ رهانیده است. آنها باید از ترس خود رها شده و ایستاده نجات خداوند را می نگریستند؛ زیرا دشمنانشان باید تا به ابد از مقابل چشمانشان محو می شدند، خداوند برای آنها می جنگید و خود باید خاموش می ماندند. چه حقیقت مبارکی که نجات از آن خداوند است! این تنها یک حقیقت است اما با اینحال ما در آموختن آن تردید به دل راه می دهیم. چه بسیار انسانهایی که درگیر این فکر هستند که باید کاری انجام دهند. اما نه چنین نیست ، او که بره فصح را مهیا ساخته است، بره ای که خونش ما را از گناه پاک می سازد، تمام کارها را انجام خواهد داد. نجات عمل کامل و انجام شده اوست. افزودن به آن به هر طریقی که باشد، چه با اعمال ما و چه با تلاشهایمان فقط زیبایی و کامل بودن کار او را خدشه دار می نماید. خیر ، هنگامی که مسأله بر سر شیطان و مرگ است انسان چه می تواند بکند؟ انسان در برابر چنین دشمنانی ناتوان است. او نمی تواند از آنها بگریزد و یا بر آنها غلبه نماید، و به همین سببب ناگزیر ـــ اگر این درس را آموخته باشد ـــ باید بایستد ، و نجات خداوند را بنگرد. چقدر این موضوع دل انسانهای ترسو و مضطرب را خاموش می گرداند! اگر به هنگام رویارویی با مرگ هراسان گشتید، بگذارید این پیام با ارزش شادی بی حد و حصری به شما ببخشد: "خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموشش باشید".

آیات بعدی به ما نشان می دهد که چگونه خداوند کلام خودش را تأیید می کند.

« و خداوند به موسی گفت :" چرا نزد من فریاد می کنی؟ بنی اسرائیل را بگو که کوچ کنند. و اما تو عصای خود را برافراز و دست خود را بر دریا دراز کرده، آن را منشق کن، تا بنی اسرائیل از میان دریا بر خشکی راه سپر شوند. و اما من اینک ، دل مصریان را سخت می سازم، تا از عقب ایشان بیایند، و از فرعون و تمامی لشکر او و ارابه ها و سوارانش جلال خواهم یافت. و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، وقتی که از فرعون و ارابه هایش و سوارانش جلال یافته باشم» (آیات ۱۵ ــ ۱۸).

هیچ تناقضی بین فرمان موسی، "بایستید" ، و فرمان حال " به پیش روید" وجود ندارد. به راستی که آنها باید می دانستند که قادر نیستند کاری انجام دهند ؛ اما ایمان باید کا را انجام شده می پنداشت، و با شجاعت به سوی دریایی که به نظر مانع پیش روی آنها بود پیش می تاختند. مرگ، و قدرت مرگ مغلوب گشته بود، نجات کامل شده بود، و بدین دلیل باید پیش می رفتند. ترتیب این وقایع و تعلیمی که در آن می توان یافت بسیار زیبا و جالب توجه است. خداوند کار را به پایان می رساند، و با پایان یافتن کار نجات راهی برای رهایی از قدرت موت شیطان به سوی پیش باز می شود. به محض اینکه راه گشوده شد، بر ایماندار است که بر آن راه گام نهاده و با جسارت به پیش رود، با اطمینان به کسی که قبلاً داور آنها بوده و حال نجات دهنده آنهاست. و خداوند با فرمان دیگری که به موسی می دهد به مکاشفه این حقیقت ادامه می دهد. او قدرت خود بر دریا را به قوم خود نشان خواهد داد ، تا ترس آنان را آرام کرده و آنها را از حفاظت و مراقبت اطمینان بخشد. اما این موضوع باید بسیار بیشتر شرح داده شود. هنگامی که به بنی اسرائیل فرمان پیش روی داده می شود، به موسی نیز فرمان داده می شود که عصای خود را بر افرازد، و دستانش را بر دریا دراز کرده آن را منشق سازد، تا بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی عبور کنند. مصریان سرسختانه به تعقیب اسرائیل پرداختند و به راستی که هلاکت خود را تعاقب نمودند، و خدا در نجات قوم و در نابودی دشمنان اسرائیل جلال یافت. پس از اینکه خدا موسی را هدایت نمود، به عمل خود ادامه می دهد.

« و فرشته خدا که پیش روی اسرائیل می رفت، حرکت کرده، از عقب ایشان خرامید، و ستون ابر پیش ایشان نقل کرده ، در عقب ایشان بایستاد و میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل آمده، از برای آنها ابر و تاریکی می بود، و اینها را در شب روشنایی می داد که تمامی شب نزدیک یکدیگر نیامدند. پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را به باد شرقی شدید ، تمامی آن شب برگردانیده، دریا را خشک ساخت و آب منشق گردید. و بنی اسرائیل در میان دریا و بر خشکی می رفتند و آبها برای ایشان بر راست وچپ ، دیوار بود. »

« و مصریان با تمامی اسبان و ارابه ها و سواران و فرعون از عقب ایشان تاخته، به میان دریا درآمدند. در پاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت، و اردی مصریان را آشفته کرد. و چرخهای ارابه های ایشان را بیرون کرد، تا آنها به سنگینی برانند و مصریان گفتند: "از حضور بنی اسرائیل بگریزیم! زیرا خداوند برای ایشان با مصریان جنگ می کند".»

« و خداوند به موسی گفت :" دست خود را بر دریا دراز کن تا آبها بر مصریان برگردد، و بر ارابه ها و سواران ایشان". پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد، و به وقت طلوع صبح ، دریا به جریا خود برگشت، و مصریان را در میان دریا به زیر انداخت. و آبها برگشته ، عرابه ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا در آمده بودند ، پوشانید ، که یکی از ایشان هم باقی نماند. اما بنی اسرائیل در میان دریا به خشکی رفتند ، و آبها برای ایشان دیواری بود به طرف راست و طرف چپ. و در آن روز خداوند اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد و اسرائیل مصریان را به کنار دریا مرده دیدند. و اسرائیل آن کار عظیمی را که خداوند به مصریان کرده بود دیدند، و قوم از خداوند ترسیدند، و به خداوند و به بنده او موسی ایمان آوردند» (آیات۱۹ ــ ۳۱).

نکات گوناگونی در این رهایی بسیار اعجاب آور مد نظر ما است. اول اینکه، فرشته خدا پیش روی اسرائیل "میا اردوی مصریان و اردوی اسرائیل" می رفت. چس خدا بین قوم به خون خریده شده و تعقیب کنندگان آنها قرار داشت. زیرا در واقع ویژگیهای خدا در آن لحظه در کمک به قوم خود نمایان بود. شاید سپاهیان و

جنگجویان مصری این وحشت همه گیر را حقیر می شمارد، اما قوم تحت حفاظت قدرت برتر بودند و پیش از اینکه سپاهیان مصری به آنها برسند ، خدا خود بر مصریان غلبه یافت. آه ، چه قوت و تسلی خاطری در این حقیقت گرانبها نهفته است، که خدا خود پشتیبان ناتوانانی است که تحت پوشش خون مسیح در آمده اند! شیطان تمام لشکریان را برای نبرد می آراید، و با نمایش قدرت خود در پی هراسان ساختن جان انسانها است، اما این تهدیدات و خود ستاییها را باید نادیده انگاشت زیرا که نبرد از آن خداوند است. پس مهم نیست که ما که هستیم ، بلکه آنچه که خدا است. پس باید دید که او که با ایماندار است با دشمن می جند. آنچه که به بنی اسرائیل نور می بخشید برای فرعون و لشکریانش ابر و سیاهی بود. حضور خدا برای همه هراس انگیز است، جز کسانی که گناهانشان با خون پر بهای بره شسته شده است. به همین سبب راه اردوی مصریان مسدود شده بود، و"تمامی شب نزدیک یکدیگر بیامدند" (آیه ۲۰). پس هرگاه که این مکاشفه که خدا با ماست به سادگی بر ما آشکار می شود، نباید ترسی به دل راه دهیم. هنگامی که الیشع ترس آشکار غلام خود را دید چنین گفت: "مترس زیرا آنانی که با مایند از آنانی که با ایشانند بیشترند" و سپس آنگاه که با دعای نبی چشمان مرد جوان گشوده شد دید که اینک کوه های اطراف الیشع از سواران و اربه های آتش پر است" (دوم پادشاهان ۶: ۱۵ ــ ۱۷). با اینحال بگذارید باز هم تکرار کنیم که اساس و مبنای اینکه خدا با ماست فقط و فقط خون پر بهای مسیح است. پس این اولین موضوعیست که در اینجا می آموزیم ، اینکه خدا قوم خود را در برابر قدرت شیطان حفظ می نماید.

دومین موضوع مورد مد نظر ما ، همانا منشق شدن دریای سرخ است. موسی عصای خود را بلند کرد و دست خود را بر دریا دراز کرد(آیه ۱۶). عصا نماد اقتدار خداوند است، و به همین سبب در برابر آبها قرار گرفت تا از جریان باز ایستند. باد شرقی یک وسیله بود، اما وسیله ای تحت قدرت خداوند که در عصا تجلی یافته بود. پس خدا در میان مرگ راهی برای قوم خود باز کرد. او از یک سو آنها را در برابر قدرت شیطان محفوظ نگه داشت و از سویی دیگر با مرگ مصریان ، قوم خود را از مرگ رهانید. مفهوم نمادین دریای سرخ ، مرگ و قیام است، زیرا قوم از این سوی دریا به آنسوی دیگر عبور نمودند. شخصی در این باره چنین می گوید:« مبرهن

است که دریای سرخ به عنوان یک نماد اخلاقی نمایانگر مرگ و قیام مسیح است، به طوریکه تأثیرگذاری واقعی آن در کاریست که انجام می دهد، در تأثیر آن در رهایی توسط فدیه، و در افرادی که در آن دیده می شوند، در اینکه خدا در آن عمل می کند، اینکه آنها را از مرگی که نتیجه گناهانشان است و از این دنیا عبور می دهد، و با مرگ ، رهایی را برای آنها به ارمغان می آورد و این همان راهیست که مسیح پیمود و هر آن تهدید افتادن در چنگال دشمن وجود دارد. دو ویژگی این موضوع را به زیبایی روشن می سازد. آنها " درمیان دریا بر خشکی می رفتند". برای چه؟ زیرا ـــ سخن از تعلیم نمونه شناختی است ـــ مسیح مرگ را تجربه نمود تا قدرت ابلیس را تباه سازد. او "بواسطت موت" و با مرگ خود ، تمام قدرت شیطان را در هم کوبید. او با موت خود شیطان را که قدرت مرگ را در دست داشت نابود ساخت، و آنانی را که از ترس موت ، تمام عمر خود گرفتار بندگی بودند، آزاد گردانید (عبرانیان ۲: ۱۴و ۱۵). بنابراین با مرگ مسیح تمام قدرت و نیروی مرگ تحلیل رفت و نتیجه آن ، این بود که ایمانداران بر زمین خشک قدم نهاده عبور نمودند. علاوه بر این می بینیم که " آنهابرای ایشان بر رسات و چپ دیوار بود" (آیه ۲۲). نه تنها مرگ بر آنها قدرتی نداشت بلکه مدافع آنها شد. "دریایی که ازآن می ترسیدند و به نظر آنها را در چنگال فرعون گرفتار می ساخت، حال وسیله ای برای نجات آنها می شود". دریا راه رهایی آنها از مصر بود و بجای اینکه دشمن آنها شود دوست آنها شد. و همه اینها چه زیبا و مبارک در مرگ و قیام مسیح کامل شده است، هر ایمانداری باید این را بداند. نه تنها با خون ریخته شده از داوری مصون هستیم ، بلکه مرگ و قیام مسیح و مرگ و قیام ما در او ما را از مصر بیرون آورده از قدرت شیطان و مرگ خلاصی می دهد. اکنون ما از مرگ گذشته به حیات داخل گشته ایم، و کاملاً از وضعیت کهنه خودبیرون آمده و در زمین جدید با مسیح ساکن هستیم. حال باید فراتر رفته و بگوییم که چگونه این نماد به طریق دیگر انجام شدنی است. مرگ که دشمن گناهکار است، دوست ایماندار شده است، و موجبات عبور ما را فراهم آورده، تا پیش از بازگشت خداوند به حضور ار دسترسی داشته باشیم.

آخرین موضوع مد نظر ما ، نابودی مصریان است. آنها با حدس و گمان های گستاخانه خود "از عقب ایشان تاخته به میان دریا آمدند، با تمامی اسبان و ارابه ها و سواران فرعون". حتی ستون آتش مانع آنها نشد و با اعتماد واهی به قدرت خود به پیش تاختند، اما به سوی سرنوشتی معین و مسلم." و در پاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت، و اردی مصریان را آشفته کرد. و چرخهای ارابه های ایشان را بیرون کرد، تا آنها به سنگینی برانند". حال دیگر به بی فرجام بودن تلاشهای خود پی بردند و ناگزیر گریختند، اما دیگربسیار دیر بود. با فرمان خدا ، موسی باری دیگر دست خودرا بر دریا دراز کرد و آب دریا بر مصریان فرود آمد، به طوریکه "یکی از ایشان هم باقی نماند" (آیه۲۸). "به ایمان از بحر قلزم به خشکی عبور نمودند و اهل مصر قصد آن کرده، غرق شدند" (عبرانیان ۱۱: ۲۹). پس درس بزرگی که در این آیات نهفته ، این است که مقابله کردن با مرگ با اعتماد و توکل انسانی حتماً نابودی و هلاکت را در پی خواهد داشت.تنها افرادی به خون خریده شده اند می توانند در امینیت و سلامتی گذر کنند. یقیناً دیگران غرق خواهند شد؛ و با اینحال چه جانهای بسیاری که به خود جرأت می دهند به استقبال مرگ و داوری بروند. بگذارید همه از سرنوشت فرعون و لشکریانش آگاهی یابند ؛ هیچ راه گریزی جز عیسی وجود ندارد. تنها او را سلامتی است، زیرا فقط او با مرگ روبرو شده و بر آن غلبه نموده، او تنها کسی بود که مرد و از قبر برخاست و برای همیشه زنده است و کلید دوزخ و مرگ در دستان اوست.

سه موضوع بخش پایانی باب را رقم می زنند. اولین موضوع تکرار این حقیقت است که اسرائیل در میان دریا و خشکی راه رفتند و آبها را بسان دیواری بر طرفین خود یافتند. بین نابودی مصریان و نجات اسرائیل تضادی وجود دارد. پس تنها دو طبقه وجود دارد و جز گمراهان (مصریان)و نجات یافتگان (اسرائیلیان) گروه دیری وجود ندارد. گروه اول در مرگ و داوری بلعیده شد در حالیکه گروه دوم در سلامتی عبور نمودند زیرا تحت پوشش خون بره بودند. سپس می خوانیم که "در آن روز خداوند اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد"(آیه ۳۰). پیش تر آنها را از داوری در امان نگاه داشته بود، اما حال از دست دشمنان نجات داده بود. قدرت شیطان به صفر رسید، و از این رو آنها نجات یافتند. معنای کامل این واژه در فصل

بعدی روشن خواهد شد ؛ اما باید توجه داشت که تنها در اینجاست که برای اولین بار معنای "نجات یافته" به تمام معنا بکار رفته است. سرانجام، تأثیری که بر اذهان بنی اسرائیل نهاده شد بسیار قابل توجه است. آنها " کار عظیمی را که خداوند بر مصریان کرده بود دیدند، و قوم از خداوند ترسیدند، و به خداوند و بنده او موسی ایمان آوردند". چنین نمایش قدرتی از یک سو ویران کننده و از سویی دیگر نجات بخش است ـــ قلب آنها را فروتن ساخته و ترس خاضعانه در جان آنها پدید آورد. آنها در مصر در ترس از خداوند تردیدی به دل راه نمی دادند ـــ ترس به خاطر اینکه او داور قدوس است ؛ اما اکنون ترس آنها از نوع دیگری بود ـــ ترس به خاطر تجلی قدرت اعجاب آور او که باعث شد تا به به دیده خداوند خود بنگرند. این ترس حاکی از یک رابطه صمیمانه بود ـــ ترس از اینکه مبادا نتوانند خدا را خشنود سازند و فراسوی تمام این مسایل بیم داشتن از تخطی در برابر او بود. این ترس حاصل شناخت قدوسیت خدا در نجاتشان بود. و این هراس در این حقیقت ایمان آنها به خدا و هم بنده او موسی نمایان است. خدا و کاری که او کرد در برابر چشمان آنها آشکار شد. قوم آن را پذیرفتند و اکنون نه تنها یهوه آنها را به عنوان قوم خود برگزیده ، بلکه آنها نیز با ایمان او را به عنوان خداوند خود پذیرفتند. و موسی را نیز به عنوان رهبری که خداوند او را برگزیده قبول کردند. در واقع آنها در ابر و در دریا به موسی تعمید یافتند (اول قرنتیان ۱۰:۲). بنابراین کاری در آنها و برای آنها انجام شد ـــ و این دو کار از فیض الهی سرچشمه می گرفت. خدا اسرائیل را آنقدر عجیب و شگفت انگیز از مصر بیرون آورد و از دریای سرخ عبور داد که اسرائیل را متعجب ساخت از اینکه او کیست و چه کاری برای آنها انجام داده است. نجات هیچگاه میسر نبود مگر این دوچیز به هم می پیوستند. بنابراین این عمل بر بنیاد نجاتی که خدا برای انسان فراهم کرده بود به طور کامل انجام پذیرفته بود؛ اما تا هنگامی که گناهکار بدان ایمان نیاورد نجات نخواهد یاقت ؛ " آمین آمین به شما می گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید بلکه از موت تا به حیات داخل گشته است" (یوحنا ۵: ۱۴).

فصل نهم

سرود رهایی

خروج ۱۵: ۱ ــ ۲۱

این باب از جایگاه بسیار مهمی برخوردار است ـــ هم از نظر اینکه وضعیت جدید بنی اسرائیل را رقم می زند و هم بیان کننده احساسات آنها است ـــ که بی گمان این احساسات را که متناسب با وضعیت آنها نیز بود، روح القدس در آنها ایجاد کرده بود. به راستی که این باب سرود رهایی است و از سویی نیز ماهیت نبوتی دارد، که اهداف خدا برای اسرائیل را تا به هنگام سلطنت هزار ساله در آغوش می گیرد، هنگامی که " خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالاباد" (آیه ۱۸). بنابراین یک ماهیت دو گانه دارد که می توان آن را پیش از هرچیز در مورد اسرائیل به کار برد و سپس با توجه به اینکه عبارات مربوط به دریای سرخ آنگونه که قبلاً اشاره شد دارای مفهوم نمادین هستند ، می توان آن را در مورد شخص ایماندار نیز به کار برد. اگر این را درخاطر داشته باشیم ، درک تفسیر این بخش سهل تر خواهد بود.

« آنگاه موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خداوند سراییده، گفتند که یهوه را سرود می خوانم زیرا که با جلال مظفر شده است. اسب وسوارش را به دریا انداخت. خداوند قوت و تسبیح من است. و او نجات من گردیده است . این خدای من است، پس او را تمجید می کنم. خدا پدر من است، پس او را متعال می خوانم. خداوند مرد جنگی است. نام او یهوه است. ارابه ها و لشکر های فرعون را به دریا انداخت. مبارزان برگزیده او در دریای قلزم غرق شدند. لجه های ایشان را پوشانید. مثل سنگ به ژرفیها فرو رفتند. دست راست تو ای خداوند به قوت جلیل گردیده. دست راست تو ای خداوند ، دشمن را خرد شکسته است، و به کثرت جلال خود خصمان را منهدم ساخته ای. غضب خود را فرستاده ای، ایشان را چون خاشاک سوزانده ای، و نفخه بینی تو آبها فراهم گردید. و موجها مثل توده بایستاد و لجه ها در میان دریا منجمد گردید. دشمن گفت تعاقب می کنم و ایشان را فرو می گیرم، و غارت را تقسیم کرده، جانم از ایشان سیر خواهد شد. شمشیر خود را کشیده دست

من ایشان را هلاک خواهد ساخت، و چون نفخه خود دمیدی دریا ایشان را پوشانید. مثل سرب در آبهای زور آور غرق شدند. کیست مانند تو ای خداوند در میان خدایان؟ کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟ تو مهیب هستی در تسبیح خود و در صانع عجایب! چون دست راست خود را دراز کردی ، زمین ایشان را فرو برد. این قوم خویش را که فدیه دادی ، به رحمانیت خود، رهبری نمودی. ایشان را به قوت خویش به سوی مسکن قدس خود هدایت کردی. امتها چون شنیدند ، مضطرب گردیدند. لرزه بر سکنه فلسطین مستولی گردید. آنگاه امرای ادوم در حیرت افتادند. و اکابر موآب را لرزه فرو گرفت، و جمیع سکنه کنعان گداخته گردیدند. ترس و هراس ، ایشان را فرو گرفت. از بزرگی بازوی تو مثل سنگ ساکت شدند، تا قوم تو ای خداوند عبور کنند، تا این قومی که تو خریده ای عبور کنند. ایشان را داخل ساخته ، در جبل میراث خود غرس خواهی کرد، به مکانی که تو ای خداوند مسکن خود ساخته ای ، یعنی آن مقام مقدسی که دستهای تو ای خداوند مستحکم کرده ای. خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالاباد. زیرا که اسبهای فرعون و ارابه ها و سوارانش به دریا آمدند، و خداوند آب دریا را بر ایشان بر گردانید. اما بنی اسرائیل از میان دریا به خشکی رفتند» (آیات ۱ــ ۱۹).

اولین موضوعی که باید مورد توجه قرار گیرد فوران احساسات قوم است، چرا که در کلام نمی بینیم که سرودی این چنین با احساس خوانده شود مگر در ارتباط با نجات باشد. حتی گفته نشده است که فرشتگان سرود می خوانند. به هنگام تولد خداوند مبارکمان عیسی "فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده خدا را تسبیج کنان می گفتند خدا را در اعلی البین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد"(لوقا ۲:۱۰ و ۱۴). در مکاشفه نیز یوحنا چنین می گوید: "شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود" (مکاشفه ۵: ۱۱و۱۲). بنابراین تنها نجات یافتگان هستند که می توانند بخوانند و از این موضوع به ماهیت واقعی سرود مسیحی پی می بریم. سرود باید شادی نجات ، آهنگ شکرگزاری و شادی در روح که حاصل شناخت نجات خدا است را بیان نماید. یعقوب می گوید: "اگر کسی خوشحال باشد سرود بخواند" (یعقوب ۵: ۱۳). به عبارتی دیگر اگر هر کسی از

شادی حقیقی لبریز شود ــ شادی که در پی درک رستگاری به دست می آید ــ شادی خود در خداوند به عنوان یک شخص نجات یافته را باید به شکل سرود بیان کند ــ سرود شکرگزاری برای خدا. " آنگاه موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خداوند سراییدند". آنجا بود که برای اولین بار پی بردند که نجات چیست، و شادی دل خود را در قالب یک سرود ابراز کردند. و به راستی که برای مسیحیان سرود دیگری نمی تواند باشد. جاری ساختن سرودی دیگر بر لب در واقع فراموش کردن ماهیت واقعی آن و همچنین منشأ شادی خود است.

این سرود خود باید از دو جنبه بررسی شود ــ موضوع کلی آن و حقیقتی که در آن نهفته است. موضوع کلی آن در مورد خود خداوند و کاری که او انجام داده ، است. اما این خود موضوعی است بسیار گسترده. این خود خداوند است که در نجات شناخته شده و درک می شود. "خداوند قوت و تسبیح من است . و او نجات من گردیده است" (آیه ۲). زیرا فقط در نجات است که او شناخته می شود. بنابراین تا قبل از واقعه صلیب او نمی توانست خود را کاملاً آشکار نماید. او در چاچوب رابطه خود با اسرائیل ماهیت خود را بر آنها آشکار نمود، اما این مکاشفه تا هنگامی که کار نجات پایان نیافته بود قابل درک نبود، و آنچه که در اینجا ثبت شده است چیزی نیست جز نماد چرا که او در آن تمام ویژگیهای ذات خود را نمایان ساخت. اما تجلی او در هر دوره به هر وسعتی هم که باشد ، قابل درک نیست حتی در این دوره، مگر از طریق نجات ، چه نمادین و یا غیره، و رابطه ای که به دنبال نجات با خدا ایجاد می شود. بنی اسرائیل او را به عنوان یهوه شناختند ؛ و ما به واسطه فیض او او را خدای پدر می دانیم، و او همانگونه که مکشوف شده، موضوع سرود است ، زیرا تنها در اوست که قوم او قادرند در هر برهه از زمان شادی نمایند. با اینحال همانگونه که گفتیم موضوع دیگری نیز وجود دارد، و آن کاریست که او انجام داده و این موضوع در سرود موسی و بنی اسرائیل ملموس است. الزاماً وقتی سخن از کار خداوند است دو جنبه از کار او مطرح می شود ــ نجات قوم او و نابودی دشمنان آنها. این موضوع به طرز باشکوهی که تنها شایسته مقام اوست، زیرا که کاری بس عظیم برای قوم خود انجام داده بود و این خود در عبارات گوناگون بیان شده است. موضوع بر سر این نبود که آنها چه کاری انجام دادند ، بلکه خدا چه کاری کرده

است. قوم به خاطر پیروزی خون جشن نگرفته بودند بلکه برای پیروزی او. زیرا در برابر ظهور چنین قدرت نجات بخشی دیگر خود را نمی دیدند. "یهوه را سرود می خوانم زیرا که با جلال مظفر شده است" (آیه۱). بنابراین آنها خدا را ستایش نمودند زیرا همانگونه که خداوند به آنها گفته بود ، این کار او بر جلال و ستایش او می افزود. "دست راست تو ای خداوند ، به قوت جلیل گردیده" و در ادامه می خوانیم "کیست مانند تو ای خداوند در میان خدایان؟ کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟" (آیات ۶ ــ ۱۱). مطمئناً ایمانداران عصر حاضر هنگامی که برای پرستش گرد هم می آیند ماهیت حقیقی پرستش را می دانند. گر چه این سرود رهایی است، لیکن اصول پرستش آن برای تمام نسلهای آینده کاربرد دارد. این سرود در این واقعه آنقدر ارزش دارد که هر ایمانداری را بر آن می دارد تا با دعا بر آن تعمق نماید.

با اینحال هر گاه حقایق آن را بررسی می نماییم، پی می بریم که چقدر این سرود متنوع و پرمایه است. نجات قوم موضوع اصلی سرود را تشکیل می دهد. "خداوند قوت و تسبیح من است و او نجات من گردیده است". و در ادامه نیز چنین می خوانیم که تو قوم خود را هدایت کرده ای و تو آنها را نجات داده ای. تا کنون آنها نجات نیافته بودند پس نجات را نمی شناختند. آنها در مصر کاملاً از چنگ دشمن در امان بودند، اما تا هنگامی که از مصر بیرون نمی آمدند و از دست فرعون و قدرت شیطان رهایی نمی یاقتند، نمی توانستند نجات خود را اعلام نمایند. اکنون نیز می توان این تفاوت را در تجربه روحانی افراد دید. بسیاری هستند که بخشش گناه هان خود را توسط خون مسیح شناخته اند؛ اما هیچگاه خود را نشناخته اند ــ ذات جسمی که هنوز همراه آنان است ــ یا به عبارتی قدرت شیطان در آزار رساندن و مشوش ساختن آنها ــ آنها نه تنها شادی پس از بخشش را از دست می دهند ، بلکه گهگاه در مشکلاتی که از هر سو آنها را احاطه می کند گرفتار شده و مأیوس و هراسان می شوند. آنها که خود را ناتوان از انجام هر کاری یافته و یارای مقاومت در برابر شیطان ندارند، همصدا با رومیان باب ۷ چنین می گویند :" وای بر من که مرد شقی هستم کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟" (آیات ۲۴). تنها اینجاست که می آموزند خداوند عیسی نه تنها توسط خون پر بهای خود پاکی از گناهان را برای آنها به ارمغان آورد، بلکه با مرگ و قیام خود آنها را از وضعیت کهنه

خود آزاد کرده و در آنسوی مرگ و داوری به مکانی جدید رهنمون ساخته است. اکنون دیگر چشمان آنها باز است تا در او رهایی را ببینند، رهایی از هر آنچه که بر علیه بود و بدینسان دیگر شیطان بر آنها حقی نخواهد داشت و در نتیجه دیگر نمی تواند بر آنها مدعی شود. بنابریان حال که آنها رهایی یافته و بر طبیعت کهنه آنها داوری شد ؛ و مرگ مسیح قدرت شیطان بر آنها را در هم شکست و طعم رهایی را چشیدند ، قلبشان مملو از تسبیح و حمد خداوند گردید. کاملاً درست است که بسیاری از این برکت عظیم بی بهره می مانند ، اما با اینحال اآدی حق ایماندار است. و تا هنگامی که شخص بر این رهایی کامل آگاه نباشد ، اطمینان کامل از نجات ـــ نجات پایدار و عمیق ـــ را بدست نخواهد آورد. شکی نیست که این موضوع باید در تجربه شخص مسلم شود ، اما این موضوع کاملاً به آن کاری بستگی دارد که مسیح برای ما انجام داد؛ و از این رو این برکت در انجیل فیض خدا بر گناهکاران آشکار شده است. تا انسان ابتدا بخشش گناهان را بیاموزد؛ اما حقیقت این است که نجات کامل برای هر انسانی که پیام انجیل را بپذیرد ، مهیا و موعظه شده است. پیش از هر چیز لازم است این حقیقت درک شود ؛ زیرا اگر نایدیده انگاشته شود ، هزاران انسان به جای شادی در خداوند ، خدای نجاتشان ، طعمه شک وترس خواهند شد. انسانی که در چنین وضعیتی بسر ببرد به هنگام دعا یا پرستش و یا خدمت از آزادی کمتری برخوردار خواهد بود ؛ اما به محض اینکه حقیقت نجات بر او آشکار می شود، به مانند بنی اسرائیل در این واقعه ،شادی تازه خود را در قالب سرود حمد ابراز می کند.

اما موضوع دیگری نیز هست. وضعیت آنها تغییر یافته است. "ایشان را به قوت خویش به سوی مسکن خود هدایت کردی." حال که اسرائیل جایگاه جدیدی به دست آوردند خدا آنها را نزد خود می خواند. در این صحرایی که بدان قدم نهاده بودند ـــ که این خود موضوعیست که شخصیت آنها را در مقام یک سالک رقم می زند ـــ در واقع به مکان مقدس خدا داخل شده بودند. ما ایمانداران به مسیح نیز از چنین جایگاهی برخوردار هستیم. یعنی ما نیز نجات یافتگان هستیم. به سخنی دیگر، به خاطر وجود خدا است که ما نزد او آمده ایم ، به خاطراینکه ذات اخلاقی او

درمرگ مسیح ارضا شد و اکنون با رضایت کامل در ما ساکن است. بنابراین این سرود بیان چیزی نیست جز یک تفکر کتاب مقدسی که می گوید :

" نزدیـــــــــــکم من به خدا
بس قریـــــــــب و آشــــنا
ســـــاکنم من در پســـــر
همــــــچو او نزد پــــــــدر"

به خاطر فیض خدا است که چنین جایگاهی یافته ایم اما در عدالت؛ زیرا که با یافتن چنین جایگاهی نه تنها تمام ویژگیهای ذاتی خدا منعکس می شود ، بلکه او خود نیز در آن جلال می یابد. این اندیشه بسیار بزرگی است ، اینکه ما نزد خدا آشتی یافته ایم و هرگاه که این فکر را با قوت هر چه بیشتر حفظ نماییم به جانهای ما قوت و نیرو می بخشد. هنگامی که مسیح برای ما گناه شد، مرگ او بر روی صلیب فاصله ما با خدا را برداشت، و حال که اوجلال یافته و در دست راست خدا قرار دارد و ما نیز بواسطه جایگاهی که او نزد خدا دارد، به خدا نزدیک شده ایم. در آسمان ما همچو مسیح به خدا نزدیکیم، زیرا جایگاه ما در مسیح رقم می خورد. نباید فراموش نماییم که شادی یی که از این حقیقت نصیبمان می شود ، و در واقع حتی درک آن ، بسته به عمل ما است. خدا برای ما جایگاهی را در نظر می گیرد که با عمل ما مطابقت داشته باشد، به عبارتی دیگر مسئولیت ما با این امتیاز سنجیده می شود. اما تا هنگامی که به جایگاه خود پی نبرده ایم وضعیت ما تغییری نخواهد یافت. ما ابتدا باید بیاموزیم که اگر در هر طریقی بر طبق جایگاهی که داریم رفتار کنیم به حضور خدا راه خواهیم یافت. جایگاه و رفتار ما باید همیشه ریشه در شناخت از این رابطه داشته باشد. پس تا هنگامی که نسبت به حقیقت جایگاهمان در مقابل خدا آگاه نباشیم ، هیچگاه نخواهیم توانست در روح و روان و یا در گفتار و رفتارمان منعکس کننده چنین جایگاهی باشیم.

سومین موضوعی که باید بدان پرداخت این است که وضعیت کنونی قوم بیعانه ای از میراث کامل آینده محسوب می شود. " ایشان را داخل ساخته ، در جبل

میراث خود غرس خواهی کرد، به مکانی که تو ای خداوند مسکن خود ساخته ای ، یعنی آن مقام مقدسی که دستهای تو ای خداوند مستحکم کرده ای. خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالاباد" (آیات ۱۷ و۱۸). قدرتی که در دریای سرخ به تصویر کشیده شد برای آنها ضمانتی بود، در وهله اول ضمانتی بر تحقق اهداف خود برای اسرائیل ، و دوم ضمانت براینکه قدرت او درسلطنت ابدی او به منعسه ظهور خواهد رسید. در این موضوع ایمانی نهفته است که با ادراک از نجات به دست می آید ـــ تمام گستره هدف خدا را در بر گرفته و همه را به دیده کاری که انجام شده می نگرد. ر ساله به رومیان نیز چنین می خوانیم: "آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید ایشان را نیز جلال داد" (روم۸ :۳۰). اگر اهئاف خدا ناکام می ماند، او دیگر خدا نبود. ممکن بود دشمنان در راه باشند ـــ و مانع اجرای اراده ای که برای قوم اعلان نموده بود شوند. اما ایمان می گوید، "هرگاه خدا با ماست کیست به ضد ما؟" و زا این رو اسرائیل قدرت می یافت تا چنین بخواند،" امتها چون شنیدند ، مضطرب گردیدند. لرزه بر سکنه فلسطین مستولی گردید. آنگاه امرای ادوم در حیرت افتادند. و اکابر موآب را لرزه فرو گرفت، و جمیع سکنه کنعان گداخته گردیدند. ترس و هراس ، ایشان را فرو گرفت. از بزرگی بازوی تو مثل سنگ ساکت شدند، تا قوم تو ای خداوند عبور کنند، تا این قومی که تو خریده ای عبور کنند" (آیات ۱۴ ـــ ۱۶). بدین طریق پولس رسول نیز چنین می گوید، " کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر شمشیر؟ چنانکه مکتوب است که "بخاطرتو تمام روز کشته و مثل گوشفندان ذبحی شمرده می شویم." بلکه در همه این امور از حدّ زیاده نصرت یافتیم بوسیله او که ما را محبت نمود. زیرا یقین می دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه رؤسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما عیسی مسیح است جدا سازد" (آیات ۸: ۳۵ـــ ۳۹). ثمره خون مسیح تمام وعده های خدا را تحقق می بخشید، و او با تمام کمال خود ـــ با شکوه، حقیقت، رحمت، محبت، و قدرت متعال خود ـــ برای قوم خود عمل می کرد. بنابراین این یک فریضه نیست ، بلکه سادگی

ایمان است که تحقق نجات ما را از پیش می بیند. البته نباید ماهیت و قدرت دشمنان را نادیده انگاریم، بلکه قدرت آنها را در برابر خدا بسنجیم، و سپس این گواهی خواهد بود بر این امر که جان ما در او که ما را محبت نمود فراتر از یک فاتح است، اطمینان می یابد. باید این حقیقت کاملاً تسلی بخش برای ما مبرهن شود که خدا با قدرت خود در ما عمل میکند تا خود جلال یابد. لشکر شیطان ـــ امرای ادوم و اکابر موآب و جمیع سکنه کنعان به دنبال آن هستند که مانع تحقق این میراث شوند، اما خدا به قدرت خود برای سپاهیان تحت پوشش خون برخواهد خواست و آنان همچو کاه در باد پراکنده خواهند شد. پس از همان ابتدا پایان کار مسلم است و به این سبب سرود پیروزی پیش از اینکه حتی گامی کوچک در جهت نجات ما برداشته شود ، اعلان می شود. خداوند تا به ابدالاباد سلطنت خواهد نمود. از این رو در رساله به فیلیپیان می خوانیم که بر طبق هدف و فرمان خدا است که " به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر" (فیلیپیان ۲:۹ ـــ ۱۱). پس هرگاه که ایماندار بر این موضوع تفکر و تعمق می کند و در می یابد که از یک سو برکتی وصف ناپذیر نصیب او می شود و از سویی دیگر هدف نجات او تمجید نجات دهنده است، شادی عظیمی در قلب او پدید خواهد آمد. در این متن سلطنتی که از آن سخن به میان می آید، بی گمان پیش از هر چیز به سلطنت زمینی اشاره می کند. و آن پادشاهی ابدی یهوه ـــ سلطنت هزار ساله مسیح ـــ است ، او که سلطنت خواهد کرد تا تمام دشمنان را زیر پای اندازد. اما در اصل این سلطنت فراتر از زمین است ـــ زیرا نوشته شده تا به ابدلاباد سلطنت خواهد کرد و این خود نیز ثمره صلیب است. او بر صلیب خود را خوار ساخت و مرگ را پذیرفت حتی مرگ بر روی صلیب را و ثمره آن اکنون این است که تا به ابد جلال خواهد یافت.

موضوع دیگری نیز توجه ما را می طلبد. تا کنون همه چیز در پرتو اهداف خدا بررسی شد. اما در آیه دوم استثنایی هم وجود دارد. آنها می توانستند بگویند ،"خداوند تسبیح من است و نجات من گردیده است" ، اما تحقق این آیه : "او

خدای من است، *و من برای او مسکن خواهم بود*[1] برای خدای پدر و او را جلال خواهم داد" ، تا مدتهای مدیدی به طول انجامید. این مسکن با آن مسکن که در آیه ۱۷ نوشته شده "با دستان خود ساخته ای" ، تفاوت دارد. مقصود در آنجا تحقق اهداف خدا در تأسیس پادشاهی و هیکل در اورشلیم است. اما این موضوعی است که به زمان حال مربوط می شود. " برای او مسکنی مهیا خواهم کرد". وآن در واقع همان خیمه است. این موضوع به طور کامل تر در فصول بعدی مورد بحث قرار خواهد گرفت؛ اما باید توجه داشت که این اولین باریست که سخن از سکونت خدا در میان قوم خود مطرح می شود. پیش از این خدا مقدسانی داشت اما نه قومی که متعلق به او باشند ؛ و تا هنگامی که نجات کامل نشد هرگز بر روی زمین ساکن نشد. او انحاء گوناگون بر مقدسین خود ظاهر گشت، اما هیچگاه در میان آنها مسکن نگزید. اما به محض اینکه خون بره کفاره گناه آنها را پرداخت، و قوم را از مصر بیرون آورده در برابر مرگ و قیام حفظ کرد سپس با قلب آنها از بنای یک مسکن سخن می گوید.[2] همینکه خروج آنها آغاز شد خدا در روز با ستونی از ابر و در شب با ستونی از آتش آنها را هدایت نمود. اما او هیچگاه نمی توانست در مصر ساکن شود، در سرزمین دشمن. اما آنگاه که به زمین جدید داخل شدند،خود را با آنها یکی دانست و به میان آنان آمد و خدای آنها شد وآنها قوم او شدند. در مسیحیت نیز چنین است. تا هنگامی که کفاره پرداخت نشد و مسیح از مردگان برنخاست و به اعلی صعود ننمود، خدا نیز توسط روح خود مسکن خود را مهیا نساخت (اعمال ۲ وافسسیان ۲). این موضوع به صورت فردی در مورد ایماندار نیز صادق است. تا هنگامی که ایماندار با خون مسیح پاک نشود بدن او نمی تواند مسکنی برای روح القدس باشد. بنابراین حقیقت در اینجاست که مسکن خدا بر روی زمین بر پایه یک نجات کامل استوار است. و این چه افتخار بزرگی است .

---

[1] بر سر این مسأله که آیا واژه عبری آن به درستی ترجمه شده است، تردید وجود دارد. (مراجعه نمایید به توضیحات ترجمه این آیه، صفحه ۱۱۰). با اینحال ممکن است توضیحات متن انگلیسی ، حقیقت بسیار مهمی که در خود دارد را نمایان سازد.

[2] تفکر بنای مسکن از خداست نه از اسرائیل.(مراجعه نمایید به خروج ۲۵:۸)خواسته خدا این بود که در میان نجات یافتگان خود ساکن شود.

گر چه بیابان سهمی در هدف خدا نداشت ولی به علت نقشه ای که خدا برای قوم داشت ، قوم چهل سال در بیابان سرگردان شدند. پس چقدر برای این قوم خسته ، نظر داشتن به آن میراث مبارک بود، یعنی مسکنی برای خدا در بین خود داشته باشند، جاییکه بتوانند به او تقرب جویند، و برای خود کاهنان؛ به همراه قربانی و بخورو مرکزی برای اردوگاه داشته باشند. چقدر این موضوع می توانست به مؤمنان الهام بخشد که با دلیری به خیمه نگریسته ابری بر بالای آن را ببینند ، ابری که نمای است از حضور الهی. به همین سبب پس از ناکامی قوم ، موسی این ندای درد آور را سر می دهد که "هرگاه روی تو نیاید، ما را از اینجا مبر. زیرا به چه چیز معلوم می شود که من و قوم تو منظور نظر تو شده ایم؟ آیا نه از آمدن تو با ما؟ (خروج ۳۳: ۱۵ و ۱۶). اکنون نیز نباید فراموش کنیم که خدا بر روی زمین ساکن است. در بحبوحه سردرگمی های دنیای مسیحیت این حقیقت رو به فراموشی نهاده شده است. اما با وجود ناکامی ما ، خدا در حانه ای که خود ساخته، ساکن است ، و تا بازگشت خداوند عیسی در آن ساکن خواهد بود. این حقیقت باید الهام بخش قوت و تسلی باشد ؛ زیرا رهایی از قلمرو قدرت شیطان و داخل شدن به حضور خدا برای ما امتیاز محسوب نمی شود. این فقط برکتی است بر روی زمین ، و خوشابحال کسانی که با فیض خدا در قدرت روح القدس شریک شده اند.

آنچه که در این سرود پروزی تحقق یافت یک شادی گذرا و ساده نبود. این سرود تمام قوم را در بر گرفت ؛ زیرا "مریم نبیه، خواهر هارون، دف را به دست خود گرفته و همه زنان از عقب وی دفها گرفته رقص کنان بیرون آمدند" (آیه۲۰). مریم فریاد بر آورده و هم سرایان را رهبری نمود "خداوند را بسرایید، زیرا که با جلال مظفر شده است؛ اسب و سوارش را به دریا انداخت" (آیه ۲۱). این اولین بار است که به نام مریم اشاره شده است، و بسیار جالب توجه است که بدانیم او یک نبیه بوده است. بعید نیست که او همان کسی باشد که از دور نظاره گر آن سبد حصیری که طفل کوچک، موسی را در خود حمل می کرد، بود و همان کسی که واسطه ای شد تا موسی نزد مادر خود بازگردد. پس او در میان اسرائیل مشهوراست ، نه تنها فقط به خاطر رابطه ای که با موسی دارد ، بلکه به خاطر عطیه خاصی که بدو عطا شده است. طریق خدا این است که همه کسانی را که با این مرد ، که مرد وعده

است در ارتباطند برکت دهد، از سویی دیگر بر ما روشن می شود که چقدر روابط خانوادگی در نظر او از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اما در صحنه ای که در مقابل داریم، می بینیم که رهبری و هدایت شادی زنان اسرائیل برای او افتخاری است. قلب همه مالامال از شادی و شعف شد و احساسات خود را در قالب موسیقی ، رقص و سرود ابراز نمودند. آنها نجات یافته بودند و در این بامداد شادی بخش به نجات خود واقف بودند و لبریز از شادی نجات ، شادی خود را به زبان حمد و سپاس جاری می ساختند.

فصل دهم

مارّه و ایلیم

خروج ۱۵: ۲۲ ـــ ۲۷

این نقطه تا پایان باب هجدهم قسمت متمایزی را تشکیل می دهد. اگر بخواهیم این موضوع را به درستی درک نماییم باید به یاد داشته باشیم که هنوز اسرائیل زیر شریعت نبود، بلکه تحت فیض قرار داشت ؛ به همین سبب این دوره کوتاه به طرز نمادین با سلطنت هزار ساله پایان می یابد. یک خواننده نکته بین در این عبارات کلید بسیاری از وقایع ثبت شده را در خواهد یافت. به عنوان مثال خدا هنگامی که با شکیبایی و مهربانی شکوه های قوم که در باب های ۱۵ ،۱۶ و ۱۷ ثبت شده را متحمل می شود و آنگاه که با محبتی بی حد و حصر نیازهای آنان را برطرف می سازد. اما پس از واقعه سینا می بینیم که همان شکوه و شکایات موجب داوری می شود، زیرا قوم بنا به درخواست خود شریعت را پذیرفتند. و حال که سلطه عدالت را پذیرفتند دیگر شریعتی که اساس قانون عدالت یهوه را شکل می داد چنین ایجاب می کرد که با گناه و عصیان آنان مقابله شود، زیرا پیشتر از این تحت پوشش فیض قرار داشتند و تحمل می شدند و گناهان و شرارتهایشان پوشیده می ماند. حال برای اسرائیل سفر در پهنه بیابان آغاز شده بود. پیش از اینکه سلوک خود را آغز نمایند رفته رفته تصنیف و سرودهایشان کمرنگترو کمرنگتر می شد.

« پس موسی اسرائیل را از بحر قلزم کوچانید ، و به صحرای شور آمدند ، و سه روز در صحرا می رفتند و آب نیافتند. پس به ماره رفتند و از آب ماره نتوانستند نوشید زیرا که تلخ بود. از این سبب آن را ماره نامیدند و قوم بر موسی شکایت کرده ، گفتند :"چه بنوشیم؟" چون نزد خداوند استغاثه کرد ، خداوند درختی بدو نشان داد، پس آن را به آب انداخت و آب شیرین گردید. و در آنجا فریضه ای و شریعتی برای ایشان قرار داد و در آنجا ایشان را امتحان کرد. و گفت:"هرآینه اگر قول یهوه ، خدای خود را بشنوی و آنچه را در نظر او راست است بجا آوری، و احکام او را بشنوی، و تمام فرایض او را نگاه داری، همانا هیچیک از همه مرضهایی را که بر

مصریان آورده ام بر تو نیاورم، زیرا که کن یهوه شفا دهنده تو هستم." پس به ایلیم آمدند و در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا نزد آب خیمه زند» (آیات ۲۲ــ ۲۷).

پس این اولین تجربه آنها بود " سه روز در صحرا می رفتند وآب نیافتند". عبارت سه روز همیشه در کتاب مقدس از اهمیت ویژه ای برخوردار است. می توانیم توسط یک آیه یا باب مثال های بی شماری را جمع آوری کنیم و در خواهیم یافت که مکرراً این عدد در مورد مرگ به کار برده شده است. آنها به شکلی نمادین از مرگ گذشته بودند و حال باید به طور عملی آن را می آموختند. اگر خدا بسبب فیض خود جایگاه کاملی را به ما می بخشد، اگر او ما را با مرگ وقیام مسیح شریک می گرداند، هدف از تمام این روشها این است که به طور عملی نیز ما را با جایگاه جدیدمان تطبیق دهد. پس فرزندان اسرائیل باید بیاموزند که نتیجه رهایی از مصر این خواهد بود که دنیا برای آنها تبدیل به بیابانی خواهد شد و این مرحله با پذیرش مرگ آغاز می شد. این یکی از نیازهای ضروری یک ایماندار است. تاهنگامی که مرگ پذیرفت نشود و تا هنگامی که خود را نسبت به گناه ، به شریعت و به دنیا مرده نپندارد (رومیان ۶و۷ و غلاطیان ۶)، نمی تواند پیشروی کرده و حصار گذشته به آینده را بشکافد. و ماهیت ارتباط خدا با روحمان نیز چنین است. او به طور تجربی نیز به ایمانداران می آموزد ـــ همانگونه که به اسرائیل آموخت ــ و از این جهت آنها را قادر ساخته تا ماهیت مسیری که وارد آن شده اند را درک نمایند. و حال ببینیم که اولین تجربه اسرائیل چه بود؟ آنها آبی نیافتند. آنها به مانند نویسنده مزمور در زمین خشک و تشنه بی آب بودند (مزمور ۶۳). خیر، برای کسانی که از زمین مصر بیرون آمده بودند تمام چشمه های زمین خشک شده بود. در آنجا کوچکترین منشأ زندگی نبود، هیچ چیزی که بتواند زندگی یی که از مسیح یافته ایم را تداوم بخشد. و این موضوع چقدر باعث برکت جانهایی می شود که آن را درک می کنند. حال ما که سلوک خود را آغاز نموده ، از شادی نجات لبریز گشته ایم، چقدر از این موضوع شگفت زده می شویم که در یابیم سرچشمه هایی که در گذشته از آن سیراب می شدیم دیگر همه خشک شده اند. ما باید انتظار چنین سرنوشتی داشته باشیم : اما تا هنگامی که سفر سه روزه خود را در بیابان آغاز ننموده باشیم هیچگاه

این موضوع را در نخواهیم یافت. در واقع این یک تجربه هراس انگیز است که بدانیم منابع زمینی همه از بین رفته اند، اما نیاز ما برای این سفر این است که این حقیقت مبارک را بدانیم که " تمام منشاء و حیات ما، در اوست".

آنها پیش رفتند تا اینکه به ماره رسیدند. در اینجا آب بود، اما آنها نمی توانستند از آبهای ماره بنوشند، زیرا که تلخ بود. و این موضوع کاربرد دیگری است از این اصل. اولاً آبی وجود نداشت و دوم اینکه وقتی که هم آب یافت شد آنقدر تلخ بود که کسی نمی توانست از آن بنوشد. در اینجا مقصود تجسم قدرتی آن مرگی است که از آن رهایی یافتند. جسم از آن نشأت گرفته است و اصلاً آن را نخواهد پذیرفت. اما برای کسانی که از مصر رهایی یافته بودند، و در راه رسیدن به میراث سکوت می نمایند ، قطعاً این امر بسیار ضروری می نماید. به راستی که آن مارّه تلخ است؛ و به همین جهت قوم را به زحمت وا داشت و آنها نزد موسی شکایت نموده و گفتند چه بنوشیم؟ چه تضادی وجود دارد ! چند روز قبل، همه به یک دل با شور و شعف سرود تسبیح رهایی خود را می خواندند ؛ و اکنون سرود خاموش شده ، و شکوه های گوش خراشی جای آن را گرفته بود. و اکونو نیز چنین است ایمانداری که سرشار از تسبیح است بلافاصله پس از این شادی و هنگامی که در تجربیات بیابان قرار می گیرد دست به شکایت می زند. اما موسی برای آنها شفاعت می نماید و خداوند به او درختی نشان داد که هنگامی که درخت را به آب انداخت، آب را شیرین ساخت. این تصویر زیبایی است از صلیب مسیح ــ که به طور کامل ماهیت آن آبها را دگرگون ساخت. " از خورنده خوراک بیرون آمد، و از زور آور شیرینی بیرون آمد". یا پولس چنین می گوید:"لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب خداوندمان عیسی مسیح که بوسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا". صلیب را نزد آبهای تلخ ماره بیاورید، و خواهید دید که آب ماره شیرین می گردد و همچو وسیله ای برای رهایی و برکت پذیرفته شد.

در اینجا اصل بسیار مهمی نهفته است اصلی که در تمام دوران بر سلوک ایماندار حاکم است. در تمام کتب مقدس و در تمام دوران فقط این اصل دریافت شده است. اینکه برکت به اطاعت بستگی دارد ؛ به عبارتی برکت ایمانداران (چرا که

بنی اسرائیل اکنون نجات یافته اند) به سلوک آنها بستگی دارد. اگر آنها در شنیدن صدای خداوند خدایشان اصرار می ورزیدند و آنچه که در نظر او پسندیده بود انجام می دادند حتماً از امراض مصر در امان می ماندند و .... (آیه ۲۶). خداوند مبارکمان نیز چنین می گوید "اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده نزد وی مسکن خواهم یافت" (یوحنا ۱۴: ۲۳). نمی توان بر این اصل اصرار بسیار نمود. ایمانداران بسیاری هستند که شادی نجات را شناخته اند ولی هنوز حتی ذره ای ازشادی برکت را تجربه نکرده اند. علت این است که انها در سلوک خود دقت کافی را ندارند. آنها کلام نمی خوانند یا "به فرامین او گوش نمی دهند" و به همین علت در نظر خود راه درست را می روند. بنابراین آیا جای شگفتی نسیت که سرد و بی اعتنا بوده شادی آگاهانه از محبت خدا، مشارکت با پدر و پسر (عیسی مسیح) نداشته باشند؟ نه خداوند فقط نزد مطیعان می آید ، و خوشی شیرین ترین تجلی های محبت تغییر ناپذیر او تنها نصیب کسانی می شود که مطیع او هستند ، این برکت از آن کسانی است که نسبت به آموزه های کلام او احساس مسئولیت می کنند و با قدرت روح به دنبال این هستند که در هر امری مطیع باشند، از آن آنانی که خوشی آنها انجام اراده خداوندشان است، تنها هدف آنها این است که مورد قبول او واقع شوند، تا به او نزدیک شده و بر طبق اراده و فکر او برکت یابند. هیچ چیزی نمی تواند سلوک نکردن در اطاعت را جبران نماید. برکت یافتن ما چه در درک کلام و چه در یافتن شادی همه منوط به این امر است. و همچنین این موضوع وسیله ای برای رشد و شرط مشارکت با خدا است.

در همین روایت است که بلافاصله می خوانیم، "پس به ایلیم آمدند و در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود و در آنجا نزد آب خیمه زدند". به عبارتی دیگر دیری نپایید آنها طراوت ، آرامش ، و سایه ای یافتند ـــ چشمه و درختان خرما ـــ همانگونه که شخصی در این مورد چنین می گوید ،" خدا با انتخاب و مهیا ساختن انواع چشمه های جاری و جان پناه برای قوم خواست تا قوم را دلگرم نماید". چقدر این آرامش برای ساکنان خسته خوشایند بود! و چقدر این کار خداوند که برای قوم خود چنین طراوت و آرامش را در بیابان مهیا نمود، محبت آمیز

بود! او در مقام شبان اسرائیل آنها را بسوی مرتع های سبز خوابانید و نزد آبهای راحت رهبری کرد تا اینکه آنها آرامی یافته دلهایشان قوی گردد.[1]

---

[1] شکی نیست که اعداد دوازده و هفتاد بسیار پر معنی هستند. دوازده عدد کامل بودن اداره حوکت در انسان (اسرائیل) است. عدد هفتاد چندان گویا نیست اما به یاد داشته باشیم که خداوند عیسی این اعداد در مورد دوازده شاگرد خود و آن هفتاد تن (لوقا ۹ و ۱۰) به کار برده است؛ و به نظر اشاره دارد به این حقیقت که او این برکات را بر اسرائیل جاری می ساخت.

فصل یازدهم

"منّ"

خروج ۱۶

شادی و سرور ایلیم چندان پایدار نبود، با اینحال این شادی ها به طرز زیبایی مراقبت بی شائبه و محبت آمیز یهوه را بر ما آشکار نمودند. بنی اسرائیل مسافر بودند پس رسالت آنها سفر بود نه سکون و آسایش. از این رو بلافاصله مرحله بعدی سفر قوم آغاز ثبت شده است.

« پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلیم کوچ کرده، به صحرای سین که در میان ایلیم و سینا است در روز پانزدهم از ماه دوم، بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، رسیدند. وتمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند. و بنی اسرائیل بدیشان گفتند: "کاش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، وقتی که نزد دیگهای گوشت می نشستیم و نان را سیر می خوردیم، زیرا که ما را بدین صحرا بیرون آوردید، تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید"» (آیات ۱ـــ۳).

صحرای سین "در میان ایلیم و سینا" قرار دارد. به همین سبب همانگونه که ذکر شد، از جایگاه ویژه ای در تاریخ بنی اسرائیل برخوردار است. ایلیم برای آنها یاد آور یکی از مبارک ترین تجارب بود. و سفر به سینا نیز در اذهان آنها شکیبایی و فیض خدا را تداعی خواهد کرد و از سویی دیگر نقش شکوه و قدوسیت شریعت در سینا تا به ابد بر تفکر آنها حک خواهد شد. تا پیش از واقعه سینا، مسأله بر سر چگونگی خدای رحمت و فیض بود اما پس از این واقعه عمل قوم این مسأله را کاملاً تغیر داد یعنی مسأله اصلی این شد که آنها برای خدا چگونه هستند. این است تفوت بین شریعت و فیض. به همین سبب سفر از ایلیم به سینا دارای جذابیت بسیار ویژه ای است. اما چه زیر فیض باشند یا شریعت جسم همچنان با آنهاست و از هر فرصتی سود می جوید تا ذات فاسد و علاج ناپذیر خود را آشکار نماید. باری دیگر

جماعت در بیابان بر موسی و هارون شکایت آغاز کردند(آیه ۲). آنها در فم الحیروت ، هنگامی که سپاهیان مصری را دیدند که نزدیک می شوند نیز همین کار را کرده بودند، همچنین در مارّه نیز همین گناه را تکرار کرده بودند ، چرا که آبهای آنجا تلخ بود و اکنون باری دیگر شکایت می کردند که چرا دوباره سفر آغاز کردند. "لیکن اعمال او را بزودی فراموش کردند ، بلکه شهوت پرستی نمودند در بادیه؛ و خدا را امتحان کردند در هامون" (مزمور ۱۰۶: ۱۳و۱۴). دل آنها از یاد مصر و غذاهای مصری پر گشته بود و حال که طعم تلخ اسارت را فراموش کرده بودند، با چشمانی مشتاق به گذشته می نگریستند. هر از چند گاهی این موضوع جانهایی که به تازگی نجات یافته بودند را به خود مشغول می ساخت. در بیابان باید همیشه گرسنگی باشد؛ چرا که خواسته های جسم در آن هیچگاه ارضا نمی شوند، و نیز هیچگاه جسم با دیدن سختی و مشقت تقدیس نمی شود بیابان جایی است که جسم مورد آزمایش قرار می گیرد. خداوند "تو را ذلیل و گرسنه ساخت و من را به تو خورانید که نه تو آن را می دانستی و نه پدرانت می دانستند تا تو را بیاموزند که انسان نه به نان تنها زیست می کند بلکه به هر کلمه ای که از دهان او صادر شود، انسان زنده می شود" (تثنیه ۸: ۳). جسم به دنبال آن چیزی است که خواسته هایش را برآورده سازد، اما اگر از مصر رهایی یافته ایم نباید به دنبال این خواسته ها باشیم ؛ جسم باید انکار شود، و بدانیم که با مرگ مسیح بر جسم نیز داوری شده است، از این رو مدیون جسم نیستیم تا بر حسب جسم زیست نماییم. زیرا اگر بر حسب جسم زیست کنیم هر آینه خواهیم مرد. لکن اگر افعال بدن را بوسیله روح بکسیم همانا زیست خواهیم نمود (رومیان ۸: ۱۲و۱۳). پس هدف خداوند، همان خداوندی که در تثنیه می بینیم، از رنج دادن و گرسنگی دادن ما، این است که ما را از ظروف جسمانی مصری منصرف ساخته ، شیفته خود سازد ـــ تا به بیاموزد که ارضای خواسته ها و نان واقعی تنها در خود او و کلام او یافت می شود. بنابراین میان مسیح و ظروف مصری تضادی است؛ و چه مبارک و فرخنده است که بیاموزیم مسیح خود برای تمام نیازهای ما کفایت می کند. بنی اسرائیل از بی ایمانی خود موسی را مسئول مرگ خود دانستند. اما گرسنگی میل دیگری در آنها بر انگیخت، که تنها توسط آن زندگی حقیقی آنها حفظ می شد. با اینحال خداوند خواهش آنها

را اجابت نمود، حتی اگرچه آنها را خوار و زبون می ساخت. زیرا همانگونه که خواهیم دید علاوه بر منّ، بلدرچین نیز به آنها عطا کرد.

« آنگاه خداوند به موسی گفت: "همانا من نان از آسمان برای شما بارانم ، و قوم رفته، کفایت هر روز را در روزش گیرند، تا ایشان را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار می کنند یا نه. و واقع خواهد شد در روز ششم، که چون آنچه را که آورده باشند درست نمایند، همانا دو چندان آن خواهد بود که هر روز بر می چیدند". و موسی و هارون به همه بنی اسرائیل گفتند:"شامگاهان خواهید دانست که خداوند شما را از زمین مصر بیرون آورده است. و بامدادان جلال خداوند را خواهید دید، زیرا که او شکایتی را که بر خداوند کرده اید شنیده است، و ما چیستیم که بر ما شکایت می کنید؟ »

« و موسی گفت : "این خواهد بود چون خداوند، شامگاه شما را گوشت دهد تا بخورید، و بامداد نان ، تا سیرشوید، زیرا خداوند شکایتهای شما را که بر وی کرده اید شنیده است، و ما چیستیم؟ و موسی به هارون گفت: "به تمامی ماعت بنی اسرائیل بگو به حضور خداوند نزدیک بیایید، زیرا که شکایتهای شما را شنیده است". و واقع شد که چون هارون به تمامی جماعت بنی اسرائیل سخن گفت، به سوی صحرا نگریستند و اینک جلال خداوند در ابر ظاهر شد.»
« و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: "شکایتهای بنی اسرائیل را شنیده ام ، پس ایشان را خطاب کرده بگو: در عصر گوشت خواهید خورد، و بامدادان از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم" » (آیات ۴ ــ ۱۲).

پیش از اینکه از منّ سخن بگوییم، باید چند نکته را مورد توجه قرار دهیم. اولین نکته ، فیضی است که بواسطه آن خواسته های قوم برآورده می شود. در اعداد باب ۱۱ نیز او که نیازهای قوم را تحت چنین شرایطی برآورده می سازد؛ اما "غضب خداوند بر ایشان افروخته شده، خداوند قوم را به بلای بسیار سخت مبتلا ساخت" (آیه۳۳). در اینجا هیچ نشانه ای از داوری یافت نمی شود ــ تنها صبر است و فیض بردبار او. اگر بخواهیم آن را تشریح نماییم تفاوت این دو واقعه ریشه در دورانی دارد که قوم در آن بسر می برند. در اعداد آنها تحت شریعت بودند ، پس طبق

شریعت با آنها برخورد می شد، اما در اینجا زیر فیض قرار دارند به همین سبب علی رغم گناهانشان فیض بر آنها حاکم بود. دومین نکته این است که شکایت آنها زمینه ای برای آشکار شدن جلال خداوند فراهم آورد (آیه۱۰). از این رو آشکار شدن ماهیت انسان باعث می شود اعماق دل خدا نمایان شده ، ماهیت او مکشوف گردد.در باغ عدن نیز چنین است، و در واقع در هر جایی که تقابل انسان با خدا دیده می شود. این اصل به طور کامل در صلیب دیده می شود ـــ آنگاه که فساد و تباهی کامل ذات شرارت آمیز بشر در مقابل خدا آشکار می شود. نور در تاریکی می درخشد حتی اگر چه تاریکی آن را در نیابد؛ و به راستی که به خاطر شرارت انسان جلال خداوند بسیار درخشان تر شده است و این خود فرصتی فراهم آورده تا نور خدا بتابد. موضوع دیگر این است که شکایت بر علیه موسی و هارون شکایت بر علیه خداوند محسوب می شود(آیه ۸). تمام گناهان بر ضد خداوند هستند (مراجعه نمایید به مزمور ۵۱: ۴ و لوقا۱۵: ۱۸ـــ ۲۱). به همین سبب خداوند چنین می گوید: "شکایتهای بنی اسرائیل را شنیده ام" (آیه۱۲). فقط کافی نیست که به یاد آوریم که تمام شکایتها، سخنانی که بی ایمانی ما را نشان می دهد و شکوه های ما بر ضد خداوند هستند، بلکه باید بدانیم بلافاصله به گوش او می رسد. اگر خداوند در برابر چشمانمان بود به خود جرأت نمی دادیم همان عباراتی که غالباً با شتابزدگی و از روی بی ایمانی با خود نجوا می کنیم به زبان آوریم. و با اینحال ما در مقابل او قرارداریم، چشمان او بر ماست و او هر کلمه ای که به زبان می رانیم را می شنود.[۱] و آخر اینکه به تفاوت میان بلدرچین و منّ توجه نمایید. بلدرچین تعلیم خاصی را در بر ندارد اما منّ نمونه بسیار جالبی از مسیح است. بنابراین بلدرچین فقط برای ارضای نیاز قوم بدانها داده شد، اما برکتی به همراه نداشت. مزمور نویس در باب این موضوع گفته است که او نیاز آنها را برآورده ساخت تا به جانهای ایشان تواضع آموزد. ممکن است خدا صدای قوم خود را بشنود ، حتی آوای بی ایمانی آنها را، و خواسته آنها را بدانها عطا نماید ـــ اما این کار بیشتر برای انضباط است تا برکت. بنابراین چه بسا ایماندارانی هستند که سهم واقعی خود را در مسیح فراموش کرده، و در ظروف جسمانی مصر به دنبال چیزهای دنیوی هستند و البته به آنها اجازه داده

[1] نمونه آن را می توان در یوحنا ۲۰: ۲۶و ۲۷ یافت.

می شود که به هدف خود برسند، اما عاقبت آن عریانی روح است و خداوند عریانی روح او را با تجربیات تأدیب آمیز و دستان مهربان خود خواهد پوشانید. اگر به مصر باز می گشتیم و مجال می یافتیم خواسته های خود را برآورده سازیم، مطمئناً روزهای آتی ما غرق در اندوه می شد، به عنوان مثال پولس به تیموتائوس چنین می نویسد: "اما آنانی که می خواهند دولتمند شوند، گرفتار می شوند و در تجربه و دام انواع شهوت بی فهم و مضّر که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می سازند. زیرا که طمع ریشه همه بدیها است که چون در پی آن می کوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها سفتند" (اول تیموتائوس ۶:۹ و ۱۰). این فقط یک نوع بازگشت به مصر است، اما اصل آن را می توان در خواسته جسم بکار برد.

واقعه بلدرچین و منّ از این قرار است:

« و واقع شد که در عصر، سلوی برآمده ، لشکرگاه را پوشانید، و بامدادان شبنمی که نشسته بود برخاست، اینک بر روی صحرا چیزی دقیق ، مدور و خرد، مثل ژاله بر زمین بود. و چون بنی اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که این منّ است، زیرا ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت: "این آن نان است که خداوند به شما می دهد تا بخورید. این است امری که خداوند فرموده است، که هر کس به قدر خوراک خود از این بگیرد، یعنی یک عومر برای هر نفر به حسب شماره نفوس خویش، هر شخص برای کسانی که در خیمه او باشند بگیرد". پس بنی اسرائیل چنین کردند، بعضی زیاد و بعضی کم برچیدند. اما چون به عومر پیمودند، آنکه زیاد برچید زیاده نداشت، و آنکه کم برچیده بود ، کم نداشت، بلکه هر کس به قدر خوراکش برچیده بود. و موسی بدیشان گفت: "زنهار کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد". لکن به موسی گوش ندادند، بلکه بعضی چیزی از آن تا صبح نگاه داشتند. و کرمها بهم رسانیده، متعفن گردید، و موسی بدیشان خشمناک شد. وهر صبح ، هر کس به قدر خوراک خود بر می چید، و چون آفتاب گرم می شد می گداخت" » (آیات ۱۳ ــ۲۱).

می بینیم که اشاره آشکاری به بلدرچین ها شده است ، اما در مورد منّ توصیف کاملی در مقابل داریم، و البته اهمیت این موضوع را نیز بیان کرده ایم.

پس بیشتر با منّ سر و کار داریم. وقتی شبنم بامداد برخاست، " اینک بر روی صحرا چیزی دقیق ، مدور و خرد، مثل ژاله بر زمین بود. و چون بنی اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که این منّ است، زیرا ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت: "*این آن نان است که خداوند به شما می دهد تا بخورید.*" (آیات ۱۴ و ۱۵). پس معنای منّ این است : نانی که خدا در بیانبان به اسرائیل داد تا بخورند. می توان گفت ؛ منّ شایسته ترین غذا در بیابان برای قوم خداوند است. به همین سبب هنگامی که یهودیان به خداوند گفتند، "پدران ما در بیابان منّ را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند" ، او در جواب گفت : "آمین آمین به شما می گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می دهد. زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده به جهان حیات می بخشد (یوحنا ۶:۳۲ و ۳۳، به طور خاص از آیات ۴۸ تا ۵۸ را مطالعه نمایید). پس مبرهن است که منّ نمونه ایست از مسیح ــ مسیحی که در این دنیا بود ــ کسی که از آسمان نازل شد و بدینسان نان قوم خود شد قومی که در حال گذر از بیابان بودند. باید به طور خاص این موضوع را مد نظر قرار دهیم ، مادامیکه با خوردن مر گ او ــ خوردن جسم و نوشیدن خون او (یوحنا ۶: ۵۳ و ۵۴) ــ در او حیات نداشته باشیم نمی توانیم او را همچو من بخوریم. پس کلام خدا به ما حیات یافتگان چنین می گوید، "چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می شود" (آیه۵۷).

با اینحال این کار را بر عهده خواننده گرامی می گذاریم که این متن بسیار مهم را مطالعه نماید، تنها دو نکته است که به یاد آوری آن بسنده می کنیم؛ اول اینکه ، منّ در این باب حاکی از مسیح است. و ثانیاً ، مسیح با این ویژگی غذای قوم خود در بیابان است. البته میان بنی اسرائیل و ایمانداران این دوره تفاوتی وجود دارد. بنی اسرائیل در برهه ای مشخص از زمان و مکان بسر می بردند، زیرا در اینجا ما یک روایت تاریخی قیقی را پیش رو داریم. و مسیحیان در دو مقطع قرار دارند : یکی جایگاه آسمانی آنها در مسیح (افسس ۲) ، و دوم شرایط و وضعیت واقعی آنها در مقام مسافران بیابان. مسیحِ جلال یافته در جایهای آسمانی ــ که نماد او همان غله (منِ) قدیم است، خوراک ما است ؛ اما در اوضاع و احوال بیابان مسیح برای ما

همان ویژگی دارد که در اینجا ذکر شده ، یعنی نماد منّ که نیاز ما را برآورده می سازد. و در میان مشقت و خستگی راه، چقدر تغذیه شدن از فیض ، محبت و همدردی مسیح فروتن ما را حفظ نموده و باعث برکت ما می شود. دل ما چقدر از یادآوری این موضوع شاد می شود که او نیز خود این شرایط را پشت سر نهاد و ؛ پس او نیازهای ما را می داند، پس از تدارک آنها برای حفظ و برکت ما خشنود می گردد. نویسنده رساله به عبرانیان با مد نظر قرار دادن این حقیقت ، چنین می نویسد: "پس تفکر کنید در او که متحمل چنین مخالفتی بود که از گناهکاران به او پدید آمد، مبادا در جانهای خد ضعف کرده ، خسته شوید" (عبرانیان ۱۲:۳). شخصی در باب این موضوع چنین می گوید: "به عنوان مثال چیزی در طول روز مرا بی قرار می سازد، خوب ، مسیح صبر من خواهد بود، و از این رو منّ است که مرا با صبر خود حفظ می نماید. او منشأ فیض است، نه فقط نمونه ای جهت الگو گرفتن ؛ پس اینکه مسیح برای جانهای ما منّ است در واقع منشأ فیض، همدلی، و قوت ما در بیابان است.

فرامین عملی جالبی در مورد جمع آوری منّ که از اهمیت بسیاری برخوردار است در متن وجود دارد. اول اینکه هرکس باید به قدر خوراک خود جمع نماید (آیات ۱۶ ــ ۱۸). در نتیجه آن کسی که بیش از نیاز می گرفت زیاده نداشت و آنکه کمتر از نیازش می گرفت کم نداشت. میل به خوردن ، مقداری که باید جمع آوری شود را تعیین می کرد. و این مسأله چقدر در مورد ایمانداران صادق است! *مقدار نیاز ما همه به اندازه مسیح است ــ نه بیش تر و نه کم تر.* اگر خواسته های ما زیاد باشد، اگر دهانمان را باز می کنیم او آنرا پر خواهد ساخت. ما نمی توانیم زیاد بخواهیم و هر گاه که می خواهیم ناامید نباشیم. از سویی دیگر ، اگر به هنگام نقصان از نیاز خود آگاه نباشیم ، سهم ما از مسیح بسیار کم خواهد بود، اندازه نیاز ما به غذای صحرایی ، کاملاً به نیاز روحانی ما بستگی دارد ، به عبارتی دیگر به میل ما بستگی دارد. دوم اینکه، نباید منّ را برای وعده غذایی بعدی نگاه دارند. هیچ کس نباید از آن تا صبح نگاه دارد اما برخی از این حکم اطاعت ننمودند و دیدند که آنچه را که نگاه داشته بودند ، متعفن گردید. خیر، غذایی که امروز جمع آوری شده است نمی تواند ما را برای فردا نگاه دارد. تنها بر اساس نیاز حال است که می توانیم

از مسیح بخوریم. چه بسا فراموش کردن این اصل به جانهای بسیاری آسیب رسانده است. قوم مقادیر زیادی خوراک منّ داشتند و سعی داشتند که برای روز های بعد خود ذخیره نمایند؛ اما این کار همیشه به جای برکت مایه دلسردی و خسران بود. خدا فقط سهم یک روز را در همان روز عطا می کرد و نه بیشتر (مراجعه نمایید به متن حاشیه آیه ۴). سوم اینکه ، منّ باید صبح خیلی زود جمع آوری می شد زیرا هنگامی که آفتاب گرم می شد ، می گداخت. به راستی که صبح برای ایماندار بسیار با ارزش است هنگامی که در سکوت با خداوند خلوت می کند، تا در لحظات آغازین روز به جمع آوری منّ بپردازد. چرا که هنوز درگیر مشغله های روزانه نشده، گرچه نمی داند که سیرت صحیح راه چیست، لیکن می داند که به منّ ِ مغذی نیاز دارد. چس در صبح زود به سعی و تلاش بپردازید تا مبادا دستانتان در گرفتن منّ ، به اندازه نیاز، آهسته باشد ؛ چراکه اگر در گرفتن آن تأخیر نمایید در خواهید یافت که پیش از اینکه گرمای روز آغاز شود همه محو خواهند شد. چه بسیار ناکامی هایی که ریشه در مسامحه در این نکته داشته اند! ناگهان در تجربیات قرار می گیرند، و روحشان می شکنند. اما چرا؟ زیرا منّ را پیش از گرمای آفتاب جمع آوری نکرده بودند. همه باید این موضوع را مد نظر قرار دهیم، و مراقب نیرنگهای شیطان باشیم ، تا ذهن ما را از موضوع حیاتی منحرف نسازد. باید تمام همّ و تلاش خود را انجام دهیم تا اگر هر واقعه غیر منتظره ای که در روز رخ می دهد، هیچ نقصان و کمبودی در منّ نداشته باشیم.

قانون سبت در مورد منّ نیز به کار رفته است.

« و واقع شد در روز ششم که نان مضاعف، یعنی برای هر نفری دو عومر برچیدند. پس همه رؤسای جماعت آمده، موسی را خبر دادند. او بدیشن گفت : "این است آنچه خداوند گفت، که فردا آرامی است، و سبت مقدس خداوند. پس آنچه برآتش باید پخت باید بپزید و آنچه در آب جوشانید بجوشانید، و آنچه باقی باشد، برای خود ذخیره کرده ، بجهت صبح نگاه دارید". پس آن را تا صبح ذخیره کردند، چنانکه موسی فرموده بود، نه متعفن گردید و نه کرم در آن پیدا شد. و موسی گفت : " امروز این را بخورید زیرا که امروز سبّت خداوند است، و در این روز

آن را در صحرا نخواهید یافت. شش روز آن را برچینید، و روز هفتمین ، سبّت است . در آن نخواهد بود". و واقع شد که در روز هفتم ، بعضی از قوم برای برچیدن بیرون رفتند، اما نیافتند. و خداوند به موسی گفت:"تا به کی از نگاه داشتن وصایا و شریعت من ابا می نمایید؟ ببینید چونکه خداوند سبّت را به شما بخشیده است، از این سبب در روز ششم ، نان دو روز را به شما می دد، پس هر کس در جای خود بنشیند و در روز هفتم هیچ کس از مکانش بیرون نرود". پس قوم در روز هفتمین آرام گرفتند» (آیات ۲۲ ــ ۳۰).

در کتاب پیدایش باب دوم چنین می خوانیم " پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت، از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت " (آیه ۳). این آیه معنای روز سبّت یا روز هفتم را مشخص می سازد؛ و باید توجه نمود که روز هفتم است و نه روز دیگر که به شکل بارزی روز استراحت خدا را نشان می دهد. این مفهوم به شکل برجسته ای در رساله به عبرانیان نیز به کار رفته است (عبرانیان ۴: ۱ ــ ۱۱). بنابراین سبّت نمادیست از آرامی خدا، اعطای آن به انسان نشان دهنده این امر است که خواسته قلبی خدا این است که انسان در آرامی او مشارکت داشته باشد. پس برای اولین بار این واژه در اینجا یافت می شود. در طول دوران پاتریارخها هیچ نشانه ای از آن دیده نمی شود، و یا حتی در دوران اسارت بنی اسرائیل در مصر، اما ظهور آن در این باب که از منّ نیز سخن به میان آمده، بسیارحائز اهمیت است.

پیش از اینکه به تشریح آن بپردازیم نکاتی هست که باید بدان توجه نمود. هدف خدا از ایجاد چنین روزی را به طور اجمالی شرح دادیم، اما همانگونه که کاملاً مبرهن است، به خاطر عقوبت گناه انسان هیچگاه از وجود این روز بهره مند نشد، نه حتی خود خدا به خاطر گناه نتوانست آرامی یابد. به همین سبب است هنگامی که مسیح خداوند به شکستن روز سبّت متهم می شود چنین پاسخ می دهد: " پدر من تا کنون کار می کند و من نیز کار می کنم" (یوحنا ۵: ۱۷). خدا نمی توانست در جاییکه گناه حضور دارد آرامش داشته باشد، و به خاطر بی حرمتی گناه نسبت به او ، نمی توانست آرامی یابد، و در نتیجه انسان نمی توانست در این آرامی با او

مشارکت داشته باشد. نویسنده رساله به عبرانیان این نکته اخیر را بسط می دهد. او نشان می دهد که بنی اسرائیل به خاطر بی ایمانی و سخت دلی نتوانستند از آن بهرهمند شوند و یوشع ایشان را آرامی نداد، و حتی در زمان داود نیز از آن به عنوان واقعه ای در آینده سخن به میان آمده است، و او چنین استدلال می نماید که "برای قوم خدا آرامی سبّت باقی می ماند " (عبرانیان ۳و ۴). بنابراین این سئوال مطرح می شود که چگونه می توان این آرامی را یافت ؟ پاسخ آن در این باب یافت می شود. همانگونه که دیدیم منّ تصویریست از مسیح، و در نتیجه این ارتباط می آموزیم که منّ همان مسیح است، و تنها مسیح است که ما را بسوی آرامی الهی هدایت می نماید. این تنها راه است. بنابراین رسول نویسنده رساله به عبرانیان چنین می نویسد، "ما که ایمان آوردیم داخل آن آرامی می گردیم" (عبرانیان ۴: ۳)، به عبارتی دیگر؛ روز آرامی به تمام کسانی تعلق دارد که به مسیح ایمان دارند و به آن آرامی داخل خواهند شد ـــ نه انچنانکه برخی اموخته اند که آرامی متعلق به زمان حال است، بلکه از فحوای متن چنین بر می آید که به شکل بارزی به آینده اشاره می کند. بنابراین آرامی به جهت قوم خدا خواهد بود. آن دسته از ایماندارانی که هم آگاهانه و هم قلباً در مسیح آرامی یافته اند کاملاً مبارک و به حق هستند، اما آرامی خدا تا هنگامی که به صحنه ابدی قدم ننهاده ایم به دست نمی آید، هنگامی که همه چیز تازه می شود، یعنی خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم او خواهند بود و خود خدا با ایشان ، خدای ایشان خواهد بود (مکاشفه ۲۱: ۱ ـــ ۷).

دو رویداد در متن است که با روز سبّت ارتباط دارد و توجه ما را می طلبد. اول اینکه برای روز ششم مقدار منّ به دو برابر افزایش می یابد، تااینکه قوم در روز هفتم آرامی یابند. ولی اگر به اراده خود در روز دیگری نسبت به جمع آوری منّ اقدام می کردند، منّ جمع آوری شده متعفن می گردید، اما اگر با در نظر گرفتن روز سبّت و در اطاعت این کار انجام می شد ، منّ سالم می ماند. با اینحال حقیقتی که می توان از آن آموخت این است که گرچه تا ابد در آرامی و فیض خدا شریک می گردیم، اما باز هم مسیح غذای ما است؛ نه اینکه بگوئیم ما برای این آرامش شادی می کنیم چون با خدا جشنی برای مسیحِ فروتن بر پا می کنیم. هیچ چیز بیشتر از

این قلب او را شاد نمی سازد که ما در محبت خدا به پسر محبوب او با وی شریک گردیم. شاید فکر دیگری نیز درباره این موضوع باشد. هرچقدر ما در اینجا (این دنیا) از وجود مسح بهره مند می شویم ، همان برای خوشی ابدی ما باقی خواهد ماند. هرگاه که منّ بیشتری جمع می کنیم ، یعنی به جای یک عومر ، دو عومر ، اگر آن را برای آرامی آینده نگاه داریم ، همانا در ابدیت منشأ قوت و شادی برای ما خواهد شد. دومین موضوع این است که برخی علی رغم زمان خداوند در روز هفتم برای چیدن منّ بیرون رفتند ولی چیزی نیافتند (آیه ۲۷). فیض خدا هرگونه که بر انسان ظاهر شود ، لیکن دل انسان همچنان به مانند گذشته خواهد بود. نا اطاعتی با ذات تباه شده او عجین شده است و در همه حال چه زیر فیض و چه زیر شریعت ، آن را بروز می دهد. خداوند توسط موسی به قوم گفته بود که چه بکنند ، ولی با اینحال خدا با شکیبایی و رحمت بی حد خود آنها را تحمل کرد.همانگونه که توضیح داده شد اگر سبّت را نمادی از آرامی خدا بدانیم با توجه به وجود گناه چه در ان هنگام و چه در آینده ، تعلیم نمادین بسیار بارزی را در فقدان منّ در روز سبّت خواهیم دید. پس منّ تا به ابد وجود خواهد داشت. این ویژگی منّ ، مسیح را هر چه بیشتر به ما می شناساند، زیرا پس از مدتی دوران بیابان برای همیشه به پایان خواهد رسید. هنگامی که قوم در بیابان است ، بدانها گفته می شود که بیشتر جمع نمایند، لیکن نباید زیاده از مصرف جمع کنند. می توان در دستور مشابهی که خداوند به موسی می دهد این تعلیم را نیز یافت .

« و موسی گفت : "این امری است که خداوند فرموده است که عومری از آن پر کنی ، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود، تا آن نان راببینند که در صحرا ، وقتی که شما را از زمین مصر بیرون آوردم، آن را به شما خورانیدم". پس موسی به هارون گفت: "ظرفی بگیر ، عومری پر از منّ در آن بنه و آن را به حضور خداوند بگذار ، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود". چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، همچنان هارون آن را پیش (تابوت) شهادت گذاشت تا نگاه داشته شود. و بنی اسرائیل مدت چهل سال منّ را می خوردند ، تا به زمین آباد رسیدند، یعنی تا به سر حد زمین کنعان داخل شدند، خوراک ایشان منّ بود. و اما عومر ، ده یک ایفه است» (آیات ۳۲ ــ ۳۶).

بی گمان در مکاشفه ۲:۱۷ در وعده به غلبه کننده در کلیسای پرغاموس به این موضوع اشاره شده است : "آنکه غالب آید از منّ مخفی به وی خواهم داد" و غیره. بنابراین نباید هرگز فرتن شدن مسیح را فراموش کرد، بلکه باید آن را به یاد داشت و قوم او با سپاسگذاری او را برای ابدیت جمع آوری نمایند.

" آن نان نهانی ، آن مسیح فروتن
آن گنج پر بهای الهی
تا ابد جان مرا سیر گرداند
مهرش دلم را مسرو ر نماید"

به همین سبب یک عومر پر را در حضور خداوند و مقابل تابوت شهادت می گذاشتند تا در نسلهای آنها نگاه داشته شود. به مدت چهل سال یعنی در طول سالهای آوارگی خود در بیابان ، و تا هنگامی که به زمین آباد رسیدند، یعنی تا به سر حد زمین کنعان داخل شدند ، غذای قوم منّ بود.

فصل دوازدهم

رفیدیم و عمالیق

خروج ۱۷

باری دیگر بنی اسرائیل به پیش رفتند و با مشکلات دیگری مواجه شدند. اما "این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اوخر عالم به ما رسیده است" (اول قرنتیان ۱۰:۱۱). بنابراین سعادتی خاص در تمام اندوه و تجارب آنها در بیابان وجود دارد.

« و تمامی جماعت بنی اسرائیل به حکم خداوند طی منازل کرده، از صحرای سین کوچ کردند، و در رفیدیم اردو زدند، آب نوشیدن برای قوم نبود. و قوم با موسی منازعه کرده، گفتند: "ما را آب دهید تا بنوشیم". موسی بدیشان گفت :"چرا با من منازعه می کنید، و چرا خداوند را امتحان می نمایید؟" و در آنجا قوم تشنه آب بودند ، و قوم بر موسی شکایت کرده گفتند: "چرا ما را از مصر بیرون آوردی، تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟" آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده ، گفت: "با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند". خداوند به موسی گفت : " پیش روی قوم برو، و بعضی از مشایخ بنی اسرائیل را با خود بردار، و عصای خود را که بدان نهر را زدی به دست خود گرفته برو. همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره ای که در حوریب است، می ایستم، و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید، و قوم بنوشند". پس موسی به حضور مشایخ بنی اسرائیل چنین کرد. و آن موضع را مسّه و مریبه نامید، به سبب منازعه بنی اسرائیل ، و امتحان کردن ایشان خداوند را، زیرا گفته بودند: "آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟" » (آیات ۱ ـــ ۷).

در مورد واقعه صخره گناه قوم باعث شد تا فیض و قدرت به مانند واقعه منّ به نمایش در آید. در رفیدیم "آب نوشیدن برای قوم نبود". و قوم چه کردند؟ آیا تجارب گذشته آنها از وفاداری خدا و مراقبت پر مهر او آنها را ترغیب به اعتماد به او

نکرده بود تا از او بخواهند که مداخله نماید؟ آیا در فکر آنها بلدرچین و منّ تازه گواهی بر این نبود که یهوه هر نیاز آنها را با کفایت خود برآورده می سازد؟ آیا نیاموخته بودند که خداوند شبان انهاست، و محتاج به چیزی نخواهند بود؟ به راستی که باید انتظار همه اینها را داشت چرا که ما از دل انسان و از ماهیت جسم بی اطلاع هستیم ؛ ولی به طور طبیعی و با توجه به کارهای اعجاب انگیز خداوند انتظار دیگری از قوم می رفت. اما به دور از همه این حدس و گمانها ، با موسی منازعه کرده گفتند: "ما را آب دهید تا بنوشیم". آنها با شکایتها و بی ایمانی خود موسی را علت تمام این بدبختیها می دانستند، و بعید نبود که با خشم خود آماده کشتن او بودند.

پیش از اینکه نیاز آنها با تدبیر زیبای خداوند برآورده شود، باید ماهیت گناه آنها به دقت بررسی شود. قوم با موسی منازعه کردند؛ اما در واقعیت همانگونه که موسی گفت آنها خداوند را امتحان نمودند (آیه ۲) ؛ و با اعمال خود چنین گفتند که " آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟" (آیه ۱۷). موسی رهبر برگزیده آنها بود و از این رو برای قوم نماینده یهوه محسوب می شد. منازعه با او در واقع منازعه با خداوند بود؛ پس گله نمودن از اوضاع و شرایط در واقع اگر نگوییم که انکار حضور خداوند است، ولی مطمئناً شک کردن به حضور او خواهد بود. زیرا ااگر ایمان داشتند که خداوند در میان آنها بود، هر شکوه و شکایتی خاموش می شد، و اطمینان می یافتند کسی که آنها را از زمین مصر بیرون آورد و آبهای دریای سرخ را شکافت و آنها را از چنگال فرعون رهانید و ا ستون آتش در شب و ستون ابر در روز ، در طول سفر هدایت نمود، به وقت مناسب صدای فریاد آنها را می شنید و نیاز آنها را برآورده می ساخت. به همین سبب راه علاج همه این تمایلات و دامهایی که شریر می گستراند که هر از چند گاهی قوم خداوند را در آن گرفتار می سازد و شادی و آرامش را از آنها می رباید، حتی هنگامی که او توطئه سقوط آنها را خود طرح ریزی نکرده باشد، اعتقادی استوار و تزلزل ناپذیر به این حقیقت است که خداوند در میان ما است، و نیز اعتقاد به اینکه او قوم خود را در هر مرحله از سفر در بیابان همچون گله ای هدایت خواهد نمود. پس برخلاف رفتار اسرائیل چقدر دیدگاه خداوند مبارکمان

کامل است. هنگامی که شیطان ایماندار را در بیابان وسوسه می نماید، او با توکلی جنبش ناپذیر بر خداوند و بر کلام ساده او، تمام وسوسه های او را دفع می نماید.

موسی نزد خداوند فریاد برآورد و خداوند نیز علی رغم گناه قوم صدای دعای او را شنید، "صخره را بشکافت و آب جاری شد ؛ در جایهای خشک مثل نهر روان گردید. زیرا کلام مقدس خود را به یاد آورد و بنده خویش ابراهیم را" (مزمور ۱۰۵: ۴۱و ۴۲). بنابراین فیض غلبه یافت و نیاز قوم برآورده ساخت. اما نکته قابل توجه ماجرا در ساختار نمونه شناختی این واقعه نهفته است. حتی صخره نیز به مانند منّ از مسیح سخن می گوید. از این روست که پولس چنین می نویسد: "زیرا که می آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می آمد و آن صخره مسیح بود" (اول قرنتیان ۱۰ :۴). اما پیش از اینکه از صخره آب جاری شود به آن زده شد. خدا به موسی گفته بود که عصا را در دست گیرد ــ عصایی که بدان نهر زده بود ــ و در آنجا یهوه پیش روی او بر آن صخره در حوریب ایستاده بود، او باید به صخره می زد، "تا آب از آن بیرون آید و قوم بنوشند". همانگونه که گفتیم عصا نمادی است از قدرت خدا، و با زدن آن در وقع عمل قدرت داوری او آشکار می شود. پس مشاهده می کنیم که با زدن به صخره ضربه داوری خداوند بر مسیح بر روی صلیب فرود می آید. صخره ای که موسی بدان زد، همانا مسیح مصلوب است. توجه نمایید که این گناه قوم بود که باعث شد با عصا به صخره زده شود، که این امر خود تمثیل روشنی است از این حقیقت که او به خاطر گناهان ما مجروح و به خاطر شرارت ما مضروب گردید. مطمئناً این موضوع دور نمایی است از مقدسین و گناهکاران. گناهکاران مسیحی را بر روی صلیب می نگرند که متحمل داوری گناهان آنها شده است، و اگر در آن تعمق نمایند در خواهند یافت که چه چیز در نظر خدای قدوس گناه محسوب می شود، و هرگاه که این موضوع را دریافتند آنها را آگاه نمایید از اینکه اگر توبه ننمایند و به بی ایمانی خود ادامه دهند چه سرنوشتی در انتظارشان خواهد بود. زیرا اگر خدا به هنگام رویارویی با مسأله گناه پسر خود را فدا نمی کرد، پسری که خوشی دل او بود، او که قدوس، بی آزار و بری از گناه بود، چگونه گناهکاران به انتظار رهایی می نشستند؟ علاوه بر این مقدسین نمی توانند دایماً برگشته به صلیب بنگرند. و هرگاه که با فیض خدا قدرت می یابند تا بگویند ، "خود

گناهان ما را در بدن خویش بر دار متحمل شد "(اول پطرس ۲: ۲۴)، دلهایشان لمس شده، فروتن می گردند. آنها تا به ابد، هیچگاه فراموش نخواهند کرد که گناهان آنها علت آن مرگ او بود ؛ و از سویی هیچگاه از یاد نخواهند برد که خدا در هر جنبه از شخصیت او جلال یافت، و به همین سبب این موضوع بنیاد ابدی و تغییر ناپذیر برکت آنها محسوب می شود. در واقع این یک حقیقت بسیار ارزشمند و پر جلال است که پیش از اینکه قوم از آب بنوشند باید به صخره مضروب می گردید. تا آنجاییکه مسأله گناه مطرح بود ــ گناهی که خدا را در برابر تمام این جهان برحرمت ساخت ــ خواسته خدا این بود که خود جلال یابد و فقدان آب نیز تنبیهی برای قوم بود و برای زنده ماندن به آن آب احتیاج داشتند. اما تنها خدا می توانست آنها را مهیا سازد، و به همین دلیل در فرامینی که به موسی داده شد تجلی زیبای دیگری از فیض قلبی او به نمایش گذاشته می شود.

موسی به صخره زد و " آب از آن بیرون آمد". این بدان معنی نیس که قبلاً چنین امری غیر ممکن بود، بلکه گناه مانع انجام این کار بود. رحمت و شفقت او ، فیض و محبت او همه در وی جمع شده بودند. اما بلا فاصله پس از اینکه کفاره کامل شد، و به موجب آن قدوسیت خدا تا به ابد رضایت حاصل نمود، دروازه های قلب او گشوده شد تا نهر های فیض و حیات را بر دنیا جاری ساز. به همین سبب در متی هنگامی که مسیح روح را تسلیم می کند ، چنین می خوانیم ، "ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دو پاره شد" (متی۲۷: ۵۰ و ۵۱). حال دیگر خداوند می توانست در عدالت و با فیض و با هدیه نجات بر دنیای گناهکار آشکار شود، و انسان ــ ایماندار ــ می توانست با جسارت به حضور او داخل شود. راهی که انسان می توانست توسط آن در برابر نور کامل قدوسیت تخت خدا بایستد آشکار شده بود.

آبی که از صخره جاری شد نمادیست از روح القدس به عنوان قدرت حیات. این موضوع در انجیل یوحنا بسیار واضح است. به همین سبب است که خداوند مبارکمان به زن سامری می گوید،" لیکن کسی که از آبی که من به او می بخشم بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می جوشد" (یوحنا۴ :۱۴). در یوحنا باب ۷ او ازهمان تصویر

استفاده می کند و یوحنا چنین می گوید: "این را درباره روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روحالقدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا بحال جلال نیافته بود" (آیه ۳۹). از این عبارت دو موضوع بسیار روشن است ــ اول اینکه " آب حیات" نمونه ایست از روح القدس؛ و دوم اینکه این "آب حیات" یا روح القدس تا هنگامی که عیسی هنوز جلال نیافته بود قابل دسترسی نبود. به عبارت دیگر، پیش از اینکه آبهایی که جاری می شوند عطش را رفع نمایند، باید به صخره زده می شد.

درس عملی بزرگی در این است که نمی توان از آن اغماض کرد. چیزی نیست که بتواند نیازهای لایزال انسان را ارضا نماید، مگر روح القدس که قوت حیات است ، قوت حیات ابدی ، و این برکت تنها از طریق مسیح مصلوب و قیام کرده به دست می آید. به همین سبب او نزد یهودیان فریاد برآورده گفت،" هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد"(یوحنا ۷: ۳۷). اما با اینحال اعلان آن خیلی زودتر می آید، "هر که تشنه باشد ، بیاید و هر که خواهش دارد، از آب حیات بی قیمت بگیرد " (مکاشفه ۲۲:۱۷). باشد که هر کسی که این عبارات را بخواند این حقیقت با قدرت روح القدس   روح و جان او تحت تأثیر خود قرار دهد.

پس خداوند با فیض خود شکایتهای قوم خود را پاسخ گفت، و به آنها آب بخشید که بنوشند؛ اما آن موضع را مسّه و مریبه نامید ــ و این نامها همچو یادبودی از گناه ایشان باقی ماند.

بلافاصله پس از جاری شدن آب از صخره، جنگ با عمالیق واقع می شود. ارتباط این وقایع از آن جهت که طریقها و حقایق الهی را روشن می سازند بسیار حائز اهمیت هستند. منّ همان مسیح است، آبِ جاری نمادی است از روح القدس ؛ و حال پس از نوشیدن این روح، جنگ واقع می شود. باید چنین می شد ؛ زیرا "خواهش جسم بر خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم ؛ و این دو با یکدیگر منازعه می کنند بطوری که آنچه می خواهید نمی کنید" (غلاطیان ۵: ۱۷). ترتیب این وقایع نیز چنین است. پس ممکن است این سئوال مطرح شود که عمالیق نماد چیست؟ غالباً آن را نما جسم دانسته اند، اما این موضوع فقط قسمتی از

حقیقت است. ماهیت واقعی عمالیق را نیز می توان به آسانی از منشأ آن دریافت. اما نکته ای که باید در اینجا تمییز داده شود این است که عمالیق به طور علنی با دشمنی با قوم خدا می پردازند، و می خواهند که مانع پیشروی قوم شوند و تا آنجاییکه خواستند آنها را از روی زمین محو سازند. پس این قدرت شیطان است که در جسم عمل می کند و پیشروی بنی اسرائیل را به مبارزه می طلبد. نیرنگ شیطان را می توان از انتخاب زمان جنگ در یافت. درست پس از گناه قوم زمان مناسبی بود برای حمله دشمن تا قوم تصور کنند مورد نارضایتی خداوند وقع شده اند. روش او همیشه اینچنین است اما اگر خدا با قوم خود است، نخواهد گذاشت که دشمن مایه تباهی شود. به راستی که اگر قوم به حال خود رها می شدند به سادگی پراکنده می شدند ، اما او که آنها را از آبهای دریای سرخ عبور داده بود، حال نخواهد گذاشت که هلاک گردند. خداوند درفش آنها است و از این رو در دفاع از آنها اطمینان بود. حال بیایید ببینیم که چگونه عمالیق شکست خوردند.

« پس عمالیق آمده در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند. و موسی به یوشع گفت :" مردان برای ما برگزین و بیرون رفته با عمالیق مقاتله نما و بامدادان من عصای خدا را به دست گرفته بر قله کوه خداهم ایستاد". پس یوشع به طوری که خدا او را امر فرموده بود کرد تا با عمالیق محاربه کند. و موسی و هارون و حور بر قله کوه برآمدند. و واقع شد که چون موسی دست خود را بر می افراشت اسرائیل غلبه می یافتند و چون دست خود را فرز می گذاشت عمالیق چیره می شدند. و دستهای موسی سنگین شد. پس ایشان سنگی گرفته زیرش نهادند که بر آن بنشیند. و هارون و حور یکی از این طرف و دیگری از آن طرف دستهای او را بر می داشتند و دشتهایش تا غروب آفتاب برقرار ماند. و یوشع، عمالیق و قوم او را به دم شمشیر منهزم ساخت " (آیات ۸ ــ ۱۳).

پیش از هر چیز می بینیم که یوشع به فرمان موسی رهبری مران برگزیده برای جنگ را بر عهده می گیرد. یوشع نمایانگر مسیح است، او با قوت روح نجات یافتگان را در نبرد هدایت می نماید. چه تسلی زیبایی! اگر شیطان با هدف حمله به قوم رزم آرایی می کند، از سویی دیگر مسیح مردان برگزیده را برای رویارویی با

دشمن هدایت می نماید. این موضوع بارها و بارها در تاریخ اسرائیل به تصویر کشیده شده است؛ و در مورد نبرد ایمانداران در این دوره نیز صادق است. اگر درک این موضوع ذهن ما را در برابر توان فرساترین مشکلات آرامی دهد، پس این امر به ما کمک خواهد کرد تا از انسان دست کشیده و بر خداوند توکل نماییم. و ما را قادر می سازد تا اعمال و تمهیدات عجولانه انسانها را بسنجیم و رهایی خود را تنها در خداوند، رهبر قوم خود جستجو نماییم. به عبارتی دیگر باید به یاد داشته باشیم که نمی توان در برابر دشمن به طرز موفقیت آمیزی جنگید مگر با قدرت روح خدا.

موضوع دیگری نیز هست. یوشع جنگجویان خود را به سوی دشت هدایت می کرد و موسی ـــ به همراه هارون و حور ـــ به قله کوه رفتند و جنگی که در زیر کوه در جریان بود به بر افراشتن دستهای موسی بستگی داشت. پس در این واقعه موسی نمادی از مسیح در مقام شفیع است. در حالی که او قوم خود را با قدرت روح هدایت می نماید با شفاعت خود در حضور خدا انگیزه در قوم ایجاد می کند و فیض و رحمت را برای آنها تضمین نموده و به وقت خود به آنها مدد می رساند. بنابراین قدرت آنها برای جنگ کردن به شفاعت کهانتی او بستگی داشت البته قدرت روح توسط این شفاعت آنها را پیش می برد. پولس در رساله رومیان ۸: ۳۴ ـــ ۳۷ این حقیقت را روشن می سازد : " آیا مسیح که مرد بلکه نیز برخاست آنکه به دست راست خدا هم است و ما را نیز شفاعت می کند؟ کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ (ما نیز می افزاییم یا عمالیق) .... بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم، بوسیه او که ما را محبت نمود» .

خداوند عیسی خود رابطه بین کار خود در آسمان با عمل روح بر روی زمین را به شاگردان خود آموخت: "زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد" (یوحنا ۱۶: ۷). به همین سبب او نیز روح القدس را "تسلی دهنده دیگر" می نامد (یوحنا ۱۴: ۱۶). و یوحنای رسول همین لقب را در مورد خداوندمان به کار می برد(شفیع، که در واقع همان کلمه پاراقلیت است ـــ اول یوحنا ۲: ۱).

اما هیچ انسانی نمی تواند نمونه ای کامل از مسیح باشد. دستان موسی سنگین شده بود و هارون و هور دستهای او را نگاه می داشتند. با اینحال این موضوع خود به طور جامع تری بیان کننده حقیقت شفاعت مسیح است. گرچه هارون هنوز به طور رسمی تقدیس نشده بود این کار او نمایانگر مقام کهانت است و اگر معنی نام حور مورد توجه قرار دهیم می توانیم او را نمادی از نور و پاکی بدانیم. بنابراین هر دو کنار یکدیگر نمایانگر شفاعت کهانتی مسیح هستند که با قدوسیت تمام در برابر خداوند در ایمان انجام دادند. و به همین سبب مسیح و کاری که او برای ما کرده است بنیاد شفاعت به شمار می آید، که همیشگی و پر ثمر است. باید به دقت به این درس توجه نماییم. نبردی که در این دنیا انجام می شود بسته به قدرت جنگجویان نیست و نه حتی به روح القدس بلکه به صبرو ثمر بخش بودن شفاعت مسیح بستگی دارد. زیرا هرگاه که موسی دست خود را بر می افراشت اسرائیل غلبه می یافت؛ و هرگاه که دست خود را فرو می گذاشت عمالیق چیره می شدند. پس برای جنگ همبستگی لازم است. یعنی شاید برای نبرد آمادگش داشته باشیم اما اگر در کنار هم نباشیم شکست ما اجتناب ناپذیر خواهد بود. پس مسیح در اعلی مدافع ما است و او با قدرت روح ما را رهبری می کند، و هنگامی که شریر حتی دشمنان و خصمانمان برعلیه ما می جنگند خواهند لرزید و شکست خواهند خورد. دیگر هیچ دشمنی نخواهد توانست در مقابل قوم خداوند بایستد.

پس عمالیق به دوم شمشیر منهدم شدند، اما این پیروزی ـــ کشف منشأ قدرت آنها و ذات تغییر ناپذیر دشمن ـــ نباید فراموش می شد. و باید همچو یادگاری در کتاب ثبت می شد.

« پس خداوند به موسی گفت: "این را برای یادگاری در کتاب بنویس و به سمع یوشع برسان که هرآینه ذکر عمالیق را از زیر آسمان نحو خواهم ساخت". و موسی مذبحی بنا کرد و آن را یهوه نسی نامید. و گفت: "زیرا که دست بر تخت خداوند است که خداوند را جنگ با عمالیق نسلاً بعد نسل خواهد بود» (آیات ۱۴ ـــ ۱۶).

این یادگاری خود از دو چیز تشکیل شده است، یکی ثبت رهایی از عمالیق و دیگری براندازی نهایی آنان. هرگاه خداوند برای دفاع از قوم خود قدرتش را نمایان می سازد این ماهیت دوگانه خود را آشکار می سازد. هرگاه او وارد صحنه می شود و آنها را از نهاجم دشمنان می رهاند در واقع آنها را از حفاظت و مراقبت دایمی اطمینان می دهد. بنابراین آنها باید هر مداخله الهی بین خود و دشمنان را به گوش دیگران برسانند و بر قلب خود ثبت نمایند، هم به عنوان یدگاری از گذشته و هم ضمانتی بر حمایت تغییر ناپذیر خدا. به همین سبب است هنگامی که نویسنده مزمور رهایی گذشته را جشن می گیرد فریاد سر داده می گوید: "اگر لشکری بر من فرود آید دلم نخواهد ترسید "(مزمور ۲۷ :۳). موسی با همین اطمینان مذبحی بنا نمود. او با بنا نمودن این مذبح با خوشحالی بر دخالت دست الهی اعتراف کرد و همچنین اعلام نمود که تمجید این پیروزی از آن خداوند است. دقیقاً در همین جا است که بسیاری سقوط می نمایند. خداوند مدد و رهایی را عطا می کند اما آنها فراموش می کنند که برای او مذبحی بنا نمایند. آنها که از تنگناها و گرفتاریها نزد خدا آمدند همیشه پس از اینکه از مشکلات رهایی یافتند فراموش می کنند که او را تمجید نمایند. و همچو موسی عمل نمی کنند. به عبارتی به مانند او مذبحی بنا نموده و در مقابل تمام اسرائیل اعلام نمایند که خدا است که برای ما جنگیده و پیروزی را برای ما به ارمغان آورده است. و این موضوع با نام یهوه نسی اعلام شد. پس او بود که تمام لشکریان را هدایت نمود و او همان است که اکنون لشکریان ما را هدایت می کند؛ زیرا او هیچوقت از خصومت با عمالیق دست بر نخواهد داشت. لازم است که این موضوع را با تمام چشم انداز آن در نظر داشته باشیم و اگر حقیقت یهوه نسی را به قدرت در خود حفظ نماییم قلبمان در اطمینان ساکن خواهد شد. نبرد از آن خداوند است، ما زیر پرچم او می جنگیم و به همین سبب با وجود پافشاری سرسختانه دشمن پیروزی از آن ماست.

فصل سیزدهم

برکت دوران طلایی

خروج ۱۸

این فصل پایانی است بر استیلای فیض در تاریخ اسرائیل. از مصر تا سینا فیض محض خدا حکومت می کرد. اما در سینا قوم خود را زیر حاکمیت شریعت قرار دادند. پس این موضوع ویژگی خاص باب هجده است. همانگونه که توضیح داده شد منّ بیانگر تجسم مسیح است. سنگی که بدان زده شد بیانگر مرگ او است و آبی که از آن جاری شد ثمره روح القدس است، و اکنون، پس ازآغازدوران روح، تصویری از جاری شدن برکات بر یهود و غیر یهود و برقراری یک نظام حکومتی در اسرائیل را پیش رو داریم. در واقع این باب یک تعریف نمونه شناختی از کلیسا، یهودیان و غیر یهودیان به دست می دهد. اگر نکات گوناگون متن ذیل را از هم متمایز نماییم ، این موضوع بر ما روشن خواهد شد.

« و چون یترون کاهن مدیان پدر زن موسی آنچه را که خدا با موسی و قوم خود اسرائیل کرده بود شنید که خداوند چگونه اسرائیل را از مصر بیرون آورده بود، آنگاه یترون، پدر زن موسی ، صفوره زن موسی را برداشت بعد ار آنکه او را پس فرستاده بود. و دو پسر او را که یکی را جرشون نام بود ، زیرا گفت :"در زمین بیگانه غریب هستم" و دیگری را الیعاذر نام بود، زیرا گفت : "که خدای پدرم مددکار من بوده است، مرا از شمشیر فرعون رهانید". پس یترون ، پدر زن موسی ، با پسران و زوجه اش نزد موسی به صحرا آمدند، در جایی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود. وبه موسی خبر داد که من یترون، پدر زن تو و دو پسرش نزد تو آمده ایم. پس موسی به استقبال پدر زن خود بیرون آمد و او را تعظیم کرده، بوسید و سلامتی یکدیگر را پرسیده ، به خیمه در آمدند. و موسی پدر زن خود را از آنچه خداوند به فرعون و مصریان به خاطر اسرائیل کرده بود خبر داد، و از تمامی مشقتی که در راه بدیشان واقع شده خداوند ایشان را رهانیده بود. و یترون شاد گردید، و به سبب تمامی احسانی که خداوند به اسرائیل کرده ، ایشان را از دست مصریان رهانیده بود. و

یترون گفت:"متبارک است خداوند که شما را از دست مصریان و از دست فرعون خلاصی داده است، و قوم خود را از دست مصریان رهانیده. الای دانستم که یهوه از جمیع خدایان بزرگتر است، خصوصاً در همان امری که بر ایشان تکبر می کردند". و یترون پدر زن موسی، قربانی سوختنی و ذبایح برای خدا گرفت، و هارون و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند تا با پدر زن موسی به حضور خدا نان بخوند» (آیات ۱ ــ ۱۲).

در اینجا می بینیم که یترون ، کاهن مدیان و پدر زن موسی وارد صحنه می شود. او تمام کارهایی را که خدا برای قوم خود کرده بود، شنید و صفوره و دو فرزندش را نزد موسی برد. اسامی فرزندان موسی خود بیانگر ویژگی نمونه شناختی این واقعه است. فرزند اول جرشون نام دارد، " زیرا گفت:« غریب هستم» ، یا به عبارتی یک مسافر "در زمین بیگانه" . این خود یاد آور روزهای فرساینده ایست که اسرائیل از سرزمین خود دور شده و همچون بیگانگان در سراسر دنیا پراکنده گردیدند (مراجعه نمایید به اول پطرس ۱:۱). فرزند دوم الیعازر نام دارد. "خدای پدرم مددکار من بوده، مرا از شمشیر رهانید". شکی نیست که این عبارت یادآوری گذشته است، اما از سویی دیگر نبوتی از روزهای آینده محسوب می شود و از نظر نمونه شناختی از نجات نهایی اسرائیل سخن می گوید. از آماده سازی آنها برای ورود به برکات سلطنت مسیحا. از این رو دو این دو اسم دو دوره مجزا را در ارتباط خدا با اسرائیل مشخص می سازند: نام یا دوره اول در بر گیرنده تمام مدتی است که قوم توسط آشور به بابل به اسارت برده می شوند، درحالیکه نام دوم اشاره ایست به آن لحظه ای که خداوند به ناگاه ظاهر شده و بر علیه ملتهایی که توطئه کرده اند تا بر علیه اسرائیل بجنگند پیش خواهد تاخت و قوم خود را از چنگال آنان خواهد رهانید (زکریا ۱۴). اما در این واقعه اندوه برای پراکندگی در دنیا و همچنین رهایی از شمشیر فرعون اشاره به گذشته دارد، و اکنون به طرز نمادین در انتظار طولانی برای برکت بسر می برند.

کلیسا در صفوره دیده می شود. او که زن غیر یهودی موسی بود، نمادی از کلیسا محسوب می شود. پس همه دست به دست هم می دهند تا جزئیات دوران طلایی این تصویر را به نمایش بگذارند. زیرا هنگامی که اسرائیل از اسارت رهایی

می یابد، تحت قدرت شادی بخش عمانوئیل به شادی می پردازد، کلیسا نیز که با شادی خود در جلال سلطنت هزار ساله شریک است نقش خود را در این دوران ایفا می کند. آن روز، روزی خواهد بود با شادی وصف ناپذیر به خاطر وجود مسیحا، همان کسی که بر حسب جسم از ذریت داود آمد، و هر تپش شادی در او، موجی از شادی را در قلب کلیسا زنده می سازد و کلیسا، عروس بره خواهد بود. پس مسیح کلیسا در شادی برای روز حمایت از اسرائیل همکاری خواهند نمود، گرچه سهم کلیسا در این امر کمتر خواهد بود.

سپس غیریهودیان را در مقابل داریم که درواقع اعتراف و دعای یترون نمادی از آنها محسوب می شود. موسی که یهودی است یترون را "از آنچه خداوند به فرعون و مصریان به خاطر اسرائیل کرده بود خبر داد، و از تمامی مشقتی که در راه بدیشان واقع شد، خداوند ایشان را از آن رهانیده بود". این ارتباط باعث می شود که دل یترون تسلیم شده به خاطر رهایی اسرائیل به شادی پرداخته ، خداوند را ستایش کرده و برتری مطلق او را اعتراف نماید. از این روســـت که در مـــزامیر چنین می خـــــوانیم، "مرا از منازعه قوم رهـــانیده، سر امـــــتها "(غیریهودیان)" ساخته ای. قومی را که نشناخته بودم ، مرا خدمت می نمایند. به مجرد شنیدن، مرا اطاعت خواهند کرد؛ فرزندان غربا نزد من تذلّل خواهند نمود (مزمور۱۸: ۴۳و۴۴).

سپس یترون به همراه هارون و مشایخ اسرائیل به همراه موسی در ستایش خداوند متحد می شوند. موسی در اینجا پادشاه است و با اینحال به همراه اسرائیل و غیر یهودیان (یترون) در مقابل خدا نان می خورد. و این امر اتحاد اسرائیل و غیر یهودیان در پرستش را بر ما روشن می سازد. این همان صحنه ای است که اشعیای نبی آن را پیشگویی کرد : "و در ایم آخر واقع خواهد شد که کوه خداوند بر قله کوه ها ثابت خواهد شد و فوق تلها بر افراشته خواهد گردید و جمیع امتها بسوی آن روان خواهند شد. و قوم های بسیاری عزیمت کرده، خواهند گفت: "بیایید تا بکوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآییم تا طریق های خویش را به ما تعلیم دهد و به

راه های وی سلوک نماییم. زیرا که از شریعت از کوه صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد" (اشعیاء ۲: ۲و۳).

در ادامه باب چگونگی پیدایی داوری و سیطره شریعت را می بینیم:

« بامدادان واقع شد که موسی برای داوری قوم بنشست، و قوم به حضور موسی از صبح تا شام ایستاده بودند. و چون پدر زن موسی آنچه را که او به قوم می کرد دید، گفت: "این چه کار است که تو با قوم می نمایی؟ چرا تو تنها می نشینی و تمامی قوم نزد تو از صبح تا شام می ایستند؟" موسی به پدر زن خود گفت که "قوم نزد من می آیند تا از خدا مسألت نمایند. هر گاه ایشان را دعوی شود، نزد من می آیند و میان هر کس و همسایه اش داور می کنم، و فرایض و شرایع خدا را بدیشان تعلیم می دهم". پدر زن موسی به وی گفت: "کاری که تو میکنی خوب نیست. هرآینه تو و این قوم نیز که با تو هستند، خسته خواهید شد، زیرا که این امر برای تو سنگین است. تنها این را نمی توانی کرد. اکنون سخن مرا بشنو. تو را پند می دهم و خدا با تو باد؛ و تو برای قوم به حضور خدا باش، و امور ایشان را نزد خدا عرضه دار. و فرایض و شرایع را بدیشان تعلیم ده، و طریقی را که بدان می باید رفتار نمود، و عملی را که می باید، بدیشان اعلام نما و از میان تمامی قوم ، مردان قابل را که خدا ترس و مردان امین، که از رشوت نفرت کنند، جستجو کرده، بر ایشان بگمار ، تا رؤسای هزاره و رؤسای صده و رؤسای پنجاه و رؤسای ده باسند. تا قوم پیوسته داوری نمایند، و هر امر بزرگ را نزد تو بیاورند، و هر امر کوچک را خود فیصل دهند. بدین طور بار خود را سبک خواهی کرد، و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد. اگر این کار را بکنی و خدا تو را چنین امر فرماید، آنگاه یارای استقامت خواهی داشت، و جمیع این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید". پس موسی سخن پدر زن خود را اجابت کرده ، آنچه او گفته بود به عمل آورد. و موسی مردان قابل از تمامی اسرائیل انتخاب کرده، ایشان را رؤسای قوم ساخت، رؤسای پنجاه و ده. و در داوری قوم پیوسته مشغول می بودند. هر امر مشکل را نزد موسی می آوردند، و هر دعوی کوچک را خود فیصل می دادند. و موسی پدر زن خود را رخصت داد و او به ولایت خود رفت» (آیات ۱۳ ــ ۲۷).

دو موضوع هست که باید به دقت از هم تمییز داده شوند ــ قصور موسی و موضوعی که انتصاب حاکمان بر قوم به طرز نمادین به ما آشکار می شود. اگر بخواهیم ابتدا به موضوع دوم بپردازیم ، مبرهن است که تدارک برای داوری بر قوم به شکلی نمادین حکومتی را به تصویر می کشد که مسیح آن را بنیان می نهد و پادشاهی آن را بر عهده می گیرد. نویسنده مزمور در باب این موضوع چنین می گوید : «او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف. آنگاه کوه ها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تلها نیز در عدالت» (مزمور ۷۲ :۲و۳). وبه مین سبب با این رویداد این قسمت نیز به پایان می رسد. اما در حالیکه این امر از جانب خدا بود، نباید کتمان کرد که موسی با گوش دادن به سخنان یترون مرتکب قصوری شده است. و اگر نه برخی از با ارزش ترین تعالیم از دست می رفت. اولین اشتباهی که اومرتکب شد این بود که سخنان یترون را در این باره گوش داد. خداوند به او این مقام را بخشیده بود و او باید در هر امری از خداوند کمک بخواهد. سخنانی که یترون پیش دستی نمود در واقع ظاهر فریب و زیرکانه بودند. همه اینها به خاطر اضطراب او از وداع با داماد خود بود. """کاری که تو میکنی خوب نیست. هرآینه تو و این قوم نیز که با تو هستند، خسته خواهید شد، زیرا که این امر برای تو سنگین است. تنها این را نمی توانی کرد". پس برای اینکه موسی پند او را انجام دهد، باز گفت " بدین طور بار خود را سبک خواهی کرد، و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد. اگر این کار را بکنی و خدا تو را چنین امر فرماید، آنگاه یارای استقامت خواهی داشت، و جمیع این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید". سخنان یترون خداوند را مد نظر نداشت بلکه موسی. اما تمام استدلالاتی که یترون مطرح کرد تنها یک انسان عادی را تحت تأثیر قرار می داد. کیست آن کسی که، حتی در میان خادمین خدا، هر از گاهی بار مسئولیت خود را درک نمی کند ، و از سبک ترشدن بار مسئولیت خود شاد می گردد؟ به راستی چه فریبی از این بزرگتر که نگران راحتی خود باشیم. اما اگر چه این موضوع بس خطیر است ، چنانکه برای موسی نیز بود، لیکن اگر او منشأ قدرتی که داشت را به یاد می آورد مطمئناً تسلیم این خوسته نمی شد. چرا که اگر او در امر قضاوت و داوری قوم از سوی خداوند و برای خداوند بود، یقیناً فیض خدا برای خادمش کافی بود.

درکتاب اعداد می بینیم هنگامی که موسی نزد خداوند گله و شکایت می کند، یترون با سخنان خود به موسی چنین تلقین نمود که، "من به تنهایی نمی توانم تحمل تمامی این قوم را بنمایم زیرا بر من زیاد سنگین است" (اعداد۱۱: ۱۴). خداوند شکایت موسی را شنید و او را مدد نمود تا هفتاد مرد را برای کمک در کار خود به همکاری بطلبد و چنین گفت، "از روحی که بر توست گرفته بر ایشان خواهم نهاد تا با تو متحمل بار این قوم باشند و تو به تنهایی متحمل آن نباشی" (آیه ۱۷). از این رو اگر چه خداوند خواسته وی را اجابت نمود، اما دیگر موسی تنها قدرت اداره کننده قوم نبود، بلکه او خوانده شد تا آن هفتاد تن در روح خدا که تنها در او بود سهیم شوند. از دیدگاه انسانی ، مشورت یترون بسیار حکیمانه و منطقی بوده و نمایانگر فراست در امور دنیا است؛ اما از نگاه خدا پذیرش این امر نشانه شک و بی اعتقادی بود. در واقع دور اندیشی در این امر خدا را به دست فراموشی سپرده و سلامتی موسی را مد نظر قرار می داد، وغافل از این حقیقت که آن موسی نبود که عمل می کرد، بلکه خداوند بود که در موسی کار می کرد، او بود که بار اسرائیل را متحمل می شد؛ به عبارتی موسی به قوت خود عمل نمی کرد بلکه با قوتی که از خدا داشت. شایسته است که این حقیقت بسیار مهم را مد نظر قرار دهیم که در هر خدمت، اگر برای خداوند کار می کنیم و با مشکلات روبرو می شویم، باید ایت مشکلات را بسنجیم ، البته نه با قابلیتهای خود بلکه با قوت خداوند. خدا هرگز ما را با قدرت خودمان روانه خدمتی نمی کند، زیرا هر خادم واقعی تحت پوشش قدرت الهی قرار دارد. ممکن است موسی از مأموریت خود نا امید باشد و پولس از خار در جسم خود ضعیف، اما کلام الهی به هر دو این را می گوید، "اگر گوش شنوا داری فیض من تو را کافیست".

از این روایت تعالیم ارزشمند بسیاری می توان آموخت. اول اینکه گوش سپردن به نصایح خویشان در کار خداوند کاریست بس خطیر. هنگامی که خداوندمان عیسی به همراه شاگردان خود سخت مشغول خدمت بود، به حدیکه نمی توانستند حتی نان بخورند، دوستان و خویشان اوخواستند تا او را باز دارند زیرا با خود گفتند که او اختیار خود را از دست داده است. آنها به سخنان خدا نمی اندیشیدند، و قادر نبودند اشتیاقی که او را به سوی کامل کردن خدمت خود سوق می داد درک

نمایند. خویشان به خواسته های خود و یا عواطف انسانی خود می نگرند و به همین سبب چشمانی که یکی نیست نمی تواند در حضور خدا به درستی قضاوت نماید. شکی نیست موسی و صفوره در کاری که خدا آنها را طلبیده بود باید از خود گذشتگی نشان می دادند. با این همه موسی به این موضوع نه هیچ ارجی نهاد و نه احترامی برای آن قائل شد، اگر چه کاملاً به این مسأله واقف بود، او با عزمی راسخ گوشهای خود را به روی صدای زیرکانه اغواگر که در شخص یترون بود، بست.

ثانیاً پی می بریم که هر گاه سخنان حاکی از بی اعتمادی و شکایت به قلبمان راه می یابد، به سادگی از آن بیرون نخواهد رفت. همانگونه که موسی در اعداد ۱۱، همین سخنان را در شکایت خود که یترون به وی پیشنهاد آن را داده بود به کار می برد. دقیقاً در همین جاست که شیطان بسیار موفق عمل می کند. ممکن است تصویری کمرنگ از یک فکر و یا کنایه در ذهنمان شکل بگیرد که بلافاصله شیطان سر می رسد و آنها را تبدیل به سخنانی کرده و به روحمان تزریق می کند. به عنوان مثال احساس ضعیف بودن در خدمت، و حتی ممکن است به خاطر ضعف احساس نا امیدی هم کنیم، اغلب شیطان به سراغ ما می آید و می گوید که بیش از توانمان خدمت می کنیم و اگر این وسوسه را بپذیریم برای سالها این فکر بر ما سنگینی خواهد کرد، حتی اگرآن را در مصاحبت خود با خدا زمزمه هم نکنیم. از این رو نیاز ما این است که مراقب دل خود باشیم که مبادا از دامهایی که دشمن می گستراند غافل بمانیم.

و سرانجام موضوع بسیار مهم این است که نظم انسان به هیچ وجه بیانگر تفکر خدا نیست. از نظر انسان نظامی که یترون پیشنهاد کرد بسیار زیبا و سیستماتیک ، و بیش از بیش تضمین کننده اجرای عدالت در میان قوم بود. انسان همیشه فکر می کند که می تواند نظمی که خدا ایجاد کرده را بهبود بخشد. و البته که راز سقوط کلیسا نیز در همین امر نهفته است. انسان به جای اینکه به کلام خدا که آشکار کننده تفکر الهی است توسل جوید ، عقاید، برنامه ها و نظام های فکری خود را ارایه می کند و به همین سبب است که جلوه بیرونی نسیحیت تشکیل شده است ازفرقه ها و اختلافات متعدد. سلامت قوم خدا در وفاداری قاطعانه آنها از کلام

خدا است، و از این رو نپذیرفتن کلام خدا موجب پذیرش مشورت و پندهای انسانی می شود که از کلام خدا دور است.

یترون کار خود را به انجام رسانید و موسی را رخصت داد و او به ولایت خود بازگشت(آیه ۲۷). چه تضادی بین موسی و بنی اسرائیل وجود دارد! قوم در طریق خدا که به سوی سرزمین او ختم می شد گام نهاده بودند و از این رو مسافرانی بودند که از بیابان می گذشتند، اما یترون راه خود (نه راه خدا) را رفته رهسپار سرزمین خود (نه سرزمین خدا) شد. پس بجای طریق سلوک خانه ای برای خود داشت که ثابت بود و سبت را نگاه نمی داشت اما آسایش خود را یافته بود.

فصل چهاردهم

سینا

خروج ۱۹و ۲۰

این دو با سرآغاز دوره ای جدید است. همانگونه که پیشتر گفتیم تا فصل ۱۸ دوران فیض حاکم بود وبنا به همین دلیل تمام روابط خدا با قوم تحت الشعاع فیض بود، اما از این قسمت قوم با رضایت کامل خود را تحت الزامات سر سخت شریعت قرار می دهند. کوه سینا تجلی این دوره است و به همین دلیل هم تا به آخر در بطن این دوره قرار دارد. رسول نویسنده رساله به عبرانیان کوه صهیون که تخت فیض آسمانی در آن قرار دارد مقایسه می نمایدو چنین می گوید، "زیرا تقرب نجسته اید به کوهی که می توان لمس کرد و به آتش افروخته و نه به تاریکی و ظلمت و باد سخت، و نه به آواز کرنا و صدای کلامی که شنوندگان التماس کردند که آن کلام دیگر بدیشان گفته نشود .... بلکه تقرب جسته اید به جبل صهیون" (عبرانیان ۱۲: ۱۸ ــ ۲۲). او نشان می دهد که سینا در گشته و دوره ای دیگر جای آن را گرفته است که تجلی این دوره ، کوه صهیون است. بابهایی که پیش رو داریم با باب قبل ارتباط دارند زیرا زمان و مکان به طور مجزا درآن مشخص شده اند. "در ماه سوم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از زمین مصر ، در همان روز به صحرای سینا آمدند. و از رفیدیم کوچ کرده ، به صحرای سینا رسیدند و در بیابان اردو زدند و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند" (آیات ۱و۲). پس خدا کلامی را که به موسی گفته بود به انجام رسانید ، "البته با تو خواهم بود. و علامتی که من تو را فرستاده ام این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد" (خروج۳: ۱۲). آنها باید جشنی برای خداوند بر پا کنند (مراجعه نمایید به خروج ۵: ۱و ۱۰: ۹) و باید با شناخت از خود و آگاهی از خواسته قلبی یهوه این جشن را برگزار کنند. اما باید با روشی جدید آزمایش شوند. فیض آنها را تفحص نموده بود و چیزی جز نا اطاعتی ، شورش و گناه ندیده بود، و اکنون موعد آن رسیده بود که توسط شریغت محک زده شوند. این امر در تمام تدابیر الهی

هدف بوده است ــ که انسان را آزموده تا به ذات خود پی ببرد، و بداند که تنها نام خداوند قدوس است، به عبارتی دیگر گرچه او از یک سو فساد علاج ناپذیر ذات ما را بر ما آشکار نمود ، لیکن از سویی دیگر چهره واقعی خود را نیز بر ما مکشوف ساخت ــ هر مکاشفه از او بر بنیاد رابطه او با قوم استوار است. بدینوسیله او به انسان آموخت که ، اگر چه انسان کاملاً تباه شده و به گمراهی کشده شده است، اما او مددکار انسان و در او نجات مهیا است، فقط در او. اعطای شرعت در این واقعه از اهمیت بسیاری برخوردار است. از این رو تمام حوادث و کم و کیف موضوع توجه خاص ما را می طلبد.

« و موسی نزد خدا بالا رفت ، و خداوند از میان کوه او را ندا در داد و گفت: "به خاندان یعقوب چنین بگو، و بنی اسرائیل را خبر بده: شما آنچه را که من به مصریان کردم دیده اید، و چگونه شما را بر بالهای عقاب برداشته ، نزد خود آورده ام. و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید، و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانه خاص من جمیع قومها خواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است. و شما برای مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که به بنی اسرائیل می باسد گفت." پس موسی آمده، مشایخ قوم را خواند، و همه این سخنان را که خداوند امر فرموده بود، بر ایشان القا کرد. و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: "آنچه خداوند امر فرموده است ، خواهیم کرد." و موسی سخنان قوم را باز به خداوند عرض کرد. و خداوند به موسی گفت: "اینک من در بر مظلم نزد تو بشنوند، و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند» (آیات ۳ ــ ۹).

دو چیز است که خدا به موسی مأموریت داد تا آنها را برای بنی اسرائیل بگوید. در وهله اول ، او به آنها یاد آوری می کند مه برای آنها چه کاری انجام داده است، به نحویکه به ناتوانی کامل خود پی ببرند و بدانند که هر چه دارند از خدا دارند. او می گوید "دیده اید" ، " آنچه که من به مصریان کردم" و "چگونه شما را بر بالهای عقاب برداشته نزد خود آوردم". او قوم را از چنگال فرعون رهایی بخشید و فرعون و لشکریانش را منهدم ساخت و با قدرت الهی خود آنها را نزد خود آورده با آنها ارتباط بر قرار نمود. او برای آنها همه کار کرد و برای اینکه این امر بر آنها به

ثبوت برسد از فهم و درک خود آنها استفاده نمود و در این راه ، یادآوری منشأ برکاتی که یاقتند دل آنها را مالامال از قدر شناسی و تشکر می کرد. سپس در گام بعدی پیشنهادی مطرح می کند. "و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید، و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانه خاص من جمیع قومها خواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است" و غیره. قبول این پیشنهاد باید به شکلی برجسته مشخص می شد. خدا اسرائیل را با قدرت خود نجات داده بود: و در جهت تحقق فیض و محبت خود آنها را قوم خود خطاب نمود، و وعده داد که آنها را به سرزمینی بیاورد که در آن شیر و شهد جاریست (خروج ۳:۷و۸) ؛ و سرچشمه همه اینها فیض محض دل او بود، و تحت تأثیر شرایط انسانی قرار نداشت. و خدا با اشاره به کاری که برای آنها کرده است موضوع را به آنها یادآوری می نماید. اما اکنون برای آزمودن آنها چنین می گوید: "جایگاه شما و برکاتی که می یبابید همه منوط به اطاعت شما است، تا کونو هر کاری برای شما انجام دادم، اما اکنون دیگر قصد دارم تداوم این لطف را وشروط به کارهای خودتان کنم. آیا قول می دهید که از کلام و عهد من که تحت چنین شرایط است اطاعت نمایید؟ " این همان پیشنهادی بود که موسی مأمور شد تا آن را برای بنی اسرائیل بازگو نماید.

و موسی وفادارانه این مأموریت را به انجام رسانید. او "مشایخ قوم را خواند، و همه این سخنان را که خداوند او را فرموده بود، بر ایشان القا کرد" (آیه ۷). مطمئناً چنین پیغامی تأثیر عمیقی درآنها ایجاد می کرد. حداقل باید انتظار می رفت که به زمانی نیاز باشد تا اهمیت موضوع بررسی شود. آنها نمی توانستند به زودی فراموش نمایند که بارها و بارها مرتکب گناه شده اند، حتی در مدت این سه ماهی که از عبور آنها از دریای سرخ می گذشت ، چرا که برئوز هر دشواری ، قصور و گناه آنان را نمایان ساخته بود. بنابراین اگر تنها نگاهی به تجارب گذشته خود می انداختند، در می یافتند که با پذیرش شرایط جدید همه چیز به باد فنا می رفت و مطمئناً به یکدیگر می گفتند: "ما بارها و بارها نااطاعتی کردیم، و می ترسیم که مبادا دوباره چنین شود، به ناچار باید کفاره اعمال خود را بپردازیم. خیر، ما باید خود را بی قید و شر به فیضی که ما را رهانید، هدایت نمود و در طول سفرمان در بیابان ما را حفظ نمود بسپاریم. اگر هنوز فیض سلطنت نمی کند ، پس ما مردمان گمشده

ای هستیم". اما با اینحال به دور از این قضایا، آنها دردم این شرایط را پذیرفته گفتند: "آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد". تجارب گذشته آنها همه بی ثمر بود. پس آنها از نادانی خود پرده برداشتند، همچنین از ذات خدا و هم ذات دل خود. در حقیقت این مهلک ترین خطای آنها بود. آنها به جای اینکه نسبت به فیض اصرار ورزند و "خدای خود را آنگونه که بود، یعنی خدای فیض را رها نکنند" ، به خاطر احساس عجز و ناتوانی خود با حماقت محض همه چیز را تحت الشعاع این موضوع قرار دادند که "برای خدا چگونه می توانند باشند"، که این خود اصل شریعت است. اکنون نیز چنین است. انسان از روی حماقت و کوری خود همیشه به دنبال این است که با اعمال خود برکت را به دست آورد، و نجاتی را که در فیض محض است نمی پذیرد؛ زیرا او نمی خواهد قبول کند که چیزی نیست، و فیض خدا همه چیز را مهیا می کند و نه اعمال انسان. از این رو این همان نبردی است که غرور و خود ستایی گناهکار را جریحه دار می کند، و بدینسان قلب تباه شده او را به مقاومت تحریک می کند.

موسی پیغام را برای قوم خود بازگو کرد، و خداوند نیر در تدارک ایجاد یک رابطه جدید با قوم خود بود رابطه ای که در چارچوب شریعت بنا نهاده شده . اول از همه موسی را در جیگاه یک شفیع قرار می دهد. "اینک من در ابر مظلم نزد تو می آیم تا هنگامی که به تو سخن گویم قوم بشنوند و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند". او به موسی جایگاهی عطا می کند تا قوم مجبور باشند آن را بپذیرند. سپس فرامین اداره و رهبری قوم عطا می شود که در واقع معیار خواسته های خدا را روشن می سازند. هر دستوری که در اینجا صادر شده حکایت از تحول به سوی دوره ای دیگر دارد. پیش تر آنها با خدای فیض روبرو بودند و حال با خدای عدالت. این موضوع حکایت از آن دارد که فاصله خدا بیشتر شده است (چراکه در برابر گناهکار قرار دارد) و همچنین لازم است قوم جدا شده و پاک شوند. "ابر ضخیم" (ابر مظلم) اولین نشانه این موضوع است، همان ابری که خدا در آن بر موسی ظاهر می شد. موضوع دوم با رهنمودهای گوناگونی که برای قوم تدارک می بیند مشخص است.

« و خداوند به موسی گفت: "نزد قوم بر و ایشان را امروز فردا تقدیس نما، و ایشان رخت خود را بشویند. و در روز سوم مهیا باشید، زیرا که در روز سوم خداوند در نظر تمامی قوم بر کوه سینا نازل شود. و حدود برای قوم از هر طرف قرار داده ، و بگو: با حذر باشید از اینکه به فراز کوه بر"آیید، یا دامنه آن را لمس نمایید، زیرا هر که کوه را لمس کند، هرآینه کشته شود.، خواه بهایم باشد خواه انسان ، زنده نماند. اما چون کرنا نواخته شود، ایشان به کوه برآیند." پس موسی از کوه نزد قوم خود فرود آمده، قوم را تقدیس نمود و رخت خود را شستند. و به قوم گفت: "در روز سوم حاضر باشید و به زنان نزدیکی منمایید." » (آیات ۱۰ ـــ۱۵).

پس قوم باید به مدت دو روز "تقدیس" شوند. همیشه معنای این واژه را باید در چارچوب متن آن یافت. این واژه در اینجا متضمن جدایی قوم است. خدا آنها را در چارچوب عهدی که با آنها بسته است ، جدا می سازد. در چارچوب این عهد مبنی بر اطاعت از خداوند، قوم برای خدا جدا می شوند. شکی نیست که این جدایی شامل تنها به شکل ظاهری نمد پیدا می کرد، یعنی هر چیزی که برای حضور قدوس خدا ناشایست بود. . به همین سبب باید رختهای خود را می شستند. خاطر نشان خواهد شد که اکنون باید آنها عمل نمایند. موسی باید آنها را تقدیس کند و آنها نیز باید رخت خود را می شستند، زیرا از همان لحظه ای که آنها اطاعت را به عنوان شرط برکت بافتن پذیرفتند، در واقع مسئولیت آماده سازی خود را برای حضور خدا تقبل نمودند. شکی نیست که ملاقات با خداوند به نوعی مستلزم مراسم و تشریفات خواهد بود. اما همین فاصله ای که آنها ایجاد کردند ثابت می کند که چقدر تلاشهایشان نابسنده است. آنها باید با وسواس تمام رخت خود را می شستند، و آنقدر آن را تمییز می کردند که چشم انسانی در آن کوچکترین نشانی از ناپاکی نیابد؛ اما اگر این موضوع را درک می کردند سئوالی که بر وجدان آنها سنگینی می کرد این بود که آیا می توانستند آنقدر خود را پاک سازند تا قادر باشند در مقابل چشمان تیز بین خدای قدوس تاب بیاورند؟ بگذارید که ایوب به این پرسش پاسخ دهد. او می گوید: "اگر خویشتن را به آب برف غسل دهم، و دستهای خود را به اشنان پاک نم، آنگاه مرا در لجن فرو می بری و رختهایم مرا مکروه می دارد" (ایوب ۹: ۳۰ و۳۱). خداوند خودش پاسخ این سئوال را به ما می دهد. او توسط

ارمیای نبی به قوم چنین می گوید: "پس اگر چه خویشتن را با اشنان بشویی و صابون برای خود زیاده بکار ببری. اما خداوند یهوه می گوید که گناه تو پیش من رقم شده است "(ارمیا ۲: ۲۲). انسان قادر نیست خود را برای خدا پاک سازد. این موضوعی است که کل کتاب مقدس آن را به ما می آموزد. پس چرا خداوند این فرامین را به اسرائیل عطا می کند؟ بنا به همان دلایلی که شریعت را به آنها می دهد، تا به آنها ثابت نماید که در قلبشان چه می گذرد، تا انچه که در قلبشان نهفته است را بیرون آورده ، در واقع فساد ذات را آشکار نماید و بدین وسیله وضعیت تباه شده و گناه آلودشان را به آنها بیاموزد. آنها تا به اندازه ای می آموختند که تلاشهایشان همه بیهوده است، زیرا علی رغم "تقدیس شدن" و "تطهیر یاقتن" نتوانستند به خدا نزدیک شوند و از صدای او ترسان گشتند. این امر در تجربه گناهکاران به کرّات رخ می دهد. آنها نسبت به برخی از جوانب وضعیت خود آگاهی یافته بودند، سعی کردند وضعیت خود را بهبود بخشیده و قلب خود را پاک سازند، و بدین سان خود را در نظر خدا اصلاح نمایند. اما دیری نپایید که در یافتند تنها نتیجه تلاشهایشان این است که گناهان و رذالت خود را آشکار سازند. اگر آنها موفق می شدند که برای خود جامه عدالت ببافند و نقص خود را برای مدتی زیرا آن بپوشانند، هنگامی که به حضور خدا فرا خوانده می شدند خود آن جامه در برابر نور قدوسیت او چیزی نبود جز پاره ای از یک لباس کهنه. به راستی که انسان ناتوان است، و تا هنگامی که این را نیاموزد هیچگاه در نخواهد یافت که تنها راه پاک کردن این جامه از هر لکه ـــ آنقدر پاک و سفید که حتی قدوسیت خدا را ارضا نماید ـــ خون بره است (رجوع شود به مکاشفه ۱: ۵ و ۷: ۱۴).

سپس قوم تقدیس شده و رخت خود را شستند و برای اینکه خود را برای روز سوم آماده سازند روزه گرفتند. روز سوم همیشه متضمن معنایی نمادین بوده است و به نظر می رسد در اینجا سخن از مرگ به میان می آورد. پس در صبح روز سوم بود که خدا بر کوه سینا فرود آمد، به همراه تمام آن شکوه و جلال دهشت آور. در آنجا رعد و برق دیده می شد ـــ که بیان کننده قدرت داوری ، دیدگاه غیرقابل احتراز خدا در مورد قدوسیت به هنگام نزدیک شدن به گناهکاران است. همچنین ابر ضخیمی بر کوه بود (آیه ۹) که بین او و قوم فاصله ای ایجاد کرده و او را از نظرها پنهان

ساخته بود. همانگونه که نویسنده مزمور می گوید: "ابر و ظلمت غلیظ گرداگرد اوست عدل و انصاف قاعده تخت او است" (مزمور ۹۷: ۲). علاوه بر این صدای کرنا که هم پیام آور نزدیک شدن حضور خدا بود و هم نشان جمع شدن قوم بسیار عظیم بود. هر گام الهی سنگینی و ابهت پرشکوهی داشت و تمام قوم که در لشکرگاه بودند، علی رغم آمادگی کامل به خود لرزیدند. اما اگر آنها از قبل به خود اعتماد نداشتند و اگر پاک نشده بودند پس حق داشتند که به سختی بلرزند و اما هنگامی که آماده ملاقات با خداوند بودند پس چرا باید بترسند؟ آیا او همان کسی نبود که آنها را بر بالهای عقاب حمل کرده و نزد خود آورده تا که او را در آنجا ملاقات نمایند؟ آیا او نجات دهنده و خداوندشان نبود؟ پس چرا با دیدن نشانه های حضور او همه می ترسیدند؟ زیرا آنها به جای اینکه خود را به فیض و محبت او بسپارند از روی حماقت خود می خواستند با آنچه که خود هستند و با اعمال خود به حضور او بروند. چه اشتباه مهلکی! و اکنون آنها باید آن را حس می کردند. اما دیگر راه بازگشتی نبود و آنها نمی توانند از تعهد خود آزاد شوند. "و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد، و در پایان کوه ایستادند و تمامی کوه سینا را دود فرا گرفت زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد و دودش مثل دود کوره ای بالا می شد، و تمامی کوه سخت متزلزل گردید." (آیات ۱۷ و ۱۸). همانگونه که در مزامیر می خوانیم، "زمین متزلزل شد و آسمان به حضور خدا بارید، این سینا نیز از حضور خدا، خدای اسرائیل" (مزمور ۶۸:۸) . پس آتش ویژگی حضور خدا در سینا بود، آتش و دود، آتش نشانه قدوسیت او، البته قدوسیت او با توجه به داوری بر گناه. "خدای ما آتشی است فرو برنده". پس آتش با توجه به ملاقات اسرائیل در چارچوب شریعت مهم ترین تجلی این حقیقت است که عدالت و داوری بر تخت او ساکن هستند. از این رو موسی سخن از "شریعت آتشین" به میان می آورد که از دست راست خداوند ساتع می شد، آتشین زیرا "قدوس ، عادل و نیکو" است و این آتش تنها سانی را در خود فرو می برد که قادر نبودند این الزامات را برآورده سازند. به خاطر تأثیر همین امر بود که او چنین می گوید: "زیرا که در غضب تو کاهیده می شویم و در خشم تو پریشان می گردیم" (مزمور ۹۰:۷).

و هنگامی که آواز کرنا زیاده شد و بلند و بلند تر گشت موسی با خدا سخن گفت و خداوند او را به زبان جواب داد. سپس او به کوه فرا خوانده شد، به راستی که ماهیت پیامی که دریافت کرد چه بود؟ دور تا دور کوه حدود قرار داده شده بود زیرا جائیکه خدا ایستاده بود زمین مقدس بود و هر شخص یا جانوری که به کوه نزدیک می شد و یا حتی کوه را لمس می کرد با مرگ روبرو بود. اما حتی این نیز کافی نبود. خداوند به موسی گفت، "پاین برو و قوم را قدغن نما، مبادا نزد خداوند برای نظر کردن ، از حد تجاوز نمایند، که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد" (آیه ۲۱). این امر در مورد همه صادق بود، کاهنان و قوم همه باید فاصله را حفظ کنند، که مبادا بر ایشان هجوم آورد موسی و هارون از این قاعده مستثنی بودند (آیه ۲۴).

همه این جزئیات در عین اینکه گویای این مهم است که انسان کفایت این را ندارد که به لیاقت خود در برابر خدا قرار بگیرد بسیار زیبا هستند و متانت و ابهت خاص خود را دارند و از سویی دیگر به ما می آموزد که اگر گناهکار به خود جرأت دهد و به او نزدیک شود این کار فقط به نابودی او منجر خواهد شد. تا به کی انسانها پی خواهند برد که بین گناه و قدوسیت خصومت سازش ناپذیری وجود دارد و خدا بر ضد گناهکار است، و این خواسته خدا از قدوسیت به حقیقت نخواهد پیوست مگر در مرگ خداوند عیسی مسیح؟ پس این صحنه ایست بسیار رقت انگیز. خدا با تمام شکوه و جلال قدوسیت خود بر کوه سینا است؛ قوم با اینکه دور ایستاده اند و احساس کناه می کنند، از آنچه که دیده اند و می شنوند به خود می لرزند، و از ورودشان به کوه ممانعت به عمل می آید اما از لشکرگاه (اردوگاه) بیرون آمده اند تا خدا را ملاقات نمایند و الزامات و قوانین شریعت عادله او را درياقت نموده و از آن اطاعت نمایند.

« و خداو تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت : "من هستم یهوه ، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم. تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه در بالا در آسمان است، و از آنچه پایین در زمین است، و از آنچه در آب زیر زمین است ، برای خود مساز. نزد آنها سجده مکن، و آنها را عبادت منما، زیرا که من یهوه خدای تو می باشم، خدای غیور

هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می گیرم. و تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می کنم. نام یهوه، خدای خود را باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بی کناه نخواهد شمرد. روزسبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی. شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور. اما هفتمین، سبت یهوه، خدای توست. در آن هیچ کاری مکن، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد. زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنهاست بساخت، و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خوانده، آن را تقدیس نمود. پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می بخشد، دراز شود. قتل مکن. زنا مکن. دزدی مکن. بر همسایه خود شهادت دروغ مده. به خانه همسایه خود طمع مورز، و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن" ».

در مورد اعطای شریعت به اسرائیل نکات گوناگونی وجود دارد که توجه خاص ما را می طلبد. نکته اول ماهیت خود شریعت است. شریعت از ده فرمان تشکیل شده بود و بر مبنای یا بهتر بگوییم نشأت گرفته از رابطه ای بودند که خدا در نجات قوم با آنها برقرار ساخته بود. "من هستم یهوه، خدای تو که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم". اگر با یک نگاه کلی به فرامین الهی نظر بیافکنیم خواهیم دید که چهار فرمان اول در چارچوب ارتباط با خدا قرار دارند و بقیه فرامین در چارچوب روابط با انسان. آنها هر یک، تعیین کننده مسئولیت در قبال خدا و انسان هستند. با اینحال خداوند مبارک و قدوس ما در پاسخ به این سئوال، که بزرگترین حکم چیست، تمام شریعت را چنین خلاصه کرده است: "خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. بدین دو حکم، تمام تورات و صحف انبیا متعلق است" (متی۲۲: ۳۵ـــ ۴۰ همچنین رجوع شود به تثنیه ۱۰: ۱۲ و لاویان ۱۹: ۱۸). به بنی اسرائیل توصیه می شود که به خدا محبت نمایند ـــ محبتی کامل محبتی مطابق با توانایی خود. و همسایه خود را دوست بدارند همچون خویشتن.

اما توجه نمایید که ویژگی خاص در جزئیات احکام ممنوعیت آنان است. " ...... مساز .... منما .... مبر و ...." اگر چهارمین را از این قاعده مستثنی سازیم (گر چه این حکم نیز خود ــ "روز سبت را یاد کن" ـــ متضمن مفهوم ممانعت از انجام کاری است) ، ممنوعیت ، عصاره تمام این فرامین است. این حقیقت ارتباط مهمی با دومین نکته این موضوع دارد ــ هدف از شریعت. این ده فرمان معیار خواسته های خدا از اسرائیل محسوب می شدند. فرامینی که اطاعت داوطلبانه از سخنان خدا و نگاه داشتن عهد به عنوان شرط برکت را می طلبید. در پاسخ به این مسآله خدا توسط موسی آنچه را که می خواست بیان کردو بنابراین معیاری ایجاد شد که توسط آن می شد به سادگی پی برد که آیا از کلاام خدا اطاعت می کنند یا خیر و این کار را خودشان نیز می توانستند انجام دهند. پس خدا با این فرامین خواست تا بر آنها روشن سازد که ترس از او همیشه پیش روی آنها باشد که مبادا گناه ورزند (آیه ۲۰). اما خدا از آنچه در قلب قوم می گذشت آگاه بود، اگر چه آنها نسبت به این موضوع بی اعتنا بودند، و به همین دلیل هدف از اعطای شریعت این بود که آنچه در قلب قوم می گذشت را نمایان سازد. این موضوع لحن نهی آمیز فرامین را تشریح می نماید، زیرا باید قوم آگاه می شدند که نباید قتل کنند، نباید زنا کنند، نباید دزدی کنند، نباید بر همسایه خود شهادت دروغ دهند، آیا گرایش به انجام چنین گناهانی در آنان بود ؟ پولس رسول در رومیان باب هفت به این سئوال پاسخ می دهد. او می گوید "گناه را جز به شریعت ندانستیم. زیرا که شهوت را نمی دانستم، اگر شریعت نمی گفت که طمع مورز. لکن گناه از حکم فرصت جشته هر قسم طمع را در من پدید آورد، زیرا بدون شریعت گناه مرده است" (رومیان ۷ و ۸). پیش از اینکه شریعت بیاید شهوت در دل انسان بود، اما تا هنگامی که از طمع منع نشده بود نمی دانست که طمع چه بود. اما شریعت صراحتاٌ گفت که طمع مورز و این موضوع را برای انسان روشن ساخت و ضدیت دل انسان با خدا در این موضوع آشکار شده است. همانگونه که پولس رسول در جایی دیگر می گوید، شریعت آمد تا خطا زیاده شود (روم۵: ۲۰) تا خطا شناخته شود. در گذشته این گناهان بودند اما تا هنگامی که منع نشدند خطا محسوب نمی شدند . دیگر نمی شد ماهیت آنها بیشتر از این پنهان بماند، و همه باید بر تخطی از شریعت خدا آگاهی می یافتند.

نکته بسیار حائز اهمیت حتی در عصر حاضر این است که گفته شده است انجیل خدا به طرز بسیار وسیعی اعلان نموده که باید اطاعت از شریعت روش زندگی باشد. به راستی که انسانهای بسیاری در دام این تله مرگ بار گرفتار شده اند. بیایید بر سخنان رسول (نویسنده غلاطیان) قدر تأمل نماییم، "حاشا! زیرا اگر شریعتی داده می شود که تواند حیات بخشد هر آیینه عدالت حاصل می شود" (غلاطیان ۳: ۲۱). به راستی که این گفته حقیقت است که ، فرایض و احکام مرانگاه دارید، که هر آدمی آنها را بجا آورد در آنها زیست خواهد کرد،(لاویان ۱۸: ۵)، اما چگونه می شود که گناهکاران با ذات و اعمال گناه آلود احکام خدا را نگاه دارند؟ بیایید به این استدلال خود روح القدس که از طریق پولس سخن می گوید گوش فرا دهید: «زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیرلعنت می باشند زیرا مکتوب است : "ملعون است هر که ثابت نماند در تمام نوشته های کتاب شریعت تا آنها را به جا آورد." اما واضح است که هیچ کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی شود، زیرا که "عادل به ایمان زیست خواهد نمود" اما شریعت از ایمان نیست بلکه "آنکه در انها عمل می کند در آنها زیست خواهد نمود" (غلاطیان ۳: ۱۰ـــ ۱۲). این خود هر مشکل را رفع می نماید و با مطرح کردن هدف شریعت شک را برطرف می نماید، همانگونه که گفتیم هدف شریعت ایجاد معیاری برای خواسته های خدا است تا انسان را به خاطر گناهش محکوم نماید. شریعت آمد تا خطا زیاده شود و اکنون می توان شریعت را به نحو شایسته ای در همین راستا به کار برد. اگر شخصی که از عادل بودن (بی گناهی) خود اطمینان کامل داشته باشد را بیازماییم می توانیم وی را با این معیار بسنجیم، می توانیم از او بپرسیم که آیا با تمام قلب خود خدا را محبت می کند، و همسایگان خود را به مانند خود ، دوست دارد و بدینسان است که ذات اعمال فریب کارانه او برملا خواهد شد.

اگر این موضوع درک شود و اگر تنها یک اطاعت ساده از کلام خدا انجام شود، دیگر در درک این موضوع که شریعت مکاشفه کاملی از فکر و دل خدا نیست مشکلی نخواهیم داشت. روشی که معمولاً از شریعت صحبت می کند به گونه ایست که انسانها می پندارند مکاشفه ای دیگر و کاملتر وجود نخواهد داشت. همانگونه که می پرسند، اگر چنین است پس کجا می شود فیض، رحم و محبت

خدا را یافت ؟ خیر، "شریعت قدوس است و احکام مقدس، و عادلانه و خوب هستند"، زیرا مکاشفه خدا هستند، همانگونه که هر کلمه و عمل خدا باید لزوماً چنین باشد، اما اگر بخواهیم آن را مکاشفه ای کامل بدانیم، باید ضرورت کفاره را نادیده انگاریم، باید چشمانمان را به سوی ذات حقیقی انسان و کار خداوند و نجات دهنده مان ببندیم ــ به عبارتی تفاوت بین سینا و جلجتا را به دست فراموشی بسپاریم. تا صلیب نباشد، ممکن نیست که خدا خود را مکشوف سازد. اما بلافاصله پس از اینکه مأموریت به انجام رسید، پرده هیکل از بالا به پاین به دو نیم پاره شد ــ نشانی است از این امر که خدا، خدایی آزاد بوده ــ آزاد در عدالت تا شخص گناهکار فیض را بیابد، و او که شهادت خداوند را بر کفایت خون عیسی مسیح به ایمان می پذیرد، آزاد خواهد بود که به حضور خداوند گام نهد. شریعت ماهیت عدالت خدا را آشکار می نماید و در نتیجه بیانگر خواسته های او از اسرائیل است، اما خدا خودش هنوز میان ابر ضخیمی ــ از نظرها پنهان است.

نکته ای دیگر که توجه ما را می طلبد این است که شریعت روش زندگی نیست. گاهی گفته می شود که پس آیا شریعت اصول اخلاقیات مسیحی نیست؟ بهتر آن است ابتدا به خوبی ای ن موضوع را سنجیده ، سپس این سئوال را بپرسیم. بیایید ممنوعیتی که نسبت به همسایه ذکر شده را بررسی نماییم. آیا خدا از آن ایماندار مسیحی یی که از گناهانی که در شریعت ذکر شده، دوری می جوید راضی خواهد بود؟ خیر، آیا یک مسیحی خود راضی خواهد بود از گناهان دوری جوید تا بتواند با زندگی خود آنچه مد نظر خداست را برآورده سازد؟ حال فرض کنیم که او حتی همسایه خود را مانند خود محبت می کند، آیا این عمل او همچو مسیح کامل است؟ یوحنای رسول در این مورد چه می گوید؟ "از این امر محبت را دانسته ایم که او جان خود را در راه ما نهاد". به عبارتی، تجلی حقیقی محبت در مرگ مسیح برای ما یافت می شود. از این رو یوحنای رسول چنین می افزاید: "و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم" (اول یوحنا ۳: ۱۶). مطمئناً تحقق این امر در دوست داشتن برادران بیش از خودمان نهفته است ــ و بدینسان به نحو حیرت انگیزی از مرز شریعت نیز فراتر گام می نهیم. همانگونه کخ پولس به ما تعلیم داده حقیقت این است که: "شما نیز بوساطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید تا خود را به

دیگری پیوندید، یعنی با او که از مردگان برخاست تا بجهت خدا ثمر آوریم" (رومیان ۷: ۴). شریعت برای اسرائیل یک اصل بود، اما مسیح و تنها مسیح معیار یک ایماندار است. "هر که گوید که در وی می مانم، به همین طریقی که او سلوک می نمود او نیز باید سلوک کند"(اول یوحنا ۲: ۶). از این رو این معیار بسیار فراتر از شریعت است، چراکه مسئولیتی بس عظیم تر شریعت در خود دارد. به راستی که این عقیده که ما هنوز زیر شریعت هستیم، علی رغم جمله پولس که می گوید "زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض"(روم ۶: ۱۶) نشأت گرفته از عدم شناخت ماهیت نجات است. هر گاه که ایمانداران توسط مرگ و قیام مسیح از وضعیت کهنه خود رهایی یافته و جایگاه و مقامی جدید می یابند به طوریکه دیگر در جسم نبوده بلکه در روح هستند(رمیان ۸: ۹)، به سادگی می توان دریافت که آنها متعلق به قلمرو دیگری هستند که شریعت در آن راهی ندارد، و تنها هدف روح آنها مسیح است. به نحویکه تنها مسئولیت آنها در گذر از این گذرگاه تجلی یافتن مسیح در حرکات و سخنانشان است. ما این نکات را به ذهن مراقب هر یک از فرزندان خدا توصیه می کنیم.

اکنون تأثیر شریعت مشخص شد. به مانند باب قبل باری دیگر ترس وجود قوم را فراگرفت و "از دور بایستادند" (آیه۱۸). پس حال دیگر می دانستند که گناهکاران نمی توانند در حضور خدا بایستند، "و به موسی گفتند تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم" (آیه۱۹). اعتراف غم انگیزی از وضعیت خودشان، و نشانه ای مهم از پیامد آن اطاعتی که قول داده بودند انجام دهند. آه چه می شد اگر گناهکار این درس را می آموخت، که اگر خدا با او سخن بگوید به سبب گناهانی که در خود دارد باید بمیرد! چراکه قدوسیت و گناه نمی توانند در کنار یکدیگر زیست کنند و اگر خارج از چاچوب کفاره این دو با هم تماس یابند، نتیجه کار یک چیز بیشتر نخواهد بود. پس این فرزندان ترسان و لرزان اسرائیل این حقیقت ساده را اعتراف نمودند. خدا با تمام قدوسیت خود نزدیک شد، و آنها از حضور او دور شدند که مبادا بمیرند؛ و از اینجا است که آنها به خاطر خطایایشان گناهکار محسوب شده، و به همین دلیل قادر نیستند صدای خدا را بشنوند.

سپس موسی به آنها توصیه نمود که نترسند، و به آنها گفت که خدا آمده تا آنها را بیازماید، تا ترس از او پیش روی ایشان باشد و گناه نکنند. در واقع راهی که باید می رفتند به تفصیل در ده فرمان مشخص شده است، و به زودی دیده خواهد شد که آیا بر طبق آن عمل خواهند کرد یا خیر. این وضعیت اکنون به طور واضح به تصویر کشیده شده است. قوم اسرائیل چه از نظر اخلاقی و چه در واقعیت دورتر ایستاده اند. ظلمت غلیظی بین قوم و خدا بود، که بر اهمیت این حقیقت تأکید می کند که تا به هنگامی که خدا در چاچوب شریعت معرفی می شود باید پوشیده باقی بماند. موسی با انتخاب خدا نقش و جایگاه میانجی را ایفا می کند، پس او می تواند به این ظلمت غلیظ که خدا در آن بود نزدیک شود. پس او نمونه ایست از شفاعت کننده برای انسانها در نزد خدا یعنی عیسی مسیح" (اول تیموتائوس ۲: ۵).

این باب با توصیه هایی در مورد عبادت قوم پایان می یابد. زیرا همینکه رابطه ای رسمی در چارچوب شریعت بین خدا و قوم بنا نهاده می شود. باید برای عبادت قوم تدارک دیده شود. در این رابطه سه موضوع حائز اهمیت است. اول اینکه ، به خدا نمی توان نزدیک شد مگر توسط قربانی ، ثانیاً او تنها در چارچوب هدایای خوشبوی قوم[1] می توانست در هر جا که نام خود را آشکار می ساخت آمده و قوم را برکت دهد ــ علی رغم وضعیت قوم. سوم اینکه ماهیت مذبح مشخص شده است. مذبح باید زمینی باشد و اگر از جنس سنگ باشد نباید تراشیده شود. "زیرا اگر افزار خود را بر آن بلند کردی، آن را نجس خواهی ساخت. و بر مذبح من از پله ها بالا مرو، مبادا عورت تو بر آن مکشوف شود" (آیات ۲۴ ــ ۲۶). پس کار و هنر انسان ممنوع می شود. پس در عبادت قوم همه چیز باید بر طبق معیار خدا باشد؛ اگر حتی کوچکترین چیز به خاطر زیبایی یا سهولت در کار وارد شود، نجس است و برهنگی انسان آشکار خواهد شد. پس چقدر مسیحیان باید مراقب باشند که برخی چیزها که مهر تأیید کلام خدا بر آنها نخورده است وارد پرستش نشوند.

---

[1] هنوز قربانی گناه بر قوم حکم نشده بود. بنابراین همه اینها هدایای خوشبوی محسوب می شدند.

فصل پانزدهم

احکام

خروج ۲۱ــ ۲۳

این قسمت مشتمل است بر احکام و قوانین گوناگونی که خدا برای اداره قوم خود در ارتباطات گوناگون به آنها عطا می کند. گرچه ممکن است مفهوم هر یک از احکام ذکر شده باشد، اما لازم است که این احکام به دقت تشریح شوند. این قوانین دیدگاه خدا را نسبت به زندگی قوم خود نشان می دهند که بسیار در خور توجه است، و اگر هم قوانین منجر به پرداخت جزای عمل می شود فقط به خاطر تدبیر جدیدی است که از اکنون اتخاذ شده است.

اولین حکم درمورد غلام عبری است.

«اگر غلام عبری بخری شش سال خدمت کند و در هفتمین بی قیمت آزاد بیرون رود. اگر تنها آمده، تنها بیرون رود و اگر صاحب زن بوده ، زنش همراه او بیرون رود. اگر آقایش زنی بدو بدهد و پسران یا دختران برایش بزاید، آنگاه زن و اولادش از آن آقایش باشند و آن مرد تنها بیرون رود. لیکن هرگاه آن غلام بگوید که هر آینه آقایم و زن و فرزندان خود را دوست می دارم و نمی خواهم که آزاد بیرون روم، آنگاه آقایش او را به حضور خدا بیاورد، و او نزدیک در یا قایمه در برساند، و آقایش گوش او را با درفشی سوراخ کند، و او وی را همیشه بندگی نماید" (آیات ۲ــ ۶).

می توانیم در غلام عبری نمونه ای گویا و زیبا از مسیح را مشاهده نماییم. نکته قابل توجه این است که پس از اینکه شش سال خدمت کرد باید "بی قیمت آزاد بیرون رود". اما اگر آقایش در حین خدمت او، زنی بدو بدهد و آن زن برایش پسران یا دختران بزاید و فرزندانش از آن آقایش خواهند بود، و تنها راهی که می تواند همسر و خانواده اش را به دست آورد این است که تا به ابد یک خدمتکار بماند. کاربرد نمونه شناختی این موضوع درباره مسیح بسیار جالب است. او صورت غلام را

پذیرفت (فیلپیان ۲) او آمد تا اراده خدا به جا آورد (عبرانیان ۱۰) و نه اراده خود بلکه اراده کسی که او را فرستاده است (یوحنا۶: ۳۸). او خدمت محول شده را به طور کامل به انجام رسانید، پس می توانست دیگر آزاد باشد. همانگونه که خود به پطرس چنین گفت: "آیا گمان می بری که نمی توانم الحال از پدر خود در خواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟ لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می بایست بشود؟" (متی ۲۶: ۵۳ و۵۴). تا آنجایی که حدود و اختیارات او ایجاب می کرد، هیچ اجباری در کار نبود که بر روی صلیب برود، هیچ الزامی نبود، مگر الزام دل او و اشتیاق او برای به کمال رسانیدن جلال خدا و کسب افتخار، این مروارید گرانبها. پس چرا به خود اجازه داد تا بر آن صلیب شرم آور میخکوب شود؟ که همچون بره راهیِ کشتارگاه شود؟ او در برابر خدا و انسان آزاد بود. هیچ کس نمی توانست گناهی را به او نسبت دهد. به طور قطع و یقین او کاملاً آزاد بود، اما دوباره از خود می پرسیم که چرا او "خود را آزاد نساخت"؟ پاسخ ما این است، زیرا او آقای خود را دوست داشت، او همسر و فرزندان خود را دوست داشت و از این رو تا به آخر بندگی را پذیرفت. آقای او در جان او والاترین جایگاه را داشت، و در این اشتیاق که آقایش را بر روی زمین جلال دهد می سوخت، و اینکه کاری که آقایش به او سپرده بود را به اتمام رساند. او همسر خود ـــ کلیسا ـــ را دوست داشت و خود را فدای آن کرد، و با همین رشته های ابدیِ محبت به فرزندانش ـــ به هر یک به صورت مجزا ـــ بسته شده بود. و از این رو او نمی توانست آزاد باشد، بلکه خود را به آقای خود تسلیم نمود که تا به آخر او را خدمت نماید. پس گوش او سوراخ شد ـــ نشانه خدمت (مزمور ۴۰: ۶ را مقایسه نمایید با عبرانیان ۱۰: ۵) ـــــ که به همیشگی بودن خدمت او اشاره دارد. اکنون او در دست راست خداوند قوم خود را خدمت می نماید (مراجعه نمایید به یوحنا ۱۳)؛ و با تمام جلال خود به آنها خدمت خواهد کرد. او خود می گوید "خوشابحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما می گویم که کمر خود را بسته، ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده ایشان را خدمت خواهد کرد" (لوقا ۱۲: ۳۷). پس این تصویر تشکیل شده است از خدمت خاضعانه مسیح بر روی زمین و خدمتی که انجام می دهد، و اکنون او جلال یافته در دست راست خدا قرار

دارد و برای همیشه به خدمت به قوم خود ادامه خواهد تا تا به ابدیت. و از سویی دیگر این امر آشکار کننده فیض بی همتا و محبت بی اندازه قلب اوست، که منجر شد تا او همان جایگاه را حفظ کند. و چقدر این موضوع شگفت نگیز است که محبت او کلیسا را با "آقایش" پیوند می دهد. "من آقایم، همسر و فرزندانم را دوست دارم؛ و برای دست یافتن به آزادی زمین را ترک نخواهم کرد". ای عیسی خداوند قدوس، تو ما را با قدرت محبتت تا به ابد با خدا و خودت پیوند داده ای!

پاراگراف بعدی شامل دستوراتی در مود کنیزی است که توسط پدرش فروخته شده باشد.

اما اگر شخصی، دختر خود را به کنیزی بفروشد، مثل غلامان بیرون نرود. هرگاه به نظر آقایش که او را برای خود نامزد کرده است نا پسند آید، بگذارد که او را فدیه دهند، اما هیچ حق ندارد که او را قوم بیگانه بفروشد، زیرا که بدو خیانت کرده است. و هر گاه او را پسر خود نامزد کند، موافق رسم دختران با او عمل نماید. اگر زنی دیگر برای خود گیرد، آنگاه خوراک و لباس و مباشرت او را کم نکند. و اگر این سه چیز را برای او نکند، آنگاه بی قیمت و رایگان بیرون رود" (آیات ۷ ــ ۱۱).

اگر چه او نمی توانست به مانند غلام آزاد باشد اما خدا با محبتی که دارد حقوق او را در صورت غلام محفوظ نگاه داشت. و در این حکم گرایش به توجه به تغییر و اصلاح وضعیت افرادی که کاملاً تحت سلطه یا وابسته هستند بسیار مشهود است. اگر آقای او تصمیم خود را تغییر می داد، و او در نظر آقای خود ناپسند می آمد او باید نجات را انتخاب می کرد. او را در کار اجباری نبود، و آقایش نمی توانست او را به قوم بیگانه بفروشد. زیرا ارباب می توانست با معامله ای زیرکانه حقوق او را از او بستاند. چه نامزد پسرش بود و چه نامزد خودش حقوق او به دقت حفظ شده بود، و اگر این حقوق زیر پا گذاشته می شدند، و اگر همسر دیگری برای خود اختیار می کرد، سپس کنیز کاملاً آزاد می شد. پس خداوند با محبت دلسوزانه ای که دارد ضعفا و افراد بی دفاع را در لقای شریعت حفظ کرده تا نسبت به آنها رفتار منصفانه و پر از توجه حفظ شود.

سپس خطایای که مجازاتشان مرگ بود برای قوم تشریح می شوند.

« هر که انسانی را بزند و او بمیرد، هر آینه کشته شود. اما قصد او نداشت، بلکه خدا وی را به دستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو تعیین کنم تا بدانجا فرار کند. لیکن اگر شخصی عمداً بر همسایه خود آید، تا او را به مکر بکشد، آنگاه او را از مذبح من کشیده، به قتل برسان. و هر که پدر یا مادر خود را زند، هر آینه کشته شود. و هر آدمی را بدزدد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، هر آینه کشته شود» (آیات ۱۲ ــ ۱۷).

این آیات ابتدا از قتل سخن می گویند. این قانون تازه ای نیست. خدا به نوح گفته بود، "هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت" (پیدایش ۹: ۶). با کشته شدن هر انسانی خدا زندگی قاتل را از او می ستاند. از این رو انسان باید حافظ برادرش باشد، چرا که خدا با مجازاتی که برای مرگ تعیین کرده بود او را حفظ می کرد و خدا می توانست این مجازات سنگین را برای انسان که به شباهت او بود، مطالبه نماید. زیرا زندگی از آن خداست و انسان نمی تواند با زایل کردن حقوق دیگران آن را بستاند. پس هنگامی که قائن برادرش هابیل را زد، خداوند گفت: "چه کرده ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد بر می آورد! "(پیدایش ۴: ۱۰). اگر قتل از روی مکر و نیرنگ بود برای آن رهایی وجود نداشت، حتی اگر چه قاتل برای حفاظت از خود نزد مذبح رفته باشد (اول پادشاهان ۲: ۲۸ــ ۳۲). او باید بمیرد. کلام خدا هیچ حمایتی از این تفکرات مدرن بشردوستانه مبنی بر براندازی مجازات در ملاء عام نمی کند. به راستی که عقاید انسانی جای شریعت کهن خدا را گرفته است. در واقع این کار موجب تمجید انسان است و نه خدا. دستوراتی که خداوندمان "در موعظه بالای کوه" داده است (متی ۵: ۳۸ـ ۴۸)، تنها به روابط انسانها با ملکوت می پردازد و نه روابط موجود بین دو انسان و به هیچ وجه حکمی که به موسی داد را تأیید نمی کند.

اما استثنایی هم وجود دارد، "اما اگر قصد او نداشت، بلکه خدا وی را بدستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو معین می کنم تا بدانجا فرار کند" (مقایسه شود با تثنیه ۱۹: ۴ ــ ۵؛ در واقع با تمام باب). اگر این شرایط را با عمل یهودیان بر

ضد مسیح مقایسه کنیم، و با توجه به اینکه عمل آنها عمدی بود، و اینکه آنها با رشوه دادن مکر در دستگیری و محکومیت او موفق شدند، چنین به نظر می رسید که برای آنها هیچ راه فراری نباشد. اما خداوندمان خود چنین دعا نمود، "پدر اینها را ببخش زیرا نمی دانند چه می کنند" (لوقا۲۳ :۳۴)، چرا که اگر توبه می نمودند خدا با فیض خود و به خاطر این شفاعت آنها را عفو می نمودند و شهری را برای پناه گرفتن در آنجا برایشان تعیین می کرد. با اینحال پطرس به هنگام موعظه خود به آنها چنین گفت: "می دانم که شما و همچنین حکام شما این را به سبب ناشناسایی کردید" (اعمال۳: ۱۷). پس فیض می تواند به خاطر گناه که توسط خون مسیح پرداخته شد در مجازات شریعت تخفیف قائل شود.

زدن و یا لعنت کردن پدر و مادر چنین مجازاتی را در بر داشت (آیات ۱۵ ــ ۱۷). بنابراین خدا با تأیید الهی خود حکم اقتدار والدین را صادر نمود، و احترام خاضعانه فرزندان را خواستار شد. نا اطاعتی از والدین یکی از نشانه های بارز روزهای آخر است (دوم تیموتائوس ۳: ۲)، که نشان دهنده ارزشی است که خدا با اطاعت فرزندان از والدین قائل شده است. زیرا که به راستی این عمل او اقتدار او را نشان می دهد و هرگاه خدا آن را به کار می برد ویژگی آن قاطعانه بودن آن است و اطاعت محض و بی چون و چرا را می طلبد (مراجعه نمایید به اعداد ۲۱: ۱۸ ــ ۲۱، افسسیان ۶: ۱و کولسیان ۳: ۲۰). از این رو سنگینی گناه در اینجا مشخص شده است. اما اگر زدن یا لعنت کردن والدین زمینی سزاوار مرگ است، پس چقدر گناه شورش و سرکشی بر علیه خدا بزرگتر خواهد بود.

دزدیدن و فرختن انسان همانگونه که در بسیاری از نقاط دنیا اعمال می شود نیز مجازات مرگ را در پی خواهد داشت (آیه ۱۶). انسانی که ممکن است گناهکار هم باشد علی رغم دیدگاه خدا در مورد او، دیدگاهی که پیش از ابراز آن باید جامه عمل بپوشد، در نظر خدا ارزش خاصی دارد و آزادی او باید توسط انسانهای دیگر محترم شمرده شود. چقدر این موضوع شگفت انگیز است که علی رغم این نوشته ها بردگی به بدترین شکل دزدیدن، فروختن، و نگاه داشتن انسانها همچون اموال

شخصی حتی هنوز هم در ذهن نسل امروزی حایت می شود، حتی در میان پیروان معترف به مسیح!

در پاراگراف بعدی جرایمی که بر اثر نزاع بین دو نفر روی می دهد و مجازاتی که برای آن تعیین شده است را می بینیم.

«و اگر دو مرد نزاع کنند و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت زند و ا ونمیرد لیکن بستری شود اگر برخیزد و با عصا بیرون رود آنگاه زننده او بی گناه شمرده شود اما عوض بیکاری اش را ادا نماید، و خرج معالجه او را بدهد. و اگر کسی غلام یا کنیز خود را با عصا بزند، و او زیر دست او بمیرد، هر آینه انتقام او گرفته شود. لیکن اگر یک دو روز زنده بماند، از او انتقام کشیده نشود، زیرا که زر خرید اوست. و اگر مردم جنگ کنند و زنی حامله را بزنند، و اولاد او سقط گردد و ضرری دیگر نشود، البته غرامتی بدهد موافق آنچه شوهر زن بدو گذارد، و با حضور داوران ادا نماید. و اگر اذیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بده و چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان و دست به عوض دست و پا به عوض پا و داغ به عوض داغ و زخم به عوض زخم و لطمه به عوض لطمه. و اگر کسی چشم غلام یا چشم گنیز خود را بزند که ضایع شود او را به عوض چشمش آزاد کند. و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را بیاندازد او به عوض دندانش آزاد کند» (آیات ۱۸ ــ ۲۷).

تنها دو موضوع است که باید بدان توجه شود، و جزئیات را بر عهده خود خواننده گرامی می گذاریم. اولین موضوع این است که تمام این قوانین آشکار کننده حساسیت خدا نسبت به حفاظت از جسم قوم خود است. به طور خاص کسانی که تحت امر دیگران هستند. و دومین موضوع این است که ما به ذات واقعی شریعت پی می بریم. فیضی در کار نیست. این قانون چشمی به چشمی و دندانی به دندانی و.... است. خداوند ما عیسی در سخنان خود به طور خاص این قوانین را بیان می دارد تا تفاوت آن را با فیض نشان دهد. او می گوید، "شنیده اید که گفته شده است "چشمی به چشمی و دندانی به دندانی"، لیکن من به شما می گویم، با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که به رخساره راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی

او بگردان" (متی ۵: ۳۸و ۳۹). شریعت عمل متقابل را توصیه می کند ، نه بیشتر و نه کمتر؛ اما فیض می تواند هر چیزی را ببخشد؛ زیرا که با ما نیز با فیض معامله شد و دین ما پرداخته شد، ما نیز باید با همین اصل در روابط با دیگران رفتار نماییم. به هر حال نباید هرگز فراموش کنیم که پایه و اساس فیض به شکلی عمیق بر عدالت نهاده شده است و سلطنت او از طریق عدالت گسترش می یابد، پس فیض بر یک بنیاد ابدی و تغییر ناپذیر استوار است (رومیان ۵: ۲۱).

مسئولیت اعمال گاو نیز برای مالک آن مشخص شده است.

«و هر گاه گاوی به شاخ خود مردی یا زنی را بزند که او بمیرد، گاو را البته سنگسار کنند، و گوشتش را نخورد و صاحب گاو بی گناه باشد. و لیکن اگر قبل از آن شاخ زن می بود، و صاحبش آگاه بود، و آن را نگاه نداشت، . او مردی یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند، و صاحبش را نبز به قتل رسانند. و اگر دیه بر او گذاشته شود، آنگاه برای فدیه جان خود هر آنچه بر او مقرر شود، ادا نماید. خواه پسر خواه دختر را شاخ زده باشد، به حسب این حکم با او عمل کنند. اگر گاو ، غلامی یا کنیزی را بزند، سی مثقال نقره به صاحب او داده شود، و گاو سنگسار شود. و اگر کسی چاهی گشاید یا کسی چاهی حفر کند و آن را نپوشاند، و گاوی یا الاغی در آن افتد، صاحب چاه عوض او را بدهد، و قیمتش را به صاحبش ادا نماید، و میته از آن او باشد. و اگر گاو شخصی، گاو همسایه او را بزند و آن بمیرد پس گاو زنده را بفروشند، و قیمت آن را تقسیم نمایند. اما اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از شاخ آن شاخ زن می بود، و صاحبش آن را نگاه نداشت، البته گاو به عوض گاو بدهد و میته از آن او باشد» (آیات ۲۸ــ ۳۶).

لازم است خاطر نشان سازیم که همان اصول عادلانه ای که درابره موضوعات دیگر گفته شده است در مورد این دستورات نیز صادق است و این خود کفایت می کند. حتی در مورد مرگ مالک و یا گاو دستوراتی داده شده است، چه اگر پی برده شود که گاو میل به کشتن مالک داشته و یا اینکه مالک هیچ تدبیری برای محافظت از گاو ننموده است (آیه ۲۹). چقدر این موضوع با شفافیت هر چه تمام تر حقیقتی که خداوند قدوسمان به ما تعلیم داد را در اذهان ما تازه می سازد، این

حقیقت که حتی موهای سرمان شمرده شده است. برای همه چیز تدارک دیده شده است، و هر رابطه و نقص آن به هر صورت ممکن ، در چارچوب حکومت عادلانه ایست که اکنون بر اسرائیل حکمفرما شده است. نکته ای دیگر نیز هست که نباید آن را فراموش کرد. غلام یا کنیزی که ارزش آن سی مثقال نقره تعیین شده است. زکریای نبی در زکریا ۱۱: ۱۲ با اشاره به این موضوع چنین می گوید: "و به ایشان گفتم: اگر در نظر شما ناپسند آید مزد مرا بدهید و الا ندهید. پس به جهت مزد من سی پاره نقره وزن کردند". و عیسی مسیح که برای همه ما آشنا است نیز به سی پاره نقره تسلیم شد، (متی ۲۶: ۱۵). این امر حاکی از برآورد انسان از خداست، خدایی که خود را در جسم، پسر یگانه پدر آشکار نموده بود.

سپس در خروج باب ۲۲، حکم اعاده مال دزدی را پیش رو داریم.

« اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزدد و آن را بکشد یا بفروشد،به عوض گاو پنج گاو، و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد. اگر دزدی در رخنه کردن گرفتار شود، و او را بزنند بطوری که بمیرد ، باز خواست خون برای او نباشد. اما اگر آفتاب بر او طلوع کرد، بازخواست خون برای او هست. البته مکافات باید داد، و اگر چیزی ندارد ، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود. اگر چیزی دزدیده شده، از گاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو مقابل آن را رد کنند. اگر کسی مرتعی را تاکستانی را بچراند، یعنی مواشی خود را براند تا مرتع دیگری را بچراند، از نیکو ترین مرتع و از بهترین تاکستان خود عوض بدهد. اگر آتشی بیرون رود و خارها را فرا گیرد و بافه های غله یا خوشه های نادرویده و یا مزرعه ای سوخته گردد، هر که آتش را افروخته است، البته عوض بدهد. اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایه خود امانت گذارد، و از خانه آن شخص دزدیده شود، هر گاه دزد پیدا شود، دو چندان رد نماید. و اگر دزد گرفته نشود، آنگاه صاحب خانه را به حضور حکام بیاورند، تا حکم شود که آیا دست خود را بر اموال همسایه خویش دراز کرده است یا نه. در هر خیانتی از گاو و الاغ و گوسفند و رخت و هر چیز گمشده، که کسی بر آن ادعا کند، امر هر دو به حضور خدا برده شود، و بر گناه هر کدام که خدا حکم کند، دو چندان به همسایه خود رد نماید. اگر کسی الاغی یا گاوی یا گوسفندی یا جانوری دیگر به

همسایه خود امانت دهد، و آن بمیرد یا پایش شکسته شود یا دزدیده شود، و شاهدی نباشد، قسم خداوند در میان هر دو نهاده شود، که دست خود را به مال همسایه خویش دراز نکرده است. پس مالکش قبول بکند و او عوض ندهد. لیکن اگر از او دزدیده شد، به صاحبش عوض باید داد. و اگر دریده شد، آن را برای شهادت بیاورد، و برای دریده شده ، عوض ندهد. و اگر کسی حیوانی از همسایه خود عاریت گرفت و پای آن شکست یا مرد، و صاحبش همراهش نبود ، البته عوض باید داد. اما اگر صاحبش همراهش بود، عوض نباید داد، و اگر کرایه شد، برای کرایه آمده بود» (آیات ۱ــ ۱۵).

بی گمان زکی در لوقا ۱۹: ۸ به این قسمت از شریعت اشاره می کند: "و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم و چهار برابر بدو رد می کنم " (لوقا ۱۹: ۸). به مانند باب قبل دیدیم که خدا از اموال و اشخاص قوم خود محافظت می کند، از این رو در می یابیم که چگونه او از اموال آنها دفاع می کند و کسانی که به حکم او بی اعتنایی نمودند را در قبال خود مسئول می داند. اما سئوال مهم برای ما این است که اگر دزدیدن یک انسان مذموم است، چگونه می شود گناه دزدیدن را جبران کرد؟ چگونه آن کسانی که هنوز در گناه بسر می برند باید جزا را بپردازند؟ جبران آن غیر ممکن است ؛ اگر جبران آن بر عهده خودمان بود باید تا به آخر پیامدهای خطایای خود را متحمل می شدیم. اما او در مزامیر چنین گفته است، "پس آنچه نگرفته بودم، رد کردم" (مزمور ۶۹: ۴). او قربانی تخلف و همچنین گناه و قربانی سوختنی بود. پس او دین تمام تخلفات ما را به طور کامل پرداخته است (اگر باور داریم می توانیم اعتراف نماییم). او حتی کوچکترین خطایای ما را با فیض و رحمت خود جبران کرده است. این موضوع باعث می شود مرگ او را بپذیریم. در این باب می بینیم که متخلف خود باید خسارت را بپردازد. ما قادر به انجام این کار نبودیم و کسی هم نبود که به جای ما این کا ر را انجام دهد کسی نبود آنچه را که خود ندزدیده بود بلکه آنچه که ما دزدیده بودیم را به خدا پس دهد، و ما باید تا به ابد در برابر او جواب می دادیم. تا به ابد، اما چیزی نداشتیم که بپردازیم. هر چه این موضوع را بیشتر به خاطر می آوریم، از آن سو نیز بیشتر فیض او را ارج می نهیم، او که با اراده خود به جای ما به خدا پاسخ داد، به نحویکه ما را به عدالت از هر اتهام

تبرئه نمود، آری ، و ما را که عادل گردانید در پرتو تابناک شادی حضور خود قرار داد. نام قدوس او تا به ابد متبارک باد!

اکنون به حکم دیگری می پردازیم. اولین حکم به هواهای نفسانی می پردازد(آیه ۱۶). در اینجا بیشتر تقصیر بر گردن مرد نهاده شده است ــ و برای زن استثنا قائل نشده است. اما انسان نمی تواند بسیار گناه نموده و طوری رفتار نماید که بی گناه است، مخصوصاً آنگونه که در اینجا ذکر شده است. از اینرو آن مرد مجبور است که او را همسر خود سازد. پولس رسول نیز این اصل را تشریح کرده است. او می گوید: "آیا نمی دانید که هر که با فاحشه پیوندد با وی یک تن باشد؟ زیرا می گوید"هر دو یک تن خواهند بود" (اول قرنتیان ۶: ۱۶). بنا به همین دلیل بود که خداوند ما چنین تعلیم داد،"هر که زن خود را به غیر علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقه را نکاح کند، زنا کند" (متی ۱۹: ۹). چه تفسیر زیبایی درباره قوانین انسانی یی که طلاق را در چارچوبهای دیگر جایز بر می شمرند ــ که غفلت کامل از حکمت خدا است و از سویی دیگر نادیده گرفتن کامل روابط بنیادین بین مرد و زن را افشا می سازد. پس در حالیکه ما باید از قدرتهای حاضر اطاعت نماییم، در صورتیکه با قدرت خداوند در عداوت نباشند، قانون یک سرزمین نمی تواند راهنمای وجدان یک ایماندار یا کیلسا باشد.

"زن جادو گر را زنده مگذار" (آیه ۱۸). بنیاد تفکر یک جادو گر تجارت با ارواح است، که نظیر این نوع تفکر در روح گرایی (تفکراتی مبنی بر احضار ارواح) در عصر حاضر یافت می شود. از این رو در لاویان او زنی است که چنین توصیف شده است: "زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد" (لاویان ۲۰: ۱۷). جادوگر عین دور نمونه ای از این نوع است؛ "چرا که می خوانیم شاوئول نزد او رفت و گفت : "تمنا اینکه به واسطه جنّ برای من فالگیری نمایی و کسی را که به تو می گویم از برایم آوری" (اول سموئیل ۲۸: ۸). این همان چیزی است که احضار کنندگان ارواح به انجام آن اعتراف می کنند ــ که متقاضی را با ارواح مردگان ارتباط می دهند. این متقاضیان به مانند شائول که نمی توانند با خدا رابطه بر قرار کنند توسط واسطه ارواح به دنبال اطلاعاتی درباره مسائل ناشناخته و نادیده هستند. این امر در واقع به

نوعی رویگردان شدن از خدا به شیطان است. این روش چه در زمان اسرائیل و چه در روزگار ما شیطانی محسوب می شود. از این رو جادوگر باید نابود شود، و این امر نشانه عداوت عمل او با خدا است، و روح گرایی امروزه نیز انزجار آور بوده و اگر ادامه یابد برای روح انسان مخرب خواهد بود.

پس دو گناه است که مجازاتش مرگ است. اولی از جسم است ـــ به وحشتناک ترین و نفرت انگیز ترین شکل ممکن. و دومی بت پرستی است. خدا نمی توانست ببیند که قوم او به خدای دیگری اعتراف می کنند. و این امر انکار سخنان و اقتدار خدا بود، انهدام پایه های روابط او با قومش، و انجام این عمل از سوی قوم به مثابه انکار ذات واقعی او، و نپذیرفتن حاکمیت مطلق او است. پس پرستش خدای حقیقی و خدایان دروغین در یک آن امکان پذیر نبود. به همین خاطر پولس رسول چنین می گوید: "آنچه امتها قربانی می کنند، برای دیو ها می گذرانند و نه برای خدا، و نمی خواهم شما شریک دیوها باشید. محال است که هم از پیاله خداوند و هم از پیاله دیوها بنوشید. و هم از مایده خداوند و هم از مایده دیوها نمی توانید قسمت برد" اول قرنیتان ۱۰: ۲۰و۲۱). پذیرش خدایان دروغین برابر است با انکار خدای حقیقی. و از سویی دیگر، هنگامی که تسالونیکیان به مسیحیت گرویدند، به آنها چنین گفته می شود: "از بتها به سوی خدا بازگشت کردید تا خدای حی حقیقی را بندگی نمایید" (اول تسالونیکیان ۱: ۹).

سپس محبت و دلسوزی خدا در موارد مختلف تعلیم داده می شود.

« غریب را اذیت مرسانید و بر او ظلم مکنید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید. بر بیوه زن یا یتیم ظلم مکنید. و ره گاه بر او ظلم کردی و او نزد من فریاد بر آورد البته فریاد او را مستجاب خواهم فرمود و خشم مشتعل شود و شما به شمشیر خواهم کشت و زنان شما بیوه شوند و پسران شما یتیم. اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایه تو باشد قرض دادی مثل ربا خوار با او رفتار مکن و هیچ سود بر او مگذار. اگر رخت همسایه خود را به گرو گرفتی آن را قبل از غروب آفتاب بدو ردکن، زیرا که او فقط پوشش او و لباس برای بدن اوست؛ پس در چه چیز بخوابد؟ و اگر

نزد من فریاد برآورد هر آینه اجابت خواهم فرمود، زیرا که من کریم هستم» (آیات ۲۱ ــ ۲۷).

ابتدا سخن از غریبه به میان می آید. یاد آوری وضعیت گذشته آنها در زمین مصر باید تعیین کننده رفتار آنها با غریبه ها باشد. هنگامی که قوم یوغ آهنین فرعون را بر گردن داشتند طعم تلخ غریب بودن در سرزمین بیگانه را چشیده بودند. سپس توصیه می شود که افراد درمانده را به دل بسپارند ، تمام افراد درمانده و رنجوری که چشم به محبت ما دارند، و مطمئناً بیوه زن و یتیم در ارجعیت قرار دارند. از این رو خدا آنه را در دستان پر قدرت خود حفظ می کند. و هرکه بر آنها ظلم کند باید کشته شود، تا فرزندان و همسران او نیز یتیم و بیوه شوند. در کل کتاب مقدس این دو طبقه همیشه مورد توجه خاص خدا قرار دارند، از این رو است که ما نیز باید آنها را مورد مهر و محبت خود قرار دهیم. بدینسان یعقوب چنین می گوید: "پرستش صاف و بی عیب نزد خدا وپدر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقد کنند و خود را از آلایش دنیا نگاه دارند" (یعقوب ۱: ۲۷). دو حکم بعدی به وضعیت نیازمند می پردازد. اول اینکه او را در مقابل زور گو مصون نماید و از سویی دیگر ثروتمند را از ربا خواری و سوء استفاده از فقرا نهی می کند، و دوم اینکه او را در مقابل فقر و عریانی حفظ کند. این احکام علی رغم اینکه نشان می دهند که بنی اسرائیل از هم اکنون رهبری و هدایت می شوند، به ما نیز این اجازه را می دهد که عمق قلب خدا را ببینیم. می توان در تدبیری که برای رخت همسایه اندیشیده شده محبت وصف ناپذیری را مشاهده نمود، " آن را قبل از غروب آفتاب بدو ردکن، زیرا که او فقط پوشش او و لباس برای بدن اوست؛ پس در چه چیز بخوابد؟ و اگر نزد من فریاد برآورد هر آینه اجابت خواهم فرمود، زیرا که من کریم هستم". کنه وجود خدا باید با قوم او به تصویر کشیده شود، و با این تصویر از شخصی که چیزی ندارد تا به هنگام خواب خود را با آن بپوشاند، قلب خدا به درد می آید!

احترام به قدرتهای منصوب نیز مورد توجه است: "به خدا ناسزا مگو[1] و رئیس قوم خود را لعنت مکن" (آیه۲۸). واژه خدا (خدایان) در اینجا به طور مشخص برای قدرتها و حاکمان به کار رفته است. (مراجعه نمایید به یوحنا ۱۰: ۳۴و ۳۵). پولس رسول به هنگامی که مقابل حنانیا و سنهدرین قرار گرفته بود این عبارات را به کار برد (اعمال۲۳: ۵). این موضوع با توصیه هایی که در رسالات ارائه شده است مطابقت دارد(رومیان ۱۳؛ اول تیموتائوس ۲: ۲، اول پطرس ۲: ۱۳ ــ ۱۷). پس قوم خدا در طی مسیر با احترام به پادشاهان، و فرمانروایان کار آسانی در پیش داشتند. آنها به هر قدرتی که با خدا دشمنی نمی کرد احترام گذاشته و از آن اطاعت می نمودند، هر کسی که بود. خداوند خود آنها را تحت تسلط چنین حاکمانی قرار می داد.

چه نوبر محصولات و چه نخست زاده باید به خدا تقدیم می شد (آیه ۲۹و ۳۰ مراجعه نماید به خروج ۱۳:۱۲ و ۱۳). بدینسان آنها باید به وابستگی و منشاء برکات خوداعتراف می کردند و تعلق خود را به خداوند اذعان می داشتند. این خدا بود که میوه رسیده و "عصیر" را به آنها می داد و در مقابل از آنها هدیه می خواست. نخست زاده فرزندان انها نیز باید تقدیم می شد، اما این عمل را باید در چارچوب مرگ نخست زادگان کصری در شب پیش از عید فصح و نجات آنها توسط خون بره ذبح شده درک نمود. آنها باید به بهترین نحو "مردان مقدس" برای خدا باشند، به دور از شرارت و جداشده برای خدا؛ چراکه اوکه آنها را ازآن خود ساخته بود قدوس بود، و می خواست که آنها شایسته او باشند. به همین سبب آنها نباید خود را با غذای ناپاک نجس نی ساختند، گوشتی که دریده شده و توسط حیوانات ناپاک نجس شده است را فقطس نزد سگان بیاندازند. طریقهای یک شخص مقدس باید در تقدس ساکن باشد، همچنانکه خدا چنین است. موضوعاتی از این قبیل در باب بعدی ارائه می شوند (خروج ۲۳).

[1] مترجم : خدا در زبان انگلیسی gods (خدایان) ترجمه شده است که اشاره به ریاسات دارد.

«خبر باطل را انتشار مده و با شریران همداستان مشو، که شهادت دروغ دهی. پیروی بسیاری برای عمل بد مکن؛ و در مرافعه محض متابعت کثیری، سخنی برای انحراف مگو. و در مرافعه فقیر نیز طرفداری منما. اگر گاو یا الاغ دشمن خود را یافتی که گم شده باشد، البه آن را نزد او باز بیاور. اگر الاغ دشمن خود را زیر بارش باران خوابیده یافتی، و از گشادن او روگردان هستی، البته آن را همراه او باید بگشایی. حق فقیر خود را در دعوی او منحرف مساز. از امر دروغ اجابت نما و بی گناه و صالح را به قتل مرسان زیرا که ظالم را عادل نخواهم شمرد. و رشوت مخور زیرا که رشوت بینایان را کور می کند و سخن صدیقان را کج می سازد» (خروج۲۳: ۱ـــ۸).

در این بخش کناهان زبانی مورد بررسی قرار می گیرند. اولین مربوط است به انتشار دریافت خبر باطل. از این رو می بینیم که چقدر مرتکب شرارت می شوند، حتی در کلیسای خدا! معدود اشخاصی هستند که از انتشار خبر باطل هراسی ندارند. هر تفکر درستی و حتی انسان دنیوی چنین عملی را نکوهش می کند و برای آن تخفیفی قائل نمی شود. اما این عبارت معنای وسیع تری را در بر می گیرد و به پذیرش خبر باطل نیز اشاره می کند. بسیاری از گناه اول اجتناب می ورزند اما در دام گناه دوم گرفتار می آیند. خبری را می شنویم و به ظاهر هم درست است و این خبر منشر می شود، درحالیکه هیچگاه به خود دردسر نمی دهیم که درباره صحت آن تحقیق کنیم تا ببینیم که آیا درست است یا خیر. بیش از دیگران، مسیحیان باید نسبت به این امر با دقت عمل نمایند، و هر خبری را در مورد عمل ناشایست دیگران نپذیرند، مگر اینکه شهادت موثقی آن را تأیید نماید. همچنانکه شخصی که خبر را تکرار می کند مسئول است شخص شنونده نیز مسئولیت دارد.اگر این موضوع همیشه در خاطر حفظ شود، خواهیم دید که بسیاری از افتراها در بدو شکل گیری بسته می شوند. بسیاری از اشخاص دو به هم زن دستشان رو می شود و از شکاف بین دوستی ها جلوگیری به عمل می آید. پاد زهر این سم در محبتی است که "اطوار ناپسندیده ندارد، از ناراستی خوشوقت نمی گردد، ولی با راستی شادی می کند و در همه چیز صبر می کند و همه را باور می نماید؛ و در همه حال امیدوار می باشد و همه چیز را متحمل می باشد" (اول قرنتیان ۱۳:۵ ـــ۷). سپس شهادت

دروغ مورد نکوهش قرار می گیرد. این حکم و همچنین حکم بعدی در آیه بعد و در آیات ۳و۵ به نظر به اجرای عدالت مربوط هستند. هیچ چیز از نظر خدای عادل پنهان نیست، هیچ تأثیر و گرایش به شرارت، چرا که او برای قوم خود در هر شرایطی تدبیر می اندیشد. بسیار دشوار است که به تنهایی در مقابل یک جمع به مخالفت پرداخت، اگر چه حق هم با شما باشد، اما با کمک خداوند این کار بسیار ساده خواهد شد. از سویی دیگر هنگامی که منفعت یک فقیر ناعادلانه باشد نباید از آن حمایت شود و هنگامی که عادلانه باشد نباید حقش پایمال شود(آیه ۶). برخی مستعد تأثیر پذیرفتن از اغنیا هستند و بر خی دیگر از فقرا مخصوصاً در دوره دموکراسی ، دوره ای که حکومت قانونمند مورد نفرت قرار می گیرد. در میان این احکام، حکم خاصی در مورد گاو و الاغ همسایه وجود دارد. خشم درونی یک شخص نباید بر علیه گاو دشمن بروز داده شود؛ و همچنین نباید در کمک به گاو دشمن قصور ورزید بلکه "اگر گاو و یا الاغ دشمن خود را یافتی که گم شده باشد، البته آن را نزد او باز بیاور". و همچنین اگر الاغی را زیر بارش خوابیده یافتی و "از گشادن او رو گردان هستی، البته آن را همراه او باید بگشایی". محبت و رحمت خدا حتی مخلوقات زبان بسته را نیز تحت پوشش خود قرار می دهد و قوم نیز در همه چیز باید بازتابی از خدا باشند.

همچنین به حقیقت و عدالت نیز توصیه شده است (آیه ۷). البته چارچوب بیان این موضوع بسیار حائز اهمیت است ، "زیرا که ظالم را عادل نخواهم شمرد". خداوند در اداره قوم و تشخیص صحیح ، خدای عادلی است، ونمی گذارد انسان پیش از او بر مسأله ای واقف شود. اما همانگونه که نویسنده مزمور اعتراف می کند، وقتی خداوند سخن می راند او عادل بوده و به وقت داوری همه چیز را پاک می سازد. پس ظالم هیچگاه نمی تواند از محکومیت خود بگریزد. اما خداوند با فیض خود راهی برای عادل شدن بی خدایان مهمیا ساخته است. زیر سلطه شریعت چنین چیزی محال بود. "لیکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنانکه تورات و انبیاء بر آن شهادت می دهند، یعنی عدالت خدا که بوسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آوردند" (رومیان۳: ۲۱و۲۲). در چنین چارچوبی است که خدا می تواند خدای عادلی باشد، و هر کسی را که به عیسی

ایمان آورد عادل شمارد" (آیه ۲۶). سپس نسبت به پذیرش رشوه هشدار داده می شود. به یاد داشته باشیم مسأله هنوز داوری بین انسان و انسان است، یا تشخیص حقیقت از دروغ. پذیرش رشوه در چنین مواردی شخص حکیم را کور ساخته و سخن صدیقان را کج می سازد. این امر ممکن است بین خدا و روح انسان جدایی افکند، و بدین نحو حتی دیگر در نظر خدا ارزشی هم نداشته باشد. آیه نهم تکرار احکامیست که در خروج ۲۲: ۲۱ آمده است. این امر بیانگر اهمیت موضوع در نظر خدا ست، و در اینجا با تأکید بیان شده است، "زیرا که از دل غریبان خبر دارید". پس با توجه به تجربه گذشته اسرائیل انتظار می رفت که با غریبان همدردی نمایند(مقایسه شود با عبرانیان ۴: ۱۵ و همچنین عبرانیان ۲: ۱۸)، و یاد آوری اندوه گذشته آنان رفتارشان نسبت به کسانی که در چنین شرایطی بسر می برند، را شکل می داد.

سپس احکام گوناگونی در مورد زمین، اعیاد و غیره داده می شود.

« و شش سال مزرعه خود را بکار و محصولش را جمع کن، لیکن در هفتمین آن را بگذار و ترک کن تا فقیران قوم تو از آن بخورند و آنچه از ایشان باقی ماند، حیوانات صحرا بخورند. همچنین با تاکستان و درختان زیتون خود عمل نما. شش روز به شغل خود بپرداز و در روز هفتمین آرام کن تا گاوت و الاغت آرام گیرند و پسر کنیزت و مهمانت استراحت کنند. و آنچه را به شما گفته ام، نگاه دارید و نام خدایان غیر را ذکر مکنید، از زبانت شنیده نشوند. در هر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دار. عید فطیر را نگاه دار، و چنانکه تو را امر فرموده ام، هفت روز نان فطیر بخور در زمان معین در ماه ابیب، زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی. و هیچ کس به حضور من تهی دست حاضر نشود. و عید حصاد نوبر غلات خود را که در مزرعه کاشته ای، و عید جمع را در آخر سال وقتی که حاصل خود را از صحرا جمع کرده ای. در هر سال سه مرتبه ذکورانت به حضور خداوند یهوه حاضر شوند. خون قربانی مرا با نان خمیر مایه دار مگذران و پیه عید من تا صبح باقی نماند. نوبر نخستین زمین خود را به خانه یهوه خدای خود بیاور؛ و بزغاله را در شیر مادرش مپز» (خروج ۲۳: ۱۰ــ ۱۹).

در مورد زمین نیز حکم سبت باید به طور پیوسته به اجرا در آید و یاد آور این امر است که زمین متعلق به خداوند است. از این رو زمین و همچنین انسان باید در استراحت خدا شریک گردد. به هر حال در اینجا فقیران و حیوانات صحرا بسیار مهم هستند. به هر دو توجه می شد ـــ هر دو مخلوقات خدا بودند، گرچه میان آنها تفاوت بسیار است. از این روبه بنی اسرائیل تأکید می شود که آنها مستأجر بوده و زمین و تاکستان و درخت زیتون را خدا به آنها داده است و فقیران و حیوانات صحرا باید مورد توجه قرار می گرفتند، چراکه خداوند آنها را در حفاظت خود قرار داده بود.

سپس به سبت انسان می پردازد. لاویان باب ۲۳ به شکلی مبسوط به اعیاد می پردازد، و اینجا در درجه اول فقط سبت را تشریح می نماید. اما در این باب علاوه بر سبت به سه عید دیگر نیز اشاره شده است ـــ عید فطیر، عید حصاد، و عید جمع یا به عبارتی فصح، پنطیکاست و عید خیمه ها. تمام اعیاد، همانگونه که در کتاب لاویان گفته شده، نمادی هستند از طریقهایی که خدا با قوم خود ارتباط برقرار می کند. و در چنین چارچوبی است که عید سبت پیش از دیگر اعیاد ذکر شده است، زیرا پایان و سرانجام این است که قوم از آرامش خداوند بهره مند شوند. سپس او که هدف خود را آشکار نموده است، همانگونه که انتظار می رود روشهای تحقق بخشیدن به این هدف و یا روشهای دیگری که به کار می برد را آشکار می سازد. اگر چه فقط سه عید در این باب ذکر شده است اما همین ها بسیار مهم هستند. عید فطیر اولین آنها است، سپس عید نوبر محصولات که به طرز نمادین مسیح قیام کرده را نشان می دهد و توضیح بیشتر آن در کتاب لاویان یافت می شود، و سپس عید جمع، نمونه ای است از حصاد جانها که در آن قیام مسیح نشان عهد و پیمان است، و پنطیکاست در آن سرآغازمبارکی می باشد. از این رو در قرنتیان ۱۵: ۲۳ چنین می خوانیم: «مسیح نوبر است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آن مسیح می باشند". در درجه اول، این آیه در مورد اسرائیل به کار برده شده است. اما اگر بخواهیم آن را به طرز وسیع تری تفسیر نماییم، جمعی که در اینجا از آن سخن به میان آمده است، شامل تمام مقدسین و همچنین تدبیر الهی در ملکوت می شود ، به عبارتی جمیع نجات یافتگان از هر عصر و دوره ای. پس آنها باید سه بار در سال برای خداوند جشنی براگزار نمایند، و در این اعیاد باید همه ذکوان قوم در مقابل

خداوند خدا حاضر شوند. این هسته اصلی تفکر جشن را تشکیل می دهد، تجمع قوم در مقابل خداوند، بر اساس آن چیزی که خود بنا کرده بود، در واقع بر مبنای نجات. سپس آنها به عنوان قوم نجات یافته در مقابل یهوه جمع شدند، اما با احتیاط کامل نسبت به آنچه خدا قبلاً به آنها گفته بود، و آنها نباید نام خدایان دیگر ذکر می کردند و نه حتی به خود اجازه می دادند که از زبانشان شنیده شود (آیه ۱۳). آنها در مقام یک قوم نجات تقدیس یافته کاملاً به خداوند تعلق داشتند.

باری دیگر می بینم که نان مخمر دار به خاطر خون قربانی ها می شود، چرا که همانقدر که قربانی ها اشاره به مسیح دارند، مخمر به عنوان نمادی از شریر تعلیم خاص آنها را تحریف می کرد. مسیح نمی تواند با شریر همکاری کند. از این رو خمیر مایه به شدت منع شده بود. و همچنین پیه قربانی نیز نباید تا صبح می ماند (مقایسه نمایید با خروج ۱۲: ۱۰). توضیح کامل این موضوع در احکام مربوط به قربانی سلامتی در لاویان آمده است. "و از ذبیحه سلامتی، هدیه آتشین بجهت خداوند بگذران، یعنی پیه ای که احشا را می پوشاند و همه پیکر را که بر اشاست و دو گرده و پیه که بر آنها ست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگرت است، با گرده ها جدا کند و پسران هارون آن را بر مذبح با قربانی سوختنی بر هیزمی که بر آتش است بسوزانند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است" (آیات ۳ـــ ۵). پس پیه سهم خدا بود(همچنین مراجعه نمایید به لاویان ۴: ۸ ـــ ۱۰). و با این اوصاف نباید در این امر قصور ورزیده شود و پیه تا صبح بماند بلکه باید بلافاصله تقدیم می شد. سهم خدا باید پیش از سهم قوم او تقدیم شود. این راز تمام برکات محسوب می شد ـــ به عبارتی جایگاه عالی را از خداوند بداریم، و پیش از هر چیز به او بیاندیشیم و چشم خود را به سوی دیگر چیزها ببندیم تا اینکه تا اینکه برکت تحقق یابد.

آنها باید نوبر محصولات خود را به خانه خداوند خدا می آوردند. در تثنیه ۲۶ توصیف بسیار زیبایی از این وظیفه و شرایط انجام آن یافت می شود. الهامی از این حکم در اینجا دیده می شود. و در آخر ممنوعیت بسیار بارزی را شاهد هستیم(آیه ۱۹). در کتاب مقدس سه بار این موضوع ذکر شده است (خروج ۳۴:۲۶ و تثنیه ۱۴:

۲۱). خدا مهر و محبت از قوم خود مراقبت کرده، و آنها را در برابر تخطی در امیال غریزی خود حفظ می نمود. شیر مادر تغذیه فرزند بود و از این رو نباید در امر آماده ساختن غذا برای دیگران استفاده شود. برخی در این حکم یک تعلیم روحانی نیز یافته اند. چنین تشبیهات بی شک پر منفعت و صحیح هستند، اما شایسته است که چنین تشبیهات برای مطالعه فردی باشند و در جماعت مطرح نشوند.

این بخش با تدابیری که خدا برای هدایت آنها به سرزمین موعود اندیشیده و همچنین هشدار در مورد رفتاردرست و عبارتی در مورد چگونگی مالکیت کل یک زمین به پایان می رسد.

«اینک من فرشته ای پیش روی تو می فرستم تا تو را در راه محفاظت نموده، بدان مکانی که مهیا کرده ام برساند. از او با حذر باش و آواز او را بشنو و از او تمرد منما زیرا گناهان شما را نخواهد آمرزید چونکه نام من در اوست. و اگر قول او را شنیدی و به آنچه گفته ام عمل نمودی، هر آینه دشمن دشمنانت و مخالف مخالفانت خواهم بود، زیرا فرشته من پیش روی تو می رود و تو را به اموریان و حتیان و فرزیان و کنعانیان و حویان و یبوسیان حواهد رسانید و ایشان را هلاک خواهم ساخت. خدایان ایشان را سجده منما و آنها را عبادت مکن و موافق کارهای ایشان مکن، البته آنها را منهدم ساز و بتهای ایشان را بشکن. و یهوه خدای خود را عبادت نمایید تا نان و آب تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهم کرد، و در زمینت سقط کننده و نازاد نخواهد بود و شماره روزهایت را تمام خواهم کرد. و خوف خود را پیش روی تو خوام فرستاد و هر قومی را که بدیشان برسی متحیر خواهم ساخت و جمیع دشمنانت را پیش روی تو روگردان خواهم ساخت. و زنبورها پیش روی تو خواهم فرستاد تا حویان و کنعانیان و حتیان را از حضورت برانند. ایشان را در یک سال از حضور تو نخواهم راند، مبادا زمین ویران گردد و حیوانات صحرا بر تو زیاده شوند. ایشان را از پیش روی تو به تدریج خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را متصرف گردی. و حدود تو را از بحر قلزم تا بحر فلسطین و از صحرا تا نهر فرات قرار دهم زیرا ساکنان آن زمین را بدست شما خواهم سپرد و ایشان را از پیش روی خود خواهی راند. با ایشان و با خدای ایشان عهد مبند. مبادا تو را بر من

عاصی گردانند و خدایان ایشان را عبادت کنی و دامی برای تو باشد»(آیات ۲۰ ـــ۳۳).

فرشته ای پیش روی ایشان در حرکت بود تا آنها را به درستی هدایت کند. اغلب در این چارچوب به این فرشته اشاره شده است(خروج ۱۴: ۱۹، ۳۳: ۲و اعداد۲۰: ۱۶و....). اشعیای نبی او را فرشته حضور یهوه می نامد(۶۳). پس به راستی این فرشته چه کسی بود؟ چه از این متن و چه از باب ۱۲ و همچنین دیگر بابها مبرهن است که ویژگی های الوهیت به او نسبت داده شده است. به عنوان مثال در اینجا گفته شده است "نام من بر اوست" و در خروج باب چهارده پس از اینکه فرشته سخن به میان می آید او با یهوه همسان شمرده می شود (آیه ۲۴ و ۱۹). در مورد قربانی اسحاق در پیدایش؛ ۲۲ نیز چنین صحنه ای مشاهده می گردد (آیات ۱۵ و ۱۶). پس الوهیت او مبرهن است و استدلال آن قانع کننده (استدلالی که دانشجویان مؤمن کلام خدا در طول تمام اعصار به دست آورده اند). و آن استدلال این است که این فرشته کسی نیست جز شخصیت دوم تثلیث، خدای پسر، یهوه نیست و در چنین چارچوبی با توجه به اینکه در صحنه های گوناگونی ظاهر می شود می توانیم به این نتیجه برسیم که اینها همه منعکس کننده تجسم او هستند. این همانی است که همیشه رهبر قوم خود بوده است، همان کسی که سر بنی اسرائیل می شود تا آنها را در طول راه حفظ کند، و به مکانی که خدا مهیا ساخته رهسپار سازد. اشعیاء نیز در این بره چنین می گوید که فرشته حضور او آنها را حفظ نمود و با محبت و بخشش خود آنها را رهایی بخشید .

از این رو به اسرائیل هشدار جدی داده می شود. آنها باید از وجود او آگاه بوده، از سخنان او اطاعت کرده و وی را خشمگین نسازند. او مقدس بود و از آنجاییکه قوم او خود را زیر حاکمیت شریعت قرار داده بودند او نمی توانست خطای آنها را ببخشاید. "نام من" ــ بیان ماهیت خدا در رابطه با اسرائیل ــ "براوست"، و بدین سبب او در عدالت عمل خواهد نمود، بر پایه شریعت که معیار رفتار آنها بود. از سویی دیگر، شرط یکی شدن با قوم در اطاعت از او بود. پس با این اوصاف دشمنان قوم دشمنان او محسوب شده و او آنها را منهدم خواهد ساخت.

خواهیم دید که تمام این احکام زمین را مد نظر دارند تا بیابان. و ما باید به این مسأله توجه داشته باشیم. دو موضوع دیگر که تمام برکات بدانها بستگی داشت افزوده شده اند ــ جدایی از شریر و خدمت کردن به خداوند خدایشان است (آیات ۲۴ و۲۵). شرایط برکت یافتن تغییر ناپذیر هستند. این شرایط همچنانکه بر اسرائیل حاکم ، اکنون نیز چنین است. چرا که ایمانداران تسالونیکی چنین توصیف شده اند که از بتهایشان بازگشته و خدای زنده حقیقی را خدمت می کنند (اول تسالونیکیان ۱: ۹). در جاییکه خدا مطرح است، شراکت با شریر معنایی ندارد. خواسته او از ما و آنچه که داریم این است، و هرگاه این را بجا آوریم ما را بر طبق خواسته دل خود بیرکت خواهد داد. پس این اعمال در اینجا برکات را به همراه دارند ــ برکات زمینی ــ چراکه آنها نمونه یک قوم زمینی بودند، اما هیچ محدودیتی در این برکات نبود. علاوه بر این مشخص می سازد هر چیزی که قوم را تحت تأثیر قرار می دهد از چشمان خدا دور نخواهد ماند. او به آنها می گوید که دشمنانشان را در یک سال از آنها نخواهد راند "مبادا زمین ویران گردد و حیوانات صحرا بر تو زیاده شوند" (آیه۲۹). او قوم را هدایت خواهد کرد ــ و آنها را تاجایی که در خور و شایسته آنها باشد برکت خواهد داد. اما در طول این زمان قوم تمامی اراضی را تصرف خواهند نمود. ــ"از بحر قلزم تا بحر فلسطین، و از صحرا تا نهر فرات" (آیه ۳۱) ــ یک وعده، افسوس! که از دست رفت و هیچگاه جامه عمل نپوشید، مگر یک دوره کوتاه و آن هم در مدت زمان سلطنت داود و سلیمان(اول تواریخ ۱۸: ۲ و دوم تواریخ ۹:۲۶). و این همه به خاطر بی ایمانی قوم بود. در واقع حتی در سلطنت سلیمان این امر تا حدی تحقق یافت ، چرا که هنوز از حتاین، اموریان و فرزیان و حویان و یبوسیان باقی مانده بودند (دوم تواریخ ۸: ۷و ۸)، اقوامی که هنوز رانده نشده بودند. بنابراین با اینکه این مسأله کاملاً تحت نفوذ و سلطه او انجام می شد باقی ماند، او که داود و سلیمان ، سایه و نمونه ای از او محسوب می شدند. سپس آنچه که اسرائیل در زیر بار این مسئولیت از دست داد در فیض و قدرت کامل شد.

و سرانجام اینکه به آنها توصیه می شود جدایی کامل اختیار کنند. نباید هیچ عهد و پیمانی با مرمان دیگر سرزمینها و یا خدایانشان ببندند، و اگرنه برای سکونت در زمین با مشکل مواجه می شدند. اگر چنین می شد، آنها به گناه بر علیه خداوند

سوق داده می شوند. هیچ پیمان و اتحادی بین قوم خوا و دشمنانش وجود نخواهد داشت. "دوستی با دنیا برابر است با دشمنی با خدا". چه خوب بود این حقیقت با تمام قدرتی که دارد بر دل و ذهن تمام کسانی که نام مسیح را بر خود حمل می کنند، حک شود!

فصل شانزدهم

تأیید عهد

خروج ۲۴

حال که پرده از راز این عهد برداشته شده است و چارچوب رابطه آینده یهوه با اسرائیل تعریف شده، این باب بر این وقایع صحه می گذارد. به منظور تمهیدات این امر موسی، هارون، ناداب و ابیهو و هفتاد تن از مشایخ اسرئیل نزد خداوند خوانده می شوند (آیه ۱). اما هیچیک نمی توانند نزدیک شوند. "از دور سجده کنید و موسی تنها نزدیک خداوند بیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند" (آیات ۱ و ۲). می بینیم که در این عبارات مقام شفیع به شکل بارزی نمایان است ــ مقامی بس پر افتخار و منحصر به فرد که خداوند به سبب فیض خود آن را به موسی اعطا می نماید. موسی نسبت به همقطاران خود در نزدیک شدن به خدا ارجع تر نبود. تنها فیض بود که چنین مقام ممتازی را به او می بخشید. همه چیز نشانی است از دوره ای دیگر ــ یک تقابل کامل با وضعیت ایمانداران پس از مرگ مسیح. اکنون دیگر به ما گفته نمی شود که :"از دور سجده کنید" (عبرانیان ۱۰: ۲۲). خون مسیح چنان قدرتی دارد که ایماندار را از تمام گناهانش پاک می سازد، به طوریکه او دیگر به گناه گرایش ندارد، او با فدیه شدن مسیح تا به ابد کامل خواهد بود و بدینسان است که پرده بین انسان و خدا پاره شده و این خود شهادتی است بر این حقیقت که خدا در مرگ مسیح جلال یافته است و ایماندار آزاد است تا به قدس الاقداس داخل شود. و در آنجاست که او می تواند خدا به روح راستی بپرستد، در آنجاست که او می تواند با سکونت در خداوند عیسی مسیح در خدا شادی نماید، در همان کسی که ما تسلی یافته ایم (رومیان ۵: ۱۱)؛ چرا که در برابر چشمان تیز بین خدای قدوس بی عیب و لک است و قادر است با شجاعت خود در مقابل تخت قدوسیت خدا بایستد. چه تضادی بین فیض و شریعت وجود دارد! شریعت در واقع، "سایه نعمتهای آینده است، نه نفس صورت آن چیزها آن هرگز نمی تواند هر سال به همان قربانی هایی که پیوسته می گذرانند تقرب جویندگان را کامل گرداند"

(عبرانیان ۱۰: ۱)؛ اما در فیض توسط یک قربانی و آن هم عیسی مسیح، گناهان و خطایای ما دیگر به یاد آورده نخواهد شد، و بوسیله مسیح در یک روح نزد پدر خواهیم رفت (افسسیان ۲: ۱۸). از این رو مقامی که موسی دارد تا حدی نمونه ایماندار محسوب می شود، با اینحال این تفاوت عظیم نیز وجود دارد. او به "یهوه" نزدیک شد و ما نزد "پدر" می رویم، ما خدایی را می پرستیم که اکنون به طور کامل بر ما آشکار شده است، او برای ما همچون خدا و پدر است، زیرا خداو پدر آقایمان ، عیسی مسیح است.

نمی توانیم از ذکر نامهای ناداب و ابیهو به سادگی گذشته و توجهی به آنها نداشته باشیم. آنها ور دو فرزندان هارون بودند، و به همراه پدرشان برای این عمل منحصر به فرد انتخاب شده بودند. و نه داشتن چنین امتیازی نمی تواند اطمینانی برای نجات باشد و برای ایماندار نه حتی یک زندگی در اطاعت. اما می بینیم که هر دوی آنها با سرانجام وحشتناکی روبرو می شوند. آنها "آتش غریبی که ایشان را نفرموده بود، به حضور خداوند نزدیک آورند، و آتش از حضور خداوند به در شده ایشان را بلعید و به حضور خداوند مردند" (لاویان ۱۰: ۱و۲). پس از این واقعه در باب ۲۴ خروج، ناداب و ابیهو به کهانت برگزیرده شدند، و گویی آنها در حین انجام وظیفه چنین مقامی بودند که به خاطر قصور در انجام آن مورد داوری خدا قرار گرفتند. بگذارید چنین هشداری با قلبمان عجین شود که برخوردار بودن از مقام و امتیاز هر دو نجات انسان ناتوانند و همچنین این درس را بیاموزیم که خدا در پرستش هر چیزی را که در اطاعت از او نباشد نمی پذیرد. قربانی باید از آنچیزی باشد که خود مهیا کرده است، و قلب انسان تحت تسلط اراده او باشد.

سپس می بینیم که موسی نزد قوم آمد "همه سخنان خداوند و همه این احکام را به قوم باز گفت و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: "همه سخنانی که خداوند گفته است، بجا خواهیم آورد" (آیه۳). علی رغم وحشتی که به خاطر نشانه های حضور و شکوه خدا در کوه سینا بر قلب آنها حاکم بود، ناتوانی خود را در انجام کلام قدوس خدا نادیده انگاشتتند. چه انسانهای ابلهی! ممکن است چنین تصور شود که پیش از اینها باید چشمانشان بر حقیقت گشوده شود، اما باز هم تکرار

می کنیم که آنها نه از خود و هم از خدا آگاه نبودند. از این رو آنها تمایل خود را به اطاعت به عنوان شرط برکت یافتن ابراز می دارند. خدا گفته بود، و آنها پذیرفته بودند و اکنون باید شریعت مورد تأیید و تصدیق قرار می گرفت.

«و موسی تمامی سخنان خداوند را نوشت و بامدادان برخاسته، مذبحی بر پای کوه و دوازده ستون موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد. و بعضی از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد و قربانی های سوختنی گذرانیدند و قربانی های سلامتی از گاوان برای خداوند ذبح کردند. و موسی نصف خون را گرفته، و لگنها ریخت و نصف خون را بر مذبح پاشید، و کتاب عهد را گرفته به سمع قوم خواند. پس گفتند : "هر آنچه خداوند گفته است خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت" (آیات ۴ــ ۸).

اگر چه در خیمه عبادت دوازده ستون برقرار بود لیکن تنها یک مذبح در آن وجود داشت ــ یک مذبح ، زیرا که مذبح مظهر حضور خدا بود و دوازده ستون چرا که آنها همه نماد حضور دوازده سبط بنی اسرائیل در قربانی تقدیمی بودند. هنوز شخصی به عنوان کاهن منصوب نشده بود (جوانان وظیفه کاهن را در امر قربانی انجام می داند. احتمالاً آنها همان نخست زادگانی هستند که خداوند در باب ۱۳ خروج آنها را به طو خاص برای خدمت خود انتخاب کرد. خواهیم دید که چندی بعد لاویان جای این جوانان را می گیرند و برای خدمت به خداوند انتخاب می شوند. از این روست که گفته شده است : «لاویان را به حضور خداوند نزدیک بیاور و بنی اسرائیل دستهای خود را بر لاویان بگذارند. و هارون لاویان را از جانب بنی اسرائیل به حضور خداوند تا خدمت خداوند را بجا بیاورند" (اعداد۸: ۱۰ و ۱۱ و همچنین ۳:۴۰ و ۴۱). تا هنگامی که لاویان این خدمت را به عهده نگرفته بودند، "جوانان" خدمت مذبح را به جا می آوردند. چنی بعد خاطر نشان خواهد شد که تنها قربانیها تقدیمی و سوختنی در این برهه زمانی وجود داشتند ــ به این علت که پیش تر نیز گفته شد. تا هنگامی که شریعت به طور رسمی مسأله گناه را مطرح نساخته بود قربانی گناه هیچ جایی نداشت. قربانی ها برای خداوند بودند (اگر چه تقدیم کنندگان نیز به مانند کاهن در شراکت با خدا در تقدیم قربانیهای سلامتی نقش داشتند ــ لاویان ۳). اما مفهوم خاص مراسم در این دوره در ریختن خون یافت می شود. نیم

از آن بر روی مذبح ریخته می شد. سپس، پس از اینکه کتاب عهد در مقابل چشمان قوم قرائت شد، آنها دوباره گفتند هر آنچه خداوند گفته است خواهیم کرد گوش خواهیم داد. و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده و گفت اینک خون آن عهدی که خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است (آیات ۷ و ۸). پیش از اینکه به این حکم مهم بپردازیم بهتر است نگاهی بیاندازیم به رساله عبرانیان که به این رویداد اشاره می کند. "موسی تمامی احکام را بحسب شریعت به سمع قوم رسانید، خون گوساله ها و بزها را با آب و پشم قرمز و زوفا گرفته آن را بر خود کتاب و تمامی قوم پاشید؛ و گفت : "این است خون آن "عهدی" که خدا با شما قرار داد" (عبرانیان ۹: ۱۹ ــ ۲۰). در اینجا مشخصه مهمی مشاهده می کنیم نه در موسی بلکه در این موضوع که بر روی کتاب نیز به مانند قوم خون ریخته شد.

ابتدا باید مفهوم خون مورد بررسی قرار گیرد. محال است که این خون، خون کفاره باشد، زیرا که بر قوم و کتاب نیز به اندازه مذبح خون پاشیده شد، و به همین دلیل نیز نمی توانیم آن دال بر طهارت قلوداد نماییم. زندگی در خون است (لاویان ۱۷: ۱۱)* ؛ پس ریختن خون نمایانگر مرگ است و هنگامی که این موضوع (ریختن خون) در چارچوب قربانی بررسی می شود، می توان آن را کفاره گناه بر شمرد. "از این رو ریختن خون در اینجا بر مرگ به عنوان ضمانت مجازات شریعت دلالت دارد". بر روی افرادی که عهد می بندند تا از شریعت اطاعت نمایند خون پاشیده می شود تا بیاموزند که مجازات گناه مرگ است. این همان وضعیت خطیری بود که آنها با رضایت بدان تن در دادند. آنها خود شرط مجازات مرگ را پذیرفتند. و بدینسان است که پولس رسول چنی می گوید "جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند زیر لعنت می باشند" (غلاطیان ۳: ۱۰). اکنون نیز بر تمام کسانی که چارچوب شریعت را به عنوان راه و روش زندگی خود می پذیرند چنین اصلی صادق است، کسانی که شرط برکت را بر پایه اعمال خود می دانند. این اشخاص نمی دانند و از این رو به مانند قوم اسرائیل در این رویداد لعنت شریعت را بر دوش خود حمل می کنند و مرگ را به عنوان مجازات نااطاعتی می پذیرند.

پس اشخاصی که بر آنها خون پاشیده شد عهد بستند که اطاعت کنند. علاوه بر این، این موضوع به ما کمک می کند که عباراتی را که در رساله پطرس رسول، یافت می شود با این رویداد مقایسه کنیم، که بی گمان اشاره ایست به این معامله انسان با خدا. او چنین می نویسد: "به غیربانی که پراکنده اند در پنطس و غلاطیه و فپدقیه و آسیا و بطانیه" ، به عبارتی دیگر به مسیحیان یهودی تباری که در این نواحی پراکنده بودند، پطرس آنها را چنین توصیف می کند ، "برگزیدگان بر حسب علم سابق خدای پدر، به تقدس روح برای اطاعت و پاشیدن خون عیسی مسیح" (اول پطرس ۱: ۲). اگر چه اشاره نکردن به قوم یهود در این عبارات مشکلاتی به همراه داشته، اما این عبارات بسیار حائز اهمیت هستند. خدا این قوم را خوانده و برگزیرده بود و با یک مراسم جسمانی تقدیس نموده بود ـــ و از دیگر ملل جدا ساخته بود (مراجعه نمایید به افسسیان ۲: ۱۴) و جدا شده برای خدا بودند (خروج۱۹: ۱۰)، و بیشتر برای اطاعت تقدیس شده بودند ـــ و هدف همین بود و همانگونه که دیده ایم قوم آن را پذیرفتند و خون بر آنها پاشیده شد، و بدین سان عهد خدا با آنها تعیین مجازات مرگ تأیید می شود. بنابر این واژه ها به درستی مطابقت دارند اما چه تفاوت عظیمی در معنا وجود دارد! ایمانداران بر طبق پیش دانی خدای پدر انتخاب شده اند، او "ما را از قبل تعیین نمود تا را پسر خوانده شویم بوساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود" (افسس۱ : ۵). از این آنها به مانند قوم اسرائیل تنها برای اهداف برکات زمینی انتخاب نشده بودند، بلکه آنها انتخاب شدند برای اهداف ابدی ـــ تا اینکه از رابطه نزدیک و صمیمانه فرزند خدا بودن ببرند و جایگاهی بسیار نزدیک داشته باشند و خمچون محبوبه ای مورد پذیرش خدا قرار بگیرند. آنها با مراسم و قوانین جسمانی و ظاهری تقدیس نشده اند، بلکه با عمل روح خدا در تجربه تولد تازه، بر حسب اینکه برای خدا جدا شده اند، و اینکه کاملاً از آن خدا هستند و دیگر از آن دنیا هستند، همانگونه که مسیح از آن دنیا نیست؛ و آنها به جهت اطاعت عیسی مسیح تقدیس شده اند ـــ به عبارتی دیگر همانگونه که مسیح اطاعت کرد آنها نیز باید چنین کنند، منش و سلوک او که صحیح بود، معیار زندگی هر ایماندار است (اول یوحنا ۲: ۶) ؛ و علاوه بر این آنها با خون پاشیده شده که گواهی بود بر مرگ به خاطر تخطی و نا اطاعتی، تقدیس

نشدند بلکه کفاره ای که کامل بود و پاکی کامل هر روح در آن یافت می شود. از این رو پطرس یک تضاد کامل را به تصویر می کشد، و این تضاد بین شریعت و فیض یافت می شود، "شریعت بوسیله موسی عطا شد اما فیض و راستی بوسیله عیسی مسیح رسید" (یوحنا۱ :۱۷).

عهد مورد تأیید قرار گرفت، "و موسی با هارون و ناداب ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت، و خدای اسرائیل را دیدند و زیر پایهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود و مانند ذات آسمان در صفا. و بر سروران بنی اسرائیل دست خود نگذارد پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند" (آیات ۹ــ ۱۱). پیش از اینکه عهد بجا آورده شود تنها موسی اجازه داشت که وارد حضور خدا شود، اما اکنون به نمایندگان قوم نیز این فیض خاص اعطا شده بود؛ و آنها نیز می توانستند در سلامتی به خداوند نزدیک شوند. در این صحنه دو چیز بر ما مبرهن است. آنها خدای اسرائیل را دیدند. و خدا خود را شکوه و جلال تقدس خود در برابر چشمان آنها آشکار می سازد. عبارت صنعتی از یاقوت کبود شفاف (مراجعه نمایید به حزقیال ۱: ۲۶ و خروج ۱۰: ۱)، و عبارت دیگر "مانند ذات آسمان در صفا" از پاکی و جلال و شکوه آسمانی سخن می گوید. از این رو خدا بر طبق ماهیت تدبیری که پایه گذاری نموده بود خود را بر شاهدان منتخب خود آشکار نمود. علاوه بر این آنها خوردند و آشامیدند. تنها به خاطر ریخته شدن خون بود که قوم چنین افتخاری نصیبشان شد، این افتخار که خدای اسرائیل را ببینند و با او رابطه بر قرار نمایند، اگر چه ذات این مکاشفه حاکی از فاصله بین آنها بود تا نزدیکی. با اینحال آنها همچون انسانهای جسمانی در حضور خدا خوردند و آشامیدند و همچنانکه گفته شده به زندگی دنیوی خود ادامه دادند. آنها خدا را دیدند ولی نمردند، زیرا آن زمان تازه سرآغاز شریعت بود و هنوز قصوری صورت نپذیرفته بود، پس خدا بر پایه چنین عملی اجازه داد که او را به عنوان خدای اسرائیل ببینند.

باری دیگر موسی از هارون ، ناداب و ابیهو و مشایخ قوم جدا می شود و دوباره به شفاعت می پردازد (نقش شفیع را بر خود می گیرد) ــ تا الواح سنگی یی که خدا نوشته وبد را از او بگیرد ــ همانگونه که استیفان می گوید کلام الهامی

زنده (اعمال۷ : ۳۸). بدین منظور موسی خوانده می شود تا بر بالای کوه برود (آیه۱۲). او مشایخ قوم را ترک می کند و هارون و حور را مأمور رسیدگی به آنها می کند و به بالای کوه می رود و چهل شبانه روز در آنجا با خدا خلوت می گزیند. در این مدت جلال خدا ظاهر شد و کوه سینا را پوشانید و منظره جلال خدا همچون آتش سوزانی در برابر چشمان بنی اسرائیل بر بالای کوه نمایان بود (آیات ۱۵ ـــ۱۸). این جلال فیض او نبود بلکه جلال قدوسیت او که در نماد آتش سوزان دیده می شود ـــ جلال خداوند در رابطه او با قوم اسرائیل که مبنای شریعت بود(مقایسه شود با دوم قرنتیان ۳). و آن جلالی بود که هیچ گناه کاری جسارت نزدیک شدن به او را نداشت، چرا که قدوسیت و گناه نمی توانند در کنار یکدیگر قرار گیرند، اما اکنون به واسطه فیض خدا و به خاطر کفاره کاملی که پرداخت شده، ایمانداران نه تنها می توانند به خدا نزدیک شوند و در جلال او ساکن شوند بلکه چهره بی نقاب جلال خداوند را بنگرند، و از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می شوند و شادمانی بر جلال او می نگریم، زیرا هر پرتویی که در صورت مسیح جلال یافته می نگریم اثباتی است بر این حقیقت که گناهان ما برداشته شده و کار نجات انجام پذیرفته است.

فصل هفدهم

خیـــــمه

خروج ۲۵: ۱ ــ ۹

این فصل سرآغاز مبحث جدیدی است که می توان موضوع اصلی آن را خیمه بر شمرد. البته تا پایان فصل ۳۰ نیز این مبحث ادامه خواهد داشت. این موضوع را می توان به سه بخش تقسیم می شود. پیش از هر چیز خواهیم دید که ظروف در دستورات ساخت خیمه و اسباب داخل آن آشکار کننده ذات خداوند هستند. این قسمت تا خروج ۲۷: ۱۹ ادامه دارد. سپس در بابهای ۲۸ و ۲۹ لباس و تقدیس آن مورد بررسی قرار می گیرند. و سرانجام ظروف نزدیک شدن ؛ آن ظروفی که برای نزدیک شدن به حضور خدا وجودشان لازم و ضروری بود، که در باب ۳۰ به شکلی مبسوط بدان پرداخته شده است. همچنانکه پیش می رویم خواهیم دید که برخی از این ظروف که آشکار کننده خدا بودند ــ قسمتهایی از جلال او ــ برای نزدیک شدن نیز مورد استفاده قرار می گیرند؛ اما اگر طرح اصلی هر یک را به خاطر بسپاریم دیگر اشتباه نخواهیم کرد و ترتیبی که بیان شده به سادگی درک خواهد شد. سپس در عین اینکه قسمتهای مختلف خیمه را مورد بررسی قرار می دهیم، مجال خواهیم یافت مفهوم هر یک را به طور دقیق بیان نماییم. این تقسیم بندی هایی که ارایه شد به خواننده کمک خواهد کرد (در کمترین زمان ممکن) با آگاهی بیشتری به مطالعه این قسمت از کتاب خروج بپردازد.

« و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: "به بنی اسرائیل بگو که برای من هدایا بیاورند؛ از هر که به میل دل بیاورد، هدایای مرا بگیرید. و این است هدایا که از ایشان می گیرید: طلا و نقره و برنج، و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز، و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم، و روغن برای چراغها،

و ادویه برای روغن مسح، و برای بخور معطر، و سنگهای عقیق و سنگهای مرصعی برای ایفود و سینه بند. و مقامی و مقدسی برای من بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم. موافق هر آنچه به تو نشان دهم از نمونه مسکن و نمونه جمیع اسبابش، همچنین بسازید» (آیات ۱ ــ ۹).

در مورد این موضوع سه نکته باید مورد توجه قرار گیرد. اولین نکته هدف آنها را در بر می گیرد، که همانا ساختن یک مکان مقدس است." و مقامی و مقدسی برای من بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم". پس مفهوم اولیه خیمه، مکنی برای ساکن شدن خدابود. همانگونه که در خروج ۱۵ :۲ بیان شده است، خدا بر روی زمین و در میان قوم خود ساکن نشد مگر پس از عبور قوم از دریای سرخ ــ هنگامی که نجات به شکلی نمادین به انجام برسد. او آدم را در باغ عدن ملاقات نمود و بر پاتریارخها ظاهر شده با آنها رابطه برقرار نمود؛ اما تا هنگامی که قوم خود را از سرزمین رهایی نبخشیده، هیچ سخنی از بنای یک مکان مقدس که در آن ساکن شود به چشم نمی خورد. از این رو خیمه اثباتی است بر نجات، و نمادین که خدا با قوم نجات یافته ای رابطه برقرار می کند و او در مرکز قرار دارد و قوم گرد او بیایند. ما بر این امر واقف هستیم که به خاطر قصور قوم خواسته های قلبی خداوند به طور کامل تحقق نیافت. با اینحال او با حضور خود مکان مقدسی برای قوم ایجاد نمود، چه در بیابان و چه در پادشاهی مسیحایی قوم او خود خانه او را شکل می دهند. در سلطنت هزار ساله او نوعی دیگر از این مکان مقدس را بر پا خواهد کرد و سرانجام در آن وضعیت ابدی ، شهر مقدس اورشلیم جدید، از سوی خدا از آسمان نزول خواهد کرد و بر روی زمین جدید خیمه خدا با انسانها را شکل خواهد داد (مکاشفه۲۱ :۲و۳). سپس مشورتهای دل خدا در اوج کمال قوم عیان خواهد شد، و چیزهای کهنه در خواند گذشت به همراه تمام غم و اندوه ناشی از گناه انسان و دیگر چیزی نخواهد بود که مانع سیلان شادی مبارک و کاملی که به جاری شده است، شود. شادی یی که به خاطر احساسات قلبی خدا نسبت به قوم و قوم نسبت به خدا و تجلی کامل خدا و خدمت و پرستش کامل قوم می جوشد و چیزی نیز جلودار آن نیست. اما نمونه همه این چیز ها در این مکان مقدس یافت شده است، مکانی که بخ قوم اسرائیل دستور داده شد تا آنرا بسازد و خدا در میان آنها ساکن شود.

با اینحال می شود خیمه را جوری دیگر بررسی کرد. خانه ای که خدا در آن ساکن می شود ناگزیر باید چشم انداز مکاشفه جلال او باشد. بنابراین در حین اینکه به جزئیات می پردازیم خواهیم دید که هر قسمت آن آکنده از تجلی خود اوست. همانگونه که درباره این موضوع گفته شده :"جلال مسیح شفاعت کننده به هر شکلی در خیمه نمایان شده است، البته نه به ظرافت اتحاد قوم او که بدن او محسوب می شود، اما به هر قسمی که کمال و طریقهای خدا در او آشکار شده است، چه در وسعت پهناور خلقت، یا در قوم او و یا در شخص او. چشم انداز تجلی جلال خدا، خانه او، قلمرو او که وجود خود را در آن آشکار می کند (تا جاییکه دیده شود)، طریق های فیض او ، و جلال او و رابطه او از طریق مسیح با ما ــ ما که مخلوقات ناچیز و ضعیف او هستیم، ولی به او نزدیک شده ایم ــــ توسط این مکان مقدس بر ما هویدا شده است، اما هنوز نقابی حضور او را پوشانده است و هنوز او خدا است و نه پدر". یک تفکر روحانی با خرسندی در این آیات و در جزئیات کم اهمیت این مکان مقدس به دنبال تعالیم نمونه شناختی خواهد بود تا ابعاد گوناگون و روشهایی که خدا در آن خود را آشکار ساخته است را بیاموزد. و این تعالیم تنها هنگامی درک خواهند شد که کلید سرّ آنها را در شخص مسیح بیابیم. با به خاطر سپردن این موضوع افکار و خیالات، بی مهابا به پرواز در نمی آیند و ژرفناهای اندیشه ما با دلبستگی جدیدی آراسته نخواهند شد تا جاییکه خود مسیح همیشه در مقابل روحمان قرار خواهد گرفت.

خیمه منظر دیگری نیز دارد و آن تصویری از افلاک است. خیمه تشکیل شده بود از صحن، مکان مقدس و قدس الاقداس. و از این رو از آسمان اول (صحن) و دوم و سوم می گذشت ــ آسمان سوم که صحنه حضور خاص خدا است. پطرس سخن از ربوده شدن به آسمان سوم می کند. در رساله به عبرانیان اشاره ای به این معنای خیمه شده است ــ "چون رئیس کهنه عظیمی داریم که از (تحت الفظی به معنای به سوی) آسمانها در گذشته است یعنی عیسی پسر خدا" (عبرانیان ۴: ۱۴). در این سطور می بینیم که مسیح به مانند رئیس کهنه یهود در روز کفاره از صحن به مکان مقدس و سپس به قدس الاقداس، به حضور خداوند گذشته است (که همه نمادی از آسمانها هستند).

در این رابطه این را نیز باید ذکر کرد که، خیمه بر طبق الگویی ساخته شد که بر روی کوه به موسی نشان داده (آیات ۹ و ۴۰ و غیره) که این دومین نکته است، و از این رو نمونهای از چیزهای آسمانی است. این تعلیم در رساله به عبرانیان بسط یافته است. در آنجا می خوانیم که مسیح "خادم مکان اقدس و آن خیمه حقیقی است که خداوند آن را بر پا نمود نه انسان" (عبرانیان ۸: ۲) ؛ و همچنین گفته شده است : "پس لازم بود که مثل های چیزهای سماوی به اینها ظاهر شود (خون حیوانات قربانی شده)، لکن خود سماویات به قربانی های نیکوتر از اینها زیرا مسیح به قدس ساخته شده به دست داخل نشد که "مثال مکان حقیقی است" بلکه به خود آسمان تا آنکه الان در حضور خدا بجهت ما ظاهر شود" (عبرانیان ۹: ۲۳ و ۲۴). از این رو درک این مسأله که خیمه محل خدمت کهانت بود بسیار سهل خواهد بود، زیرا علاوه بر اینکه آنجا مکان سکونت خدا بود، همچنین مکانی برای تقرب جستن گناهکار به خدا در شخص کاهن (یا به عبارتی تقرب قومی که خدا با آنها ارتباط بر قرار کرده بود). در حقیقت کاهن اعظم تنها سالی یکبار به قدس الاقداس داخل می شد (رجوع شود به لاویان ۱۶) ؛ اما این امر نیز خود ناشی از قصور کهانت بود، و به هیچ طریقی طرح اولیه آن را خدشه دار نمی کرد. در واقع همه این مسایل و منع ورود تمام افراد قوم به جز کاهنان به صحن مقدس، حتی با تمام تضادی که دارد، امتیازات کامل تر و پر برکت تری که ایمانداران به مسیح از آن برخوردارند را تعلیم می دهد. این ایمانداران در همه وقت قادر هستند نزد قدوس مطلق بروند، پرده پاره شده است و از آنجاییکه فقط با قربانی شدن مسیح تا به ابد کامل شده اند، دیگر تمایلی به گناه ندارند (عبرانیان ۱۰)، و دیگر به یهوه نزدیک نمی شوند بلکه به خداوند و پدر در عیسی مسیح.

و آخرین نکته این است که از قوم دعوت می شود تا خود وسایلی که خیمه از آن ساخته می شد را هدیه کنند. و این امر نمایشی واضح از فیض خداست که قوم را در خواسته های خود شریک می گرداند، این که او می خواهد در میان آنها ساکن شود. از این رو تنها هدایایی پذیرفته می شدند که با قلبی مشتاق تقدیم می شدند و این موضوع بسیار زیباست. ابتدا خدا اشتیاق را ایجاد کرد و سپس هدایایی که تقدیم می کردند را می پذیرفت. برای او مشارکت قوم بسیار ارزش داشت چرا

که انتظار داشت خواسته های قلبی او بی پاسخ نماند. همانگونه که چندی بعد خواهیم دید، قوم نیز پاسخ گفتند. نمونه خوب این موضوع در داود دیده می شود : "خداوند قسم خورد و برای قادر مطلق یعقوب نذر نمود که بر خیمه خانه خود هرگز داخل نخواهم شد، و بر بستر تختخواب خود بر نخواهم آمد، خواب به چشمان خود نخواهم داد و نه پینکی بر مژگان خویش تا مکانی برای خداوند پیدا کنم و مسکنی برای قادر مطلق یعقوب" (مزمور ۱۳۲ : ۲ ــ ۵). اگر چه اشتیاق قوم به مانند اشتیاق پادشاه اسراییل توصیف نشده است، اما با اینحال هدایای مورد نیاز از بطن قلبهای مشتاق آنها جاری شد، البته قلبهایی که با فیض خدا اشتیاق یافته بودند، تا از افتخار هدیه کردن وسایل خیمه بهره مند شوند و هنگامی که مطابق دستورات داده شد این وسایل در کنار هم قرار می گرفت، مکانی برای سکونت یهوه میا می شد، و در آن هر یک از این اجزاء نماد و تجلی پرتو حضور او به شمار می رفتند.

مفهوم نمونه شناختی اجناسی که هدیه می شد در پرتو جایگاه ویژه آنها در خیمه شرح داده خواهد شد. همین کافیست که بگوییم همه آنها به مسیح اشاره می کنند.

فصل هجدهم

تابوت و تخت رحمت

خروج ۲۵: ۱۰ ــ ۲۲

تابوت و تخت رحمت به یک معنا دو جزء متمایز از هم هستند، ار چه از سویی دیگر یک کل را تشکیل می دهند. این دو هر یک به طور جداگانه متمایز از همه توصیف شده اند و بهتر خواهد بود که در تشریح آنان ترتیب کتاب مقدس را دنبال نماییم :

« و تابوتی از چوب شطیم بسازند که طولش دو زراع و نیم باشد. و آن را به طلای خالص بپوشان. آن را از درون و بیرون بپوشان، و بر زبرش به هر طرف تاجی زرین بساز. و برایش چهار حلقه زرین بریز، و آنها را بر چهار قایمه اش بگذار، دو حلقه بر یک طرفض و دو حلقه بر طرف دیگر. و دو عصا از چوب شطیم بساز و آنها را به طلا بپوشان. و آن عصاها در حلقه هایی که بر طرفین تابوت شهادت باشد بگذران، تا تابوت را به آنها بردارند. و عصاها در حلقه های تابوت بماند و از آنها برداشته نشود. و آن شهادتی را که به تو می دهم، در تتابوت بگذار. و تخت رحمت را زا طلای خالص بساز. طولش دو زراع و نیم، و عرضش یک زراع و نیم. دو کروبی از طلا بساز، آنها را از چرخکاری از هر طرف تخت رحمت بساز. و یک کروبی در این سر و کروبی دیگر در آن سر بساز. کروبیان را از تخت رحمت بر هر دو طرفش بساز. و کروبیان بالهای خود را بر زبر آن پهن کنند، و تخت رحمت را بر بالهای خود بپوشانند. و رویهای ایشان به سوی یکدیگر باشد. و تخت رحمت را ب روی تابوت بگذار و شهادتی را که به تو می دهم در تابوت بنه. و در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از بالای تخت رحمت از میان دو کروبی که بر تابوت شهادت می باشند، با تو سخن خواهم گفت، در باره همه اموری که بجهت بنی اسرائیل تو را امر خواهم فرمود» (آیات ۱۰ ــ ۲۲).

مسایل گوناگونی در رابطه با مفهوم نمونه شناختی تابوت باید مد نظر قرار بگیرد. از یک سو تابوت تجلی خدا در مسیح است، و از سویی جایگاه سلطنت و حکومت او در اسرائیل. ابتدا می توان تابوت را تصویری از شخص مسیح قلمداد نمود. این موضوع از ترکیب سخت آن پیداست. تابوت ساخته شده از چوب شطیم بود و پوشیده شده از طلای ناب. شطیم نوعی از درختان اقاقیا بود، که گفته می شود چوب آن هیچگاه نمی پوسد. با چنین اوصاف می توان آن را نمونه انسان دانست؛ و همانگونه که برخی اذعان میدارند که این چوب هیچگاه نمی پوسد و خراب نمی شود، می توان آن را مناسب ترین نماد برای انسانیت خداوندمان بر شمرد. طلا همیشه نماد مفاهیم الهی است. پس ساختار تابوت، اتحاد دو ذات را در شخص مسیح به تصویر می کشد. او "خدای کامل و انسان کامل بود"، "در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر" (یوحنا ۱: ۱ ــ ۱۴). پس او هم خدا بود و هم انسان، خدایی که در جسم ظاهر شده بود. محتویات تابوت نیز در این رابطه از اهمیت ویژه ای برخوردار است : "و آن شهادتی را که به تو می دهم، در تابوت بگذار" (آیه ۱۶). یه عبارتی دیگر دو لوح سنگی و ده فرمانی که روی آن نوشته شده بود در تابوت گذاشته شد، و بدین سبب می بینیم که بارها تابوت عهد نامیده شده است (اعداد ۱۰: ۳۳ و تثنیه ۳۱: ۲۶ و غیره). چرا که در آن شریعتی بود مه عهد بر مبنای شکل گرفت. و خواهیم دید که به طرز بارزی اشاره به مسیح دارد. چرا که در مزامیر نویسنده مزمور در روح چنین می گوید : "اینک می آیم ! در طومار کتاب درباره من نوشته شده است، در بجا آوردن اراده تو ای خداوند من رغبت می دارم و شریعت تو اندرون دل من است" (مزمور ۴۰: ۷و۸). از اینرو شهادت در تابوت، نمایانگر شریعت خدا در قلب مسیح است؛ چرا که در وهله اول به این جهان فرستاده شد، بر حسب جسم از ذریت داود و زیر "شریعت متولد شد" (غلاطیان ۴: ۴) و ثانیاً اینکه اطاعت او کامل بود. پس اگر شریعتی که درون قلب انسان است باشد اطاعت کامل او را را به همراه خواهد داشت ــ این حقیقت که خدا در او دیده شد، تنها در او و حقیقت در درون او ساکن بود، پاسخ کامل و درستی است بر تقدس او، به طوریکه می توانست با رضایت کامل به

او اعتماد کند، و هنگامی که اعمالی را که موجب رضایت خاطر او می شد را می دید، رضایت و شادمانی قلبی خود را با چنین عباراتی ابراز می کرد "اینست پسر محبوب من که از او خشنودم" (متی ۳: ۱۷).

حلقه ها و عصاها نیز مفهومی در خود حمل می کنند (آیات ۱۵ ــ ۱۹). هدف آنها این بود که "تا تابوت را به آنها بردارند" (آیه ۱۴). این امر بیانگر این حقیقت است که قوم خدا مسافران بیابان بودند که به آن مکانی که خدا برای آنها مهیا کرده بود سفر می کردند. اما زمانی هم فرا می رسید که قوم مالک آن میراث می گشتند، آنگاه که هیکل بنا می شد ، که شایسته جلال پادشاه اسرئیل بود. عصاها که نباید از از حلقه های تابوت برداشته شود(آیه ۱۵)، پس از بنای هیکل باید برداشته می شد (دوم تواریخ ۵: ۹)، زیرا دوران سفر ر گذشته بود. آنگاه تابوت به همراه قوم به آرامی داخل می شدند (مزمور ۱۳۲: ۸). بنابراین عصاها در حلقه ها از مسیح و مسافران میهمان او سخن می گویند، که شرایط بیابان را پشت سر می گذاشتند. پس این کلام اشاره به مسیح دارد، مسیح با تمام کاملیت خود ــ به عبارتی مسیحی که آشکار کننده خدا بود؛ زیرا که در حقیقت او نمایانگر کامل خدا به انسان بود. "کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچکس می شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد" (متی۱۱: ۲۷).

در وهله دوم، تابوت به همراه تخت رحمت و کروبین تخت خدا را بر روی زمین و در میان قوم اسرائیل تشکیل می دادند. شخصی در این باره چنین می گوید: "اگر قوم در عدالت سلوک می کردند، خدا خود را در تابوت عهد آشکار ساخته، (البته این امر جدا از تقدس و صرف انجام وظایفی که بدان تعهد شده باشد نیست)، و حاکمیت خداوند را بر هر موجود زنده و خدای تمام جهان نمایان می ساخت. شریعت ــ یاد آور آنچه که او از انسانها می خواست ـــ باید در آن قرار می گرفت. بر روی آن تخت رحمت قرار داشت، که تابوت عهد را می پوشاند و تخت را شکل می داد و کروبین (که هر دو به یک شکل بودند) در دو گوشه تابوت عهد حکم حمایت کننده را داشتند. به همین سبب است که در کتاب مقدس می خوانیم که خدا بین کردوبین ساکن بود. شاید *کروبین* نمادی بودند که خصایص و ویژگی های

خدا را در خود حمل می کردند، و بدینسان محافظان تخت خدا هم ذات با خدا بودند. به همین علت در تمام عهد عتیق آنها در لقای مفهوم قدرت داوری کننده معرفی می شوند، زیرا که خدا با گناهکاران روبرو بود و تخت او نیز جلوه داوری را داشت. از این رو خدا همیشه نشسته در بین کروبین نمایان می شود. پس چرا با وجود اینکه قوم اسرائیل بارها و بارها شریعت خدا را زیر پا گذاشتند، اما پس از اینکه مرتکب خطا شدند نابود نشدند؟ پاسخ (گرچه حقیقت تخت رحمت را پیش بینی می کنیم) در دیدگاه نسبت به کروبین نهفته است. الزاماً نیازی نبود که کروبین در مقام اجرا کنندگان قدرت داوری خدا، مجازات گناه و تخطی را تحمیل نمایند. زیرا "رویهای ایشان به سوی یکدیگر بود، و رویهای کروبین به طرف تخت رحمت" (آیه ۲۰). پس خونی که بر تخت رحمت ریخته شده بود را می دیدند، خونی که هر سال در روز کفاره بر روی آن ریخته می شد (لاویان ۱۶)، و آن خون به جهت خواسته های تخت از قوم کافی بود و خود بهای مجازات فرد خاطی را می پرداخت. و اگر نه خدای عدالت قوم خود را نابود می کرد.

خیمه همچنین مکانی بود که خدا موسی را ملاقات کرد و با او سخن گفت (آیه ۲۲). درب خیمه اجتماع مکانی برای ملاقات یهوه با قوم بود (خروج ۲۹: ۴۲ و ۴۳). تنها موسی از امتیاز ملاقات با خدا بهره مند شد، و در تخت رحمت با او ایجاد ارتباط کرد (به استثنای رئیس کهنه آن هم در روز کفاره). موسی به خاطر فیض خدا مقام شفیع را داشت. اکنون تمام ایمانداران به خاطر فریه کامل و ثمر بخش از این امتیاز بهره مند هستند. اما در بین تمام اسرائیل تنها موسی این آزادی را داشت تا در تمام مناسبتها به صحن حضور خدا وراد شود. و در آنجا بود که خدا با او سخن گفت (اعداد ۷: ۸۹) و با فرامینی که به او اعطا نمود در واقع به اعتماد کرد. تنها آنجاست که صدای خدا شنیده می شود، و اراده او درک می شود، و هر کس که بیشتر با اراده او انس می گرفت باید دایماً نسبت به دنیا و حتی ایمانداران انزوا گزیده تنها به حضور خدا محدود شود. اگر اکنون به کتاب اعداد نگاهی بیاندازیم دستوراتی که برای حمل تابوت در بیابان داده شده است را خواهیم یافت. "و هنگامی که اردو کوچ می کند هارون و پسرانش داخل شده پوشش حجاب را پایین بیاورند و تابوت شهادت را به آن بپوشانند. و بر آن پوشش پوست خز آبی بگذارند و جامه ای که

تمام آن لاجورد باشد بالای آن پهن نموده، چوب دستهایش را بگذارند" (اعداد ۴: ۵ و ۶). همانگونه که در دستورات محل قرار گرفتن حجاب بیان شده است، آن نمادی از انسانیت مسیح ــ جسم او ــ است (عبرانیان ۱۰: ۲۰). سپس می بینیم که ابتدا تابوت یا به عبارتی مسیح با حجاب انسانی خود پوشیده شده است. و در مرحله دوم پوست خز آبی توصیف کننده مراقبت الهی است که کاملاً از خود در برابر شریر مکراقبت می کند همانگونه که در کتاب مزامیر نیز نوشته شده است، "اما کارهای آدمیان به کلام لبهای تو؛ خود را از راه های ظالم نگاه داشتم" (۱۷: ۴). سپس لباسی از لاجورد که نماد آسمان است را پیش رو داریم. پوست خز آبی درون این صندوق نهاده شده بود، زیرا مسیح کاملیت خود را آزاد از تمام شرارتها حفظ نمود و بدین نحو جلوه آسمانی او آشکار شد. هنگامی که مسیح از بیابان می گذشت حتی با جلوه های آسمانی متمایز می شد. و بدین سان برای همیشه در خاطر ها ماند که او برای ما نمونه است "او که می گوید هر که در او بماند به مانند او نیز سلوک نماید".

تخت رحمت

تخت رحمت با پوششی که داشت، کامل کننده ساختمان تابوت است، به عبارتی خود کامل بود و به خاطر اهمیت آن در ترکیب ساخت تابوت شایان توجه بسیار است. تخت رحمت "بر روی تابوت" قرار داشت (آیه ۲۱)، و بدین سبب جایش در قدس الاقداس یا صحن حضور خاص خدا بود، و همچنین پایه های تخت او. خدا بین کروبین ساکن بود. تخت رحمت با تابوت تفاوت داشت زیرا که در ترکیب ساخت آن چوب شطیم به کار نرفته بود. و به مانند دو کروبی که از همان قسمتهای تخت رحمت تشکیل شده بود، از طلای ناب ساخته شده بود. طلا نشان الوهیت و نماد عدالت الهی به شمار می آید. پس اگر قدری به ارتباط بین تابوت شهادت و تخت رحمت تفکر نماییم آمیزه ای از عدالت بشری و عدالت الهی را در آن خواهیم دید، شهادت به شریعت ــ عدالت انسانی ــ اشاره دارد که در قلب مسیح است (مزمور ۴۰)، و طلا حاکی از عدالت الهی است، که در او نیز نمایان شده است. بنابراین تخت رحمت به شکل ویژه ای نمونه مسیح است. پولس رسول این

واژه را دقیقاً در مورد مسیح به کار می برد، او می گوید، "به فیض او مجاناً عادل شمرده می شوند و به وساطت آن فدیه ای که در عیسی مسیح است که خدا او را از قبل تعیین کرد تا کفاره باشد (به طور تحت الفظی، تخت رحمت) به واسطه ایمان به وسیله خون او" (رومیان ۳: ۲۴ و۲۵).

اگر به وظیف کاهن در روز بزرگ کفاره نگاهی بیاندازیم بهتر می توانیم معنای این تلمیح را درک نماییم. به کاهن گفته شد پس از اینکه بخور را در مقابل خدا بر روی آتش ریخت از خون گرفته، بر کرسی رحمت به انگشت خود به طرف مشرق بپاشد، و قدری از خون را پیش کرسی رحمت هفت مرتبه بپاشد (لاویان ۱۶: ۱۴). از این رو او با خون گاو قربان گناه قوم را می گذراند. معنای این عمل دو سئوال را در ذهن ایجاد می کند. ابتدا، چرا خون بر روی کرسی رحمت پاشیده می شد؟ جواب این است که تا کفاره ای باشد برای گناهان قوم. آنها گناهکار بودند و نمی توانستند در برابر حضور خدای قدوس بایستند. بنابراین طبق دستور الهی تهیه می شد و به همان روشی که شرح داده شد بر روی کرسی رحمت پاشیده می شد تا برای گناهان قوم کفاره ای باشد؛ و همچنین از این خون بر روی کرسی رحمت پاشیده می شد، اما در اینجا هفت بار پاشیده می شد تا هنگامی که کاهن به تخت نزدیک می شد شهادت کاملی باشد بر کفایت انجام این کار. هانگونه که بارها گفته شده در نظر خدا یک بار انجام این عمل کافی بود، اما به سبب فیض خود چنین مقرر نمود تا انسان در نظر و دل خود اطمینان یابد. و دومین سئوال این است که چه چیزی کفاره را کامل می کرد؟ جواب این است، آن خون کفاره را کامل می کرد و رضایت خداوند را جلب می نمود. آری البته اگر ما به خون مسیح بیاندیشیم، به خونی که ماهیت او را تا به جلال ظاهر ساخت و جلال او را در مورد مسأله گناه تا به ابد آشکار نمود، تا آنجا که او به خاطر گناه ما بر ضد ما بود، اکنون به خاطر خونی ریخته شد با ما است. از این رو کرسی رحمت به شکل بارزی از مسیح سخن می گوید؛ چرا که یوحنا در مورد او چنین می گوید: "و اوست کفاره به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز" (اول یوحنا۲ :۲). حال دیگر گناهان ایمانداران برای همیشه رخت بر بسته است، و این همان ارزش کفاره ایست که مهیا شد تا اکنون خدا بتواند انجیل را به طرز عادلانه ای به تمام دنیا برساند، و

از گناهکاران بخواهد که با او مصاله و آشتی نمایند (دوم قرنتیان ۵: ۲۰). باز هم می گوییم که تخت رحمت تصویری است از مسیح ؛ و از این تصویر می آموزیم که خدا اکنون از این طریق به ما نزدیک می شود، همانگونه که در بیابان می توانست به تخت نزدیک شود. اما جلال بر نام خداوند که اکنون هر کسی که توسط مسیح به او نزدیک می شود شهادت کامل کفاره او را در حضور خدا می یابد. هر آینه به خوبی بنگرید که خون تنها چارچوب رسیدن به حضور خدا است. ایمان به خون او کفاره را به همراه دارد. بر طبق شهادت خدا در این باره هر کسی که با ایمان به ارزش خون او، با شهامت بیاید، شک به دل راه ندهدو در او اعتماد کامل داشته باشد که را برای گناهکار ترین و بی ارزش ترین اشخاص باز است، به حضور خدا داخل خواهد شد. "لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگتر و ناساخته شده به دست یعنی که از این خلقت نیست، و نه خون بزها و گوساله ها، بلکه به خون خود یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیه ابدی را یافت" (عبرانیان ۹: ۱۱ و ۱۲).

کروبین قسمتی از کرسی رحمت را تشکیل می دادند. همانگونه که گفته شد، اینها نمادهایی از خصایص الهی و قدرت داوری کننده بودند. اما از آنجاییکه خدا به واسطه خون ریخته شده بر کرسی رحمت جلال می یافت، تمام خصایص و ویژگی های او پر معنا و همه در جهت منفعت ایمانداران بود. در صلیب رحمت و حقیقت به هم پوستند، و عدالت و صلح یکدیگر را در آغوش کشیدند؛ و بدینسان عدالت اجرا شده، خواسته های عدالت برآورده شد، به نحویکه دیگر کروبین به سبب رحمت خدا بر بشر با کسانی که با اعتماد به بهای خون نزدیک می شوند روی خوش نشان می دهند. مبارک باد حقیقت ! خدا مخالف گناه است، و اکنون خدا موافق ایماندار. خونی که روی کرسی رحمت پاشیده شده است چنین تغییر عظیمی را ایجاد نمود.

فصل نوزدهم

خوان (میز نان تقدمه)

خروج ۲۵: ۲۳ ــ ۳۰

تابوت به همراه کرسی رحمت و کروبین، از منحصر به فرد ترین وسایلی بودند که در قرس الاقداس وجود داشتند. چیز دیگری در صحن حضور خدا وجود نداشت. اما پس از آن و پس از گذر از حجاب (برای لحظه ای منظره خیمه را از بالا در ذهن خود ترسیم نمایید) مسکن قرار داشت که کاهن وظایف روزانه خود را در آنجا انجام می داد. در این قسمت سه ظرف وجود داشت ــ خوان (نیز نان تقدمه)، شمعدان طلای ناب و مذبح بخور اگر چه هنوز به مذبح بخور نپرداخته ایم. در ترتیبی که در آیات ذکر شده است خوان اولین آنها است، که اکونو به شرح آن می پردازیم.

« و خوانی از چوب شطین بساز که طولش دو ذراع و عرضش یک ذراع و بلندیش یک ذراع و نیم باشد. و آن را به طلای خالص بپوشان و تاجی از طلا به هر طرفش بساز. و حاشیه ای به قدر چهار انگشت به اطرافش بساز، و برای حاشیه اش تاجی زرین از هر طرف بساز. و چهار حلقه زرین برایش بساز، و حلقه ها در برابر حاشیه باشد تا خانه ها به جهت عصاها برای برداشتن خوان. و عصاها را از چوب شطیم بساز و آنها را به طلا بپوشان تا خوان را بدانها بر دارند. و صحنها و کاسه ها و جامها و پیاله هایش را که به آنها هدایای ریختنی می ریزند بساز، آنها را از طلای خاص بساز. و نان تقدمه را بر خوان، همیشه به حضور من بگذار» (آیات ۲۳ ــ ۳۰).

ترکیب ساخت خوان نیز به مانند تابوت است. خوان نیز از چوب شطیم ساخته شده و روکشی از طلابی ناب داشت (آیات ۲۲ ــ۲۵). از این رو همان معنا را خواهد داشت ــ چوب شطیم بیانگر انسانیت است، و طلا که بیانگر مسایل الهی است. پس این مسیح است، مسیحی که ذات انسانی و الهی را در یک شخص در

آمیخته بود. در واقع این امر زیبایی خیمه و هر چیزی که به آن تعلق دارد را نشان می دهد. و این مسیح است که در هر قسمت خیمه دیده می شود و به انحاء گوناگون کمالات و جمالات او در خود او نمایان می شود.

نان روی میز تقدمه. در کتاب لاویان نیز به آن بر می خوریم. و اما ویژگی های این نان چه بود؟ "و آرد نرم بگیر و ار آن دوازده گرده بپز برای هر گردو دو عشر باشد. و آنها را به دو صف، در هر صف شش، بر میز طاهر به حضور خداوند بگذار. و بر هر صف بخور صاف بنه، تا بجهت یادگاری برای نان و هدیه آتشین باشد برای خداوند. و از آن هارون و پسرانش خواهد بود تا آن را در مکان مقدس بخورند، زیرا این هدایای آتشین خداوند به فریضه ابدی برای وی قدس اقداس خواهد بود" (لاویان ۲۴: ۵ ــ ۹). (۱) قرصهای نان از آرد نرم تهیه می شدند که این موضوع اشاره دارد به قربانی گوشت که آن نیز به همین شکل از آرد نرم به همراه روغن و کندر تهیه می شد (مراجعه نمایید به لاویان ۲). هیچ اشاره ای به خمیر مایه نشده است، در حالیکه در لاویان ۲۳: ۱۷ در مورد دو نان جنبانیدنی صراحتاً به خمیر اشاره شده است ــ و دلیل آن ، این است که قرصهای نان بیانگر کلیسا هستند، و از این رو خمیر مایه که نماد شیطان است در آن یافت می شود. اما آرد نرم نمونه مسیح است، و بدین دلیل نانهای تزئینی خمیر مایه ندارند، چرا که او قدوس، بی عیب و بی لکه است و یقیناً گناهی در وی نیست. (۲) نانها را می پختند. پس می توان گفت که مسیح را بر روی آتش قرار می دادند ــ آتش نشانه داوری قدوسیت خدا است که مسیح آن را بر روی صلیب آزمود و توانست پاسخگوی هر ادعایی باشد. (۳) تعداد نانها عدد دوازده بود ــ در هر ردیف شش تا. به همین شکل هم بر روی هر یک از شانه های رئیس کهنه نام شش سبط بنی اسرائیل نوشته شده بود. این نانها نیز به دوازده سبط اسرائیل اشاره می کند. عدد دوازده حاکی از تکامل حکومت در میان بشر است. و به همین سبب هم دوازده سبط ، دوازده شاگرد، دوازده دروازه و دوازده پایه در شهر مقدس اورشلیم جدید وجود دارد (برای روشن شدن این مفهوم مراجعه نمایید به متی ۱۹: ۲۸). بخور نمادی است از عطر خوش مسیح برای خدا. خوب بنگرید که اسرائیل در قالب دوازده سبط برای همیشه در برابر خدا قرار گرفته اند، و عطر خوش مسیح آنها را

پوشانیده است. و با آنکه نسبت به ماهیت و عملکرد این بوی خوش در جهل بسر می برند ــ ولی به برکت آینده در اطمینان ساکن هستند. پس نانها باید به ترتیب در برابر خدا چیده می شدند و "در هر روز سبت آن را همیشه به حضور خداوند بیارایند" (لاویان ۲۴ : ۸). قوم وفادار نبودند، اما خدا نمی توانست خود را انکار نماید؛ او وفادار باقی ماند و در نتیجه اگر چه آنها به خاطر بی ایمانیشان در اقصی نقاط دنیا پراکنده شدند، اما او به وعده های رحمت و حقیقت تحقق بخشید و آنها را از هر گوشه دنیا جمع می کند و دوباره آنها را به همراه برکات بسیار به سرزمین خود باز می گرداند ــ برکاتی که توسط او تأمین و بنیاد نهاده خواهد شد او که خوان نمادی از او بود.

می توان چنین تصویری را از گوشه های خوان در ذهن ترسیم نمود "و حاشیه ای به قدر چهار انگشت به بطرافش بساز و برای حاشیه اش تاجی زرین از هر طرف بساز" (آیه ۲۵). پر واضح است که هدف از این حاشیه این بود که نانها را در جایی که هستند حفظ کند؛ و اگر تاج تزئین شده با طلا را نماد جلال الهی مسیح فرض کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که به خاطر الوهیت مسیح اسرائیل در برابر خدا ایمن هستند؛ و جلال الهی او به خاطر پایداری قوم در او و حفاظت قوم نیست زیرا تمام برکات را او برای قوم محفوظ نگاه داشته است و روزی قوم به این برکات دست خواهند یافت. اما در این نماد چیزی فراتر از وضعیت اسرائیل نهفته است. این نماد اصل و مبنای هر ایماندار را در بر می گیرد. در آن مکان مقدس در مقابل چشمان خدا، شخص زیر پوشش عطر خوشبوی بخور قرار دارد، و در شخص مسیح دیده می شود. در واقع این امر تقدیم کامل هر ایماندار به خدا است. به عبارتی دیگر این عمل پذیرش ما در محبوب است.

حال می بینیم که نان غذایی برای کاهنان است، "و ار آن هارون و پسرانش خواهد بود تا آن را در مکان مقدس بخورند، زیرا دین از هدایای آتشین خداوند به فریضه ابدی برای وی قدس اقداس خواهد بود"(لاویان ۲۴: ۹). خوردن غذا نمایانگر اتحاد و یکی شدن با چیزی بود که خورده می شد. این موضوع را پولس در تعالیم خود درباره شام خداوند صراحتاً بیان می کند: "نانی را که پاره می

کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نی؟ زیرا که ما که بسیاریم، یک نان و یک تن می باشیم چونکه همه از یک نان قسمت می یابیم" (اول قرنتیان ۱۰: ۱۶ و۱۷). در مورد کاهنان نیز این امر صادق است. به عنوان مثال آنها در موارد خاص قربانی گناه را نیز می خوردند (لاویان ۶: ۲۶)، و با آن یکی می شدند. پس تقدیم نان فطیر نمادی از این حقیقت است که مسیح در مقام کاهن همیشه در در حضور خدا با اسرائیل یکی می شد. چندی بعد خواهیم دید که تنها در مکان مقدس است که نان خورده می شود. پس مسیح که با افکار خدا پیوند خورده است، با مقام کهانت خود را با دوازده سبط بنی اسرائیل یکی می پندارد. این حقیقت دارد که او رئیس کهنه این دوره از مشیت الهی است؛ اما به قدر کافی تصریح نشده است که او بر خلاف بی ایمانی اسرائیل، در مقام کاهن خود را با اسرائیل همسان دانسته و از مقدس ترین مکان در مقام ملک صدیق و کاهن در مقابل انسانهای مشتاق بر تخت خود خواهد نشست. خداوند عصای قوت تو را از صهیون خواهد فرستاد. در میان دشمنان خود حکمرانی کن. قوم تو در روز قوت تو هدایای تبرعی می باشند. در زمینها قدوسیت شبنم جوانی تو را از رحم صحرگاه برای توست. خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که "تو کاهن هستی تا ابدالاباد، به رتبه ملک صدیق" (مزمور ۱۱۰: ۲ ــ ۴).

سپس *تدارک سفر* را پیش رو داریم، "و چهار حلقه زرین برایش بساز، و حلقه ها را بر چهار گوشه چهار قایمه اش بگذار. و حلقه ها در برابر حاشیه باشد تا خانه ها باشد به جهت عصا برای برداشتن خوان. و عصاها را از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان تا خوان را بدانها بر دارند" (آیات ۲۶ ــ ۲۸). بنی اسرائیل رهسپار بیابان بودند، و از این رو خیمه و تمام اثاثیه در آن متناسب با سفر ساخته شده بود. و ویژگی آن، این بود که در همواره در سرگردانیهایشان همراه آنان بود. عیسی در همه حال با قوم است، و هر حلقه و عصا و همچنین خود میز از چوب شطیم و طلا ساخته شده است، که اشاره ایست به او که خداــ انسان است. اما در کتاب اعداد است که جزئیات حمل خوان به هنگام پیمودن مسید داده شده است "و بر میز نان تقدمه، جامه لاجوردی بگسترانند و بر آن، بشقابها و قاشقها و کاسه ها و پیاله های ریختنی را بگذرانند و نان داغی بر آن باشد. و جامه قرمز بر آن

گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند و چوبدستهایش را بگذرانند" (اعداد ۴: ۷ و ۸). همانگونه که شاهد هستیم پوشش درونی پارچه لاجوردی است ــ نماد مسایل آسمانی ـــ و سپس جامه قرمز که نماد جلال انسانی و یا سلطنت یهودی است ؛ و پوشش بیرونی آن پوست خز است که نمونه ایست از حفاظتی که از شریر است و نتیجه مراقبت مقدس است. با توجه به همه این چیزها، میز به همراه نان تقدمه روی آن که نماد مسیح است اسرائیل را همراهی می کند، واز این پس به عنوان تکاملی از نظام شریعتی به نمایش در می آید و خواهیم دید که مفهوم چنین آرایشی چه خواهد بود. جامه لاجوردی بر روی طلا قرار می گرفت به عبارتی دیگر شخصیت آسمانی مسیح بود که نشان می دهد با الوهیت خود مأنوس بود. سپس می بینیم که قرمز نماد سلطنت و جلال انسانی است، زیرا هنگامی که در بیابان بسر می بردند هنوز زمان تجلی سلطنت فرا نرسیده بود. از این رو پوست خز پوشش بیرونی آن بود که جلال انسانی و سلطنتی را مخفی می کرد، و بیان کننده مراقبت الهی است، مراقبتی که او را در بیابان محافظت می کرد. تمام ظروفی که متعلق به میز نان تقدمه بودند از طلا ساخته شده بودند (آیه ۲۹)، و کل مفهوم آن در الوهیت آن خلاصه می شود، و همه سزاوار خدمت به کسی بودند که در واقع خدا بود و خود را در جسم آشکار کرده بود، کسی که در آینده اسرائیل وی را به عنوان خدا و خداوند خود اقرار خواهد نمود. پس تمام جزئیات میز نان تقدمه از مسیح سخن می گوید. باشد که چشمانمان باز شده هر جنبه از شخصیت او را درک نماییم و آنگونه که روح خدا به ما می گوید عمل نماییم.

فصل بیستم

چراغدان طلا

خروج ۲۵: ۳۱ ــ ۴۰

پس از میز نان تقدمه به چراغدان می رسیم. اگر چه مذبح بخور از متعلقات صحن مقدس است لیکن در این مبحث بدان پرداخته نمی شود، چرا که مذبح بخور وسیله ای برای نزدیک شدن به خداوند است و نه وسیله ای جهت تجلی حضور او، و پیش از این نیز هر چه که با تجلی خدا ارتباط داشت و وجودش جهت داخل شدن به حضور خدا لازم و ضروری بود شرح داده شد. تا هنگامی که این وجه تمایز را در ترتیب و روش کار خدا مد نظر قرار ندهیم، سر در گم خواهیم بود.

« و چراغدانی از طلای خالص بساز، و از چرخکاری چراغدان ساخته شود؛ قعدن اش و پایه اش و پیاله هایش و سیبهایش و گلهایش از همان باشد. و شش شاخه از طرفینش بیرون آید، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر. سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در شاخه دیگر و همچنین در شش شاخه ای که ا زچراغدان بیرون می آید. و در چراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و گلهای آنها باشد. و سیبی زیر دو شاخه آن و سیبی زیر دو شاخه آن بر شش شاخه ای که از چراغدان بیرون می آید. و سیبها و شاخه هایش از همان باشد، یعنی از یک چرخکاری طلای خالص. و هفت چراغ برای آن بساز، و چراغهایش را بر بالای آن بگذار تا پیش روی آن روشنایی دهند. و گل گیرها و سینیهایش از طلای خالص باشد. خودش با همه اسبابش از یک وزنه طلای خالص ساخته شود. و آگاه باش که آنها را موافق نمونه آنها که در کوه به تو نشان داده شد بسازی» (آیات ۳۱ ــ ۴۰).

پیش از همه شکل ظاهری چراغدان را پیش رو داریم. اگر شرح آن را به دفت مطالعه نماییم خواهیم دید که چراغدان هفت شاخه دارد؛ به عبارت دیگر یک شاخه اصلی که سه شاخه از هر طرف آن بیرون آمده است (مراجعه نمایید به آیات

۳۱و ۳۲ همچنین ۳۷: ۱۷ و ۱۸)، بنابراین هفت چراغ در مقابل یک چراغدان قرار می گرفت. همچنین عدد هفت نقش مهمی در تزیین چراغدان ایفا می کند. در این شش شاخه سه کاسه بادامی بود (آیه۳۳)، و چهار کاسه بادامی نیز در چراغدان بود (آیه۳۴)، به عبارتی در تنه اصلی که شاخه ها از آن بیرون می آمدند. پس عدد هفت در اینجا یک خصیصه محسوب می شود.

مسأله دیگری که توجه ما را می طلبد مواد مورد استفاده در ساخت آن و ویژگی چراغ است. به مانند کرسی رحمت، در چراغدان نیز فقط از طلای خالص استفاده می شود (آیه۳۱). در ترکیب ساخت آن چوب شطیم به کار نرفته است، و از این رو دلالت بر جنبه های انسانی نداد و همه سخن از الوهیت دارد. با بررسی خروج باب ۲۷ پی می بریم که نور آن با " روغن زیتون مصفی و کوبیده شده" برای روشنایی تأمین می شود (آیه ۲۰). همیشه روغن در کتاب مقدس نماد روح القدس است. به همین دلیل یوحنای رسول چنین می نویسد: "شما از آن قدوس مسح یافته اید" (اول یوحنا ۲: ۲۰)؛ و پولس از مسح شدن ما سخن می گوید (دوم قرن ۱: ۲۱). بنابراین اگر این سه چیز را در قالب نمونه شناختی ـــ عدد هفت ، طلا و روغن ـــ در کنار یکدیگر قرار دهیم به مفهوم چراغدان پی خواهیم برد ـــ کمال نور الهی در قدرت روح. این خداست که به روح نور می بخشد، و این موضوع در کاملیت عدد هفت مشهود است. خداوند عیسی در خطاب به کلیسای ساردس در مقام کسی سخن می گوید که "هفت روح خدا" را دارد. به عبارتی دیگر روح کامل (که با عدد هفت نشان داده شده است) و قدرت و همچنین در مکاشفه ۴: ۵ چنین می خوانیم: "هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می باشند" (مکاشفه ۴: ۵).

ممکن است این سئوال برای شما مطرح شود که پس چه هدفی در چراغدان دنبال می شود؟ به نظر بتوان پاسخ این سئوال را از دو منظر پاسخ داد. ابتدا اینکه، چراغدان در مسکن و "برابر خوان" قرار داده شده بود (خروج ۲۶: ۳۵و ۴۰: ۲۴). پس مقابل خوان قرار داشت به طوریکه نورش بر خوان می تابید، بنابراین چنین بر می آید که در قرار گرفتن در آن مکان هدفی نهفته باشد. همانگونه که در فصل

پیش از نظر گذشت، اکنون نیز شاهد هستیم که میز نان تقدمه تجلی خدا در انسان (مسیح) است، در قالب نظام شریعتی کامل؛ و دوازده قرص نان بر روی خوان نماد اسرائیل و در اصل بیانگر ایمانداران است که در برابر خدا با مسیح پیوند خورده اند. پس نور چراغدان که بر روی میز می تابد، روح القدس است که بر ظهور یک حکومت کامل در آینده در مسیح شهادت می دهد، هنگامی که او قدرت را به دست خواهد گرفت و از رود (اردن) تا به اقصای دنیا حکومت خواهد کرد؛ و همچنین بر جایگاه واقعی اسرائیل (وایمانداران) که در ارتباط با مسیح در مقابل خدا قرار گرفته اند. ممکن است این حقایق بر روی زمین مبهم و یا فراموش شده باشد؛ اما در انجا در آن مکان مقدس از نگاه خدا مخفی نیستند، و با نور کامل روح القدس دیده می شوند. "و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت؛ "هارون را خطاب کرده به وی بگو: هنگامی که چراغها را برافرازی، هفت چراغ پیش شمعدان روشنایی بدهد". پس هارون چنین کرد، و چراغها را برافراشت تا پیش شمعدان روشنایی بدهد، چنانکه خداوند موسی را امر کرده بود" (اعداد ۸: ۱ ــ ۳). به عبارتی، نور روح القدس را ساطع می سازد، و زیبائیهای ظروفی که مقابل شمعدان هستند را نمایان می سازد. و تصویر کامل آن در تبدیل هیأت خداوند مبارکمان دیده می شود، در متی ۱۷: ۲ چنین می خوانیم: "هیأت او تبدیل گشت و چهره اش چون خورشید، درخشنده و جامه اش چون نور، سفید گردید". البته در نظر کسانی که چشمانشان از بود، مسیح همواره در طول زندگی زمینی اش چنین بود (مراجعه نمایید به یوحنا ۱: ۴ و ۲: ۱۱)؛ اما بر روی آن کو زیبایی او بسیار هویدا بود. استیفان نیز چنین بود. درباره او می خوانیم، "مردی پر از ایمان و روح القدس" و "همه کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند" (اعمال ۶: ۵ و۱۵). و بدینسان نور روح القدس ــ مسیح در اعمال و رفتار ایماندار دیده می شود.

اما ممکن است چنین بپرسید، که چه چیزی بر روی زمین پاسخگوی نور کامل روح است، نوری که نماد آن چراغدان هفت شاخه در مسکن مقدس است؟ جواب این است؛ هنگامی که مسیح به طور کامل بدان پاسخ دادو از این رو نور انسانها و نور جهان و غیره بود (یوحنا ۱: ۴ و ۸: ۱۲). حتی برای لحظه ای هم نور روح القدس در او محو نشد؛ بلکه دایماً و کاملاً می تابید و هر گاه که تاریکی وارد

می شد، تاریکی را با تابش زندگی خود روشن می ساخت. او یک ظرف کامل بود. پس از اینکه از این دنیا عزیمت کرد و به آسمان صعود نمود، کلیسا چراغدان را روشن نگاه می دارد (مکاشفه ۱: ۲۰). ویژگی کلیسا این است، اما افسوس که در این کار ناکام می ماند ـــ ناکامی که در آخر منجر به عدم پذیرش او به عنوان ظرف شهادت او بر روی زمین می شود (مراجعه نمایید به مکاشفه ۳: ۱۶). شخص ایماندار نیز به همان نسبتی که در سلوک و رفتارش مسیح را نمایان می سازد، به آن پاسخ می دهد. از این رو پولس به فیلپیان می نویسد، "هر کاری را بدون همهمه و مجادله بکنید، تا بی عیب و ساده دل و فرزندان خدا بی ملامت باشید، در میان قومی کج رو و گردنکش که در آن میان چون نیّرها در جهان می درخشید" (فیلپیان ۲: ۱۴ و ۱۵).

توجه کنید که شیوه فراهم کردن نور چقدر جالب بود. "و خداوند موسی را خطاب کرده گفت که "بنی اسرائیل را امر بفرما تا روغن زیتون صاف کوبیده شده بای روشنایی بگیرند، تا چراغ را دایماً روشن کنند. هارون آن را بیرون حجاب شهادت در خیمه اجتماع از شام تا صبح به حضور خداوند پیوسته بیاراید. در پشتهای شما فریضه ابدی است. چراغها را بر چراغدان طاهر به حضور خداوند پیوسته بیارایید" (لاویان ۲۴: ۱ ـــ ۴ و همچنین خروج ۲۷: ۲۰ و ۲۱). ابتدا اینکه، بنی اسرائیل باید روغن زیتون صاف را می آوردند. این در واقع به مسئولیت قوم خدا بر روی زمین اشاره می کند، ظرفی که در آن نور می تابید اسرائیل و اکنون کلیسا است. هارون باید چراغها را می آراست. اما چنین تعلیم داده شده که تنها کهانت و شفاعت مسیح نور روح را تأمین می کرد. تنها او بود که می توانست از "گل گیرها و سینیها" استفاده کند، زیرا هر دوی آنها از طلای خاص ساخته شده بودند (آیه ۳۸). هر پرتویی از نور به روی زمین چه در کلیسا باشد یا چه در شخص ایماندار چیزی نیست جز پاسخ به کاری که کاهن انجام می دهد. در این رابطه بد نیست که این را نیز بیافزاییم که روغن زیتون باید برای نور کوبیده شود (خروج ۲۷: ۲۰)، و خود چراغدان نیز نتیجه عمل کوبیدن بود. این امر می تواند بیانگر این واقعه باشد که شفاعت مسیح در چارچوب کار ثمر بخش او بر روی صلیب بود و واژه "کوبیده" پرتوئیست از رنجهای او، از شلاقهای او که ما شفا بخشید.

سرانجام، مدت زمان روشن بودن چراغ را بررسی می کنیم. این نور باید از "شب تا صبح" روشن باشد. چراغ برای شب بود، برای شبهای بی ایمانی اسرائیل، تا هنگامی که روز بیاید و سایه ها رفته رفته محو شوند، و چراغدان طلا در مقابل خدا آراسته شود. و سالهای ملال آور تاریکی با شفاعت او که از سوی آنان رد و مصلوب گردید، شهادتی است بر جایگاه واقعی آنان. اما سرانجام او خود برای آنها خواهد بود "مثل روشنایی صبح وقتی که آفتاب طلوع نماید یعنی صبح بی ابر، هنگامی که علف سبز از زمین می روید، به سبب درخشندگی بعد از باران" (دوم سموئیل ۲۳: ۴). امید مسیحی بسیار نزدیک است؛ چراکه "شب طی شده و روز نزدیک است". اما در حالیکه در انتظار روز هستیم، چراغمان از روغن حقیقی پر باشد و دایماً برای خداوند آراسته باشد ــ تا همواره بیش از پیش بدرخشد تا هنگام بازگشت خداوند!

فصل بیست ویکم

چراغدان طلا

خروج ۲۶: ۱ ــ ۱۴

باب قبل با یک فرمان خاتمه می یابد. طرح ها و تفکر انسانی در خانه خدا جایی ندارد. باید اقتدار خدا به عنوان برترین قدرت حفظ و اعتراف شود. این موضوع یک اصل است، و به همین دلیل هم بارها و بارها در در چارچوب ارتباطات او با انسان مورد تأکیر قرار گرفته است. پس از اینکه خداوند به موسی خاطر نشان می سازد که نقشه های او باید الگوی قوم باشد، ترکیب ساخت خیمه و اندازه پرده ها را به او می گوید، پرده هایی که خیمه را شکل می دادند و پوششی برای وسایل داخلی آن محسوب می شدند.

« و مسکن را از ده پرده کتان نازک تابیده، و لاجورد و ارغوان و قرمز بساز. با کروبیان از صنعت نساج ماهر آنها را ترتیب نما. طول یک پرده بیست و هشت ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و همه پرده ها را یک اندازه باشد. پنج پرده با یکدیگر پیوسته باشد، و پنج پرده با یکدیگر پیوسته. و مادگیهای لاجورد بر کنار هر پرده ای بر لب پیوستگی اش بساز، و بر کنار پرده بیرونی در پیوستگی دوم چنین بساز، و پنجاه مادگی در کنار پرده ای که در پیوستگی دوم است بساز، به قسمی که مادگیها مقابل یکدیگر باشد. و پنجاه تکمه زرین بساز و پرده ها را به تکمه ها با یکدیگر پیوسته ساز تا مسکن یک باشد. و خیمه بالای مسکن را از پرده های پشم بز بساز، و برای آن یازده پرده درست کن. طول یک پرده سی ذراع و عرض یک پرده چهار ذراع و اندازه هر یازده پرده یک باشد. و پنج پرده را جدا و شش پرده را جدا پیوسته ساز و پرده ششم را پیش روی خیمه دولا کن. و پنجاه مادگی بر کنار پرده ای که در پیوستگی بیرون است بساز، و پنجاه مادگی بر کنار پرده ای که در پیوستگی دوم است. و پنجاه تکمه برنجین بساز و تکمه ها را در مادگی ها بگذران و خیمه را با هم پیوسته ساز تا یک باشد. و زیادتی پرده های خیمه که باقی باشد، یعنی نصف پرده که زیاده است، از پشت خیمه آویزان شود. و ذراعی از یک طرف و

ذراعی از آن طرف که در طول پرده های خیمه زیاده باشد، بر طرفین مسکن از هر دو جانب آویزان شود تا آن را بپوشد. و پوششی برای خیمه از پوست خز بر زبر آن» (آیات ۱ ــ ۱۴).

چهار پرده در خیمه بود که اولین پرده تحت عنوان خیمه معرفی شده است(آیات ۱ ــ ۶)؛ پرده هایی که از موی بز ساخته شده بود تحت عنوان چادر(آیات ۱۱ و ۱۲)؛ و مابقی فقط "حجاب" نامیده شده اند. سه واژه (که در متن اصلی نیز چنین است) برای چهار دست پرده به کار رفته است، به عبارتی دیگر "خیمه" که داخلی ترین پوشش بود، "چادر" که پوشش دوم محسوب می شد و "حجاب" که بیرونی ترین پوشش بوده و از پوست گوسفند ؛ به رنگ قرمز و از پوست خز ساخته شده بودند.

اگر ترتیب کتاب مقدس را در این مورد دنبال نماییم، پرده داخلی ــ خیمه ــ باید پیش از دیگر پرده ها مورد بررسی قرار گیرد. پرده ها از چهار جنس بودند، پرده کتان نازک، لاجورد، و ارغوان و قرمز. علاوه بر این نقش کروبیان نیز بر روی آنها دوخته شده بود . پس در تعالیم نمونه شناختی آنها دراین چیزها نهفته است. *کتان نازک* نماد پاکی بی عیب و لک است. در این سطور می بینیم که کاهنان به آن ملبس بودند (خروج ۲۸: ۳۹ ــ ۴۳)؛ و در روز بزگ کفاره هارون لباسی از این جنس به تن داشت (لاویان ۱۶: ۴)، که به نظر نمونه ای است از پاکی مطلق ذات آن شخصی که هارون تنها پرتویی از حضور او محسوب می شد. در عهد جدید شاهد هستیم که کتان نازک حاکی از عدالت مقدسین است (مکاشفه ۱۹: ۸). آبی در همه حال نماد آسمان است که بی گمان در اینجا نیز بیانگر همین مفهوم است. و قرمز نماد پادشاهی غیر یهود است. در انجیل یوحنا چنین می خوانیم که سربازان رومی چه رفتار پست و بی رحمانه ای در مقابل مسیح از خود نشان دادند و سخنان مسیح را درباره پادشاهی اش به باد تمسخر می گیرند و سپس بر وی ردای قرمزی می اندازند (یوحنا۱۹: ۲). رنگ قرمز متضمن جلال انسانی است، و از سویی دیگر می توان آن را نماد سلطنت یهوده بر شمرد. داود درباره شائول چنین می گوید که او دختران اسرائیل را به قرمز و نفایس ملبس می سازد (دوم سموئیل ۱: ۲۴)، که بیان

کننده جلال و شکوهی است که شائول به آنان بخشید. و در انجیل متی که مسیح به طور خاص مسیحای موعود معرفی شده، نویسنده درباره او چنین می گوید که سپاهیان والی لباس قرمزی بدو پوشانیده و با تمسخر در مقابل او زانو زده فریاد می زدند "سلام ای پادشاه یهودا". پیامد به کار بردن تمام این واژه ها در مورد مسیح، مفهومی است بسیار چشمگیر و جالب توجه. این تمثیل ها بیانگر پاکی کامل ذات مسیح ، و شخصیت آسمانی اوست، بیانگر پادشاهی او بر اسرائیل است (پادشاهی که جلال انسانی دارد)، و سرانجام گویای این امر است که او کسی است که بر تمام غیر یهودیان سلطنت می کند. این دو ویژگی اخیر در هم تنیده شده اند، زیرا هنگامی که مسیح بر روی تخت پدرش داود بنشیند، زمان حاکمیت او بر تمام دنیا فرا می رسد، زمانی که حاکمان دنیا در مقابل او خم خواهند شد، و تمام امتها او را خدمت خواهند نمود (مزمور ۷۲: ۱۱). پس او همان مسیح است که در قالب جسم انسان در این دنیا بود، و مسیحی که در آینده جلال خود را به دنیا آشکار خواهد نمود، در مقام پسر داود و پسر انسان. اما مسأله دیگری نیز هست، و آن اینکه بر روی این پرده ها نقش کروبین بافته شده بود. گفته شد که کروبین مفهوم قدرت داوری کننده را در بر دارند. این موضوع تصویر واضح تری از مسیح به دست می دهد، مسیحی که در اجرای داوری نیز اقتدار دارد، زیرا او پسر انسان است (یوحنا ۵: ۲۷). از این رو این مهم انسانیت مسیح را به طور خاص به نمایش می گذارد، و تأکیدیست بر اینکه جلال و شکوه او زمینی نیز است. خوشابحال آنانکه در انجام مسئولیت کهانت بدانها اجازه داده شد وارد مکان مقدس شوند، کسانی که این افتخار نصیبشان شد تا چشمانشان با مظاهر شکوه و جلال مسیح خدا در صحن مقدس آشنا شود.

ابعاد پرده نیز خالی از معنی نیست. "طول یک پرده بیست و هشت ذراع و عرض یک پرده چهار ذراع: و همه پرده ها را یک اندازه باشد" (آیه ۲). پس با کمی دقت خواهیم دید که ۴ X ۷= ۲۸ ؛ و در نتیجه طول هفت تا چهار است (هفت برابر بزرگتر) و عرض که چهار ذراع است، طول را به هفت قسمت تقسیم می نماید. پس هفت و چهار یک مشخصه محسوب می شوند. هفت عدد کامل است، یقیناً عدد هفت قابلیت تقسیم بر دو شدن ندارد و چهار عدد کاملِ این دنیا است، به عنوان

مثال می گوییم چهارگوشه زمین، چهاد باد، چهار ـ مربع، چهار انجیل و غیره. پس ابعاد پرده ها ما را بسوی کاملیتی که در زمین است می برد، و چنین معنایی را می توانیم فقط در مورد زندگی خداوند مبارکمان به کار بریم. بنابراین پرده های خیمه حاکی از کامل بودن آشکار و بی چون و چرای او در مقام انسان است.

سپس *آرایش و اعداد* را پیش رو داریم. پنج پرده "با یکدیگر پیوسته" بودند، به نحویکه دو دست پنج تایی بودند ـــ که می شود ده. ده عدد مسئولیت در قبال خدا است، به عنوان مثال ده فرمان (همچنین رجوع شود به خروج ۳۰: ۱۳ و غیره) و پنج عدد مسئولیت در قبال انسان است (مراجعه نمایید به پیدایش ۴۷: ۲۴؛ اعداد ۵: ۷ و غیره). از این رو می توان چنین برداشت نمود که مسیح در مقام انسان می توانست از پس انجام مسئولیت خود در قبال خدا و انسان بر آید، چرا که او خدا را با تمام نفس خود محبت نمود و همسایه خود را به مانند خود دوست داشت ـــ همانگونه که می بینیم در این امر حتی بسیار بسیار فراتر هم بود. و او تنها کسی بود که تمام این مسئولیتها را تمام و کمال انجام داد.

پس این *پیوستگی ها* به یک صورت هستند. پنجاه حلقه (مادگی) لاجورد و پنجاه حلقه زرین پرده ها را به یکدیگر متصل می ساختند. با توجه به اینکه آبی (لاجورد) رنگ آسمان است، و طلا نیز نماد الوهیت و دو عدد ده و پنج همانگونه که گفته شد یک ترکیب پنجاه تایی بوجود آورده اند، پس می توانیم بگوییم که شخصیت آسمانی و الهی خداوند مبارکمان، ما بین دو مسئولیت او چه نسبت به خدا و چه نسبت به انسان یک سازگاری بوجود آورده است، یا بهتر بگوییم که قدرت الهی و آسمانی او این مسئولیتها را به هم پیوند داده است. البته بگذارید به خواننده این سطور هشدار دهیم که این مفاهیم فقط یک نظر است، اما نظری که ارزش آن را دارد در پرتوی کتاب مقدس قدری بر روی آنها تأمل نماییم، و اینکه اگر در حضور خدا این مفاهیم را بازبینی نماییم، یقیناً از جذابیت و مفید بودن آن نخواهد کاست.

(۲) پرده های پشم بز. حال پرده های ساخته شده از پشم بز توصیف می شوند درست پس از وسایلی که خیمه را نام گذاری می کنند و خیمه را شکل می

دهند. این پوشش ها به مسیح نیز اشاره دارند ، "اشاره به پاکی کامل او و یا بهتر بگوییم به شدت جدایی از شرارتی که در محیط او بود، جدایی یی که از مشخصه های نبی محسوب می شد ــ البته این موضوع به معنای سخت گیری برای گناهکاران بیچاره نیست، بلکه نشانه جدایی از گناهکاران از خود یا عدم مصالحه با گناه، که او را جدا نگاه می داشت و اقتدار بدو می بخشید، پوشش اخلاقی از مو که از ویژگی های یک نبی به شمار می آمد". زکریا در تأیید چنین تفسیری چنین می گوید: "و در آن روز هر کدام از آن انبیاء چون نبوت می کنند، از رؤیاهای خویش خجل خواهند شد و جامه پشمین به جهت فریب دادن نخواهند پوشید" و ... (۱۳: ۴، مقایسه نمایید با متی ۳: ۴). ابعاد این پرده با پرده خیمه که عرضشان یکی است، متفاوت است، این پرده ها دو ذراع بلند تر بودند ــ در واقع به جای ۲۸ ذراع ،۳ ذراع بودند ــ و یک پرده دیگر نیز داشت. گر چه نمی توان ارزش نمادین برای این اعداد در نظر گرفت ولی از این ابعاد بزرگی پرده مبرهن است. این پرده ها باید تا گوشه ها را در بر می گرفت، به نحویکه از پرده های خیمه به طور کامل محافظت نماید. " و زیادتی پرده های خیمه که باقی باشد، یعنی نصف پرده که زیاده است، از پشت خیمه آویزان شود. و ذراعی از یک طرف و ذراعی از آن طرف که در طول پرده های خیمه زیاده باشد، بر طرفین مسکن از هر دو جانب آویزان شود تا آن را بپوشد" (آیات ۱۲و ۱۳). سپس معنای آن چنین خواهد بود که این جدایی مسیح را در واقع پرده های داخلی نمادی از او بودند، محفظت می کنند، و این امر برخاسته از پاکی کامل و بی چون و چرای مسیح است. بنابراین او می تواند به دشمنان خود چنین بگوید، "کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد" (یوحنا ۸: ۴۶)، آری او می تواند به خود بگوید، "رئیس این جهان می آید و در من چیزی ندارد" (یوحنا ۱۴: ۳۰). او آنقدر از شرارت به دور بود که حتی می توانست جذامی را لمس کند ولی ناپاک نشود.

محل اتصال پرده ها برنجین بود و نه از طلا. رنگ مادگیها ذکر نشده است. در چنین زمینه ای می توان گفت که برنج به نظر از عدالت الهی سخن می گوید، البته به مانند طلا به خود خدا اشاره نمی کند بلکه انسان را در قبال مسئولیتی که دارد محک می زند. این موضوع زمانی آشکار خواهد شد که به بررسی مذبح برنجین

بپردازیم. درستی این مفهوم زمانی درک خواهد شد که آن را در ارتباط به پرده های موی بز قرار دهیم. این مفهوم مسیح را از گناهکاران جدا می سازد، او در طول مدتی که بر روی زمین است با عدالت الهی مورد آزمایش قرار گرفته است ـــ و لازم است این را نیز بدان بیافزاییم که اعمال او با گفتارش مطابقت داشت.

(۳) بر روی "خیمه" ـــ به عبارتی دیگر، پرده های موی بز ـــ دو پوشش قرار داشت؛ ابتدا پوست قوچ سرخ شده و سپس پوست خز. در اجرای وقف کاهنان در مسئولیتی که متقبل شده بودند، یک قوچ باید به عنوان فدیه قربانی انتخاب می شد، که در کلام "قربانی قوچ" نامیده شده است (خروج ۲۹: ۲۷). ظاهراً سرخ شده اشاره ایست به مرگ. بنابراین معنای آن تقدیس و وقف کامل نسبت به مرگ است. به راستی که معنای کامل این موضوع را در چه کسی می توان یافت؟ مگر نه در او که خود رافروتن ساخت و مرگ بر روی صلیب را پذیرفت؟ پوست خز نمادیست از محافظت الهی از طریق های او که در واقع او را از شرارت مصون می دارد. گفته شده است که اورشلیم با پوست خز پوشانیده شده است، و این تدبیری است که خداوند برای مصون نگاه داشتن او در مقابل شرارت اندیشیده است. این مراقبت غالباً به طور نمادین در مزامیر بیان شده است : "کلام تو را در قلبم نگاه می دارم که مبادا بر تو گناه ورزم". بنابراین، این پوششها نیز اعلانیست بر کامل بودن او. از سویی دیگر نباید فراموش شود که ویژگیهایی که ترسیم می شود باید در زندگی هر ایماندار به منعسه ظهور برسد. زیرا طریق سلوک مسیح در این دنیا الگوی ماست. بنابراین اگر کمال و جمالی که در او ظاهر شد تحسین ما را بر انگیزاند، باید به خطر بسپاریم که او در مقابل ما معیار کاملی است از مسئولیتی که تقبل کرده ایم.

" ای نجات دهنده، روح مرا نگاه دار
در پیروی از تو وفادارانه
تا در آن ردای سپید آراسته
رویت بینم در آن جلال شاهانه"

اگر برای لحظه ای خیمه را به طور کامل در ذهن خود ترسیم نماییم، خواهیم دید که پوست خز تنها نمای بیرونی آن را در بر می گیرد. اما کاهنی که امتیاز وارد شدن به مکان مقدس را داشت، زیبایی کامل کتان و آبی و بنفش و قرمز و کروبینی که بر آن بافته شده بودند را می دید. پس چه از بیرون و چه از درون او مسیح بود؛ اما تفاوت در اینجاست که با نگاه معمولی از بیرون مسیحی دیده می شد بدون هیچ زیبایی یی و نه با چشمانی که روح خدا آن را باز کرده باشد، و با چشمانی که روح خدا آن را باز کرده باشد، درون مسیح دیده می شد، برجسته در میان ده ها هزار انسان و از هر جهت دوست داشتنی.

فصل بیست ودوم

چوب بست خیمه

خروج ۲۶: ۱۵ــ ۳۰

این قسمت مشتمل بر موضوعات گوناگونی است. ابتدا چوب بست خیمه به اضافه پِی آن توصیف شده است.

« و تخته های قایم از چوب شطیم برای مسکن بساز. طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم. و در هر تخته دو زبانه قرینه یکدیگر باشد، و همه تخته های مسکن را چنین بساز. و تخته ها برای مسکن بساز، یعنی بیست تخته از طرف جنوب به سمت یمانی. و چهل پایه نقره در زیر آن بیست تخته بساز، یعنی دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه اش و دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه اش. و برای جانب دیگر مسکن از طرف شمال بیت تخته باشد. و چهل پایه نقره آنها یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه دیگر زیر تخته دیگر. و برای مؤخر مسکن از جانب غربی شش تخته بساز. و برای گوشه های مسکن در مؤخرش دو تخته بساز. از زیر وصل کرده شود و تا بالا نیز در یک حلقه با هم پیوسته شود و برای هر دو چنین بشود، در هر دو گوشه باشد. و هشت تخته باشد و پایه های آنها از نقره شانزده پایه باشد، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر. و پشت بندها از چوب شطیم بساز، پنج از برای تخته های یک طرف مسکن و پنج پشت بند برای تخته های طرف دیگر مسکن و پنج پشت بند برای تخته های طرف مسکن در مؤخرش به سمت مغرب. و پشت بند وسطی که میان تخته هاست از این سر تا آن سر بگذرد. و تخته ها را به طلا بپوشان و حلقه های آنها را از طلا بساز تا خانه های پشت بند ها باشد و پشت بند ها را به طلا بپوشان. پس مسکن را بر پا کن موافق نمونه ای که در کوه به تو نشان داده شد» (آیات ۱۵ ــ ۳۰).

اگر به دقت به جزئیات متن توجه کنیم پی خواهیم برد که در خیمه چهل و هشت تخته وجود دارد. ضلع جنوبی بیست تخته (آیه ۱۸)، و ضلع شمالی نیز بیست تخته (آیه ۲۰)، و شش تخته برای ضلع غربی (آیه ۲۲)، و دو تخته نیز برای دو گوشه خیمه (آیه ۲۳) ـــ که جمع آن می شود چهل و هشت. سپس توجه نمایید که هر یک از تخته ها دارای دو زبانه بودند (آیه ۱۷). برای هر زبانه یک پایه نقره در نظر گرفته شده بود (آیه ۱۹ و ۲۵). علاوه بر این در زیر ستونها نیز چهار پایه نقره برای زیبایی قرار داده شده بود (آیه ۳۲)؛ پس یکصد پایه نقره ای در زیر قرار داشت که چوب بست خیمه را تقویت می کرد.

۱) اگر بخواهیم بررسی خود را از پایه ها آغاز نماییم، ابتدا باید تعالیم نمونه شناختی مربوط به پایه های نقره ای را بررسی نماییم. به هر حال اگربخواهیم از شرح کامل آن بگذریم، تا اینکه به موضوع اصلی در باب سی برسیم ، بیان رئوس مطالب برای حال بسنده خواهد بود. سپس در انجا هنگامی که بنی اسرائیل سرشماری می شوند، هر مرد باید نیم مثقال نقره هدیه برای کفاره جانهای خود به خداوند بدهد، و اینکه این "کفاره" به جهت خدمت خیمه اجتماع پرداخته می شود (خروج ۳۰: ۱۱ـــ ۱۶). همچنین در جای دیگری از کتابمقدس چنین نوشته شده است که در مجموع صد وزنه نقره و هزار و هفتصد و پنج مثقال نقره بود که صد وزنه برای پایه های تخته ها و باقیمانده برای قلاب ستونها به کار می رفت. بنابراین مبرهن است که پایه های نقره که از پول کفاره بدست می آمد، نمادی از کفاره محسوب می شوند، نمادی از خون مسیح که عیسی آن را همچون کفاره به جهت جانهای بسیار داد (متی۲۰: ۲۸). پطرس با اشاره به این قسمت و اعداد ۳۱: ۴۹ ـــ ۵۴ به ایمانداران یهودی چنین می نویسد : "می دانید که خریده شده اید از سیرت باطلی که از پدران خود یافته اید نه چیزهای فانی مثل نقره و طلا" (اول پطرس ۱: ۱۸). پس حقیقت زیبا این است که مکان سکونت خدا بر نجات بنا نهاده شده است، نجاتی که پیامد خون پر بهای مسیح است. اما اکنون مکان سکونت خدا از ایمانداران تشکیل شده است و از این رو کلیسا و هر شخص ایماندار که قسمتی از کلیسا را تشیل می دهد، بر روی این زیر بنای محکم و استوار یعنی کفاره خون مسیح در حضور خدا قرار گرفته است (زیرا همانگونه که از متن پیداست پرداخت

هدیه کفاره برای هراسرائیلی نمایانگر رسیدن به قانونی بود). زمینی که هر ایماندار بر روی آن در مقابل خدا قرار می گیرد، خون پربهای مسیح است، و به همین سبب قرار گرفتن او در مقابل خدا دارای ارزشی بی نهایت وصف ناپذیر است.

همانگونه که شرح داده شد، یکصد پایه در خیمه اجتماع بود ــ به عبارتی دیگر ده تا دهتایی. ده عدد مسئولیت در قبال خدا است. پس خون مسیح، که نماد آن نقره است، مسئولیت ما را در قبال خدا به بهترین وجه ایفا کرده است، چرا که کفاره او مورد رضایت خدا ست و بدینسان ما را تا به ابد طاهر ساخته است. با چنین درک کار کامل مسیح می توانیم فریاد زنیم :

"بنیاد من مسیح است، آن صخره استوار ، رهاننده
دگر بنیان ها سســـــت اســـت چو ماســـه فروبرنـده "

۲) تخته ها؛ و به خاطر ماده تشکیل دهنده آنها ، ابتدا به شکل و ارتفاع آنها می پردازیم. آنها نیز از همان جنس تابوت عهد و میز نان تقدمه بودند، یعنی از چوب شطیم با پوشش طلا (آیات ۱۵ ــ ۲۹). بنابراین قبل از هر چیز نماد مسیح محسوب می شوند، اما همانگونه که خواهیم دید نماد ایمانداران نیز به شمار می آید. هر تخته دارای دو زبانه بود، که متناسب با پایه ها بودند. عدد دو در کتابمقدس بیانگر تعداد شاهدان است. به عنوان مثال "به گواهی تعداد دو سه شاهد هر سخن ثابت خواهد شد" (دوم قرنتیان ۱۳: ۱، تثنیه ۱۹: ۱۵). بنابراین هر تخته شهادتی است کافی بر ارزش و کامل بودن کفاره ای که بر آن قرار گرفته است (مقایسه شود با اول یوحنا ۵: ۶). طول هر یک از آنها دو ذراع بود (آیه۱۶)، و این باری دیگر اشاره ایست به مسئولیت در قبال خدا که می توان آن را در مورد ایمانداران به کار برد. پس همانگونه که بر زمین نجات در مقابل خدا ایستاده اند، مسئولیت خود رگز فراموش نمی کنند. در واقع پایه ها اندازه مسئولیت را نشان می دهد و بدین سبب طول هر تخته ده ذراع بود.

همانگونه که از نظرتان گذشت در کل چهل و هشت تخته بود ، به عبارتی دیگر چهار تا دوازده تایی. دوازده عدد کمال یک نظام حکومتی است و چهار عدد

کمال بر روی زمین. بنابراین اگر تخته ها را با توجه به مکان سکونت الهی در خانه خدا در نظر بگیریم، کل عدد نشان کمال یک حکومت در مسیح است. این مفهوم را می توان از یک سو در دوران سلطنت مسیح ببینیم و از سویی دیگر در سلطنت جدایی ناپذیر او از کلیسا. بنابراین اعداد دوازده و چهار از ویژگیهای شهر مقدس یا اورشلیم جدید محسوب می شوند. می توان گفت که کلیسای پنطیکاستی یی که تحت نظارت دوازده رسول شکل گرفت پرتویی گذرا از این سلطنت کامل مسیحایی بود.

نکته قابل توجه دیگری نیز وجود دارد و آن تدبیریست که برای حفاظت تخته ها در پایه های نقره ای اندیشیده شده است. پنج پشت بند در هر دو سو قرار داشتند که از حلقه های طلایی می گذشتند (آیات ۲۶ ــ ۲۹)، و علاوه بر این تخته ها توسط حلقه ها در هر دو گوشه به هم چفت می شدند (آیه ۲۴). حلقه نمادیست از حفاظت ، و از آنجایی که انتهایی در آن نیست و پشت بندها به جهت تقویت و حفاظت از چوب بستها طراحی شده بودند می توان همه انها را در کنار هم نمادی از حفاظت ابدی بر شمرد. و این موضوعیست که هم کلیسا و هم ایمانداران از آن بهره مند هستند. خداوند خود در مورد کلیسا چنین می گوید: "بر این صخره کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت" (متی ۱۶: ۱۸)، و در مورد ایمانداران نیز می گوید: "گوسفندان من آواز مرا می شنوند و من آنها را می شناسم و مرا متابعت می کنند و من به آنها حیات جاودانی می دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت" (یوحنا ۱۰: ۲۷و ۲۸).

تخته ها که کامل شدند باید در محل مورد نظر قرار بگیرند. و باری دیگر به این موضوع توجه داشته باشید که به موسی گفته شد که همه این امور را بر طبق آنچه بر کوه سینا نشان داده می شود بسازد. و به راستی که خیمه اجتماع باید "الگو و سایه امور آسمانی باشد" و در نتیجه جایی برای تخیلات و افکار انسانی نیست. اطاعت قسمتی از موسی بود، و وفاداری در اجرای نقشه آسمانی. پس اکنون نیز وفاداری به کلام خدا و اطاعت از تمام آن، موضوعیست که خدا از ایمانداران خود و

کلیسایش انتظار دارد. باید اذعان داشت که قوانین انسانی، اقتدار انسانی و کلیسا باید شهادت راستینی بر خدا باشند. این سومین باریست که این فرمان در لفافه گفته شده است که نشان از اهمیت اطاعت در نظر خدا دارد.

فصل بیست و چهارم

مذبح برنجین

خروج ۲۷: ۱ ــ ۸

از مسکن که خرج می شویم ، در حالیکه تمام اسباب خیمه چیده شده است اولین چیزی که مشاهده می کنیم حوض است. اما به همان دلایلی که به تشریح مذبح بخور در فصل پیش نپرداختیم اکنون نیز از توصیف آن صرف نظر می نماییم. حوض نمادی از نزدیک شدن بود و نه نمادی از تجلی خدا و به همین سبب مذبح برنجین پس از آن تشریح شده است. همانگونه که خواهیم دید، مذبح برنجین ویژگی خاصی را شامل می شد و آن تجلی حضور خدا بود و از سوی دیگر نیز مکانی برای ملاقات با خدا محسوب می شد. با توجه به این جنبه از مفهوم مذبح، می توان آن را سر حد تجلی حضور خدا دانست، به عبارت دیگر خدا خارج از این محدوده خود را آشکار نمی کرد، زیرا با ملاقات گناهکار در این مکان شخص گناهکار(که کاهن برای وی شفاعت می کرد) هنگامی که همه چیز مهیا می شد، آزاد بود که از این نقطه عبور نماید ، و از این به نمادی برای نزدیک شدن یه خدا نیاز داشت.

آیات ۱ــ ۸

پیش از اینکه به موارد کاربرد مذبح بپردازیم لازم است که مفهوم نمونه شناختی آن را به دست دهیم. چوب شطیم در اینجا همان (چوب به کار رفته در) تابوت و میز و ... است. اما به جای طلا از برنج پوشیده شده بود. در واقع ویژگی آن برنج بود. از این پس برنج نماد عدالت الهی است، نه به مانند طلا که به سبب ذاتی که دارد نماد ذات الهی است، بلکه مسئولیت انسان را محک می زند. در این عبارات برنج دایماً با این مفهوم در آمیخته است یعنی با یک جنبه مشخص از داوری و با توجه به اینکه مسئولیت انسان را می طلبد بر الزام داوری بر انسان تآکید دارد زیرا که انسان گناهکار است. پس مذبح خدائیست که خود را در عدالت ظاهر کرده است.

از این رو مکانی برای ملاقات خدا با انسان فراهم می کرد؛ زیرا تا هنگامی که گناهکار در گناهان خود بسر می برد خدا تنها در آن چارچوب می توانست او را ملاقات نماید، زیرا انسان در آنجا مسئول بود. پس هنگامی که شخص گناهکار وارد صحن خیمه می شد اولین چیزی که چشمانش با آن آشنا می شد مذبح بود. به هر حال آن ذبح بود و بدینسان نمادی از صلیب محسوب می شد. بنابراین هنگامی شخص گناهکار به مذبح نزدیک می شد، به عبارتی به تأثیر قربانی پی می برد، اگر چه مذبح مسئولیت او را محک می زند ، ولی او چنین احساس می کرد که تمام گناهانش زدوده شده و می توانست با عطر خوشبوی قربانی یی که در آنجا سوخته می شد در برابر خدا قرار بگیرد.طرز قرار گیری مذبح ، خود بیانگر این ویژگی است. مذبح رو به دنیا و داخل صحن قرار داشت. از این رو هنگامی که دنیا مسیح را نپذیرفت ، او از دنیا طرد شد ــ و هنگامی که بر آن صلیب شرم آور مصلوب شد بر روی دنیا برافغراشته شد. اما بر روی صلیب و به شکل نمادین بر مذبح، او مسئولیت انسان در قبال خدا را به طو کامل متحمل شد و به انجام رسانید، «او تحت داوری قدوس خدا به ضد گناه قرار گرفت و به طور کامل بر جلال خداوند صحه گذاشت، تا اینکه آتش قربانی را بخورد و قربانی بر روی مذبح سوخته شود و همچون عطر خوشبویی نزد خدا بالا رود تا خدا آن را بپذیرد. بر روی مذبح برنجین قربانی سوختنی قرار می گرفت و نه قربانی گناه. قربانی گناه بیرون از اردوگاه سوخته می شد.مذبح برنجین نقش خدا را در مرگ مسیح به ما تعلیم می دهد؛ و تا هنگامی که با جسارت روحانی به حضور او داخل نشویم آن را نخواهیم آموخت (لاویان ۱: ۴).

حال اگر به موارد کاربرد مذبح بپردازیم، تعالیم بیشتری را در این مورد عایدمان خواهد شد. همانگونه که پیشتر هم گفته شد پر واضح بود که این مذبح به جهت قربانی سوختنی بود (لاویان ۱). علاوه بر این ، قسمتهایی از قربانی گوشت ، ذبیحه سلامتی و حتی قربانی گناه نیز بر روی "مذبح قربانی سوختنی" سوزانده می شد (مراجعه نمایید به لاویان ۲: ۲ ، لاویان ۳: ۵ و ۴: ۱۰). بدون اینکه نیازی باشد به ویژگیهای خاص این قربانیها بپردازیم، فقط کافست بگوییم که ، آنها سایه های جنبه های گوناگون مرگ مسیح به شمار می آیند؛ و بدینسان آمیزه ای از همه اینها ما را به سوی ارزش بی حد و حصر و وصف ناپذیر نمادین آنها رهنمون می سازد.

پس مذبح برنجین از مسیح سخن می گوید، از آن قربانی بی عیبی که توسط روح الهی به خدا تقدیم شد. بنابراین هنگامی که شخص گناهکار (یک اسرائیلی) قربانی را به حضور خدا می آورد، در واقع با آن عمل اعتراف می نمود که او خود قادر به انجام رساندن خواسته های خدا نیست ، چراکه گناهکار بود و زندگیش را از دست داده بود و به همین خاطر زندگی دیگری را به جای خود به حضور خدا تقدیم می کرد. بنابراین با گذاشتن دستها بر سرش نشان می داد که او خود قربانی است (لاویان ۱: ۴ و غیره). اگر او قربانی گناه را تقدیم می کرد، تنها چربیهای داخلی و غیره بر روی مذبح سوزانیده می شد (مراجعه نمایید به لاویان ۳)، و هنگامی که دست خود را بر سرش می گذاشت گناه او به شکلی نمادین به قربانی انتقال نی یافت و بدینسان همچون چیز ناپاکی که از گناهان تقدیم کننده پر شده بود بیرون از اردوگاه سوزانیده می شد. اگر قربانی سوختنی بود، به همین نحو با گذاشتن دستها بر سر قربانی او به قربانی منقل می شد و با آن یکی می شد تا مورد قبول خدا واقع شود. بنابراین دو چیز تحت تأثیر بود. ار یک سو گناهان او از چشم خدا پوشیده می ماند و از سویی دیگر در برابر خدا به مانند مسیح مقبول می افتاد. بنابراین اتگر مذبح عدالت انسانی را محک می زد ، فیضی را بر او آشکار می ساخت که قربانی کاملی برای او مهیا می کرد، و به آنها این حق را می داد که در حضور قدوس او به طور کامل مورد قبول واقع شوند. اندازه مذبح نیز این حقیقت را به تصویر می کشد. اندازه آن ۵ ذراع مربع بود. به عبارتی آن مسئولیت انان بود که به طور کامل بر روی صلیب آشکار شد و به انجام رسید.

چقدر خدا به انسان گناهکار قوت قلب می بخشد! مذبح خواسته های او از تخت و سلطنت برآورده می ساخت، چراکه بر روی آن خون پاشیده و قربانی نیز سوزانیده شده بود. بنابراین او می توانست با فیض و عدالت خود هر کس را که با ایمان به مذبح نزدیک می شد بپذیرد و باید این خبر خوش را اعلان نماییم که پیام انجیل به هر سرزمینی رسیده است. اکنون دیگر صلیب مسیح مکانی است برای ملاقات خدا با شخص گناهکار. او تنها به خاطر آن کار عظیمی که در آن موضع به کمال رسید می تواند عادل گردد و هر کس هم که به عیسی ایمان آورد را عادل گرداند. و موضع دیگری نیست که بتواند گناهکار را به حضور او بیاورد. اگر قوم

اسرائیل مذبح برنجین را نپذیرفتند در واقع خود را تا به ابد از رحمت خدا محروم ساختند؛ و به همین نحو هم هر کس که صلیب مسیح را بپذیرد خود را برای همیشه از امید نجات محروم می سازد.

شاخهای مذبح را نیز باید مورد بررسی قرار دهیم. مذبح چهار شاخ داشت و هر گوشه یک شاخ (آیه ۲) در موارد خاص خون قربانی بر شاخها پاشیده می شد، به عنوان مثال در قربانی گناه برای حاکم یا یک شخص عادی (لاویان ۴: ۲۵ و ۳۰). شاخ نمادی از قوت است. پس هنگامی که خون بر شاخها مالیده می شد، تمام قوت مذبح (که با تمام قدرتش نمایش داده می شد) که در گذشته بر ضد شخص گناهکار بود اکنون به نفع او اعمال می شود. از این روست که شاخهای مذبح مکانی است برای پناه گرفتن ، مکانی مستحکم برای تمام کسانی که به حق و شایستگی در حفاظت آنها قرار داشتند. یوآب هنگامی که از سلیمان گریخت به آنها پناه برد (اول پادشاهان ۲: ۲۸)، اما به خاطر قتلی که مرتکب شده بود این حق را نداشت و کشته شد. درست مانند گناهکاری که به هنگام گرفتاری ترجیح می دهد از مرگ مسیح بهره گیرد تا از داوری در امان بماند، گر چه که او در قلب خود از او گریزان است. اما هر جا که بر ارزش قربانی تقدیمی بر روی مذبح اعتماد حاکم باشد، دیگر هیچ قدرتی در زمین و چه در جهنم نخواهد توانست به جانی که به او پناه برده را آزار رساند.

جانی که آموخته باشد مسیح است او را تکیه گاهش
ترک نخواهم کرد نخواهم کرد او را در میان دشمنانش
گرچه جهنم در تقلاست تا به جنبش در آرد آن جان
لیکن ترکش نخواهم کرد ، هرگز ، هرگز ، هرگز بدان سان

نگاهی اجمالی بر جزئیات تدابیری که در باب چهارم کتاب اعداد برای سفر اندیشیده شده خال از لطف نخواهد بود. " و مذبح را از خاکستر خالی کرده ، جامه ارغوانی بر آن بگسترانند. و جمیع اسبابش را که به آنها خدمت آن را می کنند یعنی مجمرها و چنگالها و خاک اندازها و کاسه ها، همه اسباب مذبح را بر روی ان بنهند.

و بر آن پوشش پوشت خز گسترانیده، چوب دستهایش را بگذرانند" (ایات ۱۳ و ۱۴). باید بلافاصله مذبح با جامه ارغوانی پوشانیده می شد. اغوان رنگ سلطنت است و این موضوع امر تفسیر را سهل تر ساخته است. مذبح رنجهای مسیح است ــ همانگونه که در مذبح دیده می شود ــ ارغوان نشان جلال آینده است ، ابتدا صلیب و سپس تاج. اما مذبح در بیابان بود و به همین سبب پوست خز ارغوان را نمی پوشانید. هنوز زمان جلال پادشاهی مسیح نرسیده بود. در این بین پوست خز ــ که نمادیست از مراقبت الهی ــ او را به هنگام عبور از بیابان حفظ نمود، و در حالیکه انتظار پادشاهی خود را می کشید، در تنهایی بسر برد.

تمام اسباب مذبح از برنج از برنج و هماهنگ با ویژگیهای خاص خود ساخته شده بود. عصاهایی که مذبح را حمل می کرد از چوب شطیم و برنج بودند. سرانجام می بینیم که به موسی یاآوری می شود راهنمای او باید الگویی که بر روی کوه به او نشان داده شده باشد. حکمت خدا قادر بود مذبح را طوری طراحی نماید که خود گویای بسیاری از حقایق مبارک باشد. پادشاهی همچون آهاز که شیفته مذبح سوری شده بود، مذبح خدا را رد می کرد (دوم پادشاهان ۱۶) ؛ اما این کار باعث تباهی خود و تمام اسرائیل شد (دوم تواریخ ۲۸:۲۳). اکنون نیز ممکن است بسیاری از انسانها پیام صلیب مسیح را نپذیرند و بر طبق معیارهای فکری خود آن را احمقانه یا سد راهی برای پیشرفت خود قلمداد کنند و برای پرستش خود مذبحی را انتخاب نمایند که مطابق با سلیقه های هنری خودشان باشد، و مخالف تعصبات یک انسان طبیعی نباشد؛ اما در مورد آهاز باید گفت که این کار او باعث تباهی همیشگی او شد. خدا برای دسترسی انسان به خود تنها یک راه و روش مناسب را توصیه می نماید.

فصل بیست وسوم

حجاب زیبا

خروج ۲۶: ۳۱ــ ۳۷

در فصل قبل چوب بست خیمه اجتماع را بررسی نمودیم، که تشکیل شده بود از خیمه اصلی به عبارتی دیگر صحن و قدس الاقداس. همانگونه که خواهیم دید بیرون از چوب بست ، حیاط خیمه قرار داشت که کامل کننده دو قسمت دیگر بود. اما درون چوب بست فقط صحن و قدس الاقداس وجود داشت. به هر حال تا کنون این تقسیم به طور صریح بیان نشده بود؛ اما اکنون در آیات توصیف کننده حجاب خیمه خواهیم دید که برای این مسأله نیز تدبیری اندیشیده شده است.

« و حجابی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز، از صنعت نساج ماهر با کروبیان ساخته شود. و آن را بر چهار ستون چوب شطیم پوشیده شده به طلا بگذار و قلابهای آنها از طلا باشد و بر چهار پایه نقره قایم شود. و حجاب را زیر تکمه ها آویزان کن، و تابوت شهادت را در آنجا به اندرون حجاب بیاورو حجاب قدس را برای شما از قدس الاقداس برای شما جدا خواهد کرد. و تخت رحمت را بر تابوت شهادت در قدس الاقداس بگذار. و خوان را بیرون حجاب و چراغدان را برابر خوان به طرف جنوبی مسکن بگذار و خوان را به طرف شمالی آن برپا کن. و پرده ای برای دروازه مسکن از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت همطراز بساز. و برای پرده پنج ستون از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان و قلابهای آنها از طلا باشد، و برای آنها پنج پایه برنجین بریز» (آیات ۳۱ ــ ۳۷).

۱) در سطور مربوط به حجاب خیمه نکات گوناگون و مجزایی بیان شده است. با توجه به جنس آن چنین برداشت می شود که در جزئیات همانند پرده های خیمه باشند (خروج ۲۶: ۱). بنابراین حجاب نیز به مانند پرده ها نمایانگر شخص مسیح است، همان مسیح با همان ذات و همان شخصیت، مسیحی که در جلال

سلطنت هزار ساله خود پسر انسان و پسر داود خواهد بود، همان پسر انسان که به قدرت داوری کننده تجهیز شده است. یک تفاوت بین پرده های خیمه اجتماع و حجاب وجود دارد، در پرده های خیمه اجتماع پیش از همه به کتان نازک تابیده می پردازد در حالیکه در حجاب خیمه لاجورد پیش از کتان نازک می آید. علت امر در این موضوع نهفته است که پرده ها نمایانگر مسیح زمینی هستند، و به همین سبب ذات کاملاً پاک او بیش از دیگر موضوعات مورد توجه قرار می گیرد، در حالیکه حجاب عیسی آسمانی را به تصویر می کشد، و بدینسان است که آبی ــ همان شخصیت آسمانی او ــ بسیار بارز و آشکار به نظر می آید. می توان تفسیر حجاب را در رساله به عبرانیان یافت : "پس ای برادران چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم، از طریق نازه و زنده که آن را بجهت ما از میان پرده یعنی جسم خود مهیا نموده است" (عبرانیان ۱۰: ۱۹ و ۲۰). از این دو موضوع چنین استنباط می شود که ، در وهله اول همانگونه که حجاب در خیمه تجلی حضور خداوند را از نظر پنهان می کند، جسم مسیح نیز در تجسم ، حضور خدا را از چشمان انسانی نخفی نگاه می دارد. او خدا بود که در جسم متجلی شد، اما تدبیر الهی چنین بود که از سویی دیگر چشمان انسان را بر روی این حقیقت اعجاب آور ببندد. موضوع دیگر آنکه، از آن سبب که حجاب خیمه تنها راه رسیدن به قدس الاقداس بود مسیح نیز تنها راه دستیابی به خدا محسوب می شود. بدینسان است که مسیح به توما می گوید : "من راه و راستی و حیات هستم هیچکس نزد پدر جز بوسیله من نمی آید" (یوحنا ۱۴: ۱۶).

تکیه گاه دارای سه بعد بود. ابتدا ستونها، سپس قلابها و در آخر هم پایه های نقره قرار داشتند (آیه ۳۲). ستونها از چوب شطیم ساخته و از طلا پوشانیده شده بودند، همانگونه که در تخته ها و غیره دیده می شود. همانگونه که بارها نشان داده شد، این امر نمادی از مسیح با دو ذات است، یکی ذات انسانی و دیگری ذات الهی ــ به عنوان یک خدا ــ انسان. بنابراین می توانیم از این موضوع تکیه دادن حجاب به ستونها بیاموزیم که هر چیزی در نجات انسان به شخص مسیح بستگی دارد. اگر او انسان نمی شد، نمی توانست جان خود را در راه گناهان ما فدا نماید؛ و از سویی دیگر اگر او فقط انسان بود، قربانی او برای انسانها ثمری در بر نداشت. اما

او با خدا ـــ انسان بودن خود می توانست کفاره قوم خود و تمام دنیا را بپردازد(اول یوحنا ۲: ۲). ارزش کامل او برخاسته از ذات شخصیت اوست؛ و به همین سبب پایبند بودن به این تعلیم صحیح کتبمقدسی در مورد شخصیت او و حفاظت از این آموزه مبارک از اهمیت بسیاری برخوردار است. اگر در حقیقت شخصیت ا سستی اهمال می شد، تمام ساختار و تار و پود نجات در معرض نابودی قرار می گرفت. به همین علت است که تمام دغدغه خاطر و خوشی روح خدا این است که به به انحا گوناگون از نمونه شناختی و تصویر سازی گرفته تا تا واژه های بسیار مشخص بر او شهادت دهد. قلابها از طلا ساخته شده بوند. طلا نمادیست از عدالت الهی پس اگر همانگونه که ذکر شد هر چیزی در نجات به شخص مسح بستگی داشته باشد، به همان نسبت هم بیان این امر که هر چیزی به تجلی عدالت خدا در مسیح بستگی دارد، می تواند بجا و شایسته باشد، همانگونه که در این حقیقت می توان آن را یافت که حجاب نیز در میان این قلابها معلق بود. حتی می توان بسیار صریح بیان کرد که مسیح آن طریقی است که در عدالت الهی به سوی خدا ختم می شود. زیرا او خدا را بر روی زمین جالا داد و کاری که پدر به او سپرده بود را به اتمام رسانید، و بدینسان است که عدالت خدا در قیام او از میان مردگان و قرار دادن او در دست راست خود دیده می شود. پس تمام هم و غم خدا این است که او را در این جایگاه قرار دهد و حفظ نماید. پایه ها از جنس نقره بودند که خون کفاره را به یاد می آوردند. این امر ما را به سوی ریشه و بنیاد همه این مسایل رهنمون می سازد، که همانا کاریست که مسیح بر روی صلیب انجام داد. این موضوع ـــ خون و حجاب ـــ در سطوری که از رساله ه عبرانیان نقل شده در هم پیوند یافته اند. خدا هرگز نخواهد گذاشت که فراموش شود که صلیب بنیاد همه چیز است، بنیاد برکت کلیسا و اسرائیل و بنیاد مصالحه همه چیز با او. و تمام خوشی دل خدا درشخص و کار مسیح، به طور کامل در این حقیقت نهفته است که هر گوشه از این مکان مقدس از چیزی سخن می گوید، گر چه در ظاهر با یکدیگر تفاوت دارند اما نمایانگر مسیح و کار او هستند.

وضعیت قرار گرفتن حجاب از اهمیت بسیاری برخوردار است. "وحجاب را زیر تکمه ها آویزان کن، و تابوت شهادت خدا را در آنجا به اندرون حجاب بیاور، و

حجاب قدس را برای شما از قدس الاقداس جدا خواهد کرد" (آیه ۳۳). همانگونه که پیش تر نیز گفته شد حجاب قدس اقداس که تابوت شهادت ــ تخت خدا بر روی زمین ــ در آنجا قرار داشت را جدا می کرد و طوری در آنجا قرار گرفته بود که هیچ کس نمی توانست بدانجا وارد شود، مگر هارون آن هم سالی یک بار در روز کفاره (لاویان ۱۶). و ممکن است این سئوال برای شما مطرح شود که "معنای این چیست؟ " پاسخ آن را می توان در کلام خدا یافت "بدین همه روح القدس اشاره می نماید بر اینکه مادامیکه خیمه بر پاست، راه مکان مقدس ظاهر نمی شود" (عبرانیان ۹: ۸). پس اگر از یک سو همانگونه که دیدیم ، حجاب به عنوان تصویری از مسیح، این حقیقت کبارک را به ما تعلیم می دهد که تنها از طریق مسیح است که می توانیم به خدا برسیم، یا همان حجاب خیمه، و از سویی دیگر در می یابیم که حجاب خیمه حاکی از فاصله بین انسان و خدا و پوشیدگی است. بنابراین می توان گفت که خدا نمی توانست خود را به طور کامل آشکار نماید و نمی توانست از قدس الاقداس در راه گناهکاران بیرون آید، و یا اینکه شخص گناهکار را نزد خود آورد، تا مسأله گناه تا به ابد حل شود. و این کار را مسیح به انجام رسانید و به همین علت هنگامی که روح را تسلیم نمود پرده هیکل از بالا تا به پائین از وسط به دو نیم پاره شد (متی ۲۷). بنابراین حجاب در خیمه بیانگر این امر بود که راه قدس الاقداس هنوز آشکار نشده بود و نه تنها صحه گذار این امر بود که مسأله گناه حل نشده است، بلکه حاکی از این بود که هنوز قوم گناهکار بودند و شایستگی حضور خدا را نداشتند. خیر، خون گاو نمی تواست گناهان را بزداید، و آنان با گناهی که در درونشان بود نمی توانستند به حضور خدا داخل شوند، و او (که پاک و مقدس است) نمی توانست به خاطر آنها بیرون رود؛ زیرا خدا در تقدس آتشی فرو برنده است.

بنابراین وجود حجاب تضاد بین اسرائیل و ایمانداران را فاش می سازد. پس اسرائیل هرگز نمی توانست به قدس اقداس دسترسی داشته باشد؛ تنها موسی به عنوان شفیع و هارون به عنوان رئیس کهنه می توانستند سالی یکبار به آنجا داخل شوند. اما اکنون هر ایمانداری می تواند از این امتیاز ارزشمند برخوردار باشد (رجوع شود به عبرانیان ۱۰: ۱۹ــــ ۲۲). حجاب پاره شد زیرا "مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگتر و کامل تر و ناساخته شده به دست

یعنی که از این خلقت نیست و نه خون بزها و گوساله ها بلکه خون خود یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیه ابدی را یافت " (عبرانیان ۹: ۱۱و۱۲). پس تنها مکان برای پرستش پشت این حجاب پاره شده است، و ما می توانیم به دلیری داخل شویم، زیرا مسیح با یک قربانی تا به ابد قدوسیت را به کمال رسانید. و این تضاد نیز نباید هیچگاه به دست فراموشی سپرده شود. حتی هنگامی که هارون به قدس الاقداس داخل می شود، به مانند ایماندار امروز در حضور خدا نبود. خدا فقط به عنوان یهوه آشکار می شد؛ اما اکنون ایمانداران او را همچون خداوند و پدر می شناسند، به همین سبب پولس رسول چنین می گوید : "زیرا که بوسیله او هر دو نزد پدر در یک روح دخول داریم" (افسسان ۲:۱۸و همچنین مراجعه نمایید به یوحنا ۲۰: ۱۷). بنابراین هر گاه حکمت خدا را در شکوه تجلی یافته مسیح و سایه های حضور وی در خیمه می بینیم، در می یابیم که فیض همه مزایای خیمه اجتماع و حتی برکاتی بس عظیم تر نسبت به آن را برای ما به ارمغان آورده است، به حدیکه انسان را بر آن می دارد تا در برابر او زانو زده او را پرستش نماید و نام او را برافرازد.

۲) حال طرز قرار گرفتن وسایل مقدس را مورد بررسی قرار می دهیم (آیات ۳۳ ــ ۳۵). لازم است که باری دیگر یا آوری نماییم که هنوز مذبح بخور توصیف نشده است، زیرا که آن نمادی از نزدیک شدن به حضور خداست(بنابراین باید آن را در قسمت پایانی این بخش مورد بررسی قرار دهیم). اسبابی که در اینجا ذکر شده اند همه نمادهایی از تجلی حضور خدا محسوب می شوند. بگذارید فعلاً از تشریح این قسمت صرف نظر نماییم و به جای شرح مبسوط آن به اشاره کوتاهی درابره طرز قرار گرفتن آنها در متن کلام بپردازیم. پیش از هر چیز تابوت باید در قدس الاقداس قرار گیرد و کرسی رحمت بر روی تابوت شهادت ، به همراه کروبینی که بر روی تخت رحمت سایه افکنده بودند. چیز دیگری در قدس الاقداس یافت نمی شد زیرا همانگونه که پیش تر نیز گفته شد آنجا صحنه حضور و تجلی خدا بود. و با بخوری که از مذبح طلایی ساتع می شد و با خون قربانی که در روز کفاره ریخته می شد خدا درمیان دو کروبی ظاهر می شد و موسی نیز در آنجا می ایستاد تا آنچه خدا می گفت را برای قوم بازگو نماید. حجاب نیز آن را از قدس الاقداس جدا می ساخت. بنابراین خیمه در قسمت داخلی قرار داشت. بیرون حجاب و در مسکن نیز

نان تقدمه و شمعدانها چیده شده بودند، شمعدانها به سوی شمال و میز به سوی جنوب قرار داشتند. شخص دیگری این موضوع را چنین بیان می کند: "بیرون حجاب میز نان تقدمه به همراه شمعدانهای طلا قرار داشتند. عدد دوازده نماد حد کمال در یک انسان اسن، هفت عدد کاملیت روحانی است، این دو بیرون حجاب قرار داشتند زیرا داخل آن حضور بی واسطه خدا بود، حضور متعال او اما او خود در میان تاریکی از نظر پوشیده بود. اینجا فقط نور و قوت بود خدایی که با قدرت خود با انسان وحدت یافته بود و خدایی که نور روح القدس را می بخشید. بر این اساس، ما دوازده دسول داریم که در جسم به خدا پیوسته اند و هفت کلیسا برای او که هفت روح خدا دارد. دوازده سبط اسرائیل نیز در آن مقطع زمانی پاسخی به تجلی حضور خدا بودند. و این مفهوم در اورشلیم جدید نیز یافت می شود یعنی مفهوم اولیه تجلی حضور خدا توسط روح خدا در انسان". و این دو حقیقت از هم جدا نیستند، به عبارتی ارتباط میز و شمعدانها بیانگر این مهم است؛ در واقع نور چراغدانها در همه حال بر حقیقتی که در میز نان تقدمه تجلی یافته شهادت می دهند.

۳) آخرین موضوعی که با این بخش ارتباط دارد، "پرده دروازه مسکن" است. این "پرده" (آویز) حیاط خیمه را از مسکن جدا می ساخت و برای مسکن یک ورودی محسوب می شد. وضعیت قرار گرتن آن نسبت به مسکن دقیقاً به مانند وضعیت حجاب نسبت به قدس الاقداس بود. بنابراین هنگامی که کاهنان از آستان خیمه وارد مسکن می شدند، برای انجام وظایف خود از این پرده می گذشتند. جنس آن نیز از همان جنس حجاب بود. اما یک تفاوت بسیار مهم وجود دارد و آن اینکه بر روی آن کروبین نقش دوزی نشده بودند. اما از جهات دیگر شبیه هم بودند ؛ و به این سبب تعلیم نمونه شناختی آنها نیز به مانند یکدیگر است. پس عدم نقش دوزی کروبین بر پرده چه مفهومی را می تواند در بر داشته باشد؟ باری دیگر یادآوری می کنیم که این دو نمادی هستند از شخصیت داوری کننده پسر انسان پس پرده نیز به مانند حجاب تصویری ایت از مسیح ــ دقیقاً با همان ویژگی داوری کننده اش. علت نیز بسیار پر واضح است. "پرده" بیانگر فیض او است، و برای آنانی که مقام و امتیاز کاهن را نداشتند، به عنوان راهی به سوی خدا قلمداد می شد. ستونها و قلابها نیز از همان مواد ساخته شده بودند، و به مانند آنها اشاره ای هستند به شخصیت مسیح، و

همچنین حاکی از عدالت الهی یی است که در او نمایان شد و به کمال رسید. او که در دست راست خداوند نشسته است. اما به جای چهار ستون ، پنج ستون وجود دارد. و این به همان علتی است که ذکر شده است ــ اینکه "پرده" مسیح را برای دنیا به ارمغان می آورد و از این رو تفکر مسئولیت انسان در برابر او را به همراه دارد. در فصل بعد به شکلی مبسوط به این موضوع پرداخته خواهد شد؛ اما به سادگی می توان دریافت که مسیح ِ فیض مسیحی است که به عنوان یک انسان مسئول به تصویر کشیده شده است. با این اوصاف مسأله گناهان انسان نیز حل می شود، نه تنها نسبت به خدا بلکه نسبت به وجدان خود او چرا که مسیح برای او راهیست به سوی حضور خدا. و از این پس همه چیز بر روی پایه های نقره ای قرار می گیرد، زیرا او اکنون بر آن کفاره کامل ایستاده است، و درخون مسیح ، نجات یافته است.

با اینحال همه چیز مسیح را به تصویر می کشد. یقیناً تفسیر همه جزئیات کاریست بس دشوار، اما مسیح محور بحث ما است و دیر نخواهد پایید که پرتوهایی از حضور او را در خواهیم یافت. با اطاعتی آگاهانه و با هوشیاری در برابر فرایند تفکر و ذهن شکیبا باشید، تا روح خدا با شادی و شعف این سایه ها را بر جانهای قوم خود به نور تبدیل نماید.

فصل بیست وپنجم

صحن مسکن

خروج ۲۷: ۹ ــ ۱۹

شرح مذبح برنجین از نظرتان گذشت ، وحال به مسکن می پردازیم. همانگونه که در این سطور آمده است باز هم یاد آوری می کنیم که این مکان، همان فضای بازی بود که دور خیمه را احاطه کرده بود، و با کتان نازک تابیده محصور شده بود . اگر این قسمت را به طور کامل به عنوان قسمتی از خیمه فرض کنیم، می توان آن را سومین قسمت خیمه بر شمرد. پس همانگونه که پیش تر هم گفته شد ابتدا قدس اقداس ، داخلی ترین قسمت، بود سپس که بیرون بیاییم ، مسکن قرار داشت و در آخر هم صحن مسکن که در اینجا به شرح آن می پردازیم. صحن نیز تجلی خدا است، و به ما می آموزد که روح القدس همواره در هر قسمت از خیمه مسیح را مد نظر قرار داده است و اینکه کلید گشودن این درهای اسرار آمیز مسیح است.

« و صحن مسکن را بساز به طرف جنوب به سمت یمانی. پرده های صحن را از کتان نازک تابیده شده باشد، و طولش صد ذراع به یک طرف. و ستونهایش بیست و پایه های آنها بیست، از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد. و همچنین به طرف شمال، در طول پرده ها باشد که طول آنها صد ذراع باشد و بیست ستون آن و بیست پایه آنها از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها نقره باشد. و برای عرض صحن به سمت مغرب پرده های پنجاه ذراعی باشد. و ستونهای آنها ده و پایه های آنها ده. و عرض صحن به جانب مشرق از سمت طلوع پنجاه ذراع باشد. و پرده های یک طرف دروازه پانزده ذراع و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه. و پرده های طرف دیگر پانزده ذراعی و ستونهای آنها سه پایه و پایه های آنها سه. و برای دروازه صحن پرده بیست ذراعی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان تابیده شده از صنعت طراز باشد. و ستونهایش چهار و پایه هایش چهار. همه ستونهای گرداگرد صحن با پشت بندهای نقره پیوسته شود، و

قلابهای آنها از نقره و پایه های آنها از برنج باشد. طول صحن صد زراع و عرضش در هر جا پنجاه ذراع ، و بلندی اش پنج ذراع از کتان نازک تابیده شده و پایه هایش از برنج باشد. و همه اسباب مسکن برای هر خدمتی و همه میخهایش و همه میخهای صحن از برنج باشد» (آیات ۹ ــ ۱۹).

همانگونه که از این آیات پیداست صحن مسکن یکصد ذراع طول و پنجاه ذراع عرض داشت (آیات ۹ ــ ۱۳). بدین ترتیب صحن ساخته شده بود از: ابتدا بیست ستون در هر دو ضلع شمالی و جنوبی قرار داده می شد (آیات ۱۰ و ۱۱)، و ده ستون در عرض به سمت مغرب و مشرق ۱۰ ستون ــ ستونهای ضلع غربی یا ورودی متشکل از سه ستون در هر طرف بود و چهار ستون نیز برای نگاه داشتن دروازه خیمه صحن اختصاص یافته بود (آیات ۱۲ ــ ۱۶). و در مجموع شانزده ستون وجود داشت. بر روی این تونها یا به بیانی دقیق تر بر روی پنجاه و شش تای آنها ــ به استثنای چهار ستون که دروازه را نگاه می داشتند ــ پرده های کتان نازک تابیده را نگاه می داشتند. هر طرف صحن یکصد ذراع طول داشت و ضلع شرقی پنجاه ذراع و ضلع غربی سی ذراع بود (آیات ۱۵ ــ ۱۹). که در مجموع دویست و هشتاد ذراع بود. در ضلع غربی دروازه ترکیبی بود از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان تابیده نازک که با سوزن کاری تزئین شده بود ــ که از هر جهت به مانند پرده های ورودی مسکن مقدس بود ــ و بیست ذراع طول داشت. حلقه های ستونها همه از برنج و قلابها و پشت بندهای آنها از نقره بود (آیه ۱۷). تعلیم نمونه شناختی اینها را می توان از نماد دو وجهی آنها از مسیح و شخص ایماندار دریافت.

همانگونه که قبلاً هم گفته شد، کتان نازک تابیده نمادیست از پاکی مسیح و پاکی مطلق ذات او. و این امر را می توان در اینجا به شکل دیگری دید. اندازه های پرده های کتان دویست و هشتاد ذراع بود. پرده های خیمه نیز (خروج ۲۶: ۱ و ۲) دویست و هشتاد ذراع طول داشت ــ در آن قسمت ده پرده وجود داشت و هر پرده بیست و هشت ذراع طول داشت. پس این دو دارای یک اندازه بودند. پرده های خیمه نمایانگر ذات مسیح بودند، و همچنین بیانگر جلال آینده و قدرت داوری کننده او؛ اما در نظر خدا و کاهن چنین بود. و بدین نحو فقط درون وی نمایان بود و

شخصیت بیرونی آن مبهم بود. پرده های کتان تابیده نیز نمایانگر مسیح هستند، اما نه درون او بلکه شخصیت بیرونی او. کتانها را می شد در همه جای خیمه دید. بنابراین کتان تابیده ذات پاک مسیح را نمایان می سازد. و بدینسان بود که او توانست در مقابل اتهام دشمنان به چالش درآید؛ پیلاطس چاره ای نداشت جز اینکه اعتراف کرده بگوید که در او هیچ گناهی یافت نمی شود، و چشمان تیز بین سرشار از کینه علمای دین یهود از یافتن کوچکترین گواهی بر گناهکار بودن او ناکام ماندند. بر کتان نازک زندگی مقدس او حتی کوچکترین لکه ای یافت نمی شد، زندگی یی سرشار از تجربه عدالت که از بطن وجود پاک او می جوشید.

موضوع دیگر این است که ارتفاع این آویزها پنج ذراع بود (آیه ۱۸)؛ و هر سوی آن یکصد ذراع طول داشت، و در دو طرف انتهایی دارای پنجاه ذراع و سی ذراع طول بود. دو عدد اخیر را می توان به ده و پنج تقسیم نمود. اگر قدرت این اعداد را در مسئولیت در قبال خدا و انسان بپذیریم به این نتیجه خواهیم رسید که زندگی پاک و بی عیب او از انجام این مسئولیت دو جانبه سرچشمه می گیرد. آری او خدا را با تمام نفس خود محبت نمود و همسایه خود را بیش از خود دوست داشت. بنابراین پرده ها بر روی هر کس که گشوده می شد نوید آمدن شخصی را به او می داد که زندگی و سلوک وی خواسته های خدا را اجابت نمود.

حال می پردازیم به *ستونها* و *پشت بندها* و غیره. جنس ستونها در اینجا ذکر نشده است. در نگاه اول از آیه هم چنین به نظر می رسد که از جنس برنج باشد، اما همانگونه که این قسمت را با خروج ۳۸ :۱۰ مقایسه می کنیم احتمال اینکه مقصود این آیه فقط پایه ها بوده باشد بسیار زیاد تر است. از تحلیل آن می توان به این نتیجه رسید که جنس آنها از چوب شطیم باشد که با برنج پوشیده شده باشد، اما در جایی که کتاب مقدس چیزی نگفته است، شاید دریافتهای انسانی بجا و شایسته باشد اما نمی توان بر آن اطمینان کرد. با اینحال به دو چیز اشاره شده است، اینکه پایه های ستونها از برنج بود و نوک آنها از نقره پوشیده شده بود (خروج ۳۸ : ۱۷). برنج نشان سنجیدن مسئولیت انسان در قبال عدالت الهی است. در واقع از این روست که برنج ویژگی های بیرونی را در بر می گیرد و طلا جلوه های درونی خیمه

را آشکار می سازد. پیش از اینکه انسان به حضور خدا بیاید، باید مسئولیت او محک زده شود. آویز های کتان تابیده نازک مسیح را به عنوان شخصیتی در برابر دنیا معرفی می نماید که تمام خواسته های عدالت الهی رفع نموده است. نقره حکایت از نجات دارد. و نوک ستونها از آن پوشیده شده است و آویز ها بر روی آن آویزان هستند. بنابراین در اینجا مسیح ثمر بخش بودن کار خود را به تصویر می کشد. آن تاج جلال اوست، حتی در دست راست پدر. از این رو او با پایه های برنجین به دنبال گناهکار است، در واقع از سویی ارزش خون خود را که با نقره نشان داده شده است به او نوید می دهد. برنج انسان را می آزماید و نیاز هایش را کشف می کند و سپس هر گاه که نیاز او شناخته شد، نقره در صدد رفع آن نیاز بر می آید. پنجاه و شش ستون وجود داشت ـ به استثنای ستونهای دروازه ــ که بر آنها آویزها آویزان می شدند. پنجاه و شش برابر است با هفت تا هشت تایی. هفت عدد کامل است و هشت عدد قیام. زندگی مسیح بر روی زمین و همچنین قیام او صحه گذار تجربه عملی عدالت او محسوب می شوند، او "به حسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معرف گردید از قیامت مردگان" (رومیان ۱: ۴).

آویز دروازه صحن به مانند پرده ورودی مسکن است و از این رو ارتباط مسیح را با زمین به تصویر می کشد، جلال شاهانه او در مقام انسان و در مقام پسر داود و پاکی مطلق او را. در اینجا نیز باری دیگر شاهد هستیم که هیچ نشانی از کروبی یافت نمی شود، زیرا او در اینجا بسان در و راهی است به سوی دنیا، چرا که در کلام خدا می خوانیم خدا فرزند خود را نفرستاد که بر دنیا داوری نماید (و مأموریت او این نبود)، بلکه دنیا به واسطه او نجات یابد (یوحنا ۳: ۱۷). در اینجا کروبین نیستند که با شمشیرهای خود از درخت حیات محافظت نمایند، زیرا شمشیرهای آتشین بر آن قربانی مقدس که در جلجتا به خدا تقدیم شده بود فرود آمدند ، پس قربانی توانست دین به قدوسیت خدا را ادا کند، و او اکنون قادر است شخصیت و فیض خود را به عنوان راه و راستی و حیات به جهانیان عرضه دارد. آویز دروازه در مقابل چشمان همه خود نمایی می کرد و هر رنگ با زیبایی و هارمونی خود یکصدا اعلان می کرد، "اگر کسی از من داخل شود نجات خواهد یافت". می توان مسیح را دید که همچون راهیست به سوی مسکن مقدس و قدس الاقداس

و همچنین راهی به سوی صحن خیمه". به نقل از شخصی دیگر می گوییم : "او تنها در به سوی صحن های گوناگون جلال است چه بر زمین و آسمان و چه در فلک الافلاک".

اما هنوز جنبه دیگری از صحن خیمه وجود دارد. اگر از یک سو صحن نمایانگر مسیح باشد، از سویی دیگر معیاریست برای مسئولیت شخص ایماندار، زیرا که او مسیح است. معیاری از این پایین تر نه می تواند وجود داشته باشد و نه قابل قبول است، زیرا او الگویی برای ما قرار داده تا در اثر قدمهایش راه رویم. و نیز اندازه هایی که در این آیات ذکر شده با توجه به این جنبه از صحن موضوع مهمی محسوب می شوند. همانگونه که گفته شد پرده های خیمه دویست و هشتاد ذراع بودند، واین امر مسیح را در برابر چشمان خدا به تصویر می کشد. اما چنانکه او هست ما نیز در این جهان همچنین هستیم (اول یوحنا ۴: ۱۷). بنابراین آنها پرده های افتخار هستند چرا که این واقعیت را بر ما آشکار می سازند که نزد خدا پذیرفته شده ایم. آویز های کتان تابیده نیز دویست و هشتاد ذراع بود و از آنجاییکه این پرده ها تجربه عملی عدالت در زندگی ، سلوک منزه، و پاکی کامل او را به نمایش می گذارند، باید آنها را پرده های مسئولیت او بر شمرد. در مکاشفه چنین آمده است که کتان نازک عدالت مقدسین است (مکاشفه ۱۹: ۸). این پرده که افتخار مقدسین است، مسئولیت آنها را نیز توسط آن الگویی که در برابر خدا ظاهر شد، می سنجد. نظر دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه مسئولیت سلوک به مانند عیسی (اول یوحنا ۲: ۶)، همان مسئولیت در قبال خداست. اما ارتفاع این پرده پنج ذراع بود. باز هم یادآوری می کنیم که پنج عدد مسئولیت در قبال انسان است؛ و بدینسان می توان آموخت که همانگونه که در قبال خدا مسئول هستیم در برابر انسان نیز مسئولیت داریم ، مسئولیم که در سلوک و رفتارمان مسیح را نشان دهیم.

ستونها نیز اشاره ای هستند به شخص ایماندار. پایه های آنها از جنس برنج بود که در واقع می توان گفت که در عدالت الهی استوار بودند، ارزش نجات، که نماد آن نقره ای است که بر سرشان قرار می گرفت، و اینها همه زمینه های تجلی حضور مسیح است. میخ و طناب نیز در صحن وجود داشت (خروج ۲۷: ۱۹ و ۳۵:

۱۸). هدف از به کار بردن اینها استحکام بود، یعنی نگاه داشتن آویزهای کتان تابیده به ستونها. اگر بخواهیم آن را در مورد ایماندار تفسیر نماییم، می توان گفت که منبع قدرت او، خودش نیست زیرا او نیاز به قدرتی از بیرون دارد چرا که می خواهد تجربه عملی عدالت را به جهانیان نشان دهد؛ و در واقع حقیقت عظیم تر این است که اگر چه او بر عدالت الهی تکیه زده است، و نجات به او ارزش بخشیده است، اگر بخواهد حتی برای لحظه ای به منابع قدرتی خودش اکتفا کند دیگر نخواهد توانست این جایگاه را حفظ نماید. پس میخها و طناب بیانگر این امر هستند که ایماندار" به قدرت خدا محروس هست به ایمان برای نجاتی که مهیا شده است تا در ایام آخر ظاهر شود"(اول پطرس ۱: ۵). و تمام قوت از خدا است، هر چه ایماندار هست و از آن بهره مند است همه هدیه فیض است. و ضعیت و مسئولیت او تنها به واسطه خداوند به دست می آید. همه میخها و همه اسباب مسکن برای هر خدمتی و همه میخهای صحن از برنج بود (آیه ۱۹). بنابراین ویژگی هر چیزی که بیرون از مسکن و قدس الاقداس بود ، عدالن الهی بود، اما عدالت الهی مسئولیت انسان را محک می زد زیرا که آنجا مکانی برای ملاقات خدا با قوم بود (مراجعه نمایید به خروج ۲۹: ۴۲). با اینحال از آنجاییکه انسان نمی تواند دین خود را ادا کند، عدالت خدا توسط ایمان به عیسی مسیح شامل حال تمام کسانی می شود که به این مهم ایمان آورند. بنابراین او توسط فیض نجات یافته است، بر بنیاد مستحکم عدالت الهی در مقابل خدا می ایستد. زیرا فیض سلطنت می نماید به عدالت برای حیات جاودانی بوساطت خداوند ما عیسی مسیح (رومیان ۵: ۲۲).

فصل بیست وششم

کهانت

خروج ۲۸

پیش از اینکه به این مبحث بپردازیم، بهتر است یادآوری نماییم که به کجا رسیده ایم. به استثنای مذبح بخور و لگن، خیمه و اسباب مقدس آن به طور کامل تشریح شد. ابتدا از تابوت عهد آغاز کردیم و با میز نان تقدمه و چراغدانها بررسیمان را ادامه دادیم. سپس خیمه (پرده های زیبا)، چادر (پرده های موی بز) و پوششهای پوست سرخ شده قوچ و پوست خز را بررسی کردیم. گام بعدی تخته های خیمه و نصب آنها بود، و همچنین تقسیم بندی قدسالاقداس و مسکن مقدس توسط حجاب، و آویزهای درب خیمه، به عبارت دیگر ورودی مسکن. سپس به چینش اسباب مقدس پرداختیم: تابوت به همراه تخت رحمت و "کروبین جلال" در قدس الاقداس قرار گرفتند و میز و چراغدان مسکن را اشغال کردند. در مرحله بعد مذبح برنجین مورد بررسی قرار گرفت و در آخر هم صحن خیمه از نظرتان گذشت. تا کنون هر چه گفته شد تجلی خدا بود ، یا اینکه اغلب تحت واژه های نمادین خدا به تصویر کشیده شد، به عبارتی دیگر جملات همه نمونه یا تصویری از خدا در مسیح بودند. چنین می توان گفت که اینها همان خدایی هستند که بر قوم خود مشکوف شده است. از آن هنگام موضوع تغییر یافت و اکنون دیگر بر سر شناخت خدا نیست بلکه رفتن به سوی اوست. بنابراین آنچه که پس از این می آید به نزدیک شدن به حضور او

می پردازد ، و درنتیجه اسباب و ظروفی که تا کنون مورد بررسی قرارنگرفته اند همه نماد نزدیک شدن به خدا محسوب میشوند. به عبارتی دیگر وجود این اسباب برای نزدیک شدن به خدا ضروری بود اما پیش از پرداختن به آنها وقفه ای در بررسیمان است و آن جزئیات انتخاب و تقدیس کاهنان است. علت امر این است که پیش از استفاده ظروف باید اشخاصی برای نزدیک شدن به حضور خدا برگزیده شوند. بنابراین در این ازدحام، یک نظم الهی وجود دارد. خدا تصویر و نمونه ای از

خود بر قوم اشکار کرد ه و سپس آنانی که برای خدمت در خیمه انتخاب کرده را مشخص می سازد ــ آنانی را که این افتخار نصیبشان می شود تا به او نزدیک شوند، و سرانجام ظروف و غیره که برای خدمت مقدس خود در خانه خدا نیاز دارند به آنان داده می شود. و همچنین طرز قرار گرفتن ظروف به ما کمک میکند تا مقدمه ای که درباره تدارک دیدن برای روغن چراغ دان ها که در پایان باب ۲۷ آمده است را بهتر درک نماییم. همانگونه که پیشتر هم گفتیم روغن نمونه روح القدس است. خدا توسط موسی به بنی اسراییل گفت که روغن فراهم نمایند ، و همانگونه که درکلام بیان شده تا بتوانند با نور چراغدان ها که هارون و فرزندانش از شامگاه تا صبح در برابر خدا روشن نگاه میدارند ، بپیوندند. به عبارت دیگر پیش از برگزیده شدن کاهنان ، قوم خود برگزیده شدند (گرچه این حقیقت به شکل بارزتری در مبلغ کفاره بیان شده است) . پس به نظر میرسد تمام جزئیات و جایگاه آیه ها و همچنین ترتیب موضوعات مهر تایید مفاهیم و حکمت الهی را بر خود دارند . اکنون که همه چیز مرتب شده است کاهنان باید برای آن جایگاه الهی جدا شوند.

« و تو برادر خود هارون و پسرانش را با وی از میان بنی اسراییل نزد خود بیاور تا برای من کهانت بکنند یعنی هارون و ناداب و ابیهود و العازار و ایتامار، پسران هارون. » (آیه ۱)

با چند عبارت کوتاه میتوانیم این موضوع را درک نماییم . لزوم برگزیدن شخصی به عنوان کاهن در این حقیقت مهم نهفته است که قوم خود گناهکار بودند و از آنجایی که برای پاک ساختن آنها از محکومیت گناه تدبیری وجود نداشت ، شایستگی وارد شدن به حضور خدا را نداشتند. انسان نه میتوانست و نه جسارت داشت که به حضور خدا برود . و از سویی دیگر هدف کهانت نه تنها خدمت به خدا بلکه خدمت به خدا برای انسان بود (آیه ۱ و عبرانیان ۵ : ۱ و ۲) . در این دوره دیگر شخصی به عنوان کاهن نیست که به نمایندگی انسان ها برای آنها نزد خدا خدمت نماید . اکنون تمام ایمانداران خود کاهن هستند (مراجعه نمایید به ۱ پطرس ۲ : ۵ و ۹) ؛ همه آزاد هستند که به حضور قدوس بروند (عبرانیان ۱۰) . بنابراین هارون نمونه مسیح است، البته هنگامی که خود تنها است نمونه مسیح محسوب می

شود و هنگامی که در کنا رپسران خود است در مقام خانواده کاهن نمونه کلیسا به شمار می رود، اما کلیسایی که از سویی با مسیح همکاری می کند. در فصل بعد این وجه تمایز به وضوح هرچه بیشتر مطرح خواهد شد . قبل از هر چیز مهمتر انست که این موضوع را به طور روشن و صریح بیان نماییم ، چرا که بسیار ی از ایمانداران معترف این حقیقت را نادیده انگاشته و هزاران هزار انسان به همان چارچوب شریعت یهودی باز میگردند و پذیرفته اند که گروهی از انسان ها به مانند هارون و فرزندانش برای ایشان نزد خدا بروند و خدا را خدمت نمایند . تصریح این ادعا به مثابه تاختن بر بنیاد مسیحیت است و انکار ثمره جاویدان کار مسیح است . به خاطر داشته باشیم که هارون نمونه مسیح است ، اما اگر او را درکنار پسرانش مد نظر قرار دهیم ، آنگاه از امتیاز کلیسا برخوردار خواهند شد و درمقام خانواده کاهن با مسیح همکاری می کنند . انتخاب هارون و پسرانش همه از روی فیض محض خدا بود. یکی از خصوصیات لازم برای این مقام انتخاب الهی بود (عبرانیان ۵ : ۴) ، اما هارون و پسرانش به خاطر شایستگی هایشان انتخاب نشدند، آنها در آن مقطع زمانی فقط مورد لطف مطلق خدا قرار گرفتند. او برای یافتن این افتخار نزد خدا هیچ حقی نداشت اما خدا از اختیار تام خود استفاده کرد و به او این حق را اعطاء نمود .

این فصل مشتمل بر دو موضوع است ، یکی رخت کهانت و دیگری مقام کهانت . در کلام هر دو اینها با هم مطرح شده است اما ما ابتدا به رخت کهانت می پردازیم .

« و رخت های مقدس برای برادرت هارون به جهت عزت و زینت بساز و تو به جمیع دانا دلانی که ایشان را به روح حکمت پر ساخته ام بگو که رختهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من کهانت کند و رختهایی که می سازند این است: سینه بند و ایفود و ردا و پیراهن مطرز و عمامه و کمربند. این رختهای مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش بسازند تا به جهت من کهانت کنند و ایشان طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک را بگیرند و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده ، از صنعت نساج ماهر بسازند و دو کتفش را بر دو کناره اش بپیوندند تا پیوسته شود و زنّار ایفود که بر آن است از

همان صنعت و همان پارچه باشد، یعنی از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده» (آیات ۲ ــ ۸).

شش رخت مقدس برای کاهن بود (آیه۴) یا اگر تنکه طلای خالص با نقش خاتم قدوسیت را به آن اضافه کنیم (آیه ۳۶)؛ در کل هفت رخت برای جلال و زیبایی وجود داشت. ابتدا ایفود ذکر شده است، زیرا پیش از همه ایفود رخت کهانت محسوب می شد. کاهن بدون آن نمی توانست از مقام خود بهره مند شود. ایفود از چهار ماده ساخته شده بود ــ لاجورد، ارغوان، قرمز،و کتان نازک تابیده که بارها به همراه طلا مورد بررسی قرار گرفتند (آیه ۵). ابتدا طلا ذکر شده است که دلالت بر الوهیت قضیه دارد. اگر طلا را نمادی از عدالت الهی بر شمریم معنای آن این خواهد بود که در همین چارچوب مسیح این مقام را به عنوان کاهن اختیار کرد، و به عبارتی شفاعت او در برابر خدا بر طبق همین چارچوب بود، و البته که مأثر تر هم واقع شد. در چهار ماده دیگر شخصیت آسمانی مسیح (لاجورد) جلال او به عنوان پسر داود ، ارغوان قرمز و پاکی او (کتان تابیده نازک) به عنوان قدوس، بی عیب و طاهر و جدای از گناهکاران دیده می شود. بدین سان دو موضوع بیان شد. ابتدا اینکه مسیح او که هم الهی است و هم انسانی در واقع به عنوان خدا ـ انسان برای ما عمل کهانت را انجام داد. تمام ارزش شخصیت او در انجام وظیفه خود نهفته است ــ نمایانگر الوهیت اوست و رنگهای گوناگون نمادیست از کمال و جبروت او به عنوان یک انسان. رسول نویسنده رساله به عبرانیان با ادغام این دو ویژگی چنین می گوید: "پس چون رئیس کهنه عظیمی داریم که از آسمانها در گذشته است یعنی عیسی، پسر خدا" و غیره (۴ : ۱۴). او عیسی و پسر خدا است. این گرانبها ترین حقیقتی است که نمونه آن در مواد ساخت ایفود به تصویر کشیده شده است. چقدر این موضوع فهم ما را نسبت به ارزش کاری که او در مقام کهانت برای ما انجام داد وسیع می گرداند و به سبب شفاعت او که عیسی و پسر خدا است ، حفظ می شویم. ثانیاً این اسباب ویژگی کهانت را بر ما آشکار می سازند. گر چه جلال شاهانه و ذات و شخصیت فطری او را نیز به تصویر می کشند. به راستی که او کاهنی خواهد بود که بر کرسی می نشیند (زکریا ۶: ۱۳). اکنون پس از پایان یافتن دوره هارونها، او در روز بزرگ کفاره در داخل حجاب قدرت و مقام خود را برای ایمانداران به کار می

گیرد؛ اما تحقق کامل آن کهانت او برای قوم اسرائیل را می توان در شخصیت او در مقام ملک صدیق مشاهده نمود (مزمور ۱۱۰ و عبرانیان ۷). ایفود هارون از جلال آینده سخن می گفت، همان جلالی که با آشکار شدن خود مسیح را هم پادشاه عدالت ساخت و هم پادشاه سلامتی . پس اگر بخواهیم به طور جدی در این باره سخن گوییم، باید بگوییم که گرچه هارون وارد قدس الاقداس نشد اما رخت کهانت او نمادیست از مسیح ، کاهنِ اسرائیل. چراکه ناداب و ابیهو قصور ورزیدند و در نتیجه از رفتن به حضور خدا منع شد، مگر سالی یکبار و آن هم نه در رخت جلال و جمال (لاویان ۱۰ ــ ۱۶). اما مسیح تمام این رختها را به تن خواهد کرد و برای اولین بار و همچون کاهنی که مد نظر خداست بر قوم ظاهر خواهد شد.

زنّار ایفود از همان صنعت و از همان پارچه ایفود بود. بنابراین خود زنار توجه ما را به سوی خود جلب می کند. در کتاب مقدس زنار همیشه نماد خدمت است، یک نمونه عالی از این موضوع در سخنان عیسی در انجیل لوقا دیده می شود، "خوشابحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما می گویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده ایشان را خدمت خواهد کرد" (لوقا ۱۲: ۳۷). پس زنار ایفود نشان خدمت مسیح به عنوان کاهن است، خدمتی که در قالب این مقام برای ما به خدا می کند. یک خدمتگذار ــ خدمتگذار کامل ـ همیشه در این دنیا از انجام اراده پدر خشنود است، او به خاطر محبت و فیض خود گرچه جلال یافته است ولی هنوز یک خدمتگزار است. او در آسمان برای ما در حضور خدا حاضر می شود (عبرانیان ۹: ۲۴). او با چنین سرشتی دایماً بهر ما شفاعت می کند، و با این شفاعت ، رحمت و فیض را در همه حال برای ما تضمین می نماید ــ رحمت برای ضعف ما و فیض برای یاری رساندن به ما به هنگام وسوسه ــ و ما به هنگام عبور از این بیابان به رحمت و فیض او نیازمندیم. و چقدر تسلی بخش است که چشمانمان را بر افرازیم ، و بنگریم که مسیح با کمربند کهانت خود ما را در طیّ این طریق حفظ می نماید، و در مسیر بیابان امنیت را برای ما به ارمغان می آورد، و مارا با پناه گرفتن در آغوش خدا آشنا می سازد، زیرا که او زنده است تا برای ما شفاعت نماید. و بنگریم که چگونه اعماق دل خود را برای ما آشکار می کند! موسی از بار زحمت اسرائیل نزد خدا لب به شکایت گشود، چرا که

مسئولیت رهبری قومی آواره برای او بسیار سنگین بود. اما علی رغم قصورهای پی در پی قوم و بی ایمانی همیشگی و میل بازگشت به مصر عیسی خداوند ما که رئیس کهنه ماست، خستگی ناپذیر می نماید. او همیشه در خدمت خود خستگی ناپذیر است، زیرا محبت او نامحدود است. متبارک باد نام او!

سپس سنگهای جزع و سینه بند را پیش رو داریم.

« و دو سنگ جزع بگیر و نامهای بنی اسرائیل را بر آنها نقش کن. شش نام ایشان را بر یک سنگ و شش نام باقیشان را بر سنگ دیگر مکوافق تولد ایشان. از صنعت نقاش سنگ مثل نقش خاتم نامهای بنی اسرائیل بر هر دو سنگ نقش نما و آنها را در طوقهای طلا نصب کن. و آن دوسنگ را بر کتفهای ایفود را بگذار تا سنگهای یادگاری برای بنی اسرائیل باشد، و هارون نامهای ایشان را بر دو کتف خود ، به حضور خداوند برای یادگا ری بردارد. و دو طوق از طلا بساز. و دو زنجیز از طلای خالص بساز مثل طناب به هم پیچیده شده و آن دو زنجیر به هم پیچیده شده را در طوقها بگذار. و سینه بند عدالت را از صنعت نساج ماهر، موافق کار ایفود بساز و آن را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز. و مربع و دولا باشد، طولش یک وجب و عرضش یک وجب. و آن را به ترصیع سنگها یعنی به چهر رسته از سنگها مرصع کن که رسته اول عقیق احمر و یاقوت اصفر و زمرد باشد، و رسته دوم بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید، و رسته سوم عین الحر و یشم و جمشت ، و رسته چهارم زبرجد و جزع و یشب. و آنها در رسته های خود با طلا نشانده شود. و سنگها موافق نامهای بنی اسرائیل مطابق اسامی ایشان ، دوازده باشد، مثل نقش خاتم و برای هر یک و هر یک برای دوازده سبّت موافق اسمش باشد. و بر سینه بند زنجیرهای به هم پیچیده شده مثل طناب از طلای خالص بساز و بر سینه بند ، دو حلقه از طلا بساز و آن دو حلقه را بر دو طرف سینه بند بساز. و آن دو زنجیر طلا را بر آن دو حلقه ای که بر سینه بند است بگذار. و دو سر دیگر آن دو زنجیر را در آن دو طوق ببند و بر دو کتف ایفود به طرف پیش بگذارو دو حلقه زرین بساز و آنها را بر دو سینه بند به کنار آن که اندرون ایفود است بگذار و دو حلقه زرین بساز و آنها را بر دو کتف ایفود از پایین به جانب پیش در برابر پیوستگی

آن بر زبر زنار ایفود بگذار. و سینه بند را به حلقه هایش بر حلقه های ایفود به نوار لاجورد ببند تا بالای زنار ایفود باشد و تا سینه بند از ایفود جدا نشود. و هارون نامهای بنی اسرائیل را بر سینه بند عدالت بر دل خود، وقتی که به قدس داخل شود، به حضور خداوند به جهت یادگاری دائماً بردارد. و اوریم و تمیم را در سینه بند عدالت بگذار تا بر دل هارون باشد، وقتی که به حضور خداوند بیاید و عدالت بنی اسرائیل را بر دل خود به حضور خداوند دایماً متحمل شود» (آیات ۹ ــ ۳۰).

اما پیش از هر چیز دو سنگ جزع که نامهای بنی اسرائیل بر روی آن حک شده ، ذکر شده است، نام شش طایفه بر روی یک سنگ و نام شش طایفه دیگر بر روی سنگ دیگر و سنگها بر طوقهای طلا نسب شده و بر کتفهای ایفود قرار می گرفت. این توصیفات به طور نمادین با اختیارات کهانت هارون که در این عبارت مشهود است ارتباط می یابد : "هارون نامهای ایشان را بر دو کتف خود، به حضور خداوند برای یادگاری بر دارد" . سنگهای جزع از سنگهای قیمتی به شمار می آمدند که در اینجا نمایانگر زیبایی مسیح هستند، که اگر ایم موضوع را در کنار این حقیقت که در طلا نصب شده بودند مد نظر قرار دهیم دو مفهوم بر ما روشن خواهد شد؛ اول اینکه نام طوایف اسرائیل که بر کتف کاهن قرار داده می شد، به همراه تمام جلال و زیبایی در عدالت الهی قرار گرفته بودند، عدالتی که به طرز نمادین با طلا به نمایش گذاشته شده است. کتف نماد قوت است (مراجع نمایید به اشعیا ۹: ۶ و ۲۲ : ۲۲و غیره). بنابراین عیسی آنگونه که در اینجا به تصویر کشیده شده، با قدرت مطلق خود از قوم خود در حضور خدا حمایت می کند، و او هنگامی که می بیند قوم در عدالت الهی بر روی کتفهایش قرار دارند و با پرتو نور حضور خود آنها را نیز درخشان کرده است به خود این حق را می دهد که چنین کاری انجام دهد. پس هنگامی که به ضعف مطلق خود پی می بریم چگونه آرامش داشته باشیم! او که با کلام مقتدرش همه چیز را حفظ می کند ، در حضور خدا پشتیبان ما است، و ما را متحمل می شود و خدا ما را می بیند که بر شانه های کاهن شایستگی یافته ایم، می نگرد که چگونه مقام عالی کهانت ما را در بر گرفته است. پس ما دایماً در خاطر خدا هستیم ، زیرا ممکن نیست که مسیح در حضور خدا باشد لیکن نامهای ما بر شانه های او حمل نشود. ملاحضه نمایید طوقهایی که سنگهای جزع در آن نصب

می شدند توسط دو زنجیر از طلای خالص به هم بسته می شدند، که آنها را در عدالت الهی بر روی کتف کاهن می بست.

حال به سینه پوش می پردازیم. صنعت نساجی آن به مانند ایفود به شکل مربع بود (آیه ۱۵) و با چهار ردیف سنگ قیمتی مرصع شده بود، و بر روی آنها نیز اسامی دوازده سبط بنی اسرائیل خاتم کاری شده بود. بنابراین پیام نمادین آن به مانند ایفود بود ــ با اینحال بیایید به تفاوتهای سینه و کتف بپردازیم. (۱) هارون در حالیکه اسامی بنی اسرائیل را بر کتف خود حمل می کرد آنها را در قلبش نیز نگاه می داشت. سینه نماد محبت است (نماد عواطف است). بنابراین پیام آن این است که از یک سو مسیح با قوت جاویدان قوم خود را حفظ می نماید اما از سویی دیگر با محبتی ابدی آنها را در قلب خود نگاه می دارد. و هنگامی که کاهن ما را در مقابل خدا قرار می دهد قدرت و محبت جاویدان به هم می پیوندند. در قلب مسیح ! و چه کسی ژرفنای آن را خواهد سنجید؟ اگر به قدرت او بیاندیشیم کلام او در ذهن تداعی می شود که، "کسی نخواهد توانست آن را از دستانم برباید". اگر به محبت او بیاندیشیم به یاد می آوریم که چگونه پولس رسول در این باره هماورد می جوید "کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟" و این دو ــ قوت ومحبت که در مسیح پیوند یافته اند ــ سپردن ما به حضور خدا را متقبل می شوند. او ما را بر روی شانه های خود می گیرد و با قدرت مطلق خود بار ما را متحمل می شود و همچنین با محبتی که فوق از تصور ماست ما را بر قلب خود می بندد. این امر به ما کمک خواهد کرد تا ذره ای از ثمرات شفاعت او را درک نماییم، شفاعتی که بر ثمره خون قربانی برای ما استوار است. (۲) اسامی بنی اسرائیل بر روی سنگهای قیمتی خاتم شده است. در نظر خدا، محلی که کهانت در آن انجام می شود ــ مقصود کهانت مسیح است نه کهانت هارون ــ به حضور خدا نزدیک است ، در نزدیکی زبانه های آتش قدوسیت تخت او. و اکنون نوری که بر سنگهای قیمتی می تابد زیبایی آنان را به مفهوم واقعی کلمه منعکس می سازد. زیرا همانگونه که در مورد سنگهای جزع بیان شد، نامهای بنی اسرائیل بر قلب کاهن حمل می شوند، و فروغ تابناک و زیبایی آن سنگها که اسامی بنی اسرائیل بر آنها حک شده است خواهد درخشید. و این نمایانگر این حقیقت است که ایمانداران نیز به مانند مسیح در حضور خدا

پذیرفته می شوند. هنگامی که خداوند به کاهن بزرگ می نگرد، قوم خود را بر قلب و شانه های او می بینند، می نگرند که چگونه با زیبایی او آراسته شده اند، او که چشمانش را با رضایت کامل به سوی او معطوف می کند. یا اگر از نگاهی دیگر به قضیه بنگریم، می توان گفت که مسیح در مقام کهانت خود، قوم خود را به خدا تقدیم می کند. بنابراین با شفاعت خود از حقوق خود برای قوم سود می جوید. (۳) سینه پوش توسط زنجیرهای به هم پیچیده طلا و "یک نوار لاجورد" و حلقه های طلا به ایفود بسته می شد، پس چنین نتیجه می گیریم که نمی شد سینه پوش را از ایفود جدا کرد و با مقام کهانت مسیح عجین شده بود. سینه پوش با زنجیرهای طلایی به ایفود ــ رخت کهانت ــ بسته شده است، و در واقع با عدالت الهی پیوند یافته است، عدالتی که با الوهیت مسیح شایسته ذات خدا بود. حلقه ها نیز نمادی از ارتباط ابدی به شمار می آیند ــ زیرا حلقه انتها ندارد و از این رو همانگونه که در چوب بست خیمه ذکر کردیم مظهر ابدیت است. مسیح به عنوان کاهن هر گز ما را تنها نمی گذارد. اگر او یکبار متقبل شد که از ما دفاع نماید، دیگر هیچگاه این موضوع را رها نخواهد کرد. مطمئناً این حقیقت قلب ما را به هنگام آزمایشها و ضعفها قوت خواهد بخشید. ممکن است مأیوس گردیم ، اما با کمی کنکاش در ذهن پی خواهیم برد که جای ما بر قلب و شانه های مسیح است، و این خود برای ما قوت قلبی است. زمانی خواهد رسید کخ بسیار از ایمانداران چنین حس می کنند که دیگر نمی توانند به حضور خدا داخل شوند و یا اینکه توجه خدا را به خود جلب نمایند و شکی نیست که این موضوع فقط به خاطر قصور، دلسردی و یل ضعف روحانی ماست. البته این مسایل نباید توجیهی برای اعمال ما باشد، اما اگر در چنین روزهایی به یاد آوریم که اگر ما قادر به دعا کردن نیستیم ، اما مسیح هیچگاه از شفاعت و متحمل شدن ما باز نمی ایستد. اگر به یا آوریم که بر قلب و شانه های او بسته شده ایم و هرگز از او جدا نمی شویم مطمئناً این خود پادزهری خواهد بود بر وسوسه های شیطان. حتی می توان گفت ، این تداعی سردی و تیرگی قلبمان را می زداید چرا که این امر ما را بر آن خواهد داشت تا چشمانمان را از خود برداشته و به دوردستها بنگریم و فقط از او انتظار داشته باشیم ، از خدمت بی وقفه او در حضور خدا. شخصی در این باره چنین می گوید: "او ما را به حضور خدا می برد، گویی که

ما را بر قلب خود حمل می کند. او نمی تواند در مقابل خدا قرار بگیرد و ما را بر خود حمل نکند؛ و هر گاه خواسته و آرزوی قلبی میبح این باشد که لطف خدا را جاری سازد، در واقع لطف او را بر ما جاری می سازد. نور و مسکن ــ جایی که خدا ساکن است ــ نمی تواند فقط بر او بتابد و نه بر ما، بلکه مسیح ما را برای آن نور به حضور خدا تقدیم می کند". (۴) هارون داوری خدا بر قوم را که در مورد اوریم و تمیم بود متحمل شد. اینها بر سینه بند عدالت گذاشته شده بودند (آیات ۲۹ و ۳۰). احتمالاً اوریم و تمیم به معنای نور و کاملیت باشند. وقتی در مقابل خدا ایستاده ایم برای یافتن برکت به این دو چیز نیازمندیم، ما باید داوری شویم و گرنه پرتو نور و کمال خدا را از دست می دهیم اما مسیح متحمل این داوری می شود، تقدیم ما به حضور خدا تنها به خاطر کاملیت خود خدا است ــ داوری ما برداشته می شود؛ اما جایگاه نور و درایت روحانی ما از همین نور و کمال روحانی تأمین می شود. زیرا نوری که بر رئیس کهنه می تابد از سوی خداست و به خاطر اوریم و تمیم می باشد.

سپس ردای ایفود توصیف شده است.

« و ردای ایفود را تماماً از لاجورد بساز. و شکافی برای سر در وسطش باشد. و حاشیه گرداگرد شکافش از کار نساج مثل گریبان زره ، تا دریده نشود. و در دامنش ، انارها بساز از لاجورد و ارغوان و قرمز گرداگرد دامنش ، و زنگوله های زرین در میان آنها به هر طرف. زنگونه زرین و اناری و زنگونه زرین و اناری گرداگرد دامن ردا در بر هارون باشد، هنگامی که خدمت می کند تا آواز آنها شنیده شود ، هنگامی که در قدس به حضور خداوند داخل می شود و هنگامی که بیرون می آید تا نمیرد » (آیات ۳۱ ــ ۳۵).

ردای ایفود ساخته شده از لاجورد بود ــ بیانگر آسمان ــ که شخصیت آــسمانی کاهن را به تصویر می کشید و می توان از سویی آن را انجام وظایف او دانست و شخصیت او شایسته آن جایگاه بود. از این رو در رساله به عبرانیان او را قدوس، بی آزار، بی عیب ، از گناهان بری و از آسمانها بلنتر تو صیف کرده است (عبرانیان ۷: ۲۶). باید مواظب بود که "مبادا دریده شود" (آیه ۳۲)، زیرا هر آنچه که آسمانی بود نباید تمامیت آن با پاره شده از بین برود. در پایین ردا انارهای لاجورد ،

ارغوان و قرمز و در میان آنها زنگوله های زرین، و هدف این بود که به هنگام خدمت هارون بر تنش باشد تا هنگامی که به مقابل خداوند در قدس الاقداس داخل می شود و بیرون می آید صدای آنها شنیده شود، تا نمیرند (آیه ۳۵). مفهوم نمادین این دو چیز به صراحت بیان شده است ، آن ثمرات و شهادت (روح) است و بدین سان داخل شدن و بیرون آمدن مشخصه دو دوره مجزا است. حال اگر از مسیح سخن بگوییم، به هنگامی که به آسمان صعود نمود و داخل شد و صدای آن در روز پنطیکاست شنیده شد، در شهادتی روح خدا بر دهان رسولان گذاشت همچنین ثمرات روحانی با شهادت ارتباطی تنگاتنگ داشتند. ثمرات روح در سلوک و زندگانی کسانی که به مدد و شهادت ایمان آورده بودند (اعمال۲). همین موضوع ، به هنگام خارج شدن او رخ خواهد داد و هر دو از شخصیت آسمانی مسیح جاری خواهد شد. پطرس این دو دوره را به هم ارتباط می دهد. او به انبوه جماعتی که در عین ناباوری بر شهادت روح می نگریستند ، فریاد بر آورد " این همان است که یوئیل نبی گفت که خدا می گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کرده و جوانان شما رؤیاها و پیران شما خوابها خواهند دید" و ... (اعمال ۲: ۱۶ ــ ۱۷). آنچه که در مقابل چشمان شگفت زده آنها می گذشت چیزی نبود جز نمونه آن لحظه ای که کاهن به همراه برکات از مسکن بیرون می آمد، اگر چه شخص دیگری بود. در پرتو این مفاهیم است که رنگهای میوه ها را درک می کنیم، ذات ثمرات روح آسمانی است و به همین علت آبی اولین رنگ است. اما رنگهای ارغوانی و قرمز نیز بودند، زیرا در آینده به همراه جلال پادشاهی مسیح خواهند آمد؛ ولی با جلالی که پسر داود و پسر انسان خواهد رسید. این دو دوره ــ داخل شدن و بیرون آمدن ــ همان باران آخر است که اسرائیل را سیراب می کند (مراجعه نمایید به هوشع ۶: ۱ ــ ۳).

سپس می رسیم به *تنکه طلا*.

« و تنکه ای از طلای خالص بساز و بر آن مثل نقش خاتم قدوسیت برای یهوه نقش کن و آن را به نوار لاجوردی ببند تا بر عمامه باشد ، بر پیشانی عمامه خواهد بود. و بر پیشانی هارون باشد تا هارون گناه موقوفاتی که بنی اسرائیل وقف می نمایند در همه هدایای مقدس ایشان نتحمل شود. و آن دایماً بر پیشانی او باشد تا در حضور خداوند مقبول شوند» (آیات ۳۶ ــ۳۸).

تنکه طلا تدارکیست ارزشمند که خدا برای ناکامل و ناقص بودن خدمات و پرستشهای ما اندیشیده است. فقط مسیح شایسته آن است بنابراین هر آنچه که به خدا تقدیم می شد باید به مهر تقدس آشنا می شد. اگر به حال خود رها شویم نه پاک شده ونه با اوارتباط برقرار می کنیم و نه شایستگی نزدیک شدن به او را می یابیم و هیچگاه در حضور او پذیرفته نخواهیم شد. اما او نیاز ما را برآورده ساخته است. مسیح در مقام کهانت ، ناپاکی ما را متحمل می شود و در حضور خدا قدوس است به طوری که پرستش های ما را می پذیرد. چه تسلی مبارکی ، زیرا بدون چنین تدابیری از حضور خدا طرد خواهیم شد، بدی سان است که رسول نویسنده عبرانیان نه تنها از خون و حجاب پاره هیکل سخن می گوید بلکه از رئیس کهنه خانه خدا نیز می گوید (عبرانیان ۱).

و حال می پردازیم به پیراهن کتان نازک.

« و پیراهن کتان نازک را بباف و عمامه ای از کتان نازک بساز و کمربندی از صنعت طراز بساز» (آیه ۳۹).

آراستگی کتان نازک که همیشه در مورد مسیح نماد پاکی مطق است در اینجا بدین معنی است که در واقع او با فیض تزئین شده است. بنابراین تمام رختها از مسیح سخن می گویند، گرچه باید به یاد داشته باتشیم که اینها سایه چیزهای آینده هستند و نه تصویر کاملی از آن. هنگام بررسی این تصاویر و نمادها باید این موضوع را مد نظر قرار دهیم. لازم است باری دیگر بگوییم که رخت های جلال و زیبایی هرگز داخل حجاب پوشیده نمی شوند. این حقیقت باعث می شود که بتوان آنها را بهتر در مورد جایگاه خودمان به مان گیریم، زیرا هارون که افتخار ورد به

قدس نصیبش شد و برای حضور در قدس الاقداس آراسته می شد به نظر نشانی است پذیرش کامل قوم در مقابل خدا و به خاطر محبوب یعنی خود شخص مسیح پذیرفته شده ایم. مسیح جلال یافته در مقام رئیس کهنه در مسکن خدمت می کند. پس به ما شادی تمام برکاتی که در اینجا به طرز نمایدین بیان شده را می بخشد. از رساله به عبرانیان می توان چنین دریافت که چگونه مسیحی که در عهد جدید توصیف شده با نمونه او در عهد عتیق تفاوت دارد. نمونه ای که پرتویی از حضور او بود ، پرتو شخصیت ، مقام و کار او بود.

آراستن پسران هارون به همراه خودش (آیات ۴۰ ــ ۴۳) بیشتر با موضوع فصل بعد که تقدیس کاهنان است ارتباط دارد.

فصل بیست وهفتم

تقدیس کاهنان

خروج ۲۹: ۱ ــ ۳۵

حال که خدا مشخصات ردای کاهن را به موسی آموخت، سپس از چگونگی مراسم تقدیس کاهنان با او سخن می گوید. فعلاً سه آیه آغازین را به منزله جزئیات احکام مربوط به قربانیها بر می شمریم، که در ادامه باب نیز درباره این موضوع صحبت خواهد شد.

« و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده ایشان را به آب غسل ده، و آن رختها را گرفته، هارون را به پیراهن و ردای ایفود و سینه بند آراسته کن و زنار ایفود را بر وی ببند. و عمامه را بر سرش بنه و افسر و قدوسیت را بر عمامه بگذار، و روغن مسح را گرفته بر سرش بریز و او را مسح کن. و پسرانش را نزدیک آورده ایشان را به پیراهنها بپوشان. و بر ایشان یعنی هارون و پسرانش کمربند ها ببند و عمامه ها را بر ایشان بگذار و کهانت برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. پس هارون و پسرانش را تقدیس نما» (آیات ۴ ــ ۹).

اولین قسمت این مرحله این بود که آنها را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده به آب *غسل دهد* (آیه ۴). این عمل از آن جهت که آب نماد کلام خداست، بسیار پر اهمیت است، مانند یوحنا ۳: ۵ و افسسیان ۵: ۲۶. بنابراین این عمل به طور نمادین همان تولد تازه و یا تقدیس یافتن توسط کلام است که بدینوسیله برای خدمت خدا جدا می شوند. از این رو خداوند مان چنین دعا کرد: "و بجهت ایشان خود را تقدیس می کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند" (یوحنا ۱۷: ۱۹). هارون با آب غسل یافت ــ اگر فقط او را مد نظر قرار دهیم ــ تا به طور نمادین نمونه ای از پاکی مطلق مسیح باشید. مسیح خود شخصاً بی عیب بود اما هارون به طرز نمادین توسط کلام به خدا تقدیم شد، که پطرس به آن تقدیس روح نیز می گوید (اول پطرس ۱: ۲). اگر هارون به همراه پسرانش انتخاب می شوند، غسل آنها به طرز

نمادین بیان کننده این حقیقت است که تنها کسانی که دوباره متولد می شوند، و توسط جاری ساختن کلام بر آنها برای خدا جدا شده اند، می توانند مقام کهانت را متقبل شوند و افتخار "خدمت" در قدس الاقداس نصیبشان شود. انسان نمی توانست کاهنان را تجهیز نماید و تظاهر به انجام آن به منزله نادیده انگاشتن بارزترین و اساسی ترین تعلیم کتاب مقدس است. کاهنان تنها توسط خدا تجهیز می شدند، و هر کسی که از نو متولد و توسط خون پربهای مسیح پاک شده است ، روح القدس در او ساکن خواهد شد و او یک کاهن خواهد بود. بنابراین اگر کاهنان به ناحق منصوب شوند ــ بدون مد نظر قرار دادن وضعیت آنها در مقابل خدا ــ به مثابه وارد شدن به حریمی است که مرزهای آن بی حرمتی به مقدسات است، به منزله انکار حقوق و امتیازات قوم خدا.

اکنون هارون برای عمل بعدی از پسرانش جدا می شود؛ او به پیراهن و ردای ایفود آراسته شده است . ابتدا رخت کهانت که در فصل پیش نیز تشریح شد بر تن او می شود، رختی که برای جلال و زیبایی است. سپس با روغنی که بر سرش ریخته می شود مسح می شود. پیش تر نیز گفتیم و اکنون نیز یاد آوری می کنیم که هنگامی که هارون تنهاست برای ما همچون نمونه ای از کلیسا محسوب می شود؛ اما هنگامی که در کنار پسرانش است، سایه ای از کلیسا به عنوان یک خانواده کهانتی قلمداد می شود. این امر موجب می شود که بدانیم که چرا درست پس از اینکه هارون در لباس کهانت آراسته می شود، با روغن تقدیس می شود. سپس خواهیم دید که پیش از اینکه هارون و پسرانش با روغن تقدیس شوند بر آنها خون پاشیده می شود. اما مسیح کاملاً مقدس بود و نیاز به خون نداشت و در اناجیل نیز ثبت شده است که او در آغاز خدمت با روح القدس مسح شد (متی ۳ و اعمال ۱۰: ۳۸). از یک سو روح القدس بر او آمد، و گرچه قدوس مطلق بود، ولی مسح شد و از سویی دیگر قوم او همانگونه که خواهیم دید توسط خون پربهای او کاملاً پاک شده مسح و تقدیس یافتند. بنابراین هارون تقدیس شده پیش از اینکه خونی بر او پاشیده شود ، نمونه مسیح است ـــ مسیحی با شخصیت کامل یک کاهن، کاهن ابدی پس از ملک صدیق.

هارون و پسرانش کلیسا را به عنوان خانواده کاهن به تصویر می کشند، اما در کنار مسیح. در وهله اول باید گفت که آنها نیز به مانند هارون با ردا پوشانیده شدند. این رخت ها همان رخت هایی که به تفصیل در فصل پیش شرح داده شد نیستند، و در واقع آن رخت هایی هستند که در پایان فصل به صورت بسیار جزئی بیان شدند. همچنین نوشته شده که این رختها شامل پیراهن، عمامه و از جنس کتان نازک تابیده و زینت داده شده بودند، و همچنین به جهت عزت و زینت. چنین نوشته شده است که رختها شامل ، عمامه از جنس کتان نازک تابیده و کمربند بودند که برای "عزت و زینت" به نقش و نگار آراسته بودند (خروج ۲۸: ۳۹ و ۴۰ و ۲۹: ۹). کتان نازک سوزن کاری شده نمایانگر ذات پاک مسیح است که با فیض آراسته شد؛ پسران هارون با پوشیدن ردا در واقع مسیح را در بر می گرفتند که نشانی است از همکاری آنها با مسیح زیرا کلیسا جدای از مسیح چیزی برای گفتن ندارد. به عنوان مثال اگر ایمانداران به رتبه کهانت رسیده اند، و از امتیازات یک کاهن برخوردار هستند همه به خاطر ارتباطیست که او با مسیح دارند. او کاهن است و اوست که ایمانداران را کاهن می سازد (مراجعه نمایید به مکاشفه ۱: ۵ و ۶). همه چیز از او جاری می شود. از این رو هنگامی که هارون در این کار با پسرانش شریک می شوند، مسأله بر سر این نیست که او در یک خانواده کهانتی ادغام می شود بلکه به ما می آموزد که سرچشمه تمام برکات و امتیازات خانواده کهانتی وجود مسیح است. اما پیش از این آنها باید برای عزت و زینت با ردا آراسته شوند ــ رداهایی که آنها را با عزت و زینت مسیح مزین می ساخت.

گام بعدی قربانی تقدیمی گناه بود. هارون و پسرانش دارای ضعف بودند، انسانهایی گناهکار، و نیاز داشتند که خود نیز به مانند قوم تقدیم شوند. در نتیجه پیش از اینکه این خدمت و مقام مقدس را متقبل شوند باید در زیر ارزش نمادین این خون قرار گیرند. پس خدا به آنها چنین می گوید:

« و گوساله را پیش خیمه اجتماع برسان، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله بگذارند. و گوساله را به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع ذبح کن. و از خون گوساله گرفته بر شاخهای مذبح گرفته بر انگشت خود بگذار و باقی خون

را بر بنیان مذبح بریز. و همه پیه را که احشا را می پوشاند و سفیدی که بر جگر است و دو گرده را با پیهی کخ بر آنهاست گرفته بر مذبح بسوزان. اما گوشت گوساله را و پوسن و سرگینش را بیرون از اردو به آتش بسوزان زیرا قربانی گناه است » (آیات ۱۰ ـــ ۱۴).

قربانی گناه نمونه ایست از مسیح که متحمل گناهان قوم خود می شود. پس توجه نمایید که اولاً هارون و پسرانش دستشان را بر سر گوساله گذاشتند. این عمل حاکی از یکی شدن تقدیم کننده با قربانی تقدیمی است (مقایسه نمایید با لاویان ۴: ۴). بنابراین وقتی که پس از اینکه دستشان را بر سر گوساله گذاشتند ، گوساله باید به جای گناهان هارون و پسرانش در حضور خدا کشته شود. گناه آنها به طرز نمادین به قربانی منتقل می شد، قربانی یی که تصور می رفت گناهان آنها را متحمل می شود. گام بعدی این بود که گوساله در مقابل خداوند قربانی شود. گوساله گناهان هارون و پسرانش را بر خود می گرفت و ضربه عدالت بر قربانی وارد می شد و اعلام می نمود مجازات گناه مرگ است. اگر آنها به مفهوم قانونی که وضع شده بود پی می بردند، پس چقدر این معامله در نظر آنها جدی و خطیر می نمود! هنگامی که گوساله به حضور خدا آورده می شد، آنها باید تصویری کمرنگ از ذات گناه در مقابل خدا در ذهن تر سیم می نمودند، و حتی پس از اینکه دستشان را بر سر گوساله می گذاشتند ، نباید آن را رها می کردند بلکه باید کشته می شد. آن فقط سایه ای ـــ فقط یک سایه ـــ از صلیب محسوب می شد، سایه ای از مرگ خداوند عیسی ، که جان خود را فدیه نمود. و این موضوع تا به حدی است که وقتی در روح در چنین وضعیتی قرار می گیریم صدای او را می شنویم که می گوید: "خدایا ، خدایا چرا ترک کرده ای؟ " و ذات مخوف گناه و نفرت خدا از آن بر ما آشکار می شود، تا حدیکه مرگ فرزند یگانه او را ایجاب می کند. ایمانداران نیز هنگامی که به پشت یر خود به آن صحنه پر شکوه می نگرند می توانند بگویند "او خود گناهان مارا بر روی صلیب بر خود حمل کرد"، و از سویی می آموزیم که چگونه فیض خدا آنها را از سرنوشتی که دچارش بودند رهایی بخشید. یقین است که آن فیض بود ، تنها فیضی که قربانی را مهیا ساخت، و قربانی محبت بود،

محبتی بی شائبه و جاودانیِ شخصی که این رنج را به خود گرفت تا همچون بره ای ذبح شود تا فدیه گناهان ما نزد خدا گردد.

پس ذبح قربانی ، خون آن پاشیده می شد. خون بر روی شاخهای مذبح ریخته و باقی مانده آن بر بنیان مذبح پاشیده می شد (آیه ۱۲). پس تمام خون از آن خون از آن خدا بود. در آن خون حیات است (لاویان ۱۷: ۱۱)، و بدینسان این عمل به طرز نمادین نشان می داد ، زندگی قربانی به جای زندگی هارون و پسرانش به خدا تقدیم می شد. این عمل بر طبق اصل جانشین سازی انجام پذیرفت، به عبارتی خدا بسبب فیض خود پذیرفت که فدیه گناه به جای تقدیم کنندگان آن کشته شود. علاوه بر این پیهی که احشا را می پوشاند و شفیدی که بر جگر است بر روی مذبح سوخته می شد. پیه نیز به مانند خون برای اسرائیل ممنوع بود. پیه نمادیست از قدرت درونی و قدرت و ... . پیه بر روی مذبح سوزانیده می شد زیرا فدیه گناه نمادی بود از مسیح و بیانگر این امر است که حتی در حالیکه قربانی گناهان قوم خود را متحمل شده است ، خدا در درون او حقیقت را می یافت، حتی در مورد قربانی سوختنی که خواسته او را به طور کامل برآورده می ساخت. هنگامی که او سر خود را مقابل گناهان قوم خود حمل کرد ، این عمل او اثباتی بود بر پذیرش کامل وی از سوی خدا. او بر حسب فیض جای ما را گرفت، و هنگامی که ضربه داوری را پذیرفت نیت قلبی او و تحرک اراده او و قدرت روح او در حضور خدا کامل بود. به راستی که او با مرگ خود بر روی صلیب بر اطاعت کامل خود صحه گذاشت، و نشان داد که تنها انگیزه تسلیم خود به مرگ همانا جلال دادن خدا بود، که حتی در این راه امواج سهمگین داوری نتوانست جلودار او باشد. و سرانجام می بینیم که گوشت گوساله و پوشن و سرگینش بیرون از اردوگاه سوخته می شد. چرا که آن قربانی گناه بود و باید مطرود و سوزانده می شد تا حدیکه آن را به گناهان هارون و پسرانش منتسب دانست. بنابراین قربانی نمونه ای کامل از مسیح بود ــ مسیحی که رنج می کشید ، طرد شده از انسان، زیرا به خاطر فیض و محبتی که داشت به ناحق به خاطر گناهان ما رنج کشید تا ما را نزد خدا بیاورد. این مرحله کامل شد و هارون و پسرانش اکنون تحت ثمره و ارزش قربانی گناه بودند. پس از قربانی گناه نوبت به قربانی سوختنی می رسد:

«و یک قوچ بگیر و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند. و قوچ را ذبح کرده خونش را بگیر و گرداگرد مذبح بپاش. و قوچ را به قطعه هایش ببر و احشا و پاچه هایش را بشور و آنها را بر قطعه ها و سرش بنه. و تمام قوچ را بر مذبح بسوزان ، زیرا برای خداوند قربانی است و عطر خوشبو و قربانی آتشین برای خداوند است» (آیات ۱۵ ــ ۱۸).

درست به مانند قربانی گناه هارون و پسرانش دست خود را بر سر قربانی یسوختنی می گذاشتند؛ اما این بار به جای اینکه گناهانشان را به قربانی انتقال دهند ، خود را به قربانی انتقال می دادند، بهتر آنست بگوییم که با قوچی که باید کشته می شد یکی می شدند. به عبارتی دیگر در عمل شبیه هم بودند اما تأثیر متفاوتی داشتند. قربانی گناه ، پس از اینکه دست بر آن می گذاشتند گناه تقدیم کنندگان بر آن قرار می گرفت، در حالیکه در قربانی سوختنی هارون و پسرانش همان عمل را انجام می دادند. با این تفاوت که در آن از پذیرفته شدن قربانی اطمینان حاصل می نمودند. در نمونه اول گناهان به قربانی انتقال داده می شد اما در نمونه دوم جایگاه شخص بر طبق ارزش قربانی تغییر می یافت. پس قوچ کشته می شد و خون آن گرداگرد نذبح پاشیده می شد. و زندگیش به خدا تقدیم می شد . این پایان کار نبود، بلکه به قطعات بریده می شد و احشا آن شسته می شد تا اینکه نمونه ای بی عیبی از عیسی باشد و سپس بر مذبح سوزانیده می شد. "این برای خداوند قربانی سوختنی است و عطر خوشبو و قربانی آتشین برای خداوند است". در مورد قربانی گناه گوشت گوساله و غیره خارج از اردوگاه بر روی آتش سوزانیده می شد اما در مورد قربانی سوختنی تمام قوچ بر روی مذبح سوزانیده می شد زیرا تمام آن برای خدا قابل پذیرش بود. قربانی سوختنی نمونه کاملی از خود سپردگی مسیح به مرگ است و کار او از این نظر تحمل گناهان ما نیست بلکه می توان آن را وقف کامل او به اراده خدا بر شمرد. بنابراین در حالیکه مسیح بر روی صلیب بود توسط آتش قدوسیت مورد آزمایش قرار گرفت ، به عبارتی او آتش قدوسیت داوری خدا را جستجو می نمود و این امر باعث می شد که او برای خدا عطری کاملاً خوشبو محسوب شود. "از این سبب پدر مرا دوست می دارد که من ان خود را می نهم تا آن را باز می یابم" (یوحنا ۱۰: ۱۷). با توجه به این بعد از موضوع او در موضع گناه

قرار گرفت، و خدا جلال یافت ، البته نه توسط مخلوق و یا قدرتی با ذات گناه آلود. و در آن موضع همه چیز بر حسب عدالت و محبت خدا همچون عطر خوشبویی بود. تفاوت دو قربانی را می توان از واژه هایی که در موردشان به کار رفته در یافت. واژه سوزاندن در قربانی سوختنی به مانند واژه ای که در مورد قربانی سوختنی به کار رفته نیست، اما در مورد بخور همان واژه به کار رفته است. اما نکته مهم در کتاب مقدس (متن کلام) این است که ، آن (قربانی کناه) برای هارون و پسرانش به کار برده می شد؛ و در نتیجه وقتی بر روی مذبح سوزانیده می شد همه آنها تحت پوشش آن قرار گرفتند زیرا که آن کفایت می کرد. قربانی گناه تمام گناهانشان را شست ، و اکنون عطر خوشبوی قربانی و مقبول یافتن آن نزد خدا باعث شده که آنان در مقابل خداوند بایستند. مرگ مسیح بر روی صلیب هر دوی اینها را برای ایماندار به ارمغان آورده است. زیرا این قربانیها جنبه های گوناگون قربانی خود را به تصویر می کشند.

با توجه به شایستگی شخصی آنها قربانیها تا حدی نقش آماده سازی آنها را دشت. اگر بخواهیم به طور جامع سخن گوییم، باید بگوییم که این قربانی ماهیت قربانی سلامتی را دارد (مراجعه نمایید به لاویان ۳)، و نمایانگر جنبه دیگری از مرگ مسیح است ـــ نمایانگر ارزش آن برای ما ، که ما را به خدا نزدیک کرده و با او پیوند می دهد ، نمایانگر پیوند با کاهن و پیوند با کلیسایی که توسط کار با ارزش مسیح با آن آشنا می شویم. اما همانگونه که از متن پیداست در اینجا این امر رابطه خاصی با هارون و پسرانش دارد.

« پس قوچ دوم را بگیر و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند. و قوچ را دبح کرده از خونش بگیر و به نرمه گوش راست هارون و به نرمه گوش پسرانش و به شست دست راست ایشان و به شست پای راست ایشالن بگذار و باقی خون را گرداگرد مذبح بپاش. و از خونی که بر مذبح است، و از روغن مسح گرفته آن را بر هارون و پسرانش و رخت وی و رخت پسرانش بپاش ، تا او و رختش و پسرانش و رخت پسرانش با وی تقدیس شوند. پس پیه قوچ را و دنبه و پیهی که احشا را می پوشاند و سفیدی جگر و دو گرده و پیهی که بر آنهاست و ساق راست را

بگیر زیرا که قوچ ، قربانی تخصیص است. و یک گرده نان و یک قرص نان روغنی و یک رقیق از سبد نان فطیر را که به حضور خداوند است و این همه را به دست هارون و به دست پسرانش بنه ، و آنها را برای هدیه ی جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبان. و آنها را از دست ایشان گرفته برای قربانی سوختنی بر مذبح بسوزان، تا برای خداوند عطر خوشبو باشد، زیرا که این قربانی آتشین خداوند است. و سینه قوچ قربانی تخصیص را که برای هارون است گرفته آن را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبان . و آن حصه تو می باشد. و سینه جنبانیدنی و ساق رفیعه را که از قوچ قربانی تخصیص هارون و پسرانش جنبانیده و بر داشته شد، تقدیس نمای. و آن از آن هارون و پسرانش از جانب بنی اسرائیل به فریضه ابدی خواهد بود، زیرا که هدیه ی رفیعه است و هدیه رفیعه از جانب بی اسرائیل از قربانیهای سلامتی ایشان بای خداوند خواهد بود. و رخت مقدس هارون بعد از او ، از آن پسرانش خواهد بود، تا در آنها مسح و تخصیص شوند. هفت روز ، آن کاهن که جانشین او می باشد از پسرانش و به خیمه اجتماع داخل شده، خدمت قدس را می کند، آنها را بپوشد. و قوچ قربانی تخصیص را گرفته ، گوشتش را در قدس آبپز کن. و هارون و پسرانش گوشت قوچ را با نانی که در سبد است به در خیمه اجتماع بخورند و آنانی که برای تخصیص و تقدیس خود بدین چیزها کفاره کرده شده اند آنها را بخورند ، لیکن شخص اجنبی نخورد زیرا که مقدس است. و اگر چیزی از گوشت هدیه تخصیص از نان تا صبح باقی ماند ، آن باقی را به آتش بسوزان ، و آن را نخورند ، زیرا که مقدس است. همچنان به هارون و پسرانش عمل نما ، موافق آنچه به تو امر فرموده ام، هفت روز ایشان را تخصیص نما» (آیات ۱۹ ــ ۳۵).

در اینجا نیز به مانند دو قربانی پیشین ، دستان هارون و پسرانش بر سر قوچ تقدیس شده قرار می گیرند، و بدین وسیله در نظر خدا با قوچ یکی می شوند. در اینجا دو عمل مجزا در مورد خون دیده می شود. ابتدا، پس از اینکه قوچ کشته شد خون بر نرمه گوش راست هارون و پسرانش گذاشته می شد و از سویی دیگر باقی خون گرداگرد مذبح پاشیده می شد. بنابراین بهای خون کفاره آنها را در بر می گرفت ، زیرا خونی که به جهت آنان به خدا تقدیم شد، دین آنها را پرداخت به نحویکه از این پس از آن خود نبودند بلکه به بهایی خریداری شده بودند. این خون

بر قسمتهای مختلف بدن آنها قرار می گرفت تا نشانی باشد بر این موضوع که از این پس باید تنها بشنوند، تنها عمل کنند، و تنها سلوک نمایند برای خداوند ، زیرا خدا آنها را با خونی پرانبها خریداری کرده بود. در مورد ایمانداران عهد جدیدی نیز چنین است زیرا آنها نیز خریداری شده اند و از آن نجات دهنده هستند و از اسارت و قدرت شیطان رها شده و این افتخار نصیبشان شده است تا در کنار او که برای آنها مرد و زنده شد زیست نمایند. گوشها ، دستها ،و پاها همه باید برای خدمت به او به کار گرفته می شدند. حال دستور دیگری داده می شود ، باید از خون مذبح و روغن مسح بر خودشان و رختهایشان پاشیده می شد (آیه ۲۱). بنابراین توسط خون و عمل روح القدس جدا شده بودند. و بسیار مهم است که بگوییم غسل یلفتن در آب نشان تعمید روح القدس نیست بلکه مهر تأیید روح القدس بر پاشیده شدن خون بر آنان است. نیاز این بود که از نو متولد شویم. اما پاک شدن ، ما را در نظر خدا تأیید نمی کند بلکه خون مسیح است که این کار را می کند. از این روست که همچو برف سفید می شویم، روح، که شهادتیست بر ارزش ریخته شدن خون او، بر ما می آید. بدین سبب آنخون بر هارن نیز پاشیده شد. خون مسیح و روح القدس مارا به مسیح پیوند می دهد، چرا که مسیح به عنوان یک قربانی کامل مورد قبول خداست و حضور و قدرت روح القدس نیز بر اوست. در حقیقت صلیب و پنطیکاست با هم پیوند یافته اند. ثمره خون و اعطای روح القدس در اینجا در حقیقتِ صلیب و پنطیکاست با هم پیوند یافته اند ــ و حد اقل می توان گفت به طرز نمادین هم ثمره خون مسیح و هم عطایای روح القدس در اینجا یافت می شود. این سه گام ما را به سوی جایگاه مسیحیت رهنمون می سازد. در وهله اول غسل آب آمده است، سپس طاهر شدن با خون و در آخر روح القدس . "لکن شما در جسم نیستید، بلکه در روح ، هر گاه روح خدا در شما ساکن باشد و هر گاه روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست " (رومیان ۸: ۹).

پس در آیه ۲۲ قسمتهای مختلف قوچ را پیش رو داریم ، " و یک گرده نان و یک قرص نان روغنی و یک رقیق از نان فطیر" و ... در دستان هارون و پسرانش گذاشته می شد تا هدیه جنبانیدنی به حضور خدا باشد. قرص نان روغنی (آیه ۲ را مقایسه نمایید با لاویان ۲) بیشتر مفهوم قربانی گوشت را در بر داشت زیرا مسیح را

با انسانیت کامل او به تصویر می کشید یا بهتر است بگوییم که تقدس زندگی او در خود سپردگی وی به خدا بود، در تقدیسی کامل او در انجام اراده و تجلی خدا. پس هنگامی که همه اینها را به دست می گیرند، دستانشان با مسیح پر می شود ــ مسیحی که زندگی و مرگش در دستان خدا بود . اکنون می توان معنای واژه ای که در این باب تحت عنوان تقدیس ترجه شده است را یافت که همانگونه که از بطن موضوع پیداست معنای آن پر کردن دست می باشد. این امر مفهوم روحانی تقدیس را به دست می دهد. مفهوم کلی آن در سپردن خودمان به خدا است ، و به همین علت جان انسان به حال خود وا گذاشته می شود تا به دنبال قدرتی باشد که خود را با قوت هر چه بیشتر به خدمت خدا بسپارد و به راستی با داشتن چنین دیدگاهی ، غالباً این کار با عمل بی نظیر سر سپردگی انجام می شود. کتاب مقدس راه بهتری را مقابل ما قرار می دهد. همانگونه که در این فصل نیز دیده شد، راه آن پر شدن از مسیح است. مسیح است که جانهای ما را در دست خود دارد و ما را به سوی خود خوانده و تحت تسلط خود دارد. بنابراین نیازی نداریم که تلاش کنیم ، گرچه این امر مستلزم این است که دایماً خود را داوری نماییم ، به عبارتی به هر شکل و حالتی جسم را نپذیریم. زیرا مسیح می خواهد و مشتاق است که ما کاملاً از آن او باشیم و اگر روح محزون نباشد او (مسیح) توسط ایمان در قلبمان ساکن خواهد شد ؛ و تنها هدف زندگی ما او خواهد بود. به نحویکه در رفتار و سلوکمان مسیح متجلی خواهد شد. این همان تقدیس الهی است ــ که دستان پر هارون و پسرانش تصویری از آن محسوب می شوند .

حال که آنچه در دستانشان است را در حضور خدا جنبانیدند ، موسی آنها را از دستشان گرفته به جهت قربانی سوختنی بر مذبح سوزانید زیرا این قربانی آتشین خداوند است. و این موضوع بع ما می آموزد که چه چیزی در پرستش مورد قبول خداست و در نتیجه کار حقیقی کاهن چیست. کار او نمایان ساختن مسیح است ــ مسیحی که از آتش قدوسیت داوری گذر کرده است، و همانگونه که گناه را بر صلیب کشید، این همان چیزی است که همچو عطری خوشبو به حضور خدا بالا می رود. به راستی که این کار شراکت در مرگ فرزند خد ا است به عبارتی جانهای ما توسط روح القدس ، ماهیت او و هم ماهیت مرگش را بر ما آشکار می کند، و

همچنین او را و کارش را همانگونه که مکشوف گردید در برابر چشمان خدا آشکار می سازد . ما با تقدیم کردن شادی خواهیم نمود و او با گرفتن. و نام او متبارک باد چراکه او ابتدا دست ما را پر ساخت و تنها اوست که با شادی این کار را می پذیرد. بنا براین کار ما به عنوان کاهن ، امتیاز ما به عنوان پرستنده این است که برای همیشه مسیح را در مقابل خدا جلال دهیم. و از این سبب به راحتی درک خواهیم نمود که جسم در این کار سهمی ندارد و اینکه پرستنش تنها به قوت روح ممکن خواهد بود.

سرانجام اینکه ، اینها همه تعلیم گوناگونی در مورد خوردن قسمتهای قوچ تقیدس است. موسی پس از اینکه سینه را به عنوان قربانی جنبانیدنی در حضور خدا جنبانید سهم خود را در دست داشت (آیه ۲۶). بنابراین خدا و مسیح به عنوان کاهن و کل کلیسا که هارون و پسرانش که نما آن محسوب می شوند همه یک قسمت را می خورند. این عمل مشارکت خدا ، مسیح و قوم او محسوب می شد که همه در کفاره کامل نقش داشتند. ما همچنین می آموزیم که تنها مسیح غذای قوم خود است. قوم تحت بهای قربانی خور قرار می گرفتند و در حالیکه تقدیس می شدند ، مسیح قوت و غذای آنها بود. قربانی در دو چیز منع شده است؛ ابتدا اینکه هیچ بیگانه ای نباید از غذای کهانت بخورد و محدود می شد به کسانی که برای تخصیص و تقدیس خود بدین چیزها کفاره شدند. و دوم اینکه گوشت تقدیس باید در همان روز خورده می شد(آیه ۳۴). غذای کاهن نیز باید در مقابل مذبح خورده می شد. در چنین حالتی اگر مسیح را از مفهوم صلیب جدا انگارید ، نخواهید توانست بدن مسیح را بخورید. قربانی به خدا تقدیم می شد و توسط او نیز جلال می یافت زیرا کاری که او به پایان رسانید، غذای ما است و با مشارکت با خدا خورده می شود.

باید هفت روز این مراسم به انجام برسد و در روز هفتم نیز باید مذبح تقدیس شود (آیات ۳۶ ــ ۳۷). این کاهنان باید تقدیس کامل می یافتند و مذبحی که باید در آنجا قربانی را می گذراندند، تقدیس شود. تقدیس و جدا سازی هر دو باید بر طبق کامل بودن وسایل و خواسته های خدای قدوس بودند.

فصل بیست وهشتم

قربانی سوختنی

خروج ۲۹: ۳۸ ـــ ۴۶

پس از تقدیس کاهنان ، احکامی در مورد قربانی سوختنی پی در پیش رو داریم، این قربانی پی در پی است زیرا باید از صبح تا صبح و از عصر تا عصر تقدیم می شد، در تمام نسلهای بنی اسرائیل. در حقیقت این یک قربانی روزانه جاودانی بود.

« هفت روز برای مذبح کفاره کن و آن را مقدس ساز و مذبح قدس الاقداس خواهد بود. هر که مذبح را لمس کند مقدس باشد. و این است قربانی هایی که بر مذبح باید گذرانید: دو بره یک ساله هر روز پیوسته. یک بره را در صبح ذبح کن و بره دیگر را در عصر ذبح نما. و ده یک از آرد نرم سرشته شده با ربع هین روغن کوبیده ، و برای هدیه ریختنی ، یک ربع هین شراب برای هر بره خواهد بود. و بره دیگر را در عصر ذبح کن و برای آن موافق هدیه صبح و موافق هدیه ریختنی آن بگذاران، تا عطر خوشبو و قربانی آتشین برای خداوند باشد. این قربانی سوختنی دایمی در نسلهای شما نزد دروازه خیمه اجتماع خواهد بود، به حضور خداوند در جاییکه با شما ملاقات می کنم تا آنجا با تو سخن گویم. و در آنجا با بنی اسرائیل ملاقات می کنم تا از جلال من مقدس شوند. و خیمه اجتماع و مذبح را مقدس می کنم و هارون و پسرانش را تقدیس می کنم تا برای من کهانت کنند. و در میان بنی اسرائیل ساکن شده، خدای ایشان می باشم» (آیات ۳۸ ـــ ۴۶).

در متن سه چیز را مشاهده خوواهیم نمود ، به عبارتی دیگر قربانی سوختنی و ملروماتش ، مکان ملاقات قوم خدا و یهوه که بین آنها ساکن است که خدای آنها می شود.

قربانی سوختنی از دو بره یک ساله تشکیل شده بود که یکی در صبح قربانی می شد و دیگری در عصر. و هیچگاه نباید وقفه ای در قربانی انجام می شد

(مراجعه نمایید به اعداد ۲۸: ۳ ، ۶: ۱۰ و عزرا ۳: ۵). همانگونه که در فصل قبل نیز شرح داده شد ، به عبارتی با توجه به این ویژگی به عنوان نمادی از عمل فدیه مسیح ـــ معنای آن می تواند سرسپگردگی او در برابر مرگ باشد. که در آن برای جلال خدا گناهکار شد تا اطاعت کامل خود را ثابت نماید و در این راه حتی به خاطر قوم خود گناه شد. بنابراین همه قربانی روی مذبح سوخته می شد و همچو عطر خوشبو نزد خداوند بالا می رفت (لاویان ۱). و این عطر خوشبو نشانی است بر اینکه خداوند مرگ او را پذیرفته است. آری، خوشی بی حد خدا در مرگ عیسی فقط به خاطر اطاعت وی از اراده اش بود. بنابراین از آن جهت که این قربانی جاودانی بود خدا بنیادی قرار داد که اسرائیل بتواند بر آن بایستد و با عطر خوش و رایحه آن مورد قبول واقع شود. و از این رو بی شک این جایگاه که نمایانگر چارچوب معیار و پذیرش محبوب است، نمونه ای است از مقام ایماندار زیرا همانگونه که این قربانی سوختنی دایماً نزد خدا بالا برده می شد ، مسیح نیز که مقبول خدا است برای همیشه به جهت ما در مقابل چشمان خدا است. بنابراین می توانیم بگوییم ما نیز در این دنیا به مانند او هستیم. زیرا ما به سبب عطر خوش قربانی مسیح در حضور الهی پذیرفته شده هستیم.

دو چیز برای قربانی سوختنی لازم است : اول "ده یک از آرد نرم سرشته شده با ربع هین روغن کوبیده" و دوم "یک ربع هین شراب" اولی قربانی گوشت بود و دومی قربانی ریختنی. همانگونه که در تقدیس کاهنان اشاره شد قربانی گوشت نمادی است از وقف مسیح به زندگی ، وقف کامل خود به اراده و جلال خدا. آرد نرم سرشته شده با روغن در آمیخته می شد (مراجعه نمایید به لاویان ۲)، تا این حقیقت پوشیده نمایان سازد که مسیح انسانی زاده روح القدس است تا کامل بودن زندگی او را بر روی زمین نشان دهد ــ اطاعت کامل او را در زندگی و اینکه قوت روح او از این بستر جاری می شد ، تا جسم خود را در جهت انجام اراده پدر خود و اتمام کار او وقف نماید. بنابراین اسرائیل به مانند مسیح در حضور خدا ارزش داشت و مورد قبول خدا بود ــ همانگونه که مسیح در مقابل خدا بود چه هنگامی که زندگیش را به طور کامل وقف کرده بود و چه در تجلی اطاعت محض او که با گناه شدن خود بر روی صلیب آن را به تصویر کشید، قربانی ریختنی از شراب بود. شراب

نماد شادی است ــ "شراب خدا و انسان را شاد می سازد" و از آنجاییکه در اینجا به خدا تقدیم می شود در واقع از شادی خدا سخن می گوید، شادی او به خطر قربانی یی که تقدیم شده است. اما این قربانی از سوی قوم و توسط کاهن انجام می پذیرفت. و نیز در این واقعه شراب بیانگر شراکت قوم در شادی خدا به خاطر کامل بودن زندگی مسیح و سر سپردگی اش به مرگ فرزند یگانه خود است. کنه دل خدا چنین است. او ما را در جشن شادیهای خود سریک می کند و این شادی از قلب او جاری می شود و ما را نیز پر می ساز و در پرستش و تجلیل او جلوه گر می شود. از این جهت یوحنا می گوید "شراکت ما با پدر و پسرش عیسی مسیح است" (اول یوحنا ۱: ۳).

موضوع دیگر مکان ملاقات خدا با قوم خود است. موسی به سبب فیض خدا می توانست یهوه را در کرسی رحمت ملاقات نماید (خروج ۲۵: ۲۲ و اعداد ۱۲: ۸)؛ اما قوم نمی توانستند از درب خیمه اجتماع وارد آن شوند. در اینجا بود که قربانی سوختنی بر روی مذبح برنجین تقدیم می شد و از این رو در چارچوب آن قربانی مکانی جهت ملاقات قوم با خدا محسوب می شد. این ملاقات در مکان دیگری امکان پذیر نبود و اکنون نیز تنها مکان ملاقات شخص گناهکار با خدا ، مسیح است. بسیار مهم است که بر این حقیقت واقف باشیم ــ مخصوصاٌ کسانی که نجات نیافاه اند ــ این حقیقت که جز به واسطه مسیح نمی توانیم به مسیح نزدیک شویم "من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز بوسیله من نمی آید" (یوحنا ۱۴: ۶). علاوه بر این خوب نوجه نمایید که نمی توان به خدا نزدیک شد مگر در چارچوب قربانی شدن مسیح. این همان حقیقتی است که قربانی سوختنی از آن خبر می دهد. اگر صلیب و مسیح مصلوب را نادیده انگاریم دیگر با خدا رابطه ای نخواهیم داشت و باید بدانیم که بین گناهکار و داور قدوس موانع بسیاری است و مطمئناً مانعی بین گناهکار و خدا وجود دارد . اما هنگامی که شخص گناهکار به سوی عطر خوشبوی قربانی خدا که مسیح توسط مرگش آن را کامل کرد، هدایت می شود، خدا می تواند با فیض و محبت خود او را ملاقات نماید.

موضوع دیگر عواقب ملاقات خدا با قوم و ساکن شدن او میان قوم است. خدا با جلال خود خیمه را تقدیس می کند ؛ او خیمه اجتماع و مذبح را تقدیس خواهد نمود و خمچنین هارون و پسرانش را تا در مقام کهانت او را خدمت نمایند(آیات ۴۳و۴۴). او به خاطر قربانی همه چیز را و همه را برای خود جدا نمود. خیمه ، مذبح و کاهنان همه تقدیس شدند ــ که نشان می دهد که همه آنها متعلق به یهوه و به جهت خدمت او هستند. عبارت "ازجلال من" که در مورد خیمه به کار رفته است بسیار قابل توجه است. در تمام زمین فقط در آنجا یعنی در قدس اقداس بود که جلال او ، شیخینا که نماد حضور او بود در ابری سفید ظاهر می شد. وقتی که ظاهر می شد خیمه را از هر چیز دیگری از چهره زمینی جدا می ساخت و آن را مکانی مقدس و جدا شده می ساخت. اما گذشته از اینها جلال او در آنجا معیاری برای تمام چیزهایی که در آنجا بود محسوب می شد. در پرتو این حقیقت ، مسأله مهم دیگر برای تمام کسانی که نزدیک می شدند و هر چه که تقدیم می شد ، شایستگی آن برای جلال خدا بود. از این رو در رساله به رومیان چنین می خوانیم: "همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر آمده اند". حتی اگر دینی را که نسبت به او داریم ادا نماییم و حتی بتوانیم در حضور پر جلال او بایستیم باز هم گناهکار و مقصر هستیم. هنوز مسأله فراتر از این داستان است. خیمه خود بر روی زمین و در میان قوم زمینی خدا قرار داشت و چون جلال خدا خیمه را تقدیس می کند از سویی جنبه نبوتی نیز پیدا می کند ــ نبوت در باره زمانی که تمام زمین با جلال او پر می شود. بنابراین وعده بسیار روشنی است از وعده برکات سلطنت هزار ساله.

این موضوع ما را به مسأله سوم رهنمون می سازد یعنی خدا در میان قوم خود ساکن است. این همان هدفی است که در برپایی مسکن اعلام شد (۲۵: ۸). و پایان هدف خدا در یان قوم ایجاد رابطه با آنها بود ، اینکه خدا را به عنوان خدای نجات دهنده بشناسند، کسی که آنها را از زمین مصر رهایی بخشیده بود. و در واقع چارچوب سکونت در میان قوم، نجات کامل بود. بنابراین همانگونه که پیشتر نیز گفتیم خدا هرگز بر آدم، نوح ، ابراهیم و یا پاتریارخها ظاهر نشد اما از محتوی متن کلام پیداست که از رابطه نزدیکی با خدا بر خوردار بودند. هنگامی که بنی اسرائیل در مصر بسر می بردند خدا نمی توانست در میان آنها ساکن شود و این کار را نیز

نکرد. اما پس از اینکه آنها را از خانه اسارت بیرون آورد و از دریای سرخ گذراند خواست تا در بین آنها ساکن شود. عطر خوش قربانی که نمادی از پذیرش قربانی مسیح به خدا است، این کار را ممکن ساخت. تا اجازه دهد که نجات یافتگان او را احاطه نمایند. اما موضوع فراتر از ساکن شدن در مین آنهاست، راطه ای نیز در کار هست، "من خدای آنها خواهم بود". توجه داشته باشید که موضوع بر سر اسن نیست که آنها در مقابل خدا چه باشند گرچه با فیض خدا قوم او محسوب می شدند ، بلکه مسأله بر سر این بود که خدا برای آنها چه کسی است، آری او خدای آنها خواهد بود ـــ کلامی سرشار از برکات وصف ناپذیر ـ زیرا هنگامی که خدا می خواهد خدای قوم خود باشد ، برای ایجاد ارتباط با آنها تدابیری می اندیشد، او آنها را از برآورده ساختن نیازهایشان اطمینان می بخشد، نیاز به راهنمایی، حفاظت و یا حمایت و یا یاری رساندن ـــ بله همه چیز برای آنها در چاچوب چگونگی خدا برای آنها تضمین شده بود. در پرتو چنین برکات این رابطه اعجاب آور است که نویسنده مزمور چنین فریاد بر می آورد: "خوشابحال آن قوم که یهوه خدای ایشان است" (مزمور ۱۴۴: ۱۵). با اینحال همانگونه که پی برده ایم اگر خدا در میان آنها ساکن شد فقط به خطر این بود که او را از طریق نجات بشناسند. این خواست دل او بود و در تعقیب این هدف، خدا آنها را در مصر ملاقات نمود، و با داوری بر فرعون و سرزمینش ، و مردمانش آنها را به نابودی کشانید و با آغوشی باز و دستی افراشته آنها را بیرون آورد، آنها را نزد خود آورد و اکنون به آنها دستور می دهد که خیمه را بر پا کنند. شادی او در سعادت و شادی قوم خود بود. در این که قوم با شادی و خوشی به گرد او جمع شوند. هدف او این بود ، گرچه قوم فقط اندکی از آن رابرآورده ساختند، اما هدفی بود که گرچه انجام آن با تأخیر همراه بود اما روزی به طور کامل تحقق می یافت. هنگامی که قوم در بیابان به دور خیمه اجتماع جمع می شدند در واقع یک وضعیت ابدی را به تصویر می کشیدند. هدف خدا در این موضوع تکرار می شود (لاویان ۲۶: ۱۲). و در سلطنت هزار ساله دوباره مورد تأیید قرار می گیرد (حزقیال ۳۷: ۲۷ و ۲۸). اما اینها همه سایه هایی از برکات کاملی است که خدا برای قوم خود تدارک دیده است و این برکات به خاطر اعمال آنها افزون تر نمی شد و از این سبب تا هنگامی که به وضعیت ابدی نرسیم یعنی کامل شدن در

حضور او این هدف تحقق نخواهد یافت. حتی اکنون نیز خدا بر زمین ساکن می شود، او توسط روح القدس در کلیسا ساکن است و هر ایمانداری که روح فرزندخواندگی را می یابد ، همانا هیکل روح القدس خواهد بود. اما هنگامی که تمام اهداف خدا در مسیح به کمال می رسد، نجات یافتگان عهد جدید به عنوان اورشلیم جدید، خیمه ابدی و مکان سکونت خدا شکل خواهند گرفت (مکاشفه ۲۱).

" کیست که سخن گوید از آن نور
کجا ساکن می شود جلال بره و تلألو حضور
خواهند بود در آنجا خدا و بره ، نور و معبد
و لشکریان تابان پرده از راز خواهند برداشت
تا به ابد"

فصل بیست ونهم

مذبح بخور

خروج ۳۰: ۱ ــ ۱۰

درفرامینی که به موسی داده می شود محل قرار گرفتن بسیار مفید و آموزنده است. تا پایان خروج ۲۷ همه یز در سایه تجلی حضور خدا چیده شده است ــ و گاهی آنها نمادی از حضور خدا نام گرفتند. در آنجا مسأله اصلی نزدیک شدن به خدا بود؛ و به همین علت موضوع بعدی ملاقات و تقدیس کاهنان است و کاهنان تنها کسانی بودند که از امتیاز وارد شدن به مسکن برخوردار بودند. اما پیش از آنکه به موضوع بعدی بپردازیم ، تشریح قربانی جاودانی سوختنی را پیش رو داریم. به این ترتیب که همانگونه که در فصل پیش هم گفتیم قوم به خاطر عطر خوشبوی قربانی در مقابل خدا قرار می گرفتند و خدا خود نیز در میان آنها ساکن بود و با جلال خود خیمه را تقدیس می نمود و همه را برای خود جدا می کرد. زیرا همه نمی توانستند به او نزدیک شوند و حضور برای همه قابل دسترس نبود. به عبارتی دیگر پرستش و حضور خدا بدون عطر خوشبوی قربانی ممکن نبود. بنابراین همه چیز مهیا بود و ما نمادهای نزدیک شدن به خدا را مورد بررسی قرار خواهیم داد ــ به عبارت دیگر ظروف مقدسی که در داخل شدن به حضور خدا به کار گرفته می شد، و اوا از همه مذبح طلایی یا مذبح بخور بود.

« و مذبحی برای سوزانیدن بخور بساز. آن را از چوب شطیم بساز. طولش ذراعی باشد و عرضش ذراعی یعنی مربع باشد و بلندیش دو ذراع و شاخهایش از خودش باشد. و آن را به طلای خالص بپوشان. سطحش و جانبهایش به هر طرف و شاخهایش را و تاجی از طلا گرداگردش بساز. و دو حلقه زرین برایش در زیر تاجش بساز، بر دو گوشه اش بر هر دو طرفش آنها را بساز و آنها خانه ها باشد برای عصاها ، تا آنها را بدانها بردارند. و عصاها را از چوب شطیم بساز و آنها را به طلا بپوشان. و آن را پیش حجابی که روبروی تابوت شهادت است در قابل کرسی رحمت که بر زبر شهادت است در جاییکه با تو ملاقات می کنم ، بگذار. و هر بامداد هارون بخور

معطر برای آن بسوزاند وقتی که چراغها را می آراید آن را بسوزاند. و در عصر چون هارون چراغها را روشن می کند آن را بسوزاند تا بخور دایمی به حضور خداوند در نسلهای شما باشد. هیچ بخور غریب و قربانی سوختنی و هدیه ای بر آن مگذرانید و هدیه ریختنی بر آن مریزید . و هارون سالی یک مرتبه بر شاخهایش کفاره کند، به خون قربانی گناه که برای کفاره است، سالی یک مرتبه بر آن کفاره کند در نسلهای شما، زیرا که آن برای خداوند قدس الاقداس است» (آیات ۱ ــ ۱۰).

مذبح از دو ماده با ویژگیهای تابوت عهد ، میز نان تقدمه و ... ساخته شده بود ــ یعنی چوب شطیم و طلا (آیات ۱ ــ ۵). پس مذبح جدای از موارد کاربرد آن تصویری از شخص مسیح بود، مسیح خدا و مسیح انسان یا خدایی که در جسم ظاهر شده بود. در مورد مذبح مهم است که بگوییم همانگونه که متن به ما می آموزد دسترسی به خدا ممکن نیست مگر توسط مسیح و به راستی که او بنیادی است که هم می توانیم توسط آن به خدا نزدیک شویم و هم او را پرستش نماییم. کاهن یا پرستنده چیزی جز طلا بر مذبح نمی دید، و خدا نیز تنها طلا را می دید که شایسته او بود، برازنده ذات او. به خاطر سپردن این موضوع به ما جسارت می بخشد که در حضور او زانو زنیم. و به راستی که این رحمتی عظیم است که مسیح هم در مقابل چشمان خدا قرار دارد و هم در مقابل چشمان پرستنده ــ اینکه او همچنانکه معیاری جهت مقبول یافتن قوم نزد خدا هستند، از سویی دیگر مکانی است برای ملاقات خدا و قوم خود.

در آیه ششم موقعیت مذبح ذکر شده است. مذبح باید مقابل حجاب که کنار تابوت شهادت بود قرار می گرفت. پیش تر خاطر نشان ساختیم که مذبح برنجین خارج از قدس و در صحن خیمه بود و هر کس که از اردوگاه وارد صحن می شد اولین چیزی که می دید مذبح بود. می توان چنین دریافت پیش از اینکه شخص اجزاه ورود بیابد باید مسأله گناه را حل نماید. مذبح بخور داخل خیمه و در مسکن مقدس بود و هیچکس جز کاهن نمی توانست وارد آن مکان شود، در واقع بین آنها لگن قرار داشت، اما این موضوع تا کنون بیان نشده بود زیرا ارزش قربانی بر مذبح برنجین به طور نمادین به یکباره تبدیل به ارزش قربانی بر مذبح طلایی می شود.

مذبح برنجین مسئولیت انسان را آزمایش می کرد و قربانی نیز عدالت خدا را کفاف می دادو از این رو خدا می توانست ایماندار را با حضور خود آشنا کرده و او را از امتیاز یک کاهن برخوردار سازد و در نتیجه شخص می توانست از طریق کاهن به مذبح نزدیک شود. هرگاه که دین شخص نسبت به مذبح برنجین پرداخت می شد، دیگر هیچ چیزی نمی توانست مانع نزدیک شدن پرستنده به مذبح طلایی شود. شایستگی او کامل بود. این موضوع در رساله به عبرانیان به چشم می خورد. خونی که بر صلیب ریخته شد به انسان جسارت داخل شدن به قدس الاقداس را می دهد (مراجعه نمایید به عبرانیان ۱۰). بنابراین ارتباط بسیار نزدیکی بین دو مذبح وجود دارد.

حال می توان به موارد کاربرد مذبح پرداخت. هارون باید هر صبح و عصر که چراغدانها را می آراست، بر روی مذبح بخور معطر می سوزاند (آیات ۷ ـــ ۸). مواد تشکیل دهنده بخور در آیه ۳۴ ذکر شده است. در آنجا عطریت نامیده شده است. توجه نمایید که بخور بر روی مذبح سوزانیده می شد. پس تأثیر آتش بود که عطر خوشبوی آن را پراکنده می ساخت و بدین منظور از آتش مذبح استفاده می شد (مراجعه نمایید به لاویان ۱۶: ۱۲ و ۱۳). بنابراین همان آتشی که قربانی را می سوزانید عطر بخور را نیز پراکنده می ساخت و این اهمیت موضوع را نشان می دهد. آتش نمونه ای از عدالت فرو رونده خدا است ، نمونه ای از قدوسیت او در داوری و خداند عیسی از هنگامی که بر صلیب کشیده شد از این مرحله گذر کرد. اما تنها تأثیر آتش قدوسیت در او این بود که ابری از عطر خوشبو را در فضا پراکنده سازد. بخور نمادی از این است ـــ نمادی از عطر مسیح برای خدا و نظر به اینکه آن بخور همیشگی بود (آیه ۸)، عطر مسیح نیز تا به ابد در مقابل تخت خدا پراکنده است. اگر تأثیر مسیح در عطر قربانی را مد نظر قرار دهیم باید گفت که بخور نشانگر مقبول یافتن او است. این دو موضوع در روز کفاره از هم متمایز بودند. هارون با بخور وارد قدس الاقداس می شد. هارون پیش از اینکه خون را گرداگرد تخت رحمت بپاشد با بخور وارد قدس الاقداس می شد و مسیح نیز با خون خود وارد شد اما به راستی که وجود خود او علت ارزش وصف ناپذیر خونش است.

اما سئوال در اینجاست که مفهوم این عمل هارون چه می تواند باشد؟ در وهله اول بید گفت که هارون نمونه مسیح است، که در مسکن مقدس در مقابل مسیح قرار گرفته است. بنابراین او به هنگام سوزاندن بخور تصویریست از شفاعت دایمی مسیح. به خاطر بسپاریم که هارون تنها با سوزاندن قربانی بر مذبح برنجین می توانست وارد مسکن شود. علاوه بر این بخوری که بر آتش مقدس می سوزاند برای همیشه مقبول خداوند بود. پس این موضوع به ما می آموزد که شفاعت مسیح به خاطر تأثیر خود او و کاری که انجام داده است نزد خدا بالا می رود و مورد قبول او واقع می شود. و از آنجاییکه این بخور همیشگی است، او نیز تا به ابد زنده است تا برای ما شفاعت نماید؛ و در این رویداد او این قدرت را دارد که قوم خود را کاملاً نجات بخشد حتی تا پایان سفر. و این موضوع بع قومی که بی ثباتیها ، مشکلات و تجربیات آنها را در مسیر بیابان احاطه کرده بود تسلی عظیمی می بخشید. موضوع دوم اینست که، هارون هارون در مقابل مذبح تصویریست از ایماندار، چرا که ایمانداران ، کاهن نامیده شده اند. با توجه به سوزانیدن بخور که نمادیست از پرستش ، این تصویر بسیار آموزنده و مفید است. اول اینکه، باری دیگر در می یابیم که هارون (یا ایماندار که هارون نمادی از اوست) در مقابل مذبح طلایی است که عطر خوشبوی قربانی سوختنی از آن پراکنده می شود. چراکه فقط به خاطر وجود این قربانی است که می توان وارد مسکن شد. و این خود بسیار حائز اهمیت است. و این مسأله به ما می آموزد تا هنگامی که ندانیم چه چیزی به حضور خدا بیاوریم تا به مانند مسیح مورد قبول او واقع شود در نظر خدا پرستش محسوب نمی شود ــ نه تنها بر این مسأله واقف باشیم که گناهان ما زدوده شده است بلکه بدانیم ما نیز به مانند مسیح مقبول خدا هستیم، با همان عطر بسیار خوشبوی مسیح. دوم اینکه ، این مسیح است که در پرستش به خدا تقدیم می شود، بدون هیچ تغییری ــ نه احساسات ما ، نه افکار ما. اما آنچه دل خدا را خشنود می سازد خود مسیح است، مسیحی که خدا را بر روی زمین جلال داد و کاری را که خدا به او سپرده بود به اتمام رسانید. سوم اینکه می توان چنین برداشت کرد که ماهیت هر پرستش اتحاد با خدا در مسیح است و در کاری که او انجام داده است. زیرا هنگامی که به مدد روح القدس پرستش می کنیم و خود را به خدا تقدیم می نماییم ، و خدا شاد را شادان

می سازیم ، ما نیز از تقدیم کردن خود شادمان می گردیم و به همین سبب افکار، احساسات و محبت ما با افکار ، احساسات و محبت خدا اتحاد می یابد. پس پرستش ــ تجلیل ذات متعال ــ نتیجه یک عمل است. و کار ما بر مذبح این است ،تقدیم جاودانی شایستگیهای عیسی مسیح؛ و اگر در آنجا شفاعت می نماییم ، شفاعت ما نیز بر مبنای ارزش مسیح است. از این روست که مسیح چنین می گوید: "آمین ، آمین به شما می گویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا خواهد شد" (یوحنا ۱۶: ۲۳).

همانگونه که خواهیم دید ، بین بخور و چراغدانها ارتباطی زدیک وجود دارد. به هارون گفته شد هر صبح و عصرکه چراغدانها را ، بخور بسوزاند. همانگونه که به هنگام شرح شمعدانها ذکر شد، چراغدانها تجلی قدرت خدا در روح القدس هستند. این موضوع در کاملیت او که نور جهان بود دیده شد و هم در کلیسا و هم در ایماندار نیز دیده می شود. اما نکته در اینجاست که کاهن این نور را با دقت خود تأمین می نمود. هارون چراغها را می آراست و اکنون نیز چنین است. تجلی خدا در قدرت روح القدس تا به ابد به کهانت مسیح بستگی دارد؛ و سوزانیدن بخور ــ شفاعت یا پرستش ــ برای همیشه بسته به آشکار شدن روح القدس است. در حقیقت این سه چیز به هم پیوسته هستند، مراقبت کهانتی مسیح، تجلی خدا در قدرت روح، و پرستش قوم. به عبارت دیگر اگر ایمانداران همچو نور نور در جهان ندرخشند، نخواهند توانست بخور را بر مذبح زرین بسوزانند و آنها را برای پرستش نخواهند داشت. سلوک و پرستش از هم جدا نیستند، زیرا اگر ایماندار در طی زندگی در حضور خدا نباشد هنگامی که خداوند عیسی بر پشت خوان مرگ خود را اعلان می کند در نخواهد یافت که چه چیزی باید این سوی حجاب پاره شده باشد. یا، اگر جنبه دیگر آن را در نظر بگیریم به یاری تجلی خدا در قدرت روح، نخواهیم توانست او را بپرستیم. از همین روست که به هنگام سوزاندن بخور چراغها آراسته می شوند.

سپس در مورد استفاده از مذبح هشدار داده می شود، که لاویان ۱۰: ۱ نیز به همین موضوع ارتباط می یابد. سوزاندن سه چیز بر روی این مذبح ممنوع بود. اول اینکه نباید بخور غریبی بر آن سوزانیده شود. بخوری که تقدیم می شد باید با دستور

الهی ساخته می شد و چیز دیگری برای خدا قابل قبول نبود. اگر این موضوع را به طور تحت الفظی تفسیر نماییم، پس چه تصور تاریکی در دنیای مسیحیت در این باره دیده می شود! از این ترکیب مقدس (ترکیب عطریات) تقلید شرم آوری نیز شده است (آیه ۳۸) و حتی در پرستشهای کلیسا کسانی که به ظاهر کشیش هستند از آن برای پرستش استفاده می کنند. حتی یهودیان این را عملی شنیع می دانستند. اما مسیحیان به خود جرأت می دهند اینگونه از آن استفاده کنند! مطمئناً این امر دال بر فساد مسیحیت و قدرت شیطان است. اگر آن را همچون نمادی متصور شویم ، در پرستش چیزی جز عطر خوش مسیح مقبول خدا نخواهد افتاد. هر چیزی که جدای از مسیح تقدیم شود "غریب" است و نمی توان آن را بر مذبح تقدیم نمود. در وهله دوم، قربانی سوختنی، نه قربانی گوشت و نه قربانی ریختنی نباید بر این مذبح تقدیم شود. انجام این کار به منزله اشتباه در کاربرد مذبح طلایی و برنجین است و نتیجه آن می شود باید مقام کهانت خود را به دست فراموشی بسپاریم. اکنون نیز همان اشتباه تکرار می شود، هنگامی که برای پرستش جمع می شویم، خود را بر صلیب می بینیم نه در مقابل پرده پاره شده حجاب. این همان اشتباهی اسن که بسیاری ناآگاهانه مرتکب می شوند. و در نتیجه هیچگاه شادی آمدن به حضور خدا که ثمره کار مسیح است را نخواهند چشید و از این رو نخواهند توانست به مقام کهانت خود دست یازند. و در آخر اینکه کلام خدا در لاویان استفاده از آتش غریب را منع کرده است. بر مذبح باید آتش خدا قرار می گرفت ــ آتشی که از آسمان در مقابل خداوند برافروخته می شد (لاویان ۹: ۲۴) و نه از جایی دیگر. اگر این مفهوم را در مورد ایمانداران به کار گیریم چنین خواهیم آموخت که آنها فقط توسط روح خدا می توانند خدا را بپرستند. به هر حال شور و احساسات انسانی نیز به هنگام پرستش شکل خواهد گرفت، اما در اینجا آن آتش "غریب" نامیده شده است. و بنا به همین علت بود که کاهنان از نوشیدن شراب به هنگام ورود به خیمه منع شده بودند. تأثیر شراب تأثیر روح القدس است (اعمال ۲: ۱۳ ــ ۱۵). آتش نیز باید به مانند بخور الهی باشد و بر مذبح طلایی مورد قبول خدا واقع شود ــ آنچه مسیحیان امروزه باید به خوبی انجام دهند این است که به هنگام پرستش قلب خود را بسپارند

و با تلاش انسانی ، با آه کشیدن و فریاد زدن سعی نکنند که خدا را بپرستند. آنها باید بیاموزند که خدا از تمام اینها منزجر است!

باید هر سال یکبار بر شاخهای مذبح با خون قربانی گناه عمل کفاره انجام می شد (آیه ۱۰). این رویداد در لاویان ۱۶ نیز یافت می شود. علت این امر ناکامل بودن کهانت بود. جایگاه واقعی کاهن مقابل مذبح طلایی بود و او با بودن در آنجا محل نزدیک شدن به خدا را آلوده می ساخت (مقایسه شود با لاویان ۴: ۷)؛ و از همین رو نیاز بود که دایماً در آنجا خون مالیده شود. تضاد نمادین آنها نیز بسیار آموزنده است. اکنون یک قربانی برای همیشه کافی خواهد بود. مسیح با یک قربانی تمام کسانی که تقدیس شده بودند را تا به ابد کامل گردانید و در نتیجه آنها بدون ناپاکی از حضور ابدی او حتی در قدس الاقداس بهره مند خواهند گردید.

سرانجام اینکه برای حمل مذبح در بیابان تدبیری اندیشیده شده است. در این قسمت به حلقه ها و عصاها نیز اشاره شده است که به مانند مذبح دارای همان جنس هستند و نیازی به شرح ندارند. اما در اعداد ۴: ۱۱ دو نوع پوشش داشتند : اول جامه لاجوردی و سپس پوشش پوست خز. آبی ــ که نماد آسمان است ــ دارایی ذات آسمانی و بر خاسته از شفاعت کاهن است و چون به مقام کهانت مربوط می شود پوشیده شده است. زیرا تنها چشمان خدا قادر به دیدن آن بود. پس از آن پوشش پوست خز قرار دارد که نشان می دهد عیسی توسط مراقبت الهی خود را از شریر مصون نگاه داشت. این پوشش بیرون قرار داشت زیرا قرار بر ای ن بود که از بیابان عبور داده شود ، جاییکه شریر در آنجا بسیار بود. و پیام کلام الهی این است که اگر قرار بود ذات آسمانی حفظ شود باید بی وقفه از آن مراقبت به عمل می آمد، و مراقبت بی وقفه از ما ــ توسط کلام ــ تا ما را از آلودگی و ناپاکی یی که هر دم در کمین ماست حفظ نماید.

فصل سی ام

فدیه

خروج ۳۰: ۱۱ ــــ ۱۶

هنگامی که در باره پایه های نقره که در زیر تخته های خیمه بودند سخن گفتیم به فدیه نیز اشاره کردیم. در نگاه اول ، مقدمه موضوع در اینجا بسیار عجیب به نظر می رسد؛ اما حقیقت این است که ، این نشانی دیگر است و آن تصویر کامل شده روح خدا است. کاهنان برگزیده و تقدیس گردیدند، مذبح زرین و نحوه خدمت بر روی آن، نیز توصیف شد؛ اما پیش از اینکه هارون بتواند نزدیک شود و بخور بسوزاند، باید قومی نجات یافته وجود می داشت که هارون برای آنها خدمت کند. زیرا ذات واقعی کار کهانت این است که آنها برای دیگران انتخاب شده اند. از این رو به محض اینکه مذبح زرین بر قوم شرح داده شد، قوم توسط عمل فدیه با خیمه یکی شدند . بنابراین تمام جزئیات در نظم و ترتیب الهی قرار دارد.

« و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: "و قتی که شماره بنی اسرائیل را بر حسب شمرده شان ایشان می گیری، آنگاه آن هر کس فدیه جان خود را به خداوند دهد، هنگامی که ایشان را می شماری، مبادا در حین شمردن ایشان وبایی در ایشان حادث شود. هر که به سوی شرمده شدگان می گذرد، این را بدهد یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس که یک مثقال بیست قیراط است، و یا نیم مثقال هدیه خداوند است. هر کس از بیست ساله بالاتر که به سوی شمرده شدگان بگذرد هدیه خداوند را بدهد. دولتمند از نیم مثقال زیاده ندهد، و فقیر کمتر ندهد، هنگامی که هدیه ای برای کفاره جانهای خود به خداوند می دهند. و نقد کفاره را از بنی اسرائیل گرفته آن را برای خدمت خیمه اجتماع بده تا برای بنی اسرائیل یادگاری به حضور خداوند باشد و بجهت جانهای ایشان کفاره کند" » (آیات ۱۱ ــــ ۱۶).

در اولین آیه این فرامین دو چیز دیده می شود ، اینکه فدیه باید در چه مناسبتهایی پرداخت شود ، و هدف از آن چه بود. مناسبت آن " سرشماری بنی

اسرائیل" است. هنگامی که آنان شمارش می شوند هر مرد شخصاً در مقابل خدا قرار می گرفت؛ و این همان لحظه ارزشمندی بود که وضعیتشان و همچنین نیاز آنها به نجات یادآوری می شد. تا هنگامی که مسأله گناه حل نشده بود، خدا به هنگام نزدیک شدن به انسان ، باید به خاطر قدوسیت کامل ذات خود آنها را نسبت به گناهانشان آگاه می ساخت. و به همین سبب چنین تدبیر ارزشمندی اندیشیده بود. مفهوم نمادین آن را می توان به راحتی در هر صفحه از کلام خدا یافت. اینکه تمام انسانها برای نجات جانهایشان نیاز به فدیه دارند. هدف این است که "مبادا وبایی در ایشان حادث شود". زیرا همانگونه که بیان شد اگر خدا بخواهد به گناهان گناهکار توجه نماید باید او را داوری کند ، مگر اینکه تحت پوشش خون در آید. تصویر زیبایی از این موضوع در سلطنت داود یافت می شود. پادشاه که از قدرت لشکریان خود مغرور گشته بود، وسوسه شد تا قوم را سرشماری نماید پس به یوآب گفت : "برو و اسرائیل و یهودا را بشمار"، اما او فرمان خدا را مبنی بر پرداخت فدیه جانها نادیده انگاشت، پس "خداوند وبا بر اسرائیل از آن صبح تا وقت معین فرستاد و هفتاد هزار نفر از قوم از دان بئرشبع مردند" (دوم سموئیل ۲۴). اما بسیار جالب توجه است که داود بلافاصله پس از شمارش قوم به گناه خود اعتراف نمود، گرچه خدا با محبت و فیض خود با او رفتار نمود، و به نوع مجازات را منوط به خواسته خود او کرد، اما در عدالت، داوری اجتناب ناپذیر بود. باید خوسته خدا برآورده می شد. هر یک از افراد قوم باید در برابر داوری او جوابگو بودند، و این امر نیز باید با پرداخت فدیه اقرار می شد.

در مجموع نیم مثقال نقره باید پرداخت می شد (مراجعه نمایید به خروج ۳۸: ۲۵ ــ ۲۸)، پس از مثقالی که جهت مسکن پرداخت می شد که همانگونه که گفته شد ده گرا بود. ده عدد مسئولیتی است که انسان در قبال خدا دارد و باید آن را انجام دهد. حال باید گفت که نقره نماد خون مسیح است ــ به عبارت دیگر همان نقره فدیه. پطرس نیز به این موضوع اشاره می کند، او می گوید: "خریده شده اید از سیرت باطلی که پدران خود یافته اید نه چیزهای فانی مثل نقره و طلا ، بلکه به خون گرانبها چون خون برّه بی عیب و بی داغ یعنی خون مسیح" (اول پطرس ۱: ۱۸ و ۱۹). می بینید که او از طلا نیز سخن می گوید و هدفی را دنبال می کند.

تنها در یک واقعه قوم باید به جای نقره طلا می پرداختند و آن هم به هنگام نجات و یا حفاظت قوم از یک جنگ بسیار مهیب و دشوار. بنابراین پطرس این دو را در کنار یکدیگر با خون مسیح مقایسه می کند. خداوندمان عیسی از فدیه کردن زندگی خود سخن می گوید. بنابراین نیم مثقال نقره تصویر کاملی است از خون مسیح؛ و از این رو می آموزیم که فقط این خون پر بهاست که قادر است مسئولیت ما را به عنوان گناهکار نسبت به خدا ادا نماید، و به جهت جانهای ما فدیه باشد. تنها در مسیح است که ما نجات داریم، در خون او راه دیگری وجود ندارد. این یک حقیقت آشنایی برای ماست، آنقدر آشناست که برای ما تبدیل به یک واژه عادی شده است. اما آیا آشنا بودن با این واژه به بهای از دست دادن مفهوم آن تمام نمی شود؟ علاوه بر این، این امر بر خلاف این حقیقت است که تمام حیله گریها و بدخواهی های شیطان هدفمند هستند. به همین سبب است که حتی بسیاری از معلیمن مسیحی مدعی این موضوع را نپذیرفته اند و یا در گمانه زنی های خود گرفتار آمده اند. بنابراین لازم است مکرراً با میل و اشتیاق وافر این فدیه اعلام شود. اما این موضوع هیچگاه درک نخواهد شد تا هنگامی که درک نشود که انسان چه در ذات و چه در عمل نیازمند به نجات است. و اینکه او گمشده است و گناهکار و مجرم است و خود نمی تواند خود را نجات بخشد و همانگونه که نویسنده مزمور می گوید هیچیک از آنها نمی تواند برادر خود را نجات بخشد و نه می تواند به جهت فدیه او بپردازد. اگر پیش از هر چیز این مسأله پذیرفته شود، پس می توان پی برد که کفاره ای به جهت جان انسان نیست مگر خون پر بهای مسیح، اینکه بدون ریخته شدن خون بخششی هم نخواهد بود و اینکه تنها به واسطه خون عیسی مسیح فرزند خداست که تمام گناهان پاک می شود.

موضوع قابل توجه دیگر این است که هر مرد چه فقیر و چه غنی در نظر خدا از یک ارزش برخوردار بودند. "دولتمند زیاده ندهد و فقیر کمتر ندهد" (آیه ۱۵). هنگامی که صحبت از گناه به میان می آید فقیر و غنی در نظر خدا یکسان هستند. "همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر آمده اند". ممکن است برخی گناهان آشکاری داشته باشند ولی همانگونه که پیشتر هم گفتیم در نظر خدا همه گناه کارند و محکوم، چه انسان با وجدان و چه انسان بد سرشت ، چه دولتمند چه فقیر و چه

ثروت ، مقام دارایی و یا حتی اخلاق خوب هیچکدام برای خدا کفایت نمی کند. همه گناه کرده اند ، زیرا کسی نیست که به خاطر عدالت مرده باشد، هیچ کس و همه به یک اندازه به نجاتی که تنها در خون عیسی مسیح است نیاز دارند. اما مسأله اینجاست، دل انسان عصیان ورزیده است، گرچه این حقیقت خداست (رومیان ۱ ــ ۳).

پس این به این حقیقت می رسیم که هر انسانی باید خود فدیه اش را بپردازد. آنها برای هر مرد فدیه جانش را می پرداختند. با توجه به این موضوع دولتمند نمی توانست به جای فقیر بدهد، و هر انسانی باید نسبت به فدیه یا نجات خود یک رابطه مجزا و فردی با خدا برقرار می کرد. تا هنگامی که مبلغ فدیه که نماد آن پایه های نقره بودند شمارش نمی شد، آن شخص نجات یافته تلقی نمی شد. اکنون نیز چنین است. هر شخص باید در خون مسیح سهمی داشته باشد و اگر نه نمی توانست نجات یابد. دعاهای دیگران باعث نجات شخص نمی شود مگر اینکه فیض خدا او را در بر گرفته و ذهن او نسبت به این حقیقت که مسیح تنها نجات دهنده اوست روشن شود. این گناه من است ، من مجرم هستم و باید پاک شوم، به همین سبب تا هنگامی به خاطر خودم زیر خون پربهای مسیح قرار نگیرم ، در معرض داوری خدای قدوس خواهم بود. بگذارید که خوانند گرامی خود این موضوع را بسنجد ، بگذارید صادقانه در حضور خدا خود را بسنجد، و بگذارید تا هنگامی که از شایستگی خود اطمینان نیافته از ارزیابی خود دست نکشد، شایستگی توسط ایمان به کفایت خون پر بهای مسیح. این معامله شخصی با خداست، و یک منفعت شخصی از خون مسیح . و بدینسان است که می توان نجت توسط خون مسیح را شناخت و از آن بهره مند شد.

آخرین مسأله ای که ذکر شده است موارد استفاده صحیح فدیه است (آیه ۱۶). از فدیه او جهت خدمت به خیمه استفاده می شود. در حقیقت همانگونه که قبلاً از آن برای ساخت پایه نقره ای که بنیاد مسکن را تشکیل می دادند استفاده می شد خانه خدا بر بنیاد نجات بنا نهاده شده بود، و از این رو قوم نجات یافته با آن یکی می شدند ــ بهایی که پرداخت می شد نمادی از هر یک از افراد قوم بود،

و ارزش نقره نمادی از شخص محسوب می شد. هدف این بود که " تا برای بنی اسرائیل یادگاری به حضور خداوند باشد و بجهت جانهای ایشان کفاره کند". بنابراین نقره که خیمه بر آن قرار داشت ، شهادتی بود بر اینکه آن کفاره به جهت جانهای بنی اسرائیل پرداخت شده است. بنابراین نقره که خیمه بر آن قرار داشت، شهادتی بود بر اینکه آن کفاره به جهت جانهای بنی اسرائیل پرداخت شده است. شاید آنها با سستی این حقیقت مبارک را پذیرفتند، اما یادگاری همیشه در نظر خدا بود و سئوال اینجاست که ، آیا او دیدگاه او همچون شخص نجات یافته است؟ آیا او بهای نجات ما را پذیرفته است؟ زیرا اگر او راضی شده باشد، ما نیز مطمئناً در اطمینان ساکن خواهیم شد.

بنابراین خدا به سبب فیض خود قوم را با خیمه ای که خود در آنجا ساکن می شد ارتباط داد. کاهنان می توانستند به جهت قوم وارد خیمه شوند. گر چه قوم جایز نبودند که وارد خیمه شوند، اما همه آنها توسط فدیه تقدیم شده بودند و در حضور خدا تا به ابد یادگاری داشتند.

فصل سی و یکم

حوض

خروج ۳۰: ۱۷ ــ ۲۱

آخرین ظرف مقدسی که بدان اشاره شده، حوض است. با این ظرف چینش و آراستگی خیمه کامل می شود. محل آن بیرون از مسکن و داخل صحن و بین خیمه اجتماع و مذبح بود، به عبارت دیگر بین مذبح برنجی که داخل ورودی صحن قرار داشت و ورودی مسکن. بنابراین هنگامی که کاهنان قربانی سوختنی را حمل می کردند ــ در راه رفتن به خیمه با حوضی که بین راه بود مواجه می شدند. علت آن را در ادامه بحث در خواهیم یافت.

« و خداوند به موسی خطاب کرده ، گفت: " حوضی نیز برای شستن از برنج بساز، و پایه اش از برنج و آن را در میان خیمه اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز. و هارون و پسرانش دست و پای خود را از آن بشویند. هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند، به آب بشویند، مبادا بمیرند. و وقتی که برای خدمت کردن و سوزانیدن قربانی های آتشین بجهت حداوند به مذبح نزدیک آیند، آنگاه دست و پای خود را بشویند، مبادا بمیرند. و این برای ایشان یعنی برای او و ذریتش نسلاً بعد نسل فریضه ابدی باشد"» (آیات ۱۷ ــ ۲۱).

خواهیم دید که درباره شکل حوض چیزی گفته نشده است. در طول بررسیمان هر گونه تصویر از آن مرجعایت ندارد و در واقع کاملاً ذهنی محسوب می شود. شکی نیست که علت ذکر نکردن شکل و اندازه حوض یک راز الهی باشد و شاید خود حوض نماد چیزی باشد که روح خدا خود ذهن ما را هدایت نماید تا آن را درک نماییم. سکوت کتابقدس نیز به مانند سخن گفتن آن برایمان آموزنده هستند، و این افتخاریست برای ایماندار که همه را بپذیرد. "چیزهای مخفی از آن یهوه خدای ماست و اما چیزهای مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ماست، تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم" (اعداد ۲۹: ۲۹).

تمام حوض از برنج ساخته شده بود ــ چه حوض و چه پایه ها. مفهوم مواد به گرفته شده در ساخت بارها شرح داده شده است، اما لازم است باری دیگر یادآوری شوند. این عدالت الهی است که مسئولیت انسان را محک می زند و از این رو انسان را می آزماید که در چه جایی بسر می برد. در این قسمت می بینیم که برنج همیشه خارج از خیمه یافت می شود، در حالیکه طلا که همان عدالت الهی و شایسته ذات خدا است، داخل خیمه یافت می شود، در مسکن مقدس و در قدس الاقداس. اما اگر انسان آزمایش شود، او محکوم خواهد شد زیرا که او گناهکار است و چنین به نظر می رسد که داوری جنبه داوری است. البته مفهوم دیگری نیز دارد که باید تصریح شود. حوض از یک جنس خالص برنج ساخته شده بود، از برنج آینه ها (خروج ۳۸: ۸) ــ که به طور نمادین وضعیت طبیعی آنها بود و بدینسان نیاز آنها به پاک شدن را نشان می دهد. بنابراین اگر برنج وضعیت اخلاقی آنانی که مورد آزمایش قرار می گرفتند را مورد آزمایش قرار آشکار می نمود، نیاز بود که آب آنجا باشد به جهت پاک کردن و طهارت. زیرا آب نمادیست از کلام خدا. در یوحنا ۳: ۵ نیز بدان اشاره شد که در آنجا از یعقوب ۱: ۱۸ و اول پطرس ۱: ۲۳ ــ ۲۵ سخن گفته شده است. این مفهوم در افسسیان ۵: ۲۶ نیز یافت می شود و آنجا که به مفهوم خاصی از آب اشاره شده است.

اما هنگامی که موارد استفاده حوض را مورد بررسی قرار می دهیم، مفهوم آن را بهتر درک خواهیم کرد. حوض را در آنجا قرار داده بودند تا هارون و پسرانش دستها و پاهایش را بشویند. "هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند، به آب بشویند، مبادا بمیرند" و ... . عمل شستن دستها و پاها به هنگام مراسم خاص هم وظیفه ای ضروری بود و هم همیشگی. حال پیش از هر چیز به ماهیت شستن می پردازیم، زیرا این روش خوبیست تا بتوانیم به برخی از مفاهیم اولیه پی ببریم. ملاحضه نمایید که شستن بدن کاهنان به هنگام تقدیس آنها هیچگاه تکرار نشده است. تنها دستها و پایهای ایشان است که مکرراً شسته می شوند. علت این امر پر واضح است. شستن تمام بدن نمادیست از تولد دوباره، و این عمل تکرار پذیر نبود. خداوندمان عیسی این امر را در یوحنا ۱۳ به ما آموخته است. او در پاسخ به پطرس چنین می گوید: "کسی که غسل یافت" (که معنای تحت الفظی آن استحمام کرده

یا کاملاً شسته شده است) "محتاج نیست مگر به شستن پایها بلکه تمام او پاک است". ممکن بود پایها یا در مورد کاهنان دستها و پایها ناپاک شوند، و لازم بود که به طور مکرر شسته شوند، اما در مورد بدن چنین نبود، زیرا که یکبار برای همیشه در غسل تولد تازه پاک می شوند. ثانیاً توجه نمایید که در حوض آب بود و نه خون. اغلب سعی شده است که از این حکم خدا در مورد کاهنان چنین برداشت نمایند که لازم است ایمانداران نیز بارها و بارها با خون مسیح شسته شوند. چنین تفکری نه تنها با تعلیم جامع کتابمقدس تضاد دارد ، بلکه ثمره قربانی شدن مسیح را نیز در هاله ای از ابهام فرو می برد. و حتی این دیدگاه مسأله کفاره را زیر سئوال می برد و بدینسان است که شایستگی مسیح در نشستن بر تخت ابدی در دست راست خدا مورد تردید قرار می گیرد. خون مسیح گناهان شخص را می زداید، و لحظه ای که گناهکار در زیر خون پربها قرار می گیرد تا به ابد پاک می شود؛ زیرا مسیح با یک قربانی همه تقدیس شدگان را تا به ابد کامل گردانید. تنها هدف روح خدا در عبرانیان ۹ و ۱۰ این است که این حقیقت ارزشمند و بسیار مهم را تقویت نماید. اینکه این موضوع در مسیحیت رنگ باخته است بسیار درست است، اما راهنمای شخص ایماندار تعالیمی که انسانها می دهند نیست ، بلکه کلام تغییر ناپذیر خدا. هر کس که این دو باب را مطالعه نماید ــ با اشتیاق صادقانه به درک آن ــ در خواهد یافت که اصلاً مسأله بر سر نسبت دادن گناه به ایماندار نیست، بلکه هر گاه که با خون پر بهای مسیح پاک شود، این شایستگی را می یابد که دیگر تمایلی نسبت به گناه نداشته باشد.

پس ممکن است این سئوال در ذهن مطرح شود که مفهوم پاک شدن در حوض چیست؟ همانگونه که گفته شد شستن محدود به دستها و پایها می شد. اگر این قسمت را با یوحنا ۱۳ مقایسه نماییم تفاوتی را مشاهده خواهیم نمود. در مورد شاگردان فقط پایهای آنها شسته می شد ولی در مورد هارون و پسرانش این مسأله شامل دستها نیز می شد. این تفاوت ناشی از ماهیت این دو دوران است. در مورد کاهنان به دستها نیز اشاره شده است زیرا مسأله این است که باید دستهای آنان عمل می کردند. چرا که زیر شریعت قرار داشتند. اما در مورد شاگردان فقط پاهای ایشان شسته شد ــ زیرا اگر چه پیش از اینکه خداوند عیسی آنها را ترک نماید

عمل می کردند، و این عملیست نمادین از وضعیت ایمانداران امروز ـــ و دیگر مسأله بر سر انجام شریعت نبود بلکه سلوک . بگذارید باز هم تکرار نماییم که هیچگاه کاهنان دوباره غسل نیافتند ؛ و یا دوباره بر آنها خون پاشیده نشد. دیگر می شد به آنها همچو کسانی نگریست که به شکلی نمادین تولد تازه یافته و تا به ابد در زیر خون پربها قرار گرفته بودند. اما از این پس مسأله ناپاک شدن خدمت و سلوک آنها مطرح می شد. اکنون اگر برای این مسایل تدبیری اندیشیده نمی شد، از خدمت کهانت در مسکن محروم می شدند؛ زیرا چگونه ممکن بود دستها و یا پاها ناپاک به حضور خداوند بروند ـــ به حضور کسی که قدوسیت خانه اوبود؟ از این روست که با آب ـ که نماد کلام است ـ تدبیری ارزشمند اندیشیده شد، تا وقتی که وارد مسکن مقدس شدند، دستها و پایهایشان را از هر ناپاکی یی که دچارش بودند، پاک سازد.

پس اگر تفاوت این دو دوره را مد نظر قرار دهید (همانگونه که در شستن دستها نشان داده شد)، پیام حوض کاملاً با پیام انجیا یوحنا انطاباق دارد. به عبارتی دیگر ، مسأله بر سر پاک شدن از ناپاکی ها است. بنابراین کلام در مورد خداوندمان چنین می گوید: "خاصان خود را که در این جهان محبت می نمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود" (آیه ۱). این عبارت به دو دلایل برایمان مهم است. اول اینکه بیانگر این امر است که مسیح با کسانی سر و کار دارد که متعلق به او بودند؛ و دوم به انگیزه خدمت او اشاره می کند، که به راستی خدمت او برخاسته از کنه محبت تغییر ناپذیر او بود. "و چون شام می خوردند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند، عیسی با اینکه می دانست که پدر همه چیز را دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا می رود از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته بر کمر بست" (آیات ۲ ـــ ۴). مفهوم این عمل این است که از آنجاییکه دیگر او نمی توانست در کنار آنها بماند زیرا نزد خدا می رفت، به آنها نشان دهد که چگونه آنها نیز در آن مکانی که او می رفت شریک هستند. آنها غسل یافته بودند (آیه ۱۰) اما در مدتی که در دنیا بسر می بردند پایهایشان ناپاک می شد ، و از این رو تا هنگامی که به مانند کاهنان تدبیری برای آنها اندیشیده نمی شد نمی توانستند با مسیح شریک گردند (آیه ۸) ـــ نمی توانستند از مشارکت با پدر و پسر او عیسی مسیح لذت ببرند. بدین سبب مسیح با

این عما نمادین یعنی شستن پاهای شاگردان نشان داد که چگونه با خدمت به آنان ناپاکیهایی که وجود آنها را می گرفت از آنها زدود. در این حقیقت سه نکته مهم نهفته است. اول اینکه، جامه خود را بیرون کرد ــ نمادیست از عزیمت به دنیایی دیگرــ دستمای به کمر بست ــ نمایانگر خدمت به خاصان خود. سپس آب در لگن ریخت. آب در اینجا نمادی از کلام خدا است. و در آخر اینکه پاهای شاگردان را شست، به عبارتی دیگر از کلام برای پاک ساختن آنها سود جست. به خاطر داشته باشید که به آسانی می توان دریافت که در خدمت کنونی مسیح به قوم خود چه چیزی می تواند این عمل مسیح را انجام دهد ــ حقیقتی که توسط لگن در اینجا ذکر شده است. یوحنای رسول چنین می گوید: "اگر کسی گناهی کند، شفیعی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل" (اول یوحنا ۲: ۱). از متن پیداست که این عبارت خطاب به کسانی است که حیات جاودانی دارند و با پدر و پسرش عیسی مسیح مشارکت یافته اند. همچنین پر واضح است که دیگر این اشخاص گناه نمی کنند. از این رو به شما می نویسم تا گناه نکنید" و سپس می افزاید "اگر کسی گناه کند". بنابراین مسیح در مقابل پدر از ایمانداران جانب داری می کند ــ که پس از ایمان تدبیری برای گناه است ــ از این رو وسیله ایست برای خدا و برای زدودن ناپاکیها. پس اگر ایمانداری گناه ورزد دیگر مسأله بر سر مجرم بودن او نیست، بلکه مشارکت او گسسته می شود و تا هنگامی که گناه او زدوده نشود نمی تواند از این مشارکت لذت ببرد. هر گاه که او گناه می کند مسیح به عنوان حامی و طرفدار ما دعوای او را بر عهده می گیرد و برای او شفاعت می نماید. تصویر این عمل را می توان در انجیل لوقا یافت: " پس خداوند گفت : ای شمعون ، ای شمعون اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود" (لوقا ۲۲: ۳۱ و ۳۲). اکنون نیز به محض اینکه ایمانداری مرتکب گناهی می شود ، مسیح شفاعت می کند و پاسخ این شفاعت این است که دیری نخواهد پایید کلام توسط روح القدس بر وجدان او تأثیر خواهد گذاشت. تصویر این مفهوم نیز باز در انجیل لوقا یافت می شود. همانگونه که از قبل به پطرس گفته شده بود، او سه بار خداوند عیسی را انکار نمود و تا هنگامی که صدای بانگ خروس را نشنیده بود و تا هنگامی که نگاه خداوند را به خود ندیده بود هیچگاه بار گناه را

احساس نمی کرد (لوقا ۲۲: ۶۱). و این عمل وجدان او را لمس نمود، قلب او را شکست به طوریکه بیرون رفته زار زار بگریست. در چنین حالتی ، هنگامی که ایماندار مرتکب گناه می شود، اگر شفاعت مدافع ما نباشد هیچگاه توبه نخواهد کرد تا هنگامی که روح القدس در پاسخ به دعای مدافع به مانند نگاهی که عیسی به پطرس انداخت ، کلام را به کار می برد و وجدان او را لمس کرده ماهیت گناه او را در مقابل خدا فاش می سازد. سپس او به یکباره فروتن شده بر خود قضاوت می کند و گناه خود را اعتراف می نماید. و در اینجاست که به مرحله نهایی می رسد. او گناه خود را اعتراف می نماید و در می یابد که خدا "امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد" (یوحنا ۱: ۹)؛ و جان او نجات می یابد و قادر است بار دیگر وارد خیمه شود و یا به عبارت دیگر از مشارکت با پدر و پسرش عیسی مسیح بهره مند شود.

این حقیقت ــ حقیقت حوض ــ برای ایمانداران از اهمیت بسیاری برخوردار است. در وهله اول لازم است که بدانیم یک بار برای همیشه از گناهانمان پاک شدیم. اما از سویی دیگر لازم است بدانیم که اگر پس از ایمان به گناهانمان اعتراف نکرده و بر خود قضاوت نکنیم نه تنها از مشارکت با خدا محروم خواهیم شد و دیگر شایستگی خدمت کهانت و پرستش را نداریم بلکه اگر در همان وضعیت باقی بمانیم دیری نخواهد پایید که خدا در پاسخ به شفاعتهای مسیح گناهانمان را به خاطر خواهد آورد. بنابراین حمایت مسیح نیاز ایماندار را مرتفع می سازد ــ او که تدبیر ارزشمند خدا برای گناهان ما است ــ نیاز ما به اینکه ناپاکیهایمان را بزداید تا آنقدر آزاد باشیم که بدون هیچ مانع به حضور او برویم و او را بپرستیم و جلال دهیم. یک نکته دیگر را نیز می افزاییم. هر گاه که هارون و پسرانش وارد خیمه می شدند باید خود را در حوض غسل می دادند. این موضوع به ما می آموزد که بر خود قضاوت نماییم. چقدر نادیده انگاشتن این موضوع مانع پرستش و یا خدمت ما شده است. از ما قصوری سر زده است و آن را فراموش کردیم و یا اینکه به حضور خدا نبردیم که با فروتنی اطاعت نماییم؛ و حتی نا آگاهانه به پاهایی ناپاک وارد خیمه شده ایم . در نتیجه پی می بریم که سرد شده ایم و فقط تظاهر می کنیم و در می یابیم که دیگر قادر نیستیم که مقام کهانت خود را حفظ نماییم. پس هیچگاه فراموش نمی کنیم

که حوض را به کار گیریم ــ این نیاز همیشگی ما به اینکه مدافع ما ، مسیح نزد پدر با خدمت محبت خود پاهای ما را بشوید.

فصل سی دوم

روغن مسح و عطریات

خروج ۳۰: ۲۲ ـــ ۳۸

خیمه و نمادهای مقدس آن به تفصیل بررسی شد. دو چیز دیگر مانده یکی روغن مسح و دیگری عطریات.

« و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: "و تو عطریات خاص بگیر از مرّ چکیده پانصد مثقال و از دارچینی معطر نصف آن دویست و پنجاه مثقال و از قصب الذریره دویست و پنجاه مثقال. و از سلیخه پانصد مثقال موافق مثقال قدس و از روغن زیتون یک هین. و از آنها روغن مسح مقدس را بساز ، عطری که از صنعت عطار ساخته شود، تا روغن مسح مقدس باشد. و خیمه اجتماع و تابوت شهادت بدان مسح کن. و خوان را با تمامی اسبابش و چراغدان را با اسبابش و مذبح بخور را و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش و حوض را با پایه ایش" » (آیات ۲۲ ـــ ۲۸).

در اینجا ابتدا به روغن مسح پرداخته شده است. بر طبق کلام الهی روغن مسح ترکیبی بود از مرّ، دارچین، قصب الذریره و سلیخه ، هر کدام به نسبتهای مختلف، که با یک هین روغن زیتون مخلوط می شد (آیات ۲۳ ـــ ۲۴). نویسنده مزمور که از مسیح سخن می گوید چنین می نویسد: "همه رختهای تو مرّ و عود و سلیخه است" و در آیه قبلی چنین می گوید: "خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقایت مسح کرده است" (مزمور ۴۵: ۷ و ۸). این آیات به ما کمک می کند تا معنای نمادین روغن مسح را درک نماییم. و سپس به عطریات می پردازیم که از فیض مسیح با ما سخن می گویند. همه رختهای او رایحه این عطریات را می دهد. اما آنها با روغن در آمیخته می شوند و همانگونه که بارها و بارها گفتیم رغن نمادی از روح القدس است. پس ترکیب این دو فیض مسیح ـــ رایحه پاک سخاوت او ـــ که در قدرت روح القدس متجلی شده است را بر ما آشکار می سازد.

از روغن مسح برای مسح خیمه، تابوت و تمام ظروف مقدس و کاهنان و ... استفاده می شد (آیات ۲۶ ــ ۳۰). قبل از هر چیز خیمه و ... مسح می شدند و این موضوع بسیار مهمی است. زیرا اگر به خیمه همچون خانه خدا بنگریم ، صحنه تجلی حضور او و محل خدمت و پرستش کهانت این حقیقت که همه چیز با روغن مسح، مسح می شوند به ما می آموزد هر چیزی که با خانه خدا ارتباط دارد، از ترتیب قرار گرفتن اسباب و خدمت تا کاری که کاهن در آن انجام می داد (مراجعه نمایید به اول پطرس ۲: ۵). باید با قدرت روح القدس نظم می یافتند و هنگامی که چنین نظم می یافتند عطر خوشبوی مسیح را برای خدا نمایان می ساخت. زیرا با قدرت روح است که خدا خود را آشکار می نماید و تنها در قدرت روح القدس است که پرستش و خدمت او شکل می گیرد. بنابراین حتی اگر چه محتویات خانه خدا و هر آنچه که با آن در ارتباط است را با کلام خدا مطابقت دهیم و روغن مسح ــ قدرت روح القدس ــ را بر آن نیافزاییم هیچگاه در نظر خداوند مقبول نخواهد افتاد. به نتیجه کار توجه نمایید هر چیزی که تقدیس می شود هنگامی که مسح می شد تبدیل به قدس اقداس می شد یعنی هر کسی که آنها را لمس می کرد باید مقدس باشد (آیه ۲۹). این تأثیر عمل روح خدا است. قدرت او بر هر چیزی که قرار می گرفت از آن خدا می شد، هر چیزی که تحت این عمل او قرار می گرفت حتی یک تماس، مقدس خوانده می شد. تمام محدوده ای که او عمل می کرد تقدیس می شد (مراجعه نمایید به اول قرنتیان ۷: ۱۴).

هارون و پسرانش نیز مسح شدند. مفهوم این موضوع در تقدیس کاهنان شرح داده شد. اما اینکه در اینجا و در خیمه به این موضوع اشاره شده علت خاصی دارد. باید خاطر نشان سازیم که شرط لازم برای خدمت کهانت، مسح و قدرت روح القدس است . البته باید دیگر شرایط را کسب نمود ، تولد تازه، رخت کهانت ، تحت پوشش خون در آمدن. اما اگر مسح روح القدس را نمی یافتند، دیگر شایسته مقام کهانت نبودند. حتی در کلام می بینیم که خداوند مبارک ما خود نیز با روح القدس مسح (اعمال ۱۰: ۳۸)، و همچنین تمام کسانی از آن او هستند، اگر می خواهند از امتیازاتی که بدان پی برده اند بهره مند شوند باید چنین باشند. کسانی که قصد خدمت دایمی را دارند و یا اینکه می خواهند خدمتی مفید داشته باشند لازم است

این درس را بیاموزند. پس همیشه به خاطر بسپارید که ما فرزندان خدا هستیم و بدون قدرت و عمل روح القدس نمی توانیم او را بپرستیم (مراجعه نمایید به یوحنا ۴: ۲۴ و فیلپیان ۳: ۳).

لازم است دو موضوع را هشدار دهیم. اول اینکه "بر بدن انسان ریخته نشود" (آیه ۳۲). این آیه به ما می آمزد که روح خدا نمی تواند بر هر انسان قرار بگیرد و یا در او ساکن شود. و این حقیقت با این مسأله که در پرستشهای کلیسایی عطای روح القدس به دیگر انسانها داده می شود در تضاد است. هنگامی که توسط ایمان عادل شمرده می شویم، و توسط خداوندمان عیسی مسیح با خدا آشتی می کنیم ، هم مسح می یابیم و هم یقین حاصل می نماییم (مراجعه نمایید به رومیان ۵: ۱ ــ ۵ و دوم قرنتیان ۱: ۲۱ و ۲۲). دوم اینکه اگر مثلی از روغن مسح ساخته شود مجازات مرگ را در پی خواهد داشت (آیه ۳۳). بنابراین تقلید از عمل روح القدس کاریست بس شنیع. حنانیا و صفیره هنگامی که اظهار داشتند تمام مبلغ حاصل از فروش زمین را به خدمت خداوند اختصاص داده اند در واقع چنین کاری انجام دادند (اعمال ۵). همچنین گذاشتن آن بر غریبه یا بر کسانی که شایستگی دریافت آن را نداشتند همین مجازات را در پی داشت. خدا قدوس است و با تعصب بسیار از حقوق مقتدرانه خود دفاع می کند، و کسانی که تخلف می کنند را بی مجازات نخواهد گذاشت. اگر اکنون از مجازات چنین گناهانی چشم پوشی می شود، فقط به خاطر ماهیت دورانی است که در آن بسر می بریم. چرا که دردوره فیض بسر می بریم ، اما در نظر او از بار گناه کاسته نشده است.

با فرمان الهی از ادویه جات گوناگون عطریات ساخته شد و به مانند مورد قبلی به معنای فیض و یا رایحه مسیح در حضور خدا تلقی می شود. با مقایسه خروج ۲۵: ۶ و ۳۵: ۸ چنین به نظر می رسد بخوری که از عطریات ساخته و بر مذبح زرین سوزانیده می شد بر طبق فرمان الهی باید، "پیش شهادت در خیمه اجتماع ، جایی که با تو ملاقات می کنم" قرار داده شود (آیه ۳۶). علاوه بر این می توان این موضوع را به شکلی دیگر برداشت کرد، و آن اینکه فیض مسیح توسط عمل آتش مقدس پراکنده می شود؛ به عبارتی هنگامی که با گناه شدن چهره او در مقابل

داوری خدا بر صلیب آشکار شد ، با ارزش ترین و خوشبوترین چیز را به حضور خدا تقدیم می کرد. به راستی که مسیح هیچگاه اینچنین در نظر خدا باارزش نبود و کمال او هیچوقت بدین گونه آشکار نشده بود، یعنی هنگامی که اطاعت خود را تا به بهترین نحو با گناه شدن به انجام رسانید. از این سبب است که او می توانست بگوید، پدر مرا دوست دارد ، تا زندگی خود را بدو بسپارم و دوباره آن را به دست آورم". فقط به خاطر جلال خدا بود که مسیح از آتش داوری گذشت و با انجام این عمل بود که "عطر خوشبوی فیض اخلاقی و کاملیت وقف خود را پراکنده ساخت، و همچون رایحه دل انگیز به حضور خدا بالا رفت. عطریات به خاطر مفهوم ارزشمندی که داشتند باید به نرمی کوبیده می شدند (زیرا هر چه بیشتر کوبیده می شد رایحه آن نیز بیشتر ساتع می شد). و باید مقابل شهادت و در خیمه اجتماع قرار داده می شد جاییکه یهوه موسی را ملاقات نمود. موسی به خاطر عطر مقدس در حضور خدا مقام میانجی را دارد؛ و به همین سبب خدا می توانست با فیض خود او را ملاقات کند و برای قوم با فکر و اراده خدا ارتباط بر قرار نماید.

در این مورد نیز خداوند به قوم هشدار می دهد. نباید مثل آن را می ساختند. چرا که این عطر "قدس اقداس " و " برای خداوند مقدس " بود. و هر کس که مثل آن را برای بوییدن می ساخت ، باید از قوم منقطع می شد (آیه ۳۸). جعل کردن فیض مسیح و ارضا شدن در آن هر دو در نظر خدا عملی شنیع به شمار می آیند. همانگونه که قیلاً هم دیدیم ، خدا در مقابل هر گونه جعل در قدرت روح القدس به ما هشدار می دهد، و در اینجا نیز به ما در مقابل جعل و دروغ در مورد رایحه و ارزشمند بودن مسیح هشدار می دهد. چه انسان و یا هر شخص دیگر نمی تواند این کار را انجام دهد ، به هر بهانه ای که باشد. اما این از زیرکی دل ما است که غالباً خود را به مانند دیگران فریب می دهیم که عطر انسانی مهربانیها و بخششهای انسانی را به جای کار روح القدس که به کار مسیح شباهت دارد، بپذیریم. به شباهت مسیح در آمدن فقط با ثمره روح القدس امکان پذیر است. و همانگونه که دیده ایم روح القدس نیز عطای خداوند است. بنابراین هر گاه آگاهانه خصوصیات قابلیتهای طبیعی خود ، مانند فیض انسانی ، تأثیر آموزش و پرورش ، را در قالب ثمره روح القدس ارایه کنیم ، به بدترین شکل ممکن ریا کاری کرده ایم.

هیچ چیز نمی تواند خدا را راضی کند، و هر چیزی که بر خاسته از روح القدس و برای جلال مسیح نباشد نمی تواند ما را ارضا نماید.

فصل سی و سوم
شایستگی برای خدمت
خروج ۳۱

اکنون تمام جزئیات مربوط به خیمه مورد بررسی قرار گرفت. تنها یک موضوع دیگر باقیست و آن اتخاذ تدبیری برای اجرای فرامینی که به موسی امر شده بود. هر دو مورد یعنی اعطای فرامین و اجرای آن باید با هدایت خداوند و همه برخاسته از فیض او انجام شوند.

« و خداوند موسی را خطاب کرده ، گفت: "آگاه باشید بصلئیل بن اوری بن حوررا از سبط یهودا به نام خوانده ام. و او را به روح خدا پر ساخته ام، و به حکمت و فهم و معرفت و هر هنری، برای اختراع مخترعات ، تا در طلا و نقره و برنج کار کند. و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب، تا در هر صنعتی اشتغال نماید. و اینک من اهولیاب بن اخیسامک را از سبط دان، انباز او ساخته ام، و در دل همه دانا دلان حکمت بخشیده ام، تا آنچه را به تو امر فرموده ام، بسازند. خیمه اجتماع و تابوت شهادت و کرسی رحمت که برآن است، و تمامی اسباب خیمه، و خوان و اسبابش و چراغدان طاهر و همه اسبابش و مذبح بخور، و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش، و حوض و پایه اش، و لباس خدمت و لباس مقدس برای هارون کاهن و لباس پسرانش بجهت کهانت و روغن مسح و بخور معطر بجهت قدس موافق آنچه به تو امر فرموده ام، بسازند"» (آیات ۱ ــ ۱۱).

از این آیات دو موضع را می آموزیم. اول اینکه تنها خداست که خادمین خود را برای خدمت بر می گزیند و دوم ، فقط او است که به آنها برای خدمتی که خوانده شده اند صلاحیت می بخشد. هر دو موضوع فوق توجه خاص ما را می طلبد. خواهیم گفت که بصلئیل و اهولیاب نامهای الهی هستند. آنها به طور مجزا به اسم خوانده شدند. این اصل در تمام دورانها حاکم است. رسول نویسنده رساله به عبرانیان هنگامی که از کهانت مسیح سخن می گوید از این موضوع دلیل و برهان

می آورد. او می گوید : "همچنین مسیح نیز خود را جلال نداد که رئیس کهنه بشود، بلکه او که به وی می گفت: "تو پسر من هستی ، من امروز تو را تولید نمودم". چنانکه در مقام دیگر نیز می گوید: "تو تا به ابد کاهن هستی به رتبه ملک صدیق" (عبرانیان ۵: ۵ و ۶). به همین شکل هم او خود را "به اراده خدا رسول خوانده شده " ، می نامد (اول قرنتیان ۱: ۱ و دوم قرنتیان ۱: ۱و ...). این نقطه عطفی در زندگی او محسوب می شود؛ زیرا این موضوع فراتر از جسارت و یا دخالت در کار خداوند است. این درست است که خدا در این دوره خادمین خود را به نام نمی خواند ــ حداقل از روزی که پولس را فرا خواند ــ اما هر خادمی باید توجه نماید که خدا باید او را برای کارش تأیید، و بدون هیچ تردید اطمینان یابد که هر آنچه می کند اراده الهی است. وقتی خود را مجاب به این کار می کنیم در پی آن اعتماد و شجاعت در خدمت خواهیم داشت. به همین سبب خداوند به یوشع گفت: "آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش ؛ مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی یهوه خدای تو با توست" (یوشع ۱: ۹). به راستی جوهره هر خدمتی در اطاعت نهفته است؛ زیرا اگر اراده خدا را انجام نمی دهم پس دیگر خدمت نمی کنم. خداوند عیسی تمام خدمت خود را در زندگی اطاعت می داند او می گوید: "زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه اراده فرستنده خود" (یوحنا ۶: ۳۸). بنابراین باید اولین دغدغه فکری ما این باشد که یقین حاصل نماییم که آیا خداوند ما را فرستاده است ، آیا به مانند بصلئیل و اهولیاب و این کار خدمت خوانده شده ایم ؟ اگر منتظر بمانیم مطمئناً اراده او برای ما آشکار خواهد شد.

و دومین موضوع این است که آنهایی که به نام فرا خوانده شدند از روح خدا پر گشتند و خداوند به آنها فهم و حکمت عطا نمود تا کاری که بدانها محول شده بود را با دقت انجام دهند. حکمت انسانی مناسب خدمت خدا نیست. "زیرا که جهالت خدا از انسان حکیم تر است و ناتوانی خدا از مردم تواناتر". پولس رسول چنین می گوید که هر کس که خود را در این جهان حکیم انگارد ، بهتر آنکه جاهل باشد تا حکیم شود. به این علت است که انسانهای عاقل ــ اشخاصی که به ادراک خودشان متوسل می شوند ــ هنگامی که با مسایل الهی سرو کار دارند چیزی جز حماقت از آنها سر نمی زند. اما دانستن این حقیقت برای خادمین بیش از

هر کس دیگر ضروری است. خادمین به هنگامی که در کلام خدا تفکر می کنند و یا هنگام مشکلات کلیسای خداوند بارها وسوسه شده اند تا به عقل و برهان خود ، به آشفتگی خود تکیه کنند. با اینحال اگر به ذهن بسپارند که بدون خدا هیچ فهم و حکمتی کار آمد نیست ، جز آنچه که از اوست. و این عمل او موجب خواهد شد که برای خدا صبر داشته باشیم تا اینکه عمل کنیم ــ البته مطمئناً هنگامی که کلامِ عمل داده می شود، باید عمل کنیم ــ اما اگر می خواهیم برای خدمت او حکمت الهی کسب نماییم، صبر لازم است. موضوع دیگری را نیز باید اضافه نماییم. اثبات وجود حکمت الهی در خدمت این است که کاری که انجام می دهیم بر طبق کلام خدا باشد. "موافق آنچه به تو امر فرموده ام، بسازند". بنابراین کلام هم راهنمای خادم و هم سنگ محکی است برای خدمت او ــ یا به عبارتی با آن می توانیم نشان دهیم که خادم چگونه می تواند با حکمت الهی و بر طبق تفکر الهی خدمت نماید. بصلئیل و اهولیاب خود هیچ خلاقیتی نداشتند. در کار آنها طبقه بندی وجود نداشت نه در لوازمی که قصد ساخت آن را داشتند و نه در مواد اولیه ای که باید تهیه می شد، که مشخص شود که کدام جنس برای کدام کار مناسب است. حتی کوچکترین اثری از تفکر و یا خلاقیت آنها در کار دیده نمی شود. از سویی دیگر هیچ چیز نیز به حکمت آنها واگذار نشده بود. همه چیز باید بر طبق فرامینی که به موسی داده شده بود انجام می شد. امکان نداشت که بصلئیل از روی یک الگو کار کند و اهولیاب از روی یکی دیگر. هر دو باید در محدوده فرمانی که خدا به آنها داده بود عمل نمایند. باید بر این حقیقت صحه گذاشت حتی هنگامی که مسیحیان برای آزادی مبارزه می کنند هر یک بر اساس آنچه که در نظر او اهمیت دارد عمل می کنند، فرقه های گوناگون مسیحیت ، با خط مش های گوناگون کلیسای خود ، نشان داده اند که از افرادی همچون بصلئیل و اهولیاب شکل نگرفته اند، بلکه توسط کسانی که از سوی خدا این تکلیف بدانها محول نشده ، و نیز روح حکمت و فهم به آنها عطا نشده بود. زیرا آنها از آزمایش کلام سربلند بیرون نخواهند آمد و به همین علت است که تمام کسانیکه کلام را می شنوند پذیرفته نخواهند شد: "آیا خداوند به قربانی های سوختنی و ذبایح خوشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ " (اول سموئیل ۱۵: ۲۲). از این رو نیاز به آغاز احیای کلیسا است. جاییکه

همه چیز تبدیل به ویرانه ای شده است و همه چیز با روی برگردانیدن از کلام بسته شده است. ما باید هر آنچه را که در امتحان الهی رد می شوند، نپذیریم و باید علی رغم ضعف و آشفتگی خود همه چیز را بر طبق تفکر و راده الهی نظم بخشیم.

باری دیگر روز سبت توصیه می شود.

« و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: "و تو بنی اسرائیل را مخاطب ساخته ، بگو: البته سبتهای مرا نگاه دارید. زیرا که این در میان من و و شما در نسلهای شما آیتی خواهد بود تا بدانید که من یهوه هستم که شما را تقدیس می کنم. پس را نگاه دارید، زیرا که برای شما مقدس است، هر که آن را بی حرمت کند، هر آینه کشته شود و هر که در آن کار کند، آن شخص از میان قوم خود منقطع شود. شش روز کار کرده شود، و در روز هفتم سبت آرام و مقدس خداوند است. هر که در روز سبت کار کند، هر آینه کشته شود. پس بنی اسرائیل سبت را نگاه بدارند، نسلاریال بعد نسل سبت را به عهد ابدی مرعی نگاه دارند. این در میان من و بنی اسرائیل آیتی ابدی است، زیرا که در شش روز ، خداوند آسمان و زمین را ساخت و در روز هفتمین آرام فرموده، استراحت یافت"» (آیات ۱۲ــ ۱۷).

شخصی در این باره می گوید: "سبت همیشه در جایی یافت می شود که اصول رابطه بین قوم و خدا مطرح شود: به عبارتی پیامد حاصل از هر رابطه خدا با قوم خود، هنگامیکه قوم به او تکیه می کنند". مفهوم سبت را پیش تر شرح دادیم، اما حکم تداوم آن که آشکار کننده دل خداست را نباید نادیده انگاشت. او قوم خود را می شناخت و می دانست که چگونه در ایفای مسئولیت خود قصور ورزیدند، به نحویکه او در این مورد هیچگاه از پیامد آن نا امید نشد. از سویی دیگر، نگاه داشتن سبت به مناسبت ایجاد هر راطبه بین خدا و قوم بیانگر این امر است که (اگر بخواهیم به زبان انسانی سخن گوییم) چقدر او مشتاقانه انتظار قوم خود را می کشید تا در مسیر اهدافی که برای آنها در نظر داشت قرار بگیرند؛ تا آنها نیز از مشارکت مبارک با او در استراحت او سهیم شوند. آرامی گرفتن خدا ویژگی روز سبت را رقم می زند، و این همان هدفی بود که خدا برای قوم خود در نظر داشت. اما می دانیم که قوم هیچگاه آرامی نیافتند و در عبرانیان ۴ صراحتاً بیان شده است که اهداف او

هیچگاه بی فرجام نخواهد بود از این سبب اگر در چیزی هم قصور ورزیده شود ، همه در مسیر وعده های فیض او قرار دارد. بنابراین اگر برای قوم خدا آرامی مقرر گردید؛ و تمام کسانی که ایمان داشتند می توانستند به آن آرامی داخل شوند، این همه نتیجه وعده ها و طریقهای خدا برای قوم بود. پس ما که در این دوره بسر می بریم حتی به عنوان فرزندان اسرائیل و رهسپاران بیابان، در آن آرامی یی که خدا وعده داده است سلوک می نماییم؛ ما تحت رهبری فرمانده نجات خود از او جدا نخواهیم شد.

این باب از کتاب خروج با ثبت و اعطای لوح های شهادت به پایان می رسد: "چون گفتگو را با موسی در کوه سینا به پایان برد، دو لوح شهادت یعنی دو لوح سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد" (آیه ۱۸). لازم به یاد آوری است که تمام فرامین از باب ۲۴ تا بدینجا همه بر کوه سینا اعطا شده است. موسی با خدا تنها بود. و با خداوند در مکاشفه نقشه های او برای قوم مشارکت داشت. هنگامی که اعطای فرامین به پایان رسید، خدا دو لوح سنگی را به موسی داد که حاوی شرایط عهد برای قوم بود. موسی آنرا در جایی دیگر چنین توصیف کرده است: "و خداوند دو لوح سنگ مکتوب شده به انگشت خدا را به من داد و بر آنها موافق تمامی سخنانی که خداوند در کوه از میان آتش در روز اجتماع به شما گفته بود نوشته شد. و واقع شد بعد از انقضای چهل روز و چهل شب که خداوند این دو لوح سنگ یعنی لوح های عهد را به من داد " (تثنیه ۹: ۱۰ و ۱۱). از این رو چنین به نظر می رسد محتوای دو لوح ده "کلام" و یا فرمان باشد که در خروج ۲۰ از آن سخن گفته شده است، اما اکنون خدا با انگشت خود آنها را نگاشته است. فرامینی که اسرائیل آنان را به عنوان شرط برکت یافتن پذیرفتند. آنها آن چهارچوب فیضی را که به هنگام گذر از دریای سرخ یافته بودند، ترک کردند و با پیشنهاد خدا پذیرفتند که زیر بار مسئولیت بروند. موسی چهل روز و چهل شب بر بالای کوه بود که در این مدت نه می توانست بخورد و نه می توانست بیاشامد (مراجعه نمایید به تثنیه ۹ : ۹)، در چنین وضعیتی قرار گرفت تا مجرایی برای رابطه قوم با خدا شود. اگر مشتاقیم که صدای خدا را بشنویم، نباید به جسم خود بپردازیم، بلکه باید از آن بگذریم. خواننده نباید از یاد آوری آنچه که به ایلیا گذشت (اول پادشاهان ۱۹ :۸)، و آنچه که به

خداوند مبارکمان گذشت فرو گذار نماید ـــ هر دوی آنها به مانند موسی چهل شبانه روز روزه نگاه داشتند. اما همانگونه که شخصی دیگری این باره می گوید، "خداوند عیسی باید در همه چیز جایگاه اول را داشته باشد. موسی که ذاتاً از خدا دور بود خود را از ذات انسانی جدا کرد و به او نزدیک شد. مسیح ذاتاً به خدا نزدیک بود و هنگامی که خود را جدا کرد تا به خاطر انسان به پیکار دشمن برود به خدا نزدیک تر شد. این تضاد بسیار مهم است، و به وضوح نشان می دهد که بسیاری از خادمین وقف شده خدا چیزی نیستند جز نمونه عالی مسیح (می توانید این موضوع را با مکاشفه ۱: ۱۰ مقایسه نمایید).

فصل سی و چهارم

ارتداد، شفاعت و احیاء

خروج ۳۲ ــ ۳۴

خداوند در صدد بود که قوم خود را برکت دهد او به قوم فرامینی عطا نمود تا آنها مسکنی برای او بسازند و او در میان قوم ساکن شود. موسی بر بالای کوه فرامین فیض خدا را دریافت کرد. خداوند با خادم خود صمیمانه سخن می گفت، خادمی که به همراه اسرائیل به قلمرو فیض خدا گام نهاده بود. اما هنگامی که موسی مشغول این امور بود گناه و حتی ارتداد در پایین کوه در میان اردو بیداد می کرد. بالا نور و برکت و پایین ظلمت و شرارت.

« و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تأخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شده ، وی را گفتند: "برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورد نمی دانیم او را چه شده است". هارون بدیشان گفت: "گوشواره های طلای را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست، بیرون کرده نزد من بیاورید". پس تمامی قوم گوشواره های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند. و آنها را از دست ایشان گرفته، و آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوساله ریخته شده ساخت و ایشان گفتند :"ای خدای اسرائیل این خدایان تو می باشند، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند". و چون هارون این را بدید مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده ، گفت: "فردا عید یهوه می باشد". و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی گذرانید، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و به جهت لعب بر پا شدند» (آیات ۱ ــ ۶).

از یک سو این صحنه و آنچه که در پای کوه تجلی خدا مشاهده می شد شبهت بسیار چشمگیری با هم دارند. در هر دو حالت شیطان عنان چیرگی را به دست دارد. آنچه که مقابل ماست ، ملتی است که زیر سلطه او در آمده اند، و

دیگری فرزندی است که او در تملک خود دارد ؛ اما فرزند نیز نمونه قوم یهود در روز های آخر است. حاضر نبودن مسیح در اعلی (که به شکل نمادین توسط موسی بر کوه سینا به نمایش در آمده است) فرصتی را برای شیطان فراهم آورده است ــ البته این امر خود تحت سلطه خداوند است ــ تا قدرت شرارت آمیز خود را نشان دهد، اسرادیل به خاطر شرارتی که در نهاد او است، برده مفلوکی در دستان او به شمار می آید. اما لازم است بدانیم که شیطان هر چه قدر هم قدرت داشته باشد هیچگاه نمی تواند از خدا سبقت جوید. شاید او در تحقق اهداف خدا ممانعت به عمل آورده و آنها را به تعویق اندازد اما هیچگاه نخواهد توانست اهداف خدا را خنثی سازد. بنابراین در صحنه ای که در مقابل داریم خداوند به این ارتباط صمیمانه با موسی پایان می دهد (خروج ۳۱: ۱۸) و همه چیز را بر طبق اراده اش پیش از اینکه قوم در گناه افتند مرتب می کند. در تمام کتاب مقدس نیز چنین است و شیطان بدون اینکه چیزی را پیش بینی کند همیشه یک روز عقب تر است؛ به نحویکه تنها هر از چند گاهی یک موفقیت گذرا کسب می کند، و آن نیز به این خاطر است که در آخر شکست مهلکانه او بهتر آشکار خواهد شد. این حقیقت باید دل ایمانداران را ترقغیب نماید که برای آن لحظه انتظار بکشند ، لحظه ای که "آنب" خواهد بود و خدای صلح و سلامتی ، شیطان را به زیر پایهای خود له خواهد نمود.

عمل قوم چیزی از یک ارتداد آشکار کم نداشت. ابعاد گوناگون این قضیه به تفصیل بررسی خواهد شد. اول اینکه آنها خدا را فراموش و ترک کرده بودند. ثانیاً آنها رهایی از مصر را کار موسی می دانستند : و او را "مردی که آنها را از مصر بیرون آورد" می خواندند. و سرانجام اینکه بت پرست شده بودند. آنها خدایانی می خواستند که به چشم دیده شوند، تا این خدایان شهادتی باشند بر علیه خود آنها بر اینکه آنها آنها فرزندان بی ایمان بودند. هارون نیز بدون هیچ مقاومتی تسلیم خواسته آنان شد. مردی که برای مقام کهانت برگزیده شده بود، کسی که از امتیاز وارد شدن به قدس الاقداس و خدمت به خداوند بهره مند می شد، اما اگر چه در گناه قوم رهبر قوم نبود اما وسیله ای شد جهت عصیان شرارت آمیز آنها. کاهن و قوم هر دو به تحریکات شرارت آمیز شیطان و پرستش خدایان ساخته شده به دست خود تن در دادند و در حالیکه آنها را می پرستیدند فریاد برآورده می گفتند: "ای

اسرائیل این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند". مسأله دیگری را نیز باید مطرح کنیم و آن اینکه هارون می خواست با گذاردن نام خدا بر آن بت شرم حاصل از بت پرستی شان را پنهان نماید. او مذبحی مقابل آن بنا کرد و ندا در داده گفت: "فردا عید یهوه می باشد". این دقیقاً همان چیزیست که دنیای مرتد مسیحیت انجام داده است. آنها بتهای خود را بر پا می دارند و آن را پرستش خداوند می نامند؛ و بدینوسیله جانهای بسیاری اغوا شده و آن را می پذیرند و غافل از اینکه این کار در حضور خدا بس ناپسند است. این گوساله طلایی چه بود؟ بنا به گفته هارون نماد یهوه بود. کاتولیک های رومی و طرفداران تشریفات مذهبی بر سر این موضوع اتفاق نظر ندارند و بدینسان بت پرستی خود را در لقای مسیح و مسیحیت جوه گر می کنند. بنابراین این تصویر از یک سو آخرین وضعیت یهودیان را به تصویر می کشد ، که حتی وخیم تر از اوضاع احوال مصر است که باز هم آموزنده است و از سویی دیگر تصویریست از زمان حال. در حقیقت اسرائیل یهوه و خادم او موسی را نپذیرفتند. آنها مرتد شدند و ارتداد تنها واژه ایست که وضعیت مسیحیت نوین را به تصویر می کشد، و در حالیه نام مسیحیت را بر خود حمل می کنند ، اقتدار مسیح را به عنوان شخصیت دست راست خداوند نادیده می انگارند.

و تعجبی نیست که خشم خدا بر قوم افروخته گردد.

« و خداوند به موسی گفت: "روانه شده، بزیر برو زیرا که این قوم تو از زمین مصر بیرون آورده ای فاسد شده اند. و به زودی از آن طریقی که بلدیشان امر فرموده ام انحراف ورزیده گوساله ریخته شده برای خویشتن ساخته اند و نزد آن سجده کرده و قربانی گذرانیده می گویند که ای اسرائیل این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آورده اند". و خداوند به موسی گفت: "این قوم را دیده ام و اینک قوم گردنکش می باشند. و اکنون مرا بگذار تا خشم من بر ایشان مشتعل شده ایشان را هلاک کنم و تو را قوم عظیم خواهم ساخت" » (آیات ۷ ـــ ۱۰).

در واقع اسرائیل خود را به داوری عادلانه خدا سپرد. آنها داوطلبانه اطاعت از شریعت خدا را به عنوان شرط برکت پذیرفتند؛ و خونی که پاشیده می شد ـــ نماد مرگ ـــ مهر تأییدی بود بر عهد و مجازات تخلف از آن. اکنون این مجازات را

متحمل می شدند. بنابراین دیگر خدا بیش از این با آنها همچون قوم خود رفتار نمی کند. آنها خدا را پذیرفتند و موسی را مردی دانستند که آنها را از زمین مصر بیرون آورد و موافق ایشان عمل کرد. از این رو به موسی می گوید: "این قوم تو که از زمین مصر بیرون آورده ای فاسد شده اند" ...(آیه ۷). و پس از اینکه گناه آنها را ذکر کرد، داوری قاطعانه خود را بر آنها اعلان نمود: "این قوم را دیده ام و اینک قوم گردنکش می باشند. و اکنون مرا بگذار تا خشم من بر ایشان مشتعل شده ایشان را هلاک کنم و تو را قوم عظیم خواهم ساخت" » (آیات۹ و ۱۰). بنابراین اگر بخواهیم بر طبق مقتضیات شریعت و اطاعت که اسرائیل آن را به عنوان شرط برکت پذیرفته بود بدانها بنگریم باید بگوییم که دیگر عمل آنها جبران ناپذیر بود و به خاطر گناه عمدی و ارتداد مطمئناً تنبیه می شدند.

خداوند به او گفت: "من از تو امتی بزرگ خواهم ساخت"، اما موسی با محبت بی حد خود نه تنها به خود نظر نداشت بلکه منفعت خود را نمی خواست، و تنها به جلال خداوند و رهایی اسرائیل از فلاکت فکر می کرد. فیض او را قادر می ساخت که بر جایگاه واقعی یک شفیع دست یازد و او تمام جان خود را در راه شفاعتهای عاجزانه گذاشته بود. ماهیت تمنا های او از خدا بسیار حائز اهمیت است. او حتی لحظه ای هم برای گناه قوم تخفیف قائل نشد ــ او نمی توانست این کار را بکند و نه می توانست بخشش بطلبد ، زیرا که در عهد سینا جایی برای بخشش وجود نداشت. پس چه چیز باعث شد که او در حضور خدا به روی در افتد.اول اینکه، او به خدا اصرار می ورزد که اگر اسرائیل نابود شود آنگاه این کار باعث رسوایی نا خدایان در میان مصریان می شود. او رابطه ای را که یهوه از طریق فدیه با قوم ایجاد نمود را یاد آوری می کند. خدا به موسی گفته بود "قوم تو" اما خدا با التماس به خدا می گفت قوم "تو". او شکست این رابطه را نمی پذیرد، اما نزد خدا تضرع می نماید ، "ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زور آور از زمین مصر بیرون آورده ای مششتعل شده است؟ چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورده ای ؟ " (آیات ۱۱ و ۱۲). علی رغم ارتداد شرم آور قوم تضرع موسی برای این بود که آنها باز هم قوم خدا باشند، و اینکه جلال خدا به خاطر رهایی آنها نبود ــ مبادا نابودی قوم مایه مباهات دشمن گردد و در

برابر خداوند به خود ببالد. نیروی عظیم تری در این خواسته موسی نهفته بود. هنگامی که قوم از عای شکست سختی خوردند ، تضرع یوشع در حضور خدا از چنین ماهیتی برخوردار است. او می گوید؛ "چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند، دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد. و تو به اسم بزرگ چه خواهی کرد؟ " (یوشع ۷: ۹). در هر دو مورد این ایمان بود که به خدا توسل می جست، و خود را با جلال او همانند می دانست، و در چنین عرصه ای بود که پاسخ خود را می یافتند، زیرا که خدا هرگز التماسهای آنها را رد نمی کرد. اما ماهیت خواهش موسی با خواهش یوشع تفاوت داشت. موسی با قدرت شفاعت خود که مطمئناً ثمره روح خدا بود و یاد آوری وعده های بی منت خدا به ابراهیم، اسحق و یعقوب و دو موضوع تغییر ناپذیر را در حضور خدا مطرح می نماید که مبنی بر آن خدا نمی تواند دروغ بگوید (عبرانیان ۶: ۱۸). شفاعتی زیباتر از این در کلام خدا یافت نمی شود. در واقع با توجه مقتضیات و شرایط همه چیز به کار شفیع بستگی داشت، و خدا بسبب فیض خود شخصی را انتخاب نموده بود که قادر باشد در این شرایط تاب بیاورد و برای قوم خود تضرع نماید. البته نه به خاطر عمل قوم زیرا با گناهی که قوم مرتکب شده بود مورد غضب خداوند واقع شده بودند، بلکه به خاطر ماهیت خدا ، به خاطر نقشه هایی که او بر پاتریارخها آشکار ساخت ، و با عهد آنها را تأیید نمود. خداوند شنید و "از آن بدی که گفته بود که به قوم برساند رجوع فرمود". چقدر این موضوع برای ما قوت قلب است! اگر هنگامی که صدای دعا شنیده نمی شد، ایمان موسی در مقابل تمام مشکلات به پا خاست و دستان یهوه را گرفت و التماس نمود به طوریکه دیگر خدا نمی توانست خود را انکار نماید، و دعای موسی پاسخ داده شد. مطمئناً دعای پر حرارت و مؤثر موسی بی پاسخ نخواهد ماند.

«آنگاه موسی برگشته از کوه به زیر آمد و دو لوح شهادت به دست وی بود، بدین طرف و بدان طرف مرقوم بود. و لوح ها صنعت خدا بود، و نوشته نوشته خدا بود، منقوش بر لوح ها. و چون یوشع آواز قوم را که می خروشیدند شنید به موسی گفت: "در اردو صدای جنگ است". گفت" صدای خروش ظفر نیست، و صدای خروش شکست نیست، بلکه آواز مغنیان را من می شنوم". و واقع شد که چون

نزدیک به اردو رسید و گوساله و رقص کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد، و لوح ها را از دست خود افکنده آنها را زیر کوه شکست. و گوساله ای را که ساخته بودند گرفته به آتش سوزانید و آن را خرد کرده نرم ساخت و بر روی آب پاشیده بنی اسرائیل را نوشانید. و موسی به هارون گفت: "این قوم به تو چه کرده بودند که گناه عظیم بر ایشان آوردی؟" هارون گفت: "خشم آقایم افروخته نشود، تو این قوم را می شناسی که مایل به بدی می باشند. و به من گفتند، برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا که این مرد موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورده است، نمی دانیم او را چه شده. بدیشان گفتم هر که را طلا باشد آن را بیرون کند پس به من دادند و آ« را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد" » (آیات ۱۵ ــ ۲۴).

عهد سینا شکسته شده بود و جبران آن ناممکن بود. اما با اینحال موسی هنگامی که از حضور خدا به پای کوه در میان اردو می آمد دو لوح سنگی را همراه خود برد، و روح خدا این فرصت را در کلام غنیمت شمرده توجه خواننده را به سوی ماهیت الهی و کامل الواح معطوف می سازد؛ "و لوح ها صنعت خدا بود و نوشته ، نوشته خدا بود، منقوش بر لوح ها" (آیه ۱۶). در الواح همه چیز الهی بود، منشاء و انجام آن. اما این الوح الهی هیچگاه به اردوگاه نرسیدند. بله چنین چیزی محال بود. قوم شکافی عظیم بین خود و خدا بوجود آورده بودند، و از این رو دیگر اطاعت از شریعت مطرح نبود. شاید آنها در جواب به شفاعتهای موسی مورد بخشش واقع شدند، اما به عنوان کسانی که عهد را شکسته و به بت پرست تبدیل شده بودند ، همان عهدی که بی درنگ آن را پذیرفته بودند. یوشع بر این باور بود که در اردو صدای جنگ است؛ اما موسی که مدت بسیاری در حضور خدا بود بلافاصله به ماهیت واقعی این صداها پی برد. "و واقع شد چون به نزدیک اردو رسید و گوساله و رقص کنندگان را دید خشم موسی مشتعل شد و لوح ها را از دست خود افکنده آنها را زیر کوه شکست". توجه نمایید که ذهن موسی چقدر به تفکر خدا در مورد قوم نزدیک بود. خشم خداوند بر قوم افروخته شده بود و گرچه موسی به عنوان شفیع در حضور او تضرع نمود، اما خود او به هنگامی که از کوه پایین آمد و گوساله طلایی را دید خشم او نیز افروخته گردید. بنابراین اگر موسی الواح سنگی را شکست ، این

کار او تنها از روی الزام بود، الزامی برخاسته از عمل قوم در مقابل عهد و از سویی این عمل موسی کاملاً مبتنی بر تفکر خدا بود. گفته های شخص دیگری را در این باره نقل می کنیم، "گوشهای موسی آنقدر تیز بود که تشخیص دهد در میان قوم چه می گذرد، تا خروش شادی قبیح آنها را بشنود. او به محض اینکه گوساله طلایی را دید ، گوساله ای که پیش از برپایی خیمه ساخته شده بود، با همان شور و حرارتی که در بالای کوه برای خدا داشت ، بر زمین نیز برای همان جلال خروشید. زیرا ایمان چیزی فراتر از دانستن جلال خدا است (هر انسان منطقی این را می پذیرد)، ایمان جلال خدا را با قوم پیوند می دهد، و به خدا توکل دارد که او در هر وضعیتی شخص را برکت می دهد، حتی برای جلال خود؛ و بر تقدس آنها به هر شکلی اصرار می ورزد، مبتنی بر آن جلالی که نباید هم پیمانانش آن را بی حرمت سازند". اینها همه واژه های حقیقت هستند، واژه هایی بسیار پر معنی که در چنین روزهایی باید به درون دل قوم خداوند رخنه نمایند. در روزهایی که مسیحیان ایماندار ظاهری همچون قوم اسرائیل به هنگام فرود آمدن موسی از کوه ، دارند باید توسط خادمین بر این موضوع بیشتر تعمق نمایند ، خادمینی که انتخاب شده اند تا در هر خدمت و مشکلاتی برای خداوند خدمت کنند و در واقع به واسطه تمام کسانی که نفع مسیح ، منفعت آنان محسوب می گردد. زیرا تا هنگامی که در مقابل خدا برای قوم غیرت نداشته باشیم ، نمی توانیم برای جلال او در میان قوم بر روی زمین غیور باشیم.

سپس می بینیم که موسی با هارون به بحث می پردازد ـــ او را مسئول می داند که گناه عظیمی بر قوم آورده است. وضعیت دیگری که می تواند به ما کمک کند تا این موضوع را درک نماییم در تثنیه یافت می شود. در آنجا موسی می گوید؛ "و خداوند بر هارون بسیار غضبناک شده بود تا او را هلاک سازد؛ و برای هارون نیز در آن وقت دعا کردم" (تثنیه ۹: ۲۲). بی گمان به هنگام غیبت موسی هارون رهبر قوم به شمار می رفت، اما با اینحال می بینیم که او در گناه عظیم قوم مقصر بود، و از متن پیداست که در خواهش قوم تردید هم نمی کند. هارون نیز به مانند قوم اسرائیل که به واسطه شفاعت موسی از عواقب گناهشان رهایی یافتند، اما تقصیر گناه نسبت به خدا بر آنها باقی ماند. این وجه تمایز باید به دقت مد نظر قرار گیرد یا شاید داوریی که بعدها اجرا شد مغایر با این جمله باشد: "خداوند از آن بدی که

گفته بود که به قوم خود برساند رجوع فرمود". این امت باید نابود می شدند نه به خاطر شفاعت موسی بلکه به خاطر پیامد حکومت خدا بر مبنای شریعت کوه سینا. اگر چه از عاقبت گناه رهایی یافته بودند، اما خدا آزاد بود هر گونه که می خواهد با آنها رفتار نماید همانگونه که در انتهای باب می خوانیم "خدا را قوم را مبتلا ساخت زیرا گو ساله ای را که هارون ساخته بود، پرستیده بودند". وضعیت هارون با دیگران فرق دارد زیرا مقامی که داشت باعث شد جرم او نیز خاص باشد، پاسخ او به موسی نمایانگر دل یک گناهکار است. همانگونه که آدم تقصیر را بر گردن حوا نهاد، و حوا بر گردن مار، هارون نیز خود را پشت قوم پنهان می نماید. حقیقت امر این است که آنها "بی لگام" شده بودند اما این گناه به آنها کمک می کند تا به هدف خود برسند. او تسلیم هوس شد در واقع باید با مرگ روبرو می شد. ضعف او ـــ همانگونه که غالباً برخلاف لطف و فیض خدا به تصویر کشیده شد ـــ شرم و تقصیر او بود.

چون موسی قوم را دید که بی لگام شده اند، (زیرا هارون برای رسوایی آنها ، ایشان را در میان دشمنان بی لگام ساخته بود) ازگناه برادران خود بازگشت و در حالیکه از آتش غیرت برای خداوند می سوخت، به دروازه اردو ایستاده فریاد سر داد"هر که به طرف خداوند باشد نزد من آید". دیگر فرصتی برای پوشانیدن شرارت و یا مصالحه باقی نبود. هنگامی که ارتداد آشکار است دیگر جایی برای بی طرف بودن نیست، هنگامی که مسأله بین خدا و شیطان است، بی طرف بودن خود نیز ارتداد محسوب می شود. در چنین موقع کسی که با خدا نیست بر ضد اوست. علاوه بر این توجه نمایید که این فریاد در میان قوم ایماندار خداوند سر داده شد. همه آنها اسرائیلی بودند اما اکنون باید جدایی صورت می پذیرفت و چالشی که موسی می طلبد "چه کسی طرف خداوند است" آشکار کننده همه قضایا است. او تبدیل به قلب قشون خداوند شد و از این سبب حلقه زدن به دور او به معنای بودن با خداوند به شمار می آمد و نپزیرفتن او به معنای مخالفت با خداوند. تأثیر این فرا خوان موسی چه بود؟ چرا در تمام اسرائیل فقط خاندان لاوی وفادار بودند. "پس جمیع بنی لاوی گرد وی جمع شدند" این افتخار بسیار بزرگی است برای آنها زیرا در حالیکه جمیع اردوگاه بر ضد خدا طغیان ورزیدن بودند، آنها توسط فیض خدا طرف

خداوند بودند. چقدر این وفاداری خاندان لاوی در نظر خداوند باارزش بود. در واقع ار آنچه در تثنبه می خوانیم چنین به نظر می رسد که خداوند آنها را به خاطر این عملشان برای خدمت خاص خیمه انتخاب نمود. موسی می گوید :"در آن وقت خداوند سبط لاوی را جدا کرد تا تابوت عهد خداوند را بردارند و به حضور خداوند ایستاده او را خدمت نمایند و به نام او برکت دهند وچنانکه تا امروز است. بنابراین لاوی را در میان برادرانش میراث و نصیبی نیست؛ خئاوند میراث وی است چنانکه خدایت به وی گفته بود"(تثنیه ۱۰: ۸ ـــ۹). در واقع این یک وفاداری معمولی نیست زیرا پیش از اینکه فرمان صادر شود به دعوت موسی لبیک گفتند ، او به ایشان گفت : "یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: "هرکس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه تا دروازه اردو آمد و رفت کند و هر کس برادر خود و دوست خویش و همسایه خود را بکشد. و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند. و در آن روز غریب سه هزار نفر از قوم افتادند و موسی گفت : "امروز خویشتن را برای خداوند تخصیص نمایید حتی هر کس به پسر خود و برادر خویش ؛ تا امروز شما را برکت دهد".(آیات ۲۷ ـــ ۲۸).

و بدینسان خاندان لاوی به این دعوت الهی لبیک گفتند و خود را از برادران بت پرست خود جدا ساخته و بدون کوچکترین درنگی بر علیه شرارت قوم به خداوند پیوستند. آن یک آزمایش دقیق بود آزمایشی که مبتنی بر آن باید لاویان هر خواسته جسم را رها می کردند، آری هر لاوی بنا بر سخن موسی باید چنین می کرد: "درباره پدر و مادر خود گفت که ایشان را ندیدم و برادران خود را نشناختم و پسران خود را ندانست. زیرا که کلام تو را نگاه می داشتند و عهد تو را محافظت می نمودند" (تثنیه ۳۳: ۹). این اطاعت از دعوت الهی بود، اطاعت به هر بهایی و از سویی دیگر جدایی از شرارتی بود که اسرائیل گرفتار آن شده بودند. خدا غالباً قوم خود را چنین آزمایش می کند، و هر گمراهی و نزول به سراغ اسرائیل می آمد، تنها طریق الهی همانی است که بنی لاوی تجربه نمودند ـــ یعنی اطاعت با تمام وجود و بی چون و چرا. چنین راهی باید رنج آور باشد ـــ کسانی که آن را می پذیرفتند باید پیوندهای نزدیک زندگی خود را ترک گفته و همبستگی طبیعت را نادیده انگارند، حتی روبط خویشاوندی خود را ، و این تناه راه برکت یافتن بود. آری امروز

نیز همه ما باید قلبهای خود را تفتیش نماییم و از خود بپر سیم که در این روزهای شریر آیا در اطاعت از کلام خدا از آن چیزهایی که نام خداوند را بی حرمت می نمایند دوری می جوییم؟

« اما هارون و جمیع بنی اسرائیل موسی را دیدند که اینک پوست چهره او می درخشد، پس ترسیدند که نزدیک او بیایند. و موسی ایشان را خواند ، و هارون و همه سرداران جماعت نزد او برگشتند و موسی بدیشان سخن گفت. و بعد از آن همه بنی اسرائیل نزدیک آمدند و آنچه خداوند در کوه سینا بدو گفته بود بدیشان امر فرمود. و چون موسی از سخن گفتن با ایشان فارق شد نقابی بر روی خود کشید. و چون موسی به حضور خداوند داخل می شد که با وی گفتگو کند، نقاب را بر می داشت تا بیرون آمدن او . پس بیرون آمده ، آنچه به وی امر شده بود ، به بنی اسرائیل می گفت» (آیات ۳۰ ـــ ۳۴).

پیش از هر چیز، او قوم را گناهکار می خواند و سپس به خاطر محبتی که نسبت به قوم دارد قصد عزیمت به حضور خداوند را می کند. و به قوم می گوید" بالا می روم شاید گناه شما را کفاره کنم". تضاد بین موسی و خداوند مان عیسی را شخصی به زیبایی به تصویر کشیده است او می گوید :" در اینجا چه تضادی بین کار موسی و کاری که نجات دهنده عزیر ما انجام داد مشاهده می کنیم! او از آسمان ــ جاییکه در جلال پدر ساکن است ــ فرود میآید تا اراده پدر را به انجام برساند و در عین حال شریعت را حفظ می نماید به جای اینکه لوح ها را که نماد این عهد بودند را بشکند ،(الواحی که انسان قادر نبود فرامین آن را انجام دهد) او خود مجازات شکستن عمد را متحمل شد و پیش از اینکه به آسمان صعود نماید، کفاره را پرداخت نمود، او به جای اینکه با حزنی آکنده از تردید بر لب که در نظر ذات قدوس خدا ارزشی ندارد بالا رود ، با نشانی از کفاره کامل و خون پر ارزش خود که تأکیدیست بر عهد جدید به آسمان می رود. و ارزشی که او به خدا تقدیم می کند ، جای هیچگونه تردیدی نگذاشت. درست است موسی نیز یک شفیع بود ، اما بیشتر در تضاد با مسیح بود تا اینکه نمونه ای از او باشد.

اما او بازگشت و به گناه قوم خود اعتراف نمود و از شدت محبت برای بخشش آنها در حضور خدا تضرع نمود. حتی گذشته از اینها او می افزاید ؛ "الان هر گاه گناه ایشان را می آمرزی و اگر نه مرا از دفترت که نوشته ای محو ساز. او آنقدر خود را با قوم یکی می دانست که اگر بخشیده نمی شدند حاضر بود به همراه آنان تنبیه شود، و این همان منبع شفا است که از روح خدا جاری می شود. این جاری شدن محبت بی شائبه او برای اسرائیل گناه کار بود. که در پولس نیز دیده می شود، او می گوید؛ "زیرا راضی هم می بودم که خود هم از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که بر حسب جسم خویشان منند" (رومیان ۹ :۳). خدا خواسته خادم خود را اجابت ننمود ، زیرا کفاره او کامل نبود تا با آن بایستد و نه می توانست کفاره ای مهیا کند که تنها معیاری که خدای قدوس می توانست قوم خود را ببخشد. اما در شفاعت موسی آنقدر اقتدار وجود داشت که توانست قوم را در برابر عواقب گناهانشان مصون نگاه دارد، در واقع آنها را از نابودیی که پیامد عصیان آنها بود رهایی بخشید. با اینحال ، درست است که قوم به خاطر صبر خداوند دهایی یافتند اما خداوند با این سخنان مسئولیت را بر گردن آنان می نهد، "هر که گناه کرده است ، او را از دفتر خود محو می سازم" (آیه ۳۳). از اینجاست که به موسی فرمان می دهد که قوم را به سوی سرزمین موعود هدایت کند. او می گوید "اینک فرشته من پیش روی تو خواهد خرامید، لیکن در یوم تفقد من گناه ایشان را از ایشان باز خواست خواهم کرد". (و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله ای را که هارون ساخته بود پرستیده بودند). دیگر یهوه در میان آنان ساکن نمی شد ، ولی فرشته ای پیش روی ایشان حرکت می کرد و قوم به خاطر گناهانشان تحت داوری خدا قرار می گرفتند ، این تغییر یک عکس العمل و شفاعتی جدید در موسی پدید می آورد که پیامد آن تا فصل بعدی نیز ادامه می یابد.

آیات ۱ ـــ۶

نکات مختلفی در این عبارات وجود دارد که از اهمیت شایانی برخوردار است که نشان دهنده وضعیت جدیدی است که اکنون اسرائیل در آن بسر می بردند. در وهله اول شاهد هستیم که برخورد خداوند با قوم جور دیگری است و به مانند

گذشته که عصیان آنان که موجب محروم شدن قوم از حضور خدا شد، نیست. او به موسی چنین می گوید، تو و این قوم که از زمین مصر که برآورده ای" ، ثانیاً اینکه با وجود این او به آنها وعده سرزمین را می دهد، و شفاعت اولیه موسی تضمین کننده این وعده است، شفاعتی که موسی در آن به وعده های بی قید و شزط و مطلقی که خدا به پاتریارخها داده بود، توسل جست (۳۲ :۱۳). و سوم اینکه خدا اعلام می کند که دیگر در میان آنها ساکن نخواهد شد زیرا او گفت که "قوم گردنکش هستید مبادا تو را در بین راه هلاک سازم" . خدای قدوس هنگامی که ازاعمال انسانی سخن می گوید بر این امر واقف است که نمی تواند در میان ملتی عصیانگر ساکن شود. و سرانجام اینکه خداوند آنها را به داوری هشدار می دهد و به قوم فرمان می دهد که زیور آلات خود بر خود ننهند تا بداند که با آنها چه کند. خدا به مانند گذشته باز هم مجازات قوم را تسکین می دهد و پیش از اینکه آنها را نابود کند درنگ می کند، تا ببیند که آیا قوم به خاطر گناه خود تضرع و زاری نموده و از شنیدن این اخبار فروتن خواهند شد. این واقعه اگر منحصر به فرد نباشد ولی بسیار شایان توجه است، این واقعه که قوم زیور و زینت خود را از بر درآورده و به انتظار می نشینند ـــ به انتظار داوری یی که با تلخی و اندوه دل به آنها اعلام شده است و خداوند پیش از اینکه اقدام به نابودی کند درنگ می نماید.

اما آنکه به خاطر گناهان قوم داوری را بر آنها اعلام نموده باعملی جدید برای موسی راه گریزی برای آنها فراهم می نماید. پیش از هر چیز او خیمه را به بیرون از اردو منتقل می نماید.

آیات ۷ـــ ۱۱

مشخص نیست که آیا این کار موسی (برپا کردن خیمه خارج از اردوگاه) تحت فرمان مستقیم بوده یا خیر. به نظر این عمل او بیشتر برخاسته از تشخیص روحانی او با توجه به ذات خدا و وضعیت قوم است. او به خدا فکر می کرد که دیگر نمی خواست در اردویی که حضور گوساله طلایی که آن را ملوث ساخته بود ساکن شود از این رو مکانی خارج و به دور از اردو مهیا ساخت و آن را خیمه اجتماع نامید. این موضوع کاملاً با آنچه خداوند به موسی گفته بود تفاوت داشت: "مسکنی برای

من بسازند تا در میان آنان ساکن شوم. آنها دیگر شایسته قوم خدا بودن را نداشتند ــ قومی که به دور او جمع شوند ، اما هنگامی که او بیرون از اردو بود، "هر که طالب یهوه می بود به خیمه اجتماع که خارج از لشکرگاه بود، بیرون می رفت." پس دیگر این موضوع تبدیل به یک مسأله شخصی شد و پرستندگان حقیقی هر یک از دیگران جدا بودند ــ به عبارتی این گروه از اردوگاه که خدای دروغین را پرستش کرده بودند مجزا بودند. این موضوع، اصلی را مطرح می کند که ارزش و اهمیت وافری برایمان دارد. چرا که باید همیشه در خاطر حفظ می شد که اسرائیل قسم خورده بود که قوم خدا باشد اما شرایط طوری شده بود که دیگر خدا نمی خواست در میان آنها ساکن شود و بدینسان در ایام آخر نیز چنین است، هنگامی که رساله عبرانیان را مطالعه می کنیم، شاهد هستیم که نویسنده چنین توصیه می کند : " لهذا عار او را بر گرفته ، بیرون از لشکر گاه به سوی او برویم" (عبرانیان ۱۳: ۱۳). هر گاه که نام خداوند بی حرمت شود و قدرت او را نپزیرفته بلکه قوات دیگر جایگزین آن شوند، اگر بخواهند که خدا را در روح و راستی بپرستند هیچ روزنه ای نیست جز اینکه بیرون از لشکرگاه بروند. و باید به دقت توجه نماییم که به مانند موسی نیاز به چنیین جدایی مسأله ایست که فقط به تشخیص روحانی بستگی دارد. اوقات و فصولی هستند که ــ حتی کسانی که یک چشم دارند نیز هیچگاه از فهم و درک این مسأله عاجز نخواهند بود ــ متحد شدن با خدا بر علیه قوم یک افتخار مقدس و والایی محسوب می شود، به مانند پایان باب قبل. پشتوانه اتخاذ چنین روشی بی شک باید اقتدار کلام خدا باشد ، کلامی که در تاریکی تنها نور برای پایهای ماست و تنها سرچشمه قدرت ما در روز شریر. اما ه کار بردن کلام خدا در هر وضعیت باید تحت عمل روح خدا در حکمت و تشخیص روحانی انجام پذیرد.

پس از اینکه خیمه بر پا شد موسی در مقابل چشمان قوم از اردو خارج شده و وارد آن گردید و خدا نیز عمل برخاسته از ایمان او را تأیید می نمود. او ستون ابری نازل می نمود و به در خیمه می ایستاد و با موسی سخن می گفت . حال که خیمه از لشکرگاه جدا شده بود، خداوند خود را به گونه ای آشکار می نمود که در گذشته سابقه نداشت. و به قدری این عمل خدا با شکوه بود که قوم "برخاسته هر کس به در خیمه خود سجده می کرد و خداوند با موسی روبرو سخن می گفت مثل

شخصی که با دوست خود سخن می گوید". این کاملاً یک موضوع جدید و متفاوت با تجلیات اعجاب انگیز کوه سینا بود. این امر یک مصاحبت و ارتباط نزدیکی بود که موسی هیچگاه قبلاً آنرا تجربه نکرده بود. خداوند خود هنگامی که از موسی در مقابل تهمت های هارون و مریم دفاع می کند این موضوع را برای موسی، خادم خود یک امتیاز ویژه بر می شمرد (اعداد ۱۲: ۵ ــ ۸). این حقیقت بسیار برای ما مایه تسلی و دلگرمی است، زیرا به ما می آموزد که حتی به هنگام تباهی و ارتداد ، که از ویژگیهای قوم خدا بود، می توان افکار کسانی که اراده او را درک می کنند ، در یافت. همان کسانی که بر حسب فیض او می توانند مکانی را بیرون از فساد و تباهی یی که در اطرافشان است بیابند، و خداوند در پاسخ به ایمان وفادارانه او به طریقی با شکوه خود را بر او آشکار می سازد. حقیقت این است که ، ما که با فساد قومی مرتد یکی شده ایم، الزاماً در وضعیت و داوریی که بر آنها می شود شریک هستیم، اما بر طبق نقشه خدا از آنها جدا هستیم و مانع تجلی حضور او ، برداشته شده است. ما در جایگاهی دیگر بسر می بریم، جایگاه ایمان فردی و وضعیت روح. اما باید در خاطر داشته باشیم که کسانی که چنشن عمل می نمایند خواهند دید که بر محور جدیدی محصور شده اند. در واقع عمل موسی به نحوی پیشگویی این کلام است؛ "زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم" (متی ۱۸: ۲۰). و این کلام اطمینان بخش در روزهای غوطه ور در فساد و تباهی سرچشمه پرهیزکاری است، همانگونه که خیمه اجتماع در بیرون از اردوگاه برای کسانی که با در بحبحه بت پرستی اسرائیل طالب خداوند بودند قوت قلبی محسوب می شد و کسانی که با سادگی ایمان به آن توسل می جستند به مانند موسی از برکات خاص تجلی حضور خداوند بهره مند می شدند.

عمل موسی مورد قبول واقع می شود و او به اردوگاه باز می گردد ، که اکنون تبدیل به یک شفیع پر آوازه شده است. اما یوشع که در روح نمونه مسیح است به عنوان رهبر قوم خود در خیمه می ماند. از آنجا موسی به عنوان شفیع شفاعت می نماید او جایگاهی را که خداوند برایش در نظر گرفته بود پذیرفته بود ــ به عنوان شخصی که انتخاب شده است تا قوم را به سوی میراث موعود رهبری نماید(آیه۱). پس این موضوع اساس تضرع او به شمار می آید.

آیات ۱۲ ـــ ۱۳

او ابتدا برای خود تضرع می نماید. پیش از هر چیز او می خواهد بداند که خداوند چه کسی را با او خواهد فرستاد. خداوند به او گفت، فرشته ای را خواهد فرستاد (آیه ۲)؛ اما موسی بیشتر از اینها می دانست و بر طبق آنچه که خداوند به او گفته بود از او می خواهد که طریق خود را به وی بیاموزد، "زیرا که در نظر من فیض یافته ای و تو را به نام می شناسم". و علاوه بر این موسی می خواهد که طریق خدا را بیاموزد تا او را بشناسد تا در حضور او فیض یابد. سپس او قوم را نزد خدا می آورد. همه چیز که به موسی که شفیع است بستگی دارد ، ابتدا او هدف خود را بیان می کند و سپس قوم را معرفی می کند او به طرز رقت باری دعا می کند ؛ "ملاحظه بفرما که این طایفه قوم تو می باشد". تمام این چیزها بسیار زیبا هستند همانگونه که سرشار از جذابیت و نکات آموزنده هستند. برای موسی فقط انتخاب او برای رهبری اسرائیل و اینکه فرشته ای مقابل آنها برود کفایت نمی کرد، بلکه او می خواست تا نه راه خود بلکه طریق های خداوند را دربیاموزد تا بلکه به شناخت او نایل شود. اگر هدف او هدایت و رهبری قوم بود دانستن خدا و طریق هایش نمی توانست او را رازی کند و این چیزیست که هر ایمانداری بدان نیازمند است و هنگامی که در بیابان هستند چیزی فراتر از این نیست.

خداوند با آرامی دعای خادم خود را پذیرفت او گفت؛ "روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهد بخشید". و این پاسخ کاملی به فریاد شفیع او بود و آنچه که برای متحمل شدن قوم و خود او در مسیر بیابان نیاز داشت بود. این امر دل موسی را آرام و جسور می ساخت و او چنین پاسخ داد "هرگاه روی تو نیاید ما را از اینجا مبر" (آیه ۱۵). اکنون او خود را با قوم یکی می داند و بی شک این موضوع از احساسات دل مسیح حکایت دارد ـــ این محبت عمیق موسی برای اسرائیل آنها را با خود که مورد لطف و عنایت خدا واقع شده بود پیوند می داد. ونه تنها این بلکه فراتر رفته و قوم را باری دیگر با خداوند پیوند می دهد. دیدیم که خدا اسرائیا را برگزید اما هنگامی که قوم او را رد کردند به موسی گفت "قوم تو". اما اینک که موسی در مقام یک شفیع وارد عمل می شود و نزد خدا تزرع می نماید باری دیگر او به خدا

می گوید،"قوم تو". و در ادامه می گوید؛ "زیرا به چیز معلوم شود که من و قوم تو منظور نظر تو شده ایم ؟ آیا نه از آمدن تو با ما؟ پس من و قوم تو از جمیع قوم هایی که بر روی زمین اند ممتاز خواهیم شد" (آیه ۱۶). بنابراین او به مانند قبل حضور خود خدا را با قوم ــ یا اعاده رحمت او ــ به عنوانی اثباتی بر رحمت خود می خواهد. بنابراین او می خواهد که لطف خدا باری دیگر به قوم باز گردانده شود، به عبارتی به مانند قبل خدا بین قوم حضور داشته باشد، که این اثبات لطف و رحمت اوست. در غیر اینصورت دیگر لطف او معنایی نداشت و حقیقت حضور او آنها را از دیگر ملل جدا می ساخت. در این دوره هم چنین اصلی حاکم است. حضور روح القدس بر روی زمین قوم برگزیده را مسکنی برای خداوند ساخته است و آنها را آنقدر متمایز و جدا می سازد که فقط دو عرصه باقی می ماند، یکی عرصه عمل روح القدس و دیگری عرصه عمل قدرت شیطان. خداوند به موسی گفت این کار را نیز که گفته ای خواهم کرد زیرا که در نظر من فیض یافته ای و تو را به نام می شناسم" (آیه ۱۷).

پس موسی توانست در شفاعت خود توفیق یابد، چرا که قوم را احیا نمود. باری دیگر قوم خداوند باید تحت امر عهدی جدید قرار گیرند، و همانگونه که در فصل بعد خواهیم دید عهد شریعت، اما شریعتی که بر طبق ذات خداوند با فیض در آمیخته است. هر گاه که فیض به طور پیاپی آشکار شود خواسته های بزرگتری را به همراه دارد، و به همین سبب موسی انتظار دیدن جلال خدا را می کشد. "عرض کرد: مستدعی آنکه جلال خود را به من می نمایی" (آیه۱۸).

چنین چیزی همواره عمل فیض و روح است. هر چه بیشتر خدا را می شناسیم به همان نسبت علاقه ما نسبت به شناخت او بیشتر می شود. اما این خواهشهای موسی موجب تضادی میان جایگاه ایماندار می شود. ما اکنون چهره بی نقاب جلال خدا را می بینیم، اما موسی در اینجا دعا می کند که آن را ببیند با اینحال انتظار مقدسی که او از آن سخن می گوید نشان دهنده صمیمیت او با خدا و عمل پر قدرت روح القدس بر روح انسان است .

آیات ۱۹ ــ ۲۳

و خداوند صدای موسی را می شنود و تا جاییکه ممکن بود به درخواست موسی پاسخ داد. او تمامی احسان خود را پیش روی موسی گذاشت و نام یهوه را پیش روی او ندا کرد. سپس او اصل حاکمیت خود را کنار گذاشته و اصلی که باید بر طبق آن برای آزادی اسرائیل عمل می کرد را رها کرد زیرا رفتاراو با قوم در چارچوب شریعت پاک قرار داشت که بر طبق آن همه ملل باید به هلاکت می رسیدند. پولس در متنی مشابه به این حقیقت استناد می کند، اینکه خدا با قدرت برتر خود اسرائیل را از یک سو رهایی بخشید و از سویی دیگر فوعون را به هلاکت رسانید. هدف او این بود که توسط وعده ای که به اسرائیل داده بود ، غیر یهودیان را نیز تحت پوشش این فیض در آورد، و بدینسان است که گناه گوساله طلایی را به یادشان می آورد تا بدانند که آنها مدیون فیض برتر خدا هستند که اکنون غیر یهودیان نیز از آن بهره می برند و هر دو تحت فیض و رحمت بی حد خدا قرار دارند. کلام خداوند به موسی سرچشه این حقیقت است. در تاریخ اسرائیل خدا بر اساس این اصل برای اسرائیل عمل کرده بود (مراجعه نمایید به رومیان ۹: ۷ ــ ۱۳)، اکنون نیز تأیید می کند که در جواب شفاعتهای موسی قوم را می رهاند. اما علی رغم لطفی که به موسی عطا شد یعنی امتیاز دیدن احسان خداوند و ذکر نام خود، موسی نمی توانست روی او را ببیند و زنده بماند. خداوند او را در شکاف صخره قرار داد تا هنگامی که عبور می نماید رویش دیده نشود "پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی اما روی من دیده نمی شود". نه ، هنوز خدا خود را کاملاً مکشوف نکرده بود هنوز آن کار ثمر بخش به انجام نرسیده بود تا خدا بتواند گناهکار را در حضور خود بدون اینکه ابری حائل باشد بپذیرد. بنابراین جایگاه فروتن ترین ایماندار این دوره جایگاه بسیار نزدیک تری به خدا دارد. یک مسیحی می تواند تمام جلال خدا را در صورت عیسی مسیح مشاهده نماید اما موسی باید در شکاف صخره مخفی می شد ــ که می توان آن را نمونه یک ایماندار مسیحی قلمداد نمود ــ تا آن جلال عبور می کرد. شخصی در این باره چنین می گوید: "خدا موسی را مخفی نمود تا عبور کند، تا موسی پشت او را ببیند. ما نمی توانیم خدا را ملاقات کنیم اما از او جدا باشیم. پس از اینکه او عبور کرد می توانیم زیبایی طریق هایش را

ببینیم". نمونه این مسأله را در باب بعدی می خوانیم، هنگامی که عهد با اسرائیل احیا می شود.

(خروج۳۴: ۱ ـــ ۷)

موسی به اطاعت کامل خود را به فرمان الهی می سپارد و با دو لوح سنگی به حضور خدا می رود تا باری دیگر شریعتی که اسرائیل باید آن را می پذیرفت را از خدا بگیرد. بنابراین باری دیگر سینا صحنه مصاحبت با خدا است، خداوندی که به وعده خودوفادار بود در ابری نازل شد و در آنجا با وی بایستاد و به نام خداوند ندا سر داد. در کتاب مقدس نامها بسیار مهم هستند حد اقل در مورد خدا زیرا بیان کننده ذات او هستند و در اینجا اطلاق نام یهوه برای خدا از اهمیت بسیاری بر خوردار است . لازم است به خاطر بسپاریم که در اینجا این خدای پدر نیست بلکه خداوند یهوه است که با اسرائیل رابطه بر قرار کرده و خود را آشکار می سازد. بنابراین مکاشفه کامل خدا را پیش رو نداریم. این امر تا به واقعه صلیب امکان پذیر نبود، اما در اینجا نام یهوه است که اعلام می شود و بیانگر ذات خداوند است. این نام را می توان در مورد رابطه او با گناهکار و عادل شمردگی تلقی کرد اما می توان آن را نامی برای سلطنت بر اسرائیل بر شمرد. رحمت،قدوسیت و صبر از شاخصه های رفتار او با اسرائیل است اما او گناهکار را پاک نمی کند . پس خواننده باید این حقیقت آشکار را با توجه به رابطه خدا با اسرائیا مطالعه کند ـــ و بداند که هر واژه ذات تغییر ناپذیر او را به تصویر می کشد. رحمت و راستی گرچه تا پیش از واقعه صلیب سنخیتی نداشتند ، اما پس از این واقعه با هم درآمیختند و هنگامی که عدالت و سلامتی یکدیگر را در آغوش گرفتند در عمل همسو و موازی با هم پیش رفتند. احسان و فیض نیز در اینجا در کنار صبر نیز یافت می شوند. اما قدوسیت نیز وجود دارد، و از اینجهت هنگامی که یهوه هزاران انسان را مورد رحمت خود قرار می دهد و شرارت ، عصیان و گناه را می بخشد و بدون هیچ چشم داشتی جرم آنها را می زداید. به راستی که خداوند برای قوم خود قلبی سرشار از محبت داشت، اما اگر بخواهیم کنه موضوع را به تصویر بکشیم باید گفت که این قلب سرشار از عشق محبوبی بود ، تا هنگامی که کفاره کاملاً پرداخت شد ، هنگامی که خدا بی ایمانان

را عادل شمرد. اما هر کسی خط سیر تقابل خدا با اسرائیل را دنبال کند ، از این لحظه تا خروج آنها از سرزمین و در واقع تا واقعه صلیب تمام این ویژگیها را در تقابل دایمی خدا با قوم در خواهد یافت. ویژگیهای خدا در زمان حال همانهائیست که در روشهای تقابل او با قوم آشکار شده است. در حقیقت اعلان نام او چکیده ایست از سلطنت او از سینا تا مرگ مسیح.اما در حالیکه ذات عجیب مکاشفه خدا بر موسی را تآئید می کنیم بگذارید باری دیگر بگوئیم که مکاشفه خدا برای مسیحیان چنین نیست. اگر آن را با این کلام خداوند عیسی مقایسه کنیم : "و اسم تو را بدیشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم".(یوحنا ۲۶:۱۷) ، عظمت این تفاوت از چشمها پوشیده نخواهد ماند.تفاوت بین یهود بودن خدا برای اسرائیل و پدر بودن وی برای فرزندانش است.

موضوع دیگری نیز هست توجه ما را می طلبد. شیطان وارد شده بود و به نظر برای لحظه ای در تحقق اهداف خدا در مورد قوم خود وقفه ای ایجاد نموده بود. اما در هیچ جای دیگری شیطان را اینقدر مغبون و خوار در پیروزی هایش نمی بینیم. البته هیچ واقعه ای به مانند صلیب صحه گذار شکست کامل او نیست اما در مورد گوساله طلائی نیز چنین وضعیتی را بر شیطان شاهد هستیم . این کار شیطان بود ، اما شکست اسرائیل فرصت خوبی را برای شفاعت موسی که خدا آن را مهیا ساخته بود ، مکاشفه کاملتر خدا و در هم آمیختین فیض و شریعت فراهم می آورد. کار شیطان چیزی نبود جز تحقق اهداف خدا و خشم خدا تبدیل شد به جلال نام کسی که هدف شرارت و دشمنی او بود.

حال تأثیر اعلان نام خدا بر موسی را بررسی می کنیم.

(آیات ۸ ـــ ۹)

اولین تأثیر شخصی است و موجب می شود موسی رو به زمین نهاده سجده نماید. هر گونه مکاشفه خدا بر اذهان قوم خود چنین تأثیری را به همراه دارد. این موضوع به طرز چشم گیری در تجارب پاتریارخها به تصویر کشیده شده است. چنین

وقایعی در کتاب مقدس بسیار هستند: "و خداوند برابرم ظاهر شده ..... و در آنجا مذبحی برای خداوند که بر وی ظاهر شد ، بنا نمود" (پیدایش ۱۲: ۷). در مورد موسی نیز چنین بود. او که غرق در مکاشفه خدا بر روح وجان او شده بود به پرستش ملزم می شود. اما او بی درنگ به جایگاه یک شفیع نایل می شود. حال که او دریافت به خاطر لطف خدا پذیرفته شده است و نه تنها این بلکه به عنوان شفیع برای بنی اسرائیل نیز ، شفاعت خود را آغاز می کند و دعا می کند که خداوند در میان آنها ساکن شود (آیه ۳). و گذشته از اینها آمرزش گناه و خطای قوم را می خواهد و اینکه آنها را میراث خود بسازد. بسیار جالب توجه است که اکنون که موسی جایگاه کامل یک شفیع را اتخاذ نموده است دیگر خود را با کسانی که برایشان شفاعت می کند، یکی می داند. او می گوید: "در میان ما، خطا و گناه ما را بیامرز و ما را میراث خود بساز". این اصلی است که بسیار حائز اهمیت است. نمونه این موضوع در شخصی که موسی نمونه خوبی از آن بود دیده می شود و می توان آن را در مورد هر یک از شفاعتهایی که در کتاب مقدس برای قوم خدا انجام شده است بکار برد. در واقع هر گاه که هر یک از خادمین خدا جایگاه یک شفیع را اتخاذ نمودند این ویژگی به شکل بارزی نمایان شده است (مراجعه نمایید به دانیال ۹ و نحمیا ۱). اکنون نیز چنین است، هیچگاه نمی توانیم با خدا برای دیگران شفاعت کنیم مگر اینکه توسط فیض خود را در شرایط کسانی که در مقابل خداوند بر دلمان حمل می کنیم، احساس کنیم و با آنها یکی شویم. ما هیچگاه نمی توانیم با خدا قدرت شفاعت برای دیگران داشته باشیم مگر اینکه فیض خدا ما را تبدیل به اشخاصی کند که بتوانیم خود را در شرایط دیگران احساس کنیم و با آنها یکی شویم یعنی کسانی بر دوش خود حمل می کنیم. موسی قدرت یافت تا چنین کاری را انجام دهد و دعای او مورد قبول واقع شد و خداوند در پاسخ به او عهد تازه ای با قوم می بندد.

(آیات ۱۸ ـــ ۲۸).

مفاد این عهد تازه نیستند ، اگر چه به تازگی صادر شده باشند. تقریباً هر یک از آنها تا کنون مورد بررسی قرار گرفته است (مراجعه نمایید به خروج ۱۳ و ۲۳).

بنابراین نگاهی اجمالی بر هر یک از آنها بسنده خواهد بود. مبنای همه آنها در اعمال خدا برای قوم خود نهفته است (آیه ۱۰)، در آنجا خدا به آنها دستور می دهد به طور کامل از ملل مجاور دوری نمایند، پس از اینکه سرزمین را به تملک خود در آوردند باید از مردمان آن سرزمینها، طریق هایشان و پرستش آنها دوری می جوییدند. آنها باید فقط خداوند را می پرستیدند زیرا یهوه که نام او غریب است، خدای غریبی است (آیات ۱۱ ــ ۱۶). اما اگر از یک سو باید از شرارت دوری جست، از سویی دیگر باید این جدایی برای خداوند شکل بگیرد. به همین سبب باید جشن عید فصح نگاه داشته شود. آنها باید هفت روز که نماد یک دوره کامل در تمام زندگی آنها است نان فطیر می خوردند ــ نان فطیر صداقت و حقیقت (اول قرنتیان ۵: ۸). علاوه بر این باید فرامین خدا را چه در مورد خودشان و چه در مورد مواشی خود اجرا می کردند. "هر که رحم را گشاید از آن من است" (آیه ۱۹). سپس به دنبال آن تدبیر بسیار جالب توجهی را شاهد هستیم ــ هم نخست زاده الاغ و هم نخست زاده پسراشان را باید فدیه می دادند. بنابراین ذات انسان با ناپاکی در آمیخته است (مراجعه نمایید به خروج ۱۳: ۱۳) که منعکس کننده وضعیت تباه شده او در این دنیا است و بیانگر نیاز وی به نجات و در صورت عدم نجات ، عقوبتی که در انتظارش است. باری دیگر سبت ، جشن پنطیکاست و خیمه ها مورد تأکید می گیرند ، "سالی سه مرتبه همه ذکورانت به حضور خداوند یهوه خدای اسرائیل حاضر شوند".

پس از این سخنان خداوند با موسی و اسرائیل عهدی بست (آیه ۲۷). عبارت "با تو" بسیار حائز اهمیت است. چرا که نشان دهنده این مهم است که چگونه اسرائیل به وجود یک شفیع وابسته شد و بیانگر جایگاهی که به موسی عطا شده است. این برای بار دوم بود که چهل شبانه روز در حضور خدا بود. جایگاهی بالاتر از طبیعت انسانی. او نه خورد و نه آشامید و بدینسان خدا خادم خود را در حضور خود نگاه داشت و او را قادر ساخت تا صدای او بشنود و سخنانش را به گوش جان بسپارد. جان کلام اینکه او باری دیگر دو لوح شهادت را که ده فرمان خدا بر آن حک شده بود را دریافت و از کوه به زیر آمده به سوی قوم بازگشت نمود.

و این عهدی بود که پس از قصور و ارتداد قوم با آنها بست ، "بسیار مهم است که بدانیم که اسرائیل هیچگاه تحت شریعت سینا وارد سرزمین موعود نشد، بلکه تحت شریعت ساده سینا و پس از اینکه عهد از سوی قوم شکسته شد. به خاطر شفاعت موسی بود که قوم توانست راه ورود به آن سرزمین را بازیابد. با اینحال باری دیگر در چارچوب شریعت قرار گرفتند . اما اینبار تحت سیطره فیض و صبر الهی. در واقع اسرائیل به خاطر گناه خود از همه چیز محروم شد و محکوم به نابود بوده ، بدین سبب شایستگی برکت و آن میراث را از دست داده بود. وساطت موسی در بخشش قوم کارگز افتاد و آنها را به جایگاهشان یعنی قوم خدا بودن بازگرداند و مالکیت سرزمین را برای آنها تضمین نمود. علاوه بر این خدا نام یهوه را اعلام نمود که مکاشفه ای است از ذات او برای اسرائیل و پس از آن آنها، را تحت سیطره شریعت در می آورد بنابراین هیچگاه اسرائیل به طور واقعی در چارچوب عهد سینا قرار نگرفت. چراکه پیش ازآنکه مفاد آن به اردو برسد شکسته شد. در واقع شرایط دومین عهد نیز همانند عهد سینا بود. اما این عهد با فیض و احسان و شکیبایی که در نام یهوه اعلام شده بود در آمیخته بود. در حقیقت اسرائیل پس از اینکه مرتکب گناه شد توسط فیض خدا و شفاعت موسی نجات یافت و پس از آن تحت سیطره شریعت قرار گرفتند البته شریعتی با اجزایی بیشتر. از آن هنگام وضعیت آنها کاملاً شبیه ایماندارانی است که به حیطه ای که توسط مرگ و قیام عیسی مسیح وارد شده اند آگاه نیستند و خود را در چارچوب شریعت خودکامگی و زندگی خود قرار می دهند. پس آیا هنگامی که در طول مسیر عصیان ورزیدند، اسباب تعجب نیست؟ این قسمت با واقعه ای جالب از تأثیری که موسی از بودن در حضور خدا بر بالای کوه پذیرفت پایان می پذیرد.

(آیات ۲۹ ـــ ۳۵)

در عبارات فوق سه موضوع است که نباید از نظر ها پنهان ماند. اولین حقیقت این است که پوست چهره موسی به سبب ماندن در بالای کوه در کنار خدا می درخشید. او که به جلال یهوه نزدیک شده بود صورتش مقداری از آن جلال را جذب کرده در خود حفظ نموده بود. نقطه مقابل این عمل تبدیل هیئت خداوندمان

عیسی است که نباید مورد غفلت قرار گیرد. (متی ۱۷: ۲) اما این امر دخشش جالا خود او بود ــ جلالی که تمام بدن او را در مقابل چشمان شاگردان نورانی و پر تلألو می ساخت تا جایی که در مقابل آنان همچو نوری ظاهر می شد جلالی که از چهره موسی تابید از درون او نبود، بلکه انعکاس جلال یهوه بود ، یعنی تأثیر مصاحبت او با خدا. موسی آنقدر در مصاحبت و تفکر و انتظار کسی که صدایش را می شنید غرق شده بود که حتی نمی دانست چهره اش با نور او درخشان شده است. خیر، ایماندار هیچگاه از تأثیر حضور خدا بر چهره اش آگاه نیست. دیگران آن را می بینند ، آنها از دیدن آن ناتوان نیستند اما خود ایماندار هیچگاه نمی داند که نور خداوند که در حضورش بوده است را منعکس می سازد. به راستی که این همیشه حقیقت است:

هر چه نور جلالت بتابد بر چشمانم بیش تر

خواهم بود در حضورت، فروتن تر، خاضع تر

هارون و تمام بنی اسرائیل جلالی را که در چهره موسی می درخشید دیدند و این امر ما را به سوی نکته دوم رهسپار می کند؛ به عبارت دیگر تأثیری که آن نور بر آنها داشت. آنها می ترسیدند که به او نزدیک شوند. و به همین سبب موسی به هنگام اعلام فرامینی که در کوه سینا از خدا گرفته بود نقابی بر روی خود می کشید. پولس با استناد به این واقعه تضاد بین دوران مرگ و دوران روح یا به عبارتی دوران شریعت و دوران فیض را نشان می دهد. باید توجه نمود که هنگامی که موسی برای بار اول از کوه سینا فرود می آمد چهره اش درخشان نبود تا هنگامی که توانست از عهده شفاعت برای گناه قوم خود بر آید. پس چرا قوم از نزدیک شدن به موسی هراس داشت؟ زیرا همان جلالی که بر چهره موسی می درخشید قلب و وجدان آنها را تفحص نمود و پی بردند که گناهکار و ناتوان هستند و حتی قادر نیستند خواسته های عهدی را که بسته بودند بجا آورند. پس این دوره ، دوره محکومیت و مرگ بود زیرا مستلزم این بود که قوم عدالت را اجرا می کردند که در عمل نمی توانستند ، و از آنجاییکه از انجام این عدالت ناتوان بودند محکوم بودند و باید عقوبت عصیان خود را می پذیریفتند. پس جلالی که در چهره موسی مشاهده نمودند ، تجلی تقدس

خدا بود، تقدسی که از آنها می خواست تا با آن معیار همسان شوند و نغز این شریعت نوپا باعث تنبیه می شد. پس جلالی را که در چهره موسی مشاهده نمودند تجلی تقدس خودا بود، تقدسی که لازمه آن همسان شدن با معیار الهی بود. هر گونه تخلف از این شریعتی که تازه بنیان نهاده شده بود مجازاتی را در پی داشت. بنابراین قوم می ترسیدند ، زیرا می دانستند که در اندرون خود نمی توانند در برابر او مسی از حضورش می آمد بایستند. اما در دوره عدالت و روح همه چیز تغییر یافت دیگر نیازی نیست که انسان عادل باشد بلکه عدالت خدا به عنوان عطیه الهی در مسیح بر هر ایمانداری آشکار می شد و ارمغان روح القدس مهر تأییدی است بر این عطیه الهی. بنابراین به جای اینکه هراسان باشیم، با دیدن جلال چهره مسیح که در دست راست خدا است شادمانی می کنیم زیرا هر پرتو از جلال او با ما سخن می گوید، سخن از کفاره کامل او، و اگر ایمانداریم سخن از زدودن گناهان ما. زیرا او که بسبب خطایای ما رستگار شدبرای بی گناه شدن ما نیز بر خاسته است، همانکه خود گناهان مان را بر روی صلیب برخود حمل کرد و خدا او را بخیزانید و در دست راست خود او را برافراشت. خدا، مسیح را در خود جلال داد. به عبارتی دیگر خدا آمده است و او را که گناهان ما را بر خود حمل نمود و با آنها مرد برخیزانید و با این کار راضی شد و مسیح را درخود جلال داد. و این کار مایه خوشنودی او را فراهم کرد و باعث شد تا به مسیح جلال بخشد، به طوریکه اکنون جلال خدا در چهره عیسی مسیح می درخشد. و این حقیقتی است که جانمان را از اعتماد سرشار می سازد و به ما قدرت می بخشد تا در سلامتی به او نزدیک شویم. زیرا همان جلالی که مشاهده می کنیم برایمان گواهی است بر اینکه هر آنچه بر علیه ما رغم خورده بود باطل شد. به همین سبب مسیح به جای اینکه به مانند موسی که به خاطر ترس بنی اسرائیل صورت خود را با نفاب بپوشاند، با چهره اب بی نقاب در دست راست خدا ظاهر می شود و ما با شمادمانی در جلالی که صورت او را در بر گرفته است تفکر می نماییم و در حالیکه به آنچشم دوخته ایم توسط روح خدا از جلال تا به جلال به شبهت چهره او در می آییم (لاویان ۳: ۴). بنابراین تأثیر جلال چهره موسی در تقابل کامل با جلال خداوند که یک ایماندار آن را می بیند دارد. کاملاً درست است که دیگر اسرائیل تحت سیطره شریغت نبود زیرا احسان و فیض با

شریعت در آمیخته بودند اما این حقیقت روشنگر این موضوع است که اگر دوباره عهد را می شکستند گناهشان بسیار زشت تر بود. در چنین شرایطی نه تنها نسبت به عدالت گناه می ورزیدند بلکه بر علیه احسان و فیضی که آنها را رها ساخته و به آغوش خدا بازگردانیده بود. این امر تقبل بین دو دوره را بیشتر افزایش می دهد تا کاهش، و ما را بر آن می دارد که با قلبی شکرگزار او را بپرستیم برای اینکه در چنین جایی قرار داریم، جاییکه می توانیم بدون هیچ نقابی جلال خداوند را بنگریم و هنگامی که جلال او را می نگریم می دانیم که دیگر خدا کناهان ما را به یاد نمی آورد.

آخرین عمل نیز باید مورد توجه قرار گیرد. هنگامی که موسی نزد خداوند می رفت تا با او سخن گوید نقاب از چهره برداشت، تا اینکه حضور او را ترک گفت (آیه۳۴). هنگامی که با خدا سخن می گوید نقاب از چهره می گیرد، اما هنگامی که با قوم سخن می گوید در این مورد او نمونه ای از یک ایماندار است که پیشتر نیز بدان اشاره نمودیم. موسی بدون هیچ نقابی به حضور خدا نزدیک شد، به مانند ایمانداری که در نور ساکن می شود. البته تفوتی هم در این بین است که باید مورد توجه قرار گیرد. با اینحال اگرچه موسی بسیار به خدا نزدیک بود اما خدا در مقام یهوه با او سخن گفت، اما شخص ایماندار بر طبق ماهیت خدا در مقابل او قرار می گیرد. بر طبق مکاشفه کامل خود که در مسیح بر ما آشکار شد. علاوه بر این در حالیکه موسی در مقابل یهوه قرار گرفت تا با او مصاحبت نماید شخص ایماندار نیز برای همیشه به حضور خدا راه یافت و او در مسیح تا به ابد در حضور خداست.

فصل سی و پنجم

وقف و اطاعت

خروج ۳۵ــ ۴۰

حال به قسمت پایانی کتاب خروج می رسیم. خروج ۳۲ ــ ۳۴ حکم یک قسمت معترضه را برای ما دارد. پس آغاز باب ۳۵ تداوم باب ۳۱ است؛ اما اگر تدام باشد این تداوم فیض خداست. طرز برخورد خدا با گناه اسرائیل که مطابق با مقتضیات عهدی که قوم داوطلبانه پذیرفته بود، تاریخ آنها به عنوان یک ملت و شرح رفتار خدا با آنها همه پس از باب ۳۱ به پایان می رسد. اما دیدیم که چگونه علی رغم سقوط تأسف باری که داشتند با رحمت خداوند و توسط وساطت و شفاعت موسی رهایی یافتند و باری دیگر قوم خدا گشتند. از این رو حال که مفاد عهد دوم را به آنها اعلام نمود، می تواند به حضور خود در میان قوم ادامه دهد و به همین سبب در این بابهای پایانی اجرای فرامینی را شاهد هستیم که موسی در بالای کوه در مورد خیمه از خداوند یافته بود.

(خروج ۳۵ : ۱ ــ ۳).

همانگونه که گفتیم خداوند همیشه قوم را از پایان کار و اهداف خود در طریقهایش مطلع می ساخت، به عبارت دیگر آنها را در آرامی خود شریک می کرد. و این پایان کار بود ، با اینحال به سبب بی ایمانی آنها دستیابی به آن برایشان غیر ممکن بود. به همین سبب باری دیگر سبت در چنین جایگاهی یافت می شود، کما اینکه همیشه به هنگام شکل گرفتن یک رابطه جدید بین خدا و انسان چنین رابطه ای شکل می گیرد. بنابراین می توان آن را پیش زمینه ای برای روایت ساخت مسکن بر شمرد.

در اینجا موسی اعلان می کند که خداوند از قوم خود فدیه ای خواسته است ــ فدیه ای از اسباب گوناگون برای بر پا ساختن خیمه (آیات ۵ ــ ۱۹). خدا می خواهد که قومش برای گرفتن برکت در خواسته ها و نقشه های او شریک گردند،

پس به سبب رحمت و فیض خود به آنها اجازه می دهد که این اجناس را به عنوان هدیه تقدیم نمایند. او قوم را راهنمایی می کند که چه چیزی بیاورند، گرچه هر چه داشتند همه هدیه خداوند بود (مراجعه نمایید به اول قرنتیان ۲۹: ۱۴)، و سپس هدایای آنها را به عنوان فدیه می پذرفت. ایمانداران قادر به انجام کوچکترین نیکویی از خودشان نیستند. هر کار خیری که در مقابل خداوند و برای او انجام می شود ثمره روح خداست (افسسیان ۲: ۱۰)، و هنگامی که انجام شد خدا به سبب فیض خود این کار خوب را از آنها می داند و آنها باید با کتان تابیده نازکی که همانا عدالت مقدسین است می پوشاند.

پس اشتیاق خدا برای گرفتن از قوم خود اعلان شد، در این جزئیات بسیار کوچک فیض خدا قلب آنها را لمس کرده و می گشاید : و هر که دلش او را ترغیب کرد و هر که روحش او را با اراده گردانید، آمدند و هدیه خداوند را برای کار خیمه اجتماع و برای تمام خدمتش و برای رختهای مقدس آورده اند" (آیه ۲۱)، و باز چنین می خوانیم " و همه مردان و زنان بنی اسرائیل که دل ایشان ایشان را راغب ساخت تا چیزی برای هر کاری که خداوند امر فرموده بود که بوسیله موسی ساخته شود، برای خداوند به اراده دل آورند" (آیه ۲۹). در این عبارات اصولی وجود دارد که در تمام دورانها کاربرد دارد. پولس رسول در تأیید همین حقیقت چنین می گوید : "اما هر کس بطوری که دل خود اراده نموده است بکند، نه به خون و اضطرار زیرا خدا بخشنده خوش را دوست می دارد" (دوم قرنتیان ۹: ۷ برای درک بهتر کل باب را بخوانید). بنابراین مهمتر آن است که به یاد آوریم هر آنچه که به خدا تقدیم می شود باید برخاسته از دلی باشد که روح القدس در آن اشتیاق ایجاد کرده است، باشد، به سخنی دیگر باید خود انگیخته باشد و نه اجبار محیط و مذهب ، بلکه برخاسته از دل. اگر کلیسای خدا این موضوع را مد نظر قرار دهد وضعیتی متفاوت خواهد داشت. چه چیز بیشتر از نقشه های دنیوی ما برای کسب در آمد و ثروت برای ما خسران به بار خواهد آورد؟ و چه حقیقتی پست تر از این می تواند باشد که به انحاء گوناگون قوم خدا ترغیب می شوند تا هدایای خود را تقدیم کنند. موسی از اینکه اعلام می کرد که خداوند می خواهد هدایای قوم خود را بپذیرد، احساس رضایت می کرد و او بنی اسرائیل را وا گذاشت تا این ارتباط با شکوه تأثیر بسزایی

بر آنها بگذارد. نیازی نبود که او کار بیشتری انجام دهد، اکنون نیز اگر مقدسان خدا به مانند موسی به خدا نزدیک بودند ، نمی پذیرفتند که هیچ هدیه ای بدون اینکه برخاسته از قلب مشتاق انسان باشد، به خدا تقدیم گردد، کاری که تأثیر روح القدس است. ملاحظه نمایید که هیچ کمبود و یا نقصانی در کار نبود، چرا که در باب بعدی در خواهیم یافت که تمام دانایان قوم نزد موسی آمده گفتند : "قوم زیاده از آنچه لازم است برای عمل آن کاری که خداوند فرموده است که ساخته شود، می آورند" و موسی فرمود تا در اردو ندا کرده گویند "مردان و زنان هیچ کاری دیگر برای هدایای قدس نکنند". پس قوم از آوردن باز داشته شدند و اسباب برای انجام تمام کار کافی ، بلکه زیاده بود" (خروج ۳۶: ۵ ــ ۷). اکنون این گله و شکایت وجود دارد که برای انجام کار خداوند ابزار و وسایل ناکافی است. اما نمی توان به این موضوع فکر کرد ــ زیرا اولاً هیچگاه کلیسای خداوند مسئول تهیه ابزار و وسایل تعیین نشده است، ثانیاً اگر خدا می سپارد که کاری انجام شود خود او نیز بر دل افراد می گذارد که به انجام کار او کمک کنند. سوم اینکه اگر تا کنون برای خدمت تدارک لازم دیده نشده است، به این خاطر است که ما در وادی خود محوری سیر می کنیم و اعمال برخاسته از افکار ماست. و آخر اینکه هدایایی که به دست انسان تقدیم می شوند به ندرت به جهت برکت یافتن به کار می روند.

علاوه براین بخشندگی ثمره کار روح خدا است، حکمت نیز چنین است. سخاوتمندی و بخشش ابزار لازم را فراهم آورده است و حکمت این ابزار را بر طبق نقشه الهی به کار می برد. خداوند بصلائیل را به روح خدا از حکمت و فطانت و علم و هر هنری پر ساخت و در دل او تعلیم دادن را القا نمود و همچنین اهولیاب بن اخسیامک از سبط دان را (خروج ۳۵: ۳۱ ــ ۳۵). کارگران هدیه خدا بودند و حکمت و فطانتی که برای کار آنها لازم بود نیز را خود او مهیا کرده بود، با عمل روح خود، همچنین از سویی دیگر با آنها همکاری نمایند: "همه دانا دلانی که خداوند حکمت و فطانت بدیشان داده است تا برای کردن هر صنعت خدمت مقدس، ماهر باشند ، موافق آنچه خداوند امر فرموده است، کار بکنند" (خروج ۳۶: ۱). مطمئناً می توان در این کارگران اتلگوی یک خادم واقعی را مشاهده نمود ، در هر دوره ای که باشیم. آنها خود از سوی خدا دعوت شده بودند، همانگونه که در خروج ۳۱ نیز بدان اشاره

شده است، و همه اعمال آنها ثمره روح خدا بود. آنها لیاقت و شایستگی نداشتند که درباره خود بیاندیشند اما خداوند به آنها لیاقت بخشیده بود (دوم قرنتیان ۳: ۵). مهارت انسانی ، حکمت و یا اختراعات انسانی کاری نمی کنند جز اینکه کارهای بی نقص الهی را نابود کنند، و به همین سبب کارگران تنها وسیله بودند. وسیله ای برای نمایش حکمت و فطانت الهی. پس این به عهده کارگر بود تا همیشه به یاد داشته باشد که فقط وسیله ای است ، به مانند بصلائیل و اهولیاب و پس از آن است که خداوند می تواند او را در جهت جلال خود و در اجرای نقشه ها و اراده اش به کار گیرد.

به باب ۳۹ می رسیم و در آنجا می خوانیم که تمام آنچه خدا به موسی امر کرده بود به انجام رسید. اساس کار خدمت اطاعت است و سنگ محک آن هم سو بودن با نقشه مکشوف شده خداوند است. خداوند احکام مشخصی به موسی داده بود و خادم خود را برای آن کار تعلیم داد و پس از اینکه کار به پایان رسید تنها سئوال او از آنها درباره کارشان این بود که آیا تمام این چیزها یی که ساختید بر طبق الگوی خداوند بود؟ روح خدا به این سئوال پاسخ می دهد، در این باب حد اقل ۱۰ بار تأکید می کند که کار همانگونه که خدا به موسی گفته بود به انجام رسید (۱ ، ۵، ۷ ، ۲۱ ، ۲۶ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۴۲ و ۴۳). بنابراین آنگونه که خدا می خواست مسئولیت خود را به انجام رسانیدند. و بدینسان در این عبارات مکرر خدا آنها را تأیید و تحسین می نماید؛ چراکه تمام کارهایشان از روی اطاعت بود. و این امر این اصل مهم را برایمان تداعی می کند که هر چیزی از آن خداست و باید توسط کلام او محک زده شود. و خداوند مبارکمان عیسی مسیح همین اصل را در پیام خود به هفت کلیسا چنین بیان می کند. "آنکه گوش دارد بشنود که روح خدا به کلیساها چه می گوید" (مکاشفه ۲: ۱۱). هیچگاه به مانند این روزها این آیه کاربرد ندارد. نمی توان چنین تصور کرد که موسی کمتر از مسیح مقبول خداوند قرار گرفت، با اینحال هر چیز کوچکی چه زیبا و چه زشت در کوه سینا بدو نشان داده شده بود. پس چرا اکنون باید انتظار داشت که ایمانداران هر مسأاله ای که بات کلیسا و خدا ارتباط دارد را بدون اینکه با کلام خدا بسنجند پذیرفته و تأیید نماید؟ خیر باید چنین چیزها را بی پروا رد نمود ، گر چه که با محبت عجین شده باشند، و یا اینکه تفکر پوسیده

قدیمی آن هنوز هم مورد تمجید باشد چرا که این چیزها یارای تحمل مهر تأیید کلام خدا را ندارند. برای لحظه ای هم که شده این را تصور نماییم که آیا غیرت خدا نسبت به کلیسای خود کمتر از خیمه است ، کلیسایی که دوست داشت و برای آن خود را فدا کرد؟ یا اینکه اجازه می دهد حکمت و تدبیر انسانی در کلیسا رخنه کند؟چنین تصوری بسیار نا معقول است. هیچگاه فراموش نکنید که خداوند همه چیز را می سنجد و به همین سبب این وظیفه ما است که همه چیز را با کلام او بسنجیم.

در باب پایانی می بینیم که بر پایی خیمه به تحقق می پیوندد و خداوند در میان اسرائیل و در خیمه ساکن می شود. نکات گوناگونی در این مورد وجود دارد که باید مد نظر قرار گیرند. در وهله اول خواهیم دید که خیمه باید در روز سالگرد رهایی از مصر بر پا شود (خروج ۱۲: ۲) ــ در واقع روز اول ماه (خروج ۴۰: ۲۰). همانگونه که رهایی از خانه اسارت آغازی بود بر سرگذشت روحانی آنها، سکونت یهوه در میان آنان نیز دوره تازه ای از نظر اخلاقی محسوب می شد. این دو موضوع در مسیحیت در هم آمیختند . هنگامی که روح از محکومیت رهایی می یابد و با خدا آشتی می کند یا بخشش گناهان توسط خون مسیح ، در واقع خدا آن را با سکونت روح القدس در شخص تأیید می نماید. با آغاز حیات روحانی این حیات به فرد شناسانده می شود و او از آن بهره مند می گردد و شخص نیز هیکل روح القدس خواهد شد.

ترتیبی که در این اسباب مقدس فرمان داده می شود، هم با احکام کوه سینا تفاوت دارد و هم با فرامین ساخت آنها. پس زا بر پا شدن خیمه، تابوت شهادت اولین چیزی است که در جای خود قرار می گیرد ــ که به طور خاص خیمه را به عنوان مسکن خدا متمایز می سازد، و نشان می دهد که تابوت ، تخت خدا در این دنیا بود. پس تابوت با حجابی پوشانیده می شود به عبارتی دیگر از نظرها پنهان می شود. و این قسمت قدس الاقداس را تشکیل می دهد. گام بعدی این است که میز نان تقدمه در مسکن مقدس قرار گیرد، و نان با نظم و ترتیب بر روی آن قرار داده می شود، سپس چراغدانهای طلای خالص در جای خود قرار می گیرند، و چراغها در

مقابل خداوند نور می افکنند، بعد مذبح زرین مذبح بخور " در مقابل حجاب" و در برابر تابوت شهادت قرا می گیرند و بر روی آن بخور سوزانیده می شود و سرانجام آویزها بر درب ورودی خیمه آویزان می شوند. و با این کار چیدن اسباب مسکن مقدس کامل می شود. سپس می بینیم که مذبح قربانی سوختنی در مقابل درب خیمه اجتماع قرار می گیرد ـــ و قربانی سوختنی و قربانی گوشت بر روی آن تقدیم می شد. سپس بین خیمه اجتماع و مذبح حوض قرار می گرفت و در آن آب ریخته می شد، و موسی و هارون و پسرانش دستها و پایهایشان را در آن می شستند (آیات ۳۰ و ۳۱). صحن به دور خیمه و مذبح قرار می گرفت و آویز های درب ورودی بر جای خود قرا می گرفتند و بدینسان خیمه اجتماع با تمام جزئیات و ترتیبات بر پا می شد. علاوه بر این باید خیمه و هر چه در آن بود با روغن مسح ، مسح می شد، و هر چه اسباب در آن بود باید مقدس می شد. مذبح باید تقدیس می شد چرا که مذبحی بسیار مقدس بود. حوض و پایه هایش نیز باید مسح و تقدیس می گردیدند. و در آخر ، هارون و پسرانش تقدیس شده و پیراهن به تن می کردند تا بتوانند در مقام کهانت به خداوند خدمت نمایند؛ "زیرا مسح ایشان هر آینه برای کهانت ابدی در نسلهای ایشان خواهد بود" (آیات ۹ ـــ ۱۵).

روح خدا بر شیوه اجرای فرامینی که به موسی سپرده شده بود مهر تأیید و تقدیر می زند، آنچنانکه در مورد بصلائیل و اهولیاب و همکارانش چنین کرد. این تقدیر چه ارزشی دارد؟ آیا همه چیز در اطاعت انجام شده است ـــ "همانگونه که خداوند به موسی فرمان داده بود" ؟ هشت بار تکرار شده است که همه چیز بر طبق فرامینی که بدو سپرده شده بود به انجام رسید (۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۲). پس باری دیگر ارزش اطاعت در نظر خدا بر ما مبرهن می شود. همانگونه که سموئیل به شائول گفت که اطاعت بهتر از قربانی است و شنیدن بهتر از پیه قوچ، یا همانگونه که خداوند مبارکمان عیسی گفت که هرکه او را دست دارد احکام او را نگاه دارد (یوحنا ۱۴). اگر اشتیاق و وقف شخصی هم باشد ولی اطاعت نباشد هیچ خدمتی برای خدا قابل پذیرش نیست و این موضوعیست که اکنون بسیاری از مسیحیان از آن غافل هستند. هیچ زمانی پر قدرت تر و پر تکاپو تر از هنگامی که خیل عظیمی از انسانها برای پرستش و اقرار نام خداوند گرد می آیند نیست، اما

حتی هنگامی که این چیزها با این کلام "همانگونه که به موسی گفته شده بود" سنجیده می شود در می یابیم که سرچشمه اصلی همه اینها اراده انسانی است و نه الهی. باری دیگر توجه نمایید که آنچه که بیش از یک بار واقع می شود، همانا تقدیریست که روح به خاطر کار او در ساخت خانه خدا از او به عمل می آورد. در این عصر کلیسا خانه خداست ــ سکونت خدا توسط روح القدس (افسس ۲ : ۲۲). پس اگر لازم بود که موسی به دقت و به سختی تمام فرامین مربوط به خیمه را انجام دهد اکنون نیز بسیار مهم است که کلام خدا تنها هادی ما در تمام مسایل کلیسایی باشد. از این رو از پیغام خداوند قیام کرده ما روشن است که نگاه داشتن کلام خدا از سوی کلیسای فیالادلفیا تنها حقیقتی است که باعث رضایت او شده است (مکاشفه ۳: ۸). هیچ تحسینی والاتر از این نیست . "و موسی کار را تمام کرد"، به عبارتی همه چیز را در اطاعت از کلام خدا به پایان رسانید.

سرانجام خداوند مسکن را به تملک خود در می آورد، مسکنی که ساخته شده بود تا او در آن ساکن شود. پیوند این دو موضوع بسیار اهمیت دارد. "   " (آیات ۳۴ و ۳۵). این موضوع تنها تأییدی علنی بر کارهای انجام شده نبود، بلکه همچنین تملک خانه خود در برابر دیدگان اسرائیل ؛ زیرا ابر که نماد حضور اوست بیرون خیمه اجتماع را پوشانید و جلال او درون خیمه را پر ساخت. هنگامی که هیکل ساخته شد؛ چنین بود البته با شدت بیشتر. "   " (دوم تواریخ ۵: ۱۳ و ۱۴). هر دوی این وقایع نمونه ای هستند از واقعه ای که در کتاب اعمال رسولان ثبت شده است. "   " (اعمال ۲ : ۱ ــ ۴). در اینجا دو چیز با هم در آمیخته است. خانه خدا با نزول روح القدس شکل گرفت. با اینحال در هر دو مورد این خداست که تملک خانه ای را که برای او ساخته اند را اختیار می کند ؛ زیرا از این پس تمام ایماندارانی که در کنار یکدیگر توسط روح مسکن خدا را تشکیل می دادند، هر یک به طور مجزا هیکل او محسوب می شوند ؛ زیرا روح القدس در آنها ساکن می شود. پیشتر نیز درباره اهمیت سکونت خدا بر روی زمین سخت گفتیم (باب ۲۵: ۸). و سپس اشاره کردیم که خانه او در تمام دورانها اشاره ایست به وضعیت ابدی یی که در آن خیمه خدا با انسانها خواهد بود و جلال او تمام فضای آن را پر خواهد ساخت (مکاشفه ۲۱).

علاوه بر این ابر حضور یهوه از سویی راهنمای قوم خود در بیابان است، "زیرا که در آن روز ابر خداوند بر مسکن و در شب آتش بر آن می بوددر نظر تمامی خاندان اسرائیل در همه منازل ایشان" (آیه ۳۸ و همچنین مراجعه نمایید به اعداد۹). پس دیگر فقط لازم بود که قوم نگاهشان بر آن ابر باشد ، زیرا " " (آیات ۳۶ و ۳۷). پس خداوند به قوم خود توجه نمود . او قوم را در مصیبتها و رنجهای ایشان نلاقات کرده بود ؛ او آنها را با دستانی افراشته و آغوشی فراخ از آن سرزمین بیرون و از دریای سرخ عبور داده بود و به بیابان آورده بود. اما خود او آنها را هدایت می کرد، به طریق صحیحی که آنها را رهسپار شهر موعود می کرد. شاید ما نیز بانگ زده بگوییم " خوشابحال آن کسانی که در چنین وضعیتی هستند؛ بله آنانی که خداوند خدایشان است ، خوشبخت هستند". زیرا یقیناً در برکت اسرائیل نقصی وجود نداشت چرا که یهوه در میان آنان ساکن بود. ابر حضور او بر خیمه بود و جلال او خیمه را پر ساخته بود. به راستی که آن هنگام دوره کوتاهی از برکات بشمار می رفت ، یعنی خواسته های خدا با حضور یافتن در میان قوم نجات یافته به تحقق پیوست. در کتب دیگر شاهد هستیم که این تصویر شفاف و زیبا چقدر زود تیره و تار می گردد ؛ اما حقیقت مسلم این است که پایان کتاب خروج نبوتی است بر آن زمانی که "خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول در گذشت" (مکاشفه ۲۱ :۳ و ۴).